۸

زیر نظر: استاد محقق

آیت الله مکارم شیرازی

تفسیر نمونه

با همکاری:

جمعی از دانشمندان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر نمونه

نویسنده:

آیت الله ناصرمکارم شیرازی

ناشر چاپی:

دار الکتب الاسلامیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

تفسیر نمونه جلد ۸

مشخصات کتاب

سرشناسه : مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر نمونه/ بقلم جمعی از نویسندگان؛ زیرنظر ناصر مکارم شیرازی.

مشخصات نشر : طهران. : دارالکتب الاسلامیه ، ۱۳۵۳.

مشخصات ظاهری : ج.

وضعیت فهرست نویسی : فهرست نویسی توصیفی

یادداشت : فهرستنویسی براساس جلد دوم، ۱۳۵۳.

یادداشت : کتابنامه.

شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۴۵

ص :۱

[ادامه سوره توبه]

اشاره

[سوره التوبه (۹): آیه ۶۰]

اشاره

إِنَّمَا اَلصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ اَلْمَسَاكِينِ وَ اَلْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ اَلْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي اَلرِّقَابِ وَ اَلْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اَللَّهِ وَ اِبْنِ اَلسَّبِيلِ فَرِيضَهً مِنَ اَللَّهِ وَ اَللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۶۰)

ترجمه:

۶۰-زکات مخصوص فقراء و مساکین و کارکنانی است که برای(جمع آوری)آن کار می کنند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود،و برای(آزادی)بردگان،و بدهکاران،و در راه(تقویت آئین)خدا،و واماندگان در راه،این یک فریضه (مهم)الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

تفسیر:

مصارف زکات و ریزه کاریهای آن

در تاریخ اسلام دو دوران مشخص دیده می شود،دوران مکه که همت پیامبر ص و مسلمانان در آن مصروف تعلیم و تربیت نفرات و آموزش و تبلیغ می شد،و دوران مدینه که پیامبر ص در آن دست به تشکیل "حکومت اسلامی"و پیاده کردن و اجرای تعلیمات اسلام،از طریق این حکومت صالح زد.

بدون شک یکی از ابتدایی و ضروری ترین مساله،به هنگام تشکیل حکومت تشکیل "بیت المال"است که به وسیله آن نیازهای اقتصادی حکومت بر آورده شود، نیازهایی که در هر حکومتی بدون استثناء وجود دارد.

به همین دلیل یکی از نخستین کارهایی که پیامبر ص در مدینه انجام داد تشکیل بیت المال بود که یکی از منابع آن را"زکات"تشکیل می داد،و طبق مشهور

ص :۳

این حکم در سال دوم هجرت پیامبر ص تشریع شد.

البته همانگونه که بعدا به خواست خدا اشاره خواهیم کرد،حکم زکات قبلا در مکه نازل شده بود،اما نه به صورت وجوب جمع آوری در بیت المال، بلکه خود مردم اقدام به پرداخت آن می کردند،ولی در مدینه دستور جمع آوری و "تمرکز"آن از ناحیه خداوند در آیه ۱۰۳ توبه صادر گردید.

آیه مورد بحث که مسلما بعد از آیه وجوب اخذ زکات نازل شده،(هر چند در قرآن از آن ذکر گردیده است)مصارف گوناگون زکات را بیان می کند.

و جالب اینکه آیه،با کلمه "انما"که دلیل بر انحصار است،آغاز شده،و این نشان می دهد که بعضی از افراد خود خواه،یا بی خبر،انتظار داشتند بدون هیچگونه استحقاق،سهمی از زکات دریافت دارند که با کلمه "انما"دست رد به سینه همه آنها زده شده است.در دو آیه قبل از این آیه،نیز این معنی منعکس بود که بعضی بر پیامبر ص خرده می گرفتند که چرا سهمی از زکات را در اختیار آنها نمی گذارد و حتی در صورت محروم شدن از آن خشمگین می شدند،اما به هنگام برخورداری ابراز رضایت می کردند.

به هر حال آیه فوق به روشنی مصارف واقعی زکات را بیان کرده،و به تمام توقعات بیجا پایان می دهد،و آن را در هشت مصرف خلاصه می کند:

۱-"فقراء"نخست می گوید:"صدقات و زکات برای فقیران است"(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ).

۲-"مساکین"(وَ الْمَسَاكِينِ).

در اینکه"فقیر"و"مسکین"با هم چه تفاوتی دارند بحثی است که در پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

۳-"عاملان"و جمع آوری کنندگان زکات(وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا).

این گروه در حقیقت کارمندان و کارکنانی هستند که برای جمع آوری

ص :۴۰

زکات و اداره بیت المال اسلام تلاش و کوشش می کنند،و آنچه به آنها داده می شود در حقیقت به منزله مزد و اجرت آنها است،و لذا فقر در این گروه به هیچوجه شرط نیست.

۴-"مؤلفه قلوبهم"یعنی کسانی که انگیزه معنوی نیرومندی برای پیشبرد اهداف اسلامی ندارند،و با تشویق مالی می توان تالیف قلب،و جلب محبت آنان نمود(وَ الْمُؤَلَّفَهِ قُلُوبُهُمْ).

توضیح بیشتر درباره این گروه بعدا خواهد آمد.

۵-"آزاد ساختن بردگان"(وَ فِی الرِّقابِ).

یعنی سهمی از زکات،تخصیص به مبارزه با بردگی،و پایان دادن به این موضوع ضد انسانی،داده می شود،و همانگونه که در جای خود گفته ایم برنامه اسلام در مورد بردگان برنامه"آزادی تدریجی"است که نتیجه نهائیش آزاد ساختن همه بردگان بدون روبرو شدن به واکنشهای نامطلوب اجتماعی آن می باشد،و تخصیص سهمی از زکات،به این موضوع،گوشه ای از این برنامه را تشکیل می دهد.

۶-"اداء دین بدهکاران"و آنها که بدون جرم و تقصیر زیر بار بدهکاری مانده و از ادای آن عاجز شده اند(وَ الْغارِمِینَ).

۷-"در راه خدا"(وَ فِی سَبِیلِ اللّهِ).

همانگونه که در پایان آیه اشاره خواهیم کرد منظور از آن تمام راههایی است که به گسترش و تقویت آئین الهی منتهی شود،اعم از مساله جهاد و تبلیغ و مانند آن.

۸-"واماندگان در راه"(وَ ابْنِ السَّبِیلِ).

یعنی مسافرانی که بر اثر علتی در راه مانده،و زاد و توشه و مرکب کافی برای رسیدن به مقصد ندارند،هر چند افراد فقیر و بی بضاعتی نیستند،ولی بر اثر

دزدزدگی،یا بیماری،یا گم کردن اموال خود،و یا علل دیگر،به چنین وضعی افتاده اند،اینگونه اشخاص را باید از طریق زکات به مقداری که برای رسیدن به مقصد لازم است بی نیاز ساخت.

در پایان آیه به عنوان تاکید روی مصارف گذشته می فرماید:"این فریضه الهی است"(فَرِيضَةً مِنَ اللّٰهِ).

و بدون شک این فریضه،حساب شده،و کاملا دقیق،و جامع مصلحت فرد و اجتماع است،زیرا"خداوند دانا و حکیم است"(وَ اللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-فرق میان"فقیر"و"مسکین"

در میان مفسران گفتگو است که آیا فقیر و مسکین،مفهوم واحدی دارند و به عنوان تاکید در آیه فوق ذکر شده اند؟و بنا بر این مصارف زکات،هفت مصرف می شود،و یا اینکه دو مفهوم مخالف دارند؟ غالب مفسران و فقها احتمال دوم را پذیرفته اند،ولی در میان طرفداران این عقیده،نیز در تفسیر این دو کلمه،گفتگوهای زیادی است،اما آنچه نزدیکتر به نظر می رسد این است که"فقیر"به معنی کسی است که در زندگی خود کمبود مالی دارد،هر چند مشغول کسب و کاری باشد و هرگز از کسی سؤال نکند،اما "مسکین"کسی است که نیازش شدیدتر است و دستش از کار کوتاه است،و به همین جهت از این و آن سؤال می کند.

شاهد این موضوع،نخست ریشه لغت مسکین است که از ماده"سکون" گرفته شده،گویا چنین کسی بر اثر شدت فقر،ساکن و زمینگیر شده است.

دیگر اینکه ملاحظه موارد استعمال این دو کلمه در قرآن معنی فوق را تایید

ص: ۶۰

می کند،از جمله در آیه ۱۶ سوره بلد می خوانیم: أَوْ مِسْکِیناً ذٰا مَتْرَبَهٍ :"یا مسکین خاک نشینی را اطعام کند"و در آیه ۸ سوره نساء می خوانیم: وَ إِذٰا حَضَرَ الْقِسْمَهَ أُولُوا الْقُرْبیٰ وَ الْیَتٰامیٰ وَ الْمَسٰاکِینُ فَارْزُقُوهُمْ :هر گاه خویشاوندان و یتیمان و مسکینان،در موقع تقسیم ارث،حضور یابند،چیزی از آن به آنها ببخشید" از این تعبیر استفاده می شود که منظور از مساکین سائلانی است که گاه در این مواقع حضور می یابند.

و در آیه ۲۴ سوره"قلم"می خوانیم أَنْ لاٰ یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْکُمْ مِسْکِینٌ :

"امروز هیچ مسکینی نباید در محوطه زراعت شما حضور یابد"!که اشاره به- سائلان است.

همچنین تعبیر به"اطعام مسکین"یا"طعام مسکین"در آیات متعددی از قرآن نشان می دهد که مساکین افراد گرسنه ای هستند که حتی نیاز به یک وعده غذا دارند.

در حالی که از پاره ای از موارد استعمال کلمه"فقیر"در قرآن به خوبی استفاده می شود که افراد آبرومندی که هرگز روی سؤال ندارند اما گرفتار کمبود مالی هستند،در مفهوم این کلمه واردند،مانند آنچه در آیه ۲۷۳ سوره بقره دیده می شود لِلْفُقَرٰاءِ الَّذِینَ أُحْصِرُوا فِی سَبِیلِ اللّٰهِ لاٰ یَسْتَطِیعُونَ ضَرْباً فِی الْأَرْضِ یَحْسَبُهُمُ الْجٰاهِلُ أَغْنِیٰاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ :"انفاق برای فقیرانی است که در راه خدا گرفتار شده اند،و آن چنان ظاهر خویش را حفظ می کنند که جاهل از شدت عفت نفس آنان،چنین می پندارد که غنی و بی نیازند".

از همه اینها گذشته در روایتی که محمد بن مسلم از امام صادق ع یا امام باقر ع نقل کرده می خوانیم که از آن حضرت درباره"فقیر"و"مسکین" سؤال کردند،فرمود:

الفقیر الذی لا یسئل و المسکین الذی هو اجهد منه الذی یسئل :"فقیر کسی است که سؤال نمی کند،و مسکین حالش از او سختتر است،

و کسی است که از مردم سؤال و تقاضا می کند" (۱).

همین مضمون در حدیث دیگری از ابو بصیر از امام صادق ع نقل شده است،و هر دو صراحت در مفهوم فوق دارد.

البته پاره ای از قرائن گواهی بر خلاف آنچه در بالا گفتیم می دهد،ولی هر گاه مجموع قرائن موجود را در نظر بگیریم،روشن می شود که حق همان است که در بالا گفته شد.

***

۲-آیا لازم است زکات به هشت قسمت مساوی تقسیم شود؟

بعضی از مفسران یا فقهاء عقیده دارند که ظاهر آیه فوق این است که باید زکات مال به هشت سهم مساوی تقسیم گردد،و هر کدام در مصرف خود صرف شود، مگر اینکه مقدار زکات بقدری ناچیز باشد که نتوان آن را به هشت سهم قابل ملاحظه تقسیم کرد.

ولی اکثریت قاطع فقها بر اینند که اصناف هشتگانه فوق مواردی است که صرف زکات در آنها مجاز است،و تقسیم کردن در آن واجب نیست.

سیره قطعی پیغمبر ص و امامان اهل بیت ع و یاران آنها نیز این معنی را تایید می کند،به علاوه با توجه به اینکه زکات یک مالیات اسلامی است و حکومت اسلامی موظف است آن را از مردم وصول کند،و هدف از تشریع آن رفع نیازمندیهای گوناگون جامعه اسلامی می باشد،طبعا چگونگی مصرف آن در این مصارف هشتگانه بستگی به ضرورتهای اجتماعی از یک سو،و نظر حکومت اسلامی از سوی دیگر دارد.

***

۱- ۱) وسائل الشیعه جلد ۶ صفحه ۱۴۴-ابواب مستحقین زکات باب ۱ حدیث ۲.

۳-در چه زمانی زکات واجب شد؟

از آیات مختلف قرآن از جمله آیه ۱۵۶ سوره اعراف،و آیه ۳ سوره نمل، و آیه ۴ سوره لقمان،و آیه ۷ سوره فصلت که همه از سوره های مکی هستند،چنین استفاده می شود که حکم وجوب زکات در مکه نازل شده است،و مسلمانان موظف به انجام این وظیفه اسلامی بوده اند،ولی به هنگامی که پیامبر ص به مدینه آمد و پایه حکومت اسلامی را گذارد و طبعا نیاز به تشکیل بیت المال پیدا کرد، از طرف خداوند ماموریت یافت که زکات را از مردم شخصا بگیرد(نه اینکه خودشان به میل و نظر خود در مصارف آن صرف کنند).

آیه شریفه خُذْ مِنْ أَمْوٰالِهِمْ صَدَقَةً ...(سوره توبه ۱۰۳)در این هنگام نازل، شد،و مشهور این است که این در سال دوم هجرت بود،سپس مصارف زکات به طور دقیق در آیه مورد بحث که آیه ۶۰ سوره توبه است بیان گردید،و جای تعجب نیست که تشریع اخذ زکات در آیه ۱۰۳ باشد و ذکر مصارف آن که می گویند در سال نهم هجرت نازل شده در آیه ۶۰،زیرا می دانیم آیات قرآن بر طبق تاریخ نزول جمع آوری نشده،بلکه به فرمان پیامبر ص هر کدام در مورد مناسب قرار داده شده است.

***

۴-منظور از"مؤلفه قلوبهم"چه اشخاصی هستند؟

آنچه از تعبیر"مؤلفه قلوبهم"فهمیده می شود آن است که یکی از مصارف زکات کسانی هستند که به خاطر ایجاد الفت و محبت به آنها زکات داده می شود، ولی آیا منظور از آن کفار و غیر مسلمانانی است که به خاطر استفاده از همکاری آنها در جهاد از طریق کمک مالی تشویق می شوند؟یا مسلمانان ضعیف الایمان را نیز شامل می گردد؟

ص :۹

همانگونه که در مباحث فقهی گفته ایم مفهوم آیه،و همچنین پاره ای از روایات که در این زمینه وارد شده مفهوم وسیعی دارد،و تمام کسانی را که با تشویق مالی،از آنها به نفع اسلام و مسلمین جلب محبت می شود،در بر می گیرد،و دلیلی بر تخصیص آن به کفار نیست.

***

۵-نقش زکات در اسلام

با توجه به اینکه اسلام به صورت یک مکتب صرفا اخلاقی،و یا فلسفی و اعتقادی،ظهور نکرد،بلکه به عنوان یک "آئین جامع "که تمام نیازمندیهای مادی و معنوی در آن پیش بینی شده،پا به عرصه ظهور گذاشت،و نیز با توجه به اینکه اسلام،از همان عصر پیامبر ص،با تاسیس حکومت همراه بود،و همچنین با توجه به اینکه اسلام توجه خاصی به حمایت از محرومان و مبارزه با فاصله طبقاتی دارد،روشن می شود که نقش بیت المال،و زکات که یکی از منابع درآمد بیت المال است،از مهمترین نقشها است.

شک نیست که هر جامعه ای دارای افرادی از کار افتاده،بیمار،یتیمان بی سرپرست،معلولین،و امثال آنها میباشد که باید مورد حمایت قرار گیرند.

و نیز برای حفظ موجودیت خود در برابر هجوم دشمن،نیاز به سربازان مجاهدی دارد که هزینه آنها از طرف حکومت پرداخته می شود، همچنین کارمندان حکومت اسلامی،دادرسان و قضات،و نیز وسائل تبلیغاتی و مراکز دینی،هر کدام نیازمند به صرف هزینه ای است که بدون یک پشتوانه مالی منظم،و مطمئن،سامان نمی پذیرد.

به همین دلیل در اسلام مساله زکات که در حقیقت یک نوع "مالیات بر- درآمد و تولید و "مالیات بر ثروت راکد "محسوب می شود،از اهمیت خاصی برخوردار است،تا آنجا که در ردیف مهمترین عبادات قرار گرفته،و در بسیاری

از موارد بـا نمـاز همراه ذکر شـده،و حـتی شـرط قبولی نمـاز شـمرده شـده است! حتی در روایـات اسـلامی می خوانیم که اگر حکومت اسـلامی از شـخص،یـا اشخاصـی،مطـالبه زکـات کنـد،و آنها در برابر حکومت،ایسـتادگی کننـد و سـرباز زننـد،مرتد محسوب می شوند،و در صورتی که اندرزها در مورد آنها سود ندهد، توسل به نیروی نظامی،در مقابل آنها جایز است،داستان اصحاب رده(همان گروهی که بعد از پیامبر ص سر از پرداخت زکات باز زدند و خلیفه وقت به مبارزه با آنها برخاست و حتی علی ع این مبارزه را امضاء کرد و شخصا یکی از پرچمداران در میدان جنگ بود)در تواریخ اسلام مشهور است.

در روایتی از امام صادق ع می خوانیم:

من منع قیراطا من الزکاه فلیس هو بمؤمن،و لا مسـلم،و لا کرامه !:"کسـی که یک قیراط از زکات را نپردازد نه مؤمن است و نه مسلمان و ارزشی ندارد" (۱).

جـالب توجه اینکه از روایـات اسـتفاده میشود که"حـدود"و"مقـدار"زکـات آن چنان دقیقا در اسـلام تعیین شـده،که اگر همه مسـلمانان زکـات امـوال خویش را بطور صـحیح و کامـل بپردازنـد،هیـچ فردی فقیر و محروم در سرتاسـر کشور اسـلامی بـاقی نخواهد ماند.

در حدیثی از امام صادق ع می خوانیم

و لو ان الناس ادوا زکاه اموالهم ما بقی مسـلم فقیرا محتاجا!...و ان الناس ما افتقروا،و لا احتاجوا،و لا جاعوا،و لا عروا،الا بـذنوب الاغنیـاء !:"اگر همه مردم زکـات اموال خود را بپردازنـد مسـلمانی فقیر و نیازمنـد،بـاقی نخواهـد مانـد،و مردم فقیر و محتـاج و گرسـنه و برهنه نمی شونـد مگر به خاطر گناه ثروتمنـدان"! (۲)و نیز از روایـات اسـتفاده می شود که ادای زکـات باعث حفظ اصل مالکیت و

ص :۱۱

۱- ۱) وسائل الشیعه ج ۶ صفحه ۲۰ باب ۴ حدیث ۹.

۲- ۲) وسائل ج ۶ صفحه ۴(باب ۱ حدیث ۶-از ابواب زکات).

تحکیم پایه های آنست،بطوری که اگر مردم این اصل مهم اسلامی را فراموش کنند شکاف و فاصله میان گروه ها آن چنان می شود که اموال اغنیاء نیز به خطر خواهد افتاد.

در حدیثی از امام موسی بن جعفرع می خوانیم

حصنوا اموالکم بالزکاه :

"اموال خود را بوسیله زکات حفظ کنید". (۱)

همین مضمون از پیامبر ص و امیر مومنان علی ع نیز در احادیث دیگر نقل شده است.

برای اطلاع بیشتر از این احادیث به ابواب یک و سه و چهار و پنج از ابواب زکات از جلد ششم وسائل مراجعه فرمائید.

***۶-آخرین نکته ای که توجه به آن لازم است این است که در آیه مورد بحث در مورد چهار گروه کلمه"لام"ذکر شده(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ)و این تعبیر معمولا نشانه"ملکیت"است.

ولی در مورد چهار گروه دیگر کلمه"فی"آمده است(وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ)و این تعبیر معمولا برای بیان"مصرف"است (۲).

در میان مفسران در تفسیر این"اختلاف تعبیر"گفتگو است،بعضی معتقدند که گروه چهارگانه اول،مالک زکات،می شوند،و گروه چهارگانه دوم،مالک، نخواهند شد،و تنها جایز است زکات در مورد آنان مصرف گردد.

بعضی دیگر معتقدند که این اختلاف تعبیر اشاره به نکته دیگری است و

۱- ۱) وسائل ج ۶ صفحه ۶(باب ۱ حدیث ۱۱-از ابواب زکات).

۲- ۲) باید توجه داشت که در دو مورد"فی" صریحا ذکر شده،و در دو مورد عطف بر مجرور"فی"است،همانگونه که"لام"در یک مورد ذکر شده و بقیه عطف بر آن است.

آن اینکه گروه چهارگانه دوم استحقاق بیشتری برای زکات دارند،زیرا کلمه "فی"برای بیان ظرفیت است،گویا این گروه چهارگانه ظرف زکات می باشند و زکات مظروف آنها است،در حالی که گروه های نخستین چنین نیستند.

ولی ما در اینجا احتمال دیگری را انتخاب کرده ایم و آن اینکه شش گروه "فقراء،مساکین،عاملین علیها،مؤلفه قلوبهم،غارمین،و ابن السبیل"که بدون "فی"ذکر شده اند یکسان می باشند و عطف بر یکدیگر و دو گروه دیگر که "فی الرقاب"و"فی سبیل اللّه"است و با کلمه"فی"بیان گردیده،وضع خاصی دارند،شاید این تفاوت تعبیر از این نظر باشد که گروه های ششگانه می توانند مالک زکات شوند،و می توان زکات را به خود آنها پرداخت(حتی بدهکاران و کسانی که از ادای دین خود ناتوانند،البته در صورتی که اطمینان داشته باشیم آن را در مورد ادای دین خود مصرف می کنند).

ولی دو گروه مالک زکات نمی شوند،و نمی توان به آنها پرداخت،بلکه باید در مورد آنها مصرف گردد،مثلا بردگان را باید از طریق زکات خرید و آزاد کرد،روشن است که آنها در این صورت مالک زکات نمی شوند،و همچنین مواردی که تحت عنوان"فی سبیل اللّه"مندرج است،از قبیل هزینه جهاد،تهیه اسلحه و یا ساختن مسجد و مراکز دینی و مانند آنها هیچیک مالک زکات نیستند، بلکه مصرف آنند.

و به هر حال این تفاوت در تعبیر نشان می دهد که تا چه اندازه تعبیرات قرآن حساب شده است.

ص :۱۳

[سوره التوبه (۹): آیه ۶۱]

اشاره

وَ مِنْهُمُ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ اَلنَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ اَلَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اَللّٰهِ لَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ (۶۱)

ترجمه:

۶۱-از آنها کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند،و می گویند او خوش باور و گوشی است!،بگو خوش باور بودن او به نفع شماست(ولی بدانید)او ایمان به خدا دارد و(تنها)تصدیق مومنان می کند،و رحمت است برای کسانی از شما که ایمان آورده اند،و آنها که فرستاده خدا را آزار می دهند عذاب دردناکی دارند.

شان نزول:

این حسن است نه عیب!

برای آیه فوق شان نزولهایی ذکر شده که بی شباهت به یکدیگر نیست، از جمله اینکه گفته اند:این آیه درباره گروهی از منافقان نازل شده،که دور هم نشسته بودند و سخنان ناهنجار،درباره پیامبر ص می گفتند،یکی از آنان گفت:این کار را نکنید،زیرا،می ترسیم به گوش محمد برسد،و او به ما بد بگوید (و مردم را بر ضد ما بشوراند).

یکی از آنان که نامش "جلاس "بود گفت:مهم نیست،ما هر چه بخواهیم می گوئیم،و اگر به گوش او رسید نزد وی می رویم،و انکار می کنیم،و او از ما می پذیرد،زیرا محمد ص آدم خوشباور و دهن بینی است،و هر کس هر چه بگوید قبول می کند،در این هنگام آیه فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت:

ص: ۱۴

تفسیر:

در این آیه همانگونه که از مضمون آن استفاده می شود سخن از فرد یا افرادی در میان است که پیامبر ص را با گفته های خود آزار می دادند و می گفتند"او انسان خوش باور،و دهن بینی است"(وَ مِنْهُمُ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ).

"اذن"در اصل به معنی گوش است،ولی به اشخاصی که زیاد به حرف مردم گوش می دهند،و به اصطلاح"گوشی"هستند نیز این کلمه اطلاق می شود.

آنها در حقیقت یکی از نقاط قوت پیامبر ص را که وجود آن در یک رهبر کاملا لازم است،به عنوان نقطه ضعف نشان می دادند و از این واقعیت غافل بودند که یک رهبر محبوب،باید نهایت لطف و محبت را نشان دهد،و حتی الامکان عذرهای مردم را بپذیرد،و در مورد عیوب آنها پرده دری نکند(مگر در آنجا که این کار موجب سوء استفاده شود).

لذا قرآن بلافاصله اضافه می کند که:"به آنها بگو اگر پیامبر گوش به سخنان شما فرا می دهد،و عذرتان را می پذیرد،و به گمان شما یک آدم گوشی است این به نفع شما است"!(قُلْ أُذُنُ خَيْرٍ لَكُمْ).

زیرا از این طریق آبروی شما را حفظ کرده،و شخصیتتان را خرد نمی کند عواطف شما را جریحه دار نمی سازد،و برای حفظ محبت و اتحاد و وحدت شما از این طریق کوشش می کند،در حالی که اگر او فورا پرده ها را بالا می زد،و دروغگویان را رسوا می کرد،دردسر فراوانی برای شما فراهم می آمد،علاوه بر اینکه آبروی عده ای به سرعت از بین می رفت،راه بازگشت و توبه بر آنها بسته می شد،و افراد آلوده ای که قابل هدایت بودند در صف بدکاران جای می گرفتند

ص: ۱۵

و از اطراف پیامبر ص دور می شدند.

یک رهبر مهربان و دلسوز،و در عین حال پخته و دانا،باید همه چیز را بفهمد،ولی باید بسیاری از آنها را به روی خود نیاورد،تا آنها که شایسته تربیتند، تربیت شوند و از مکتب او فرار نکنند و اسرار مردم از پرده برون نیفتد.

این احتمال نیز در معنی آیه وجود دارد که خداوند در پاسخ عیبجویان می گوید:"چنان نیست که او گوش به همه سخنان فرا،دهد،بلکه او گوش به سخنانی می دهد که به سود و نفع شما است،یعنی وحی الهی را می شنود،پیشنهاد مفید را استماع می کند و عذرخواهی افراد را در مواردی که به نفع آنها و جامعه است می پذیرد" (۱).

سپس برای اینکه عیبجویان از این سخن سوء استفاده نکنند،و آن را دستاویز قرار ندهند،چنین اضافه می کند:"او به خدا و فرمانهای او ایمان دارد، و به سخنان مؤمنان راستین گوش فرا می دهد،و آن را می پذیرد و به آن ترتیب اثر می دهد"(یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ یُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِینَ).

یعنی در واقع پیامبر ص دو گونه برنامه دارد:یکی برنامه حفظ ظاهر و جلوگیری از پرده دری،و دیگری در مرحله عمل،در مرحله اول به سخنان همه گوش فرا می دهد،و ظاهرا انکار نمی کند،ولی در مقام عمل تنها توجه او به فرمانهای خدا و پیشنهادها و سخنان مؤمنان راستین است،و یک رهبر واقع بین باید چنین باشد،و تامین منافع جامعه جز از این راه ممکن نیست لذا بلافاصله

۱- ۱) در حقیقت بنا بر تفسیر اول اذن خیر که مضاف و مضاف الیه است از قبیل اضافه موصوف به صفت است،و بنا بر تفسیر ثانی،از قبیل اضافه وصف به مفعول است،بنا بر احتمال اول معنی عبارت چنین می شود:"او سخن پذیر خوبی برای شما است"و بنا بر احتمال دوم مفهومش این است که:"او سخنان مفید و نیک را به نفع شما می شنود،نه هر سخنی را".

می فرماید:"او رحمت برای مؤمنان شما است"(وَ رَحْمَةٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكَمْ).

ممکن است در اینجا سؤال شود که در پاره ای از آیات قرآن می خوانیم پیامبر ص" رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ "است(انبیاء-۱۰۷).

ولی آیه مورد بحث می گوید:رحمت برای مؤمنان است،آیا آن"عمومیت" با این"تخصیص"سازگار است؟! اما با توجه به یک نکته،پاسخ این سؤال روشن می شود،و آن اینکه:

رحمت،درجات و مراتب دارد که یکی از مراتب آن"قابلیت و استعداد"است، و مرتبه دیگر"فعلیت".

مثلا باران رحمت الهی است،یعنی این قابلیت و شایستگی،در تمام قطرات آن وجود دارد که منشا خیر و برکت و نمو و حیات باشد،ولی مسلما ظهور و بروز آثار این رحمت تنها در سرزمینهای آماده و مستعد است،بنا بر این هم می توانیم بگوئیم تمام قطره های باران،"رحمت"است و هم صحیح است گفته شود این قطرات در سرزمینهای مستعد و آماده،مایه"رحمت"است،جمله اول اشاره به مرحله"اقتضا و قابلیت"است،و جمله دوم اشاره به مرحله"وجود و فعلیت".

در مورد پیامبر ص او بالقوه برای همه جهانیان مایه رحمت است،ولی بالفعل مخصوص مومنان می باشد.

تنها چیزی که در اینجا باقی می ماند این است که نباید آنها که پیامبر ع را با این سخنان خود ناراحت می کنند و از او عیبجویی می نمایند،تصور کنند که بدون مجازات خواهند ماند،درست است که پیامبر ص در برابر آنها وظیفه ای دارد که با بزرگواری و وسعت روح خود با آنان روبرو شود،و از رسوا ساختنشان خود داری کند،ولی مفهوم این سخن چنین نیست که آنها در این اعمال خود بدون کیفر خواهند ماند،لذا در پایان آیه می فرماید:"آنها که رسول خدا ص را آزار می رسانند عذابی دردناک دارند"(وَ الَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ

ص:۱۷

عَذٰابٌ أَلِيمٌ

).

[سوره التوبه (٩): آیات ۶۲ تا ۶۳]

اشاره

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ وَ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كٰانُوا مُؤْمِنِينَ (۶۲) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحٰادِدِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِداً فِيهٰا ذٰلِكَ اَلْخِزْيُ اَلْعَظِيمُ (۶۳)

ترجمه:

۶۲-برای شما،سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند،در حالی که شایسته تر این است که خدا و رسولش را راضی سازند،اگر(راست می گویند و)ایمان دارند.

۶۳-آیا نمی دانند هر کس با خدا و رسولش دشمنی کند،برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن می ماند،این یک رسوایی بزرگ است!

شان نزول:

از گفتار بعضی از مفسران چنین استفاده می شود که در آیه فوق مکمل آیه گذشته است،و طبعا در همان شان نزول نازل شده،ولی جمعی دیگر از مفسران،شان نزول دیگری برای این دو آیه نقل کرده اند و آن اینکه:هنگامی که در نکوهش تخلف کنندگان از غزوه تبوک آیاتی نازل شد یکی از منافقان گفت:به خدا سوگند این گروه نیکان و اشراف ما هستند،اگر آنچه را"محمد"در باره آنها می گوید راست باشد،اینها از چهارپایان هم بدترند،یکی از مسلمانان این سخن را شنید و گفت:به خدا آنچه او می گوید حق است،و تو از چهارپا بدتری!این سخن به گوش پیامبر ص رسید به دنبال آن مرد منافق فرستاد و از او پرسید چرا چنین

گفتی،او سوگند یاد کرد که چنین سخنی نگفته است،مرد مؤمنی که با او طرف بود و این سخن را به پیامبر ص گزارش داده بود گفت خداوندا خودت راستگو را تصدیق،و دروغگو را تکذیب فرما.آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

تفسیر:

قیافه حق بجانب منافقان!

یکی از نشانه های منافقان و اعمال زشت و شوم آنها که قرآن کرارا به آن اشاره کرده،این است که آنها برای پوشاندن چهره خود بسیاری از خلافکاریهای خود را انکار می کردند و با توسل به سوگندهای دروغین می خواستند مردم را فریب داده و از خود راضی کنند.

در آیات فوق قرآن مجید پرده از روی این عمل زشت برداشته،هم آنها را رسوا می کند،و هم مسلمانان را آگاه می سازد که تحت تاثیر اینگونه سوگندهای دروغین قرار نگیرند.

نخست می گوید:"آنها برای شما سوگند به خدا یاد می کنند تا شما را راضی کنند(يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ لِيُرْضُوكُمْ).

روشن است که هدف آنها از این سوگندها،بیان حقیقت نیست،بلکه می خواهند با فریب و نیرنگ چهره واقعیات را در نظرتان دگرگون جلوه دهند، و به مقاصد خود برسند،و گر نه اگر هدف آنها این است که واقعا مؤمنان راستین را از خود خشنود سازند،لازمتر این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند، در حالی که آنها با اعمالشان خدا و پیامبر را به شدت ناراضی کردند.

لذا قرآن می گوید:"اگر آنها راست می گویند و ایمان دارند،شایسته تر

این است که خدا و پیامبرش را راضی کنند"!(وَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضُوهُ إِنْ كانُوا مُؤْمِنِينَ) جالب توجه اینکه در جمله فوق چون سخن از "خدا" و "پیامبر" در میان است و قاعدتا باید "ضمیر" به صورت "تثنیه" آورده شود،ولی با این حال ضمیر مفرد به کار رفته است(منظور ضمیر "یرضوه" می باشد)این تعبیر در حقیقت اشاره به این است که رضایت پیامبر ص از رضایت خدا،جدا نیست،و او همان می پسندد که خدا می پسندد،و به تعبیر دیگر این اشاره به حقیقت "توحید افعالی" است،چرا که پیامبر ص در مقابل خدا از خود استقلالی ندارد،و رضا و غضب او همه به خدا منتهی می شود،همه برای او و در راه او است.

در پاره ای از روایات نقل شده که در عصر پیامبر مردی ضمن سخنان خود چنین گفت:"

من اطاع اللّه و رسوله فقد فاز،و من عصاهما فقد غوی ":

"کسی که خدا و پیامبرش را اطاعت کند رستگار است،و کسی که این دو را مخالفت کند گمراه و نارستگار است".

هنگامی که پیامبر ص این تعبیر را شنید که او خدا و پیامبر را در یک ردیف قرار داده و با "ضمیر" تثنیه ذکر کرده،ناراحت شد،و فرمود:"

بئس الخطیب انت،هلا قلت و من عصی اللّه و رسوله "؟"تو بد سخنگویی هستی!چرا نگفتی هر کس نافرمانی خدا و پیامبرش را کند..."(بلکه با ضمیر تثنیه آوردی و گفتی هر که آن دو را مخالفت کند) (۱).

*** در آیه بعد این گونه افراد منافق را شدیدا تهدید می کند،و می گوید:

"مگر نمی دانند کسی که با خدا و رسولش دشمنی و مخالفت کند برای او آتش دوزخ است که جاودانه در آن میماند".

۱- ۱) -تفسیر ابو الفتوح رازی ذیل آیه.

(أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحٰادِدِ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نٰارَ جَهَنَّمَ خٰالِداً فِيهٰا).

سپس برای تاکید اضافه می کند"این رسوایی و ذلت بزرگی است" (ذٰلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ).

"یحادد"از ماده"محاده"و از ریشه"حـد"است که به معنی طرف و نهایت چیزی می باشد،و از آنجا که افراد دشـمن و مخالف در طرف مقابل قرار می گیرند، این ماده(محاده)به معنی عداوت و دشـمنی نیز آمده است،همانگونه که در گفتگوهای روزمره کلمه"طرفیت"را به معنی"مخالفت و دشمنی"به کار می بریم.

ص :۲۱

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۴ تا ۶۶]

اشاره

يَحْذَرُ اَلْمُنافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِما فِی قُلُوبِهِمْ قُلِ اِسْتَهْزِؤُا إِنَّ اَللّهَ مُخْرِجٌ ما تَحْذَرُونَ (۶۴) وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّما كُنّا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آياتِهِ وَ رَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ (۶۵) لا تَعْتَذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ (۶۶)

ترجمه:

۶۴-منافقان از آن بیم دارند که آیه ای بر ضد آنها نازل گردد و به آنها از اسرار درون قلبشان خبر دهد،بگو:استهزا کنید،خداوند آنچه را از آن بیم دارید آشکار می سازد!.

۶۵-و اگر از آنها بپرسی(چرا این اعمال خلاف را انجام دادید)می گویند ما بازی و شوخی می کردیم،بگو آیا خدا،و آیات او،و پیامبرش را مسخره می کنید.

۶۶-(بگو)عذر خواهی نکنید(که بیهوده است،چرا که)شما پس از ایمان آوردن کافر شدید،اگر گروهی از شما را(به خاطر توبه)مورد عفو قرار دهیم،گروه دیگری را عذاب خواهیم کرد،زیرا آنها مجرم بودند.

شان نزول:

برای آیات فوق شان نزولهای متعددی نقل شده که همه مربوط به کارهای منافقان پس از جنگ تبوک است.

از جمله اینکه:گروهی از منافقان در یک جلسه سری،برای قتل پیامبر توطئه کردند که پس از مراجعت از جنگ تبوک در یکی از گردنه های سر راه

به صورت ناشناس کمین کرده،شتر پیامبر ص را رم دهند،و حضرت را بقتل برسانند.خداوند پیامبرش را از این نقشه آگاه ساخت،و او دستور داد جمعی از مسلمانان مراقب باشند،و آنها را متفرق سازند،هنگامی که پیامبر ص به آن عقبه(گردنه)رسید،"عمار"مهار مرکب پیامبر ص را در دست داشت، و"حذیفه"از پشت سر آن را می راند در این هنگام گروه منافقان که گویا صورتهای خود را پوشیده بودند فرا رسیدند،پیامبر ص به حذیفه فرمود:به صورت مرکبهای آنها بزن و آنها را دور کن،حذیفه چنین کرد.

هنگامی که پیامبر ص بدون خطر از عقبه گذشت به حذیفه فرمود:آنها را نشناختی؟عرض کرد نه،هیچیک از آنها را نشناختم،سپس رسول خدا ص نام همه آنها را برای او برشمرد،حذیفه عرض کرد:حال که چنین است چرا گروهی را نمی فرستی آنها را به قتل برسانند؟فرمود:"دوست ندارم عرب بگویند هنگامی که محمد بر یارانش پیروز شد به کشتن آنها پرداخت"! این شان نزول از امام باقر ع نقل شده و در کتب متعددی از حدیث و تفاسیر نیز آمده است، در شان نزول دیگری می خوانیم:که گروهی از منافقان هنگامی که موضع پیغمبر ص را در برابر دشمن در تبوک مشاهده کردند،از روی تمسخر گفتند:

این مرد گمان می کند که قصرهای شام و دژهای نیرومند شامیان را تسخیر خواهد کرد چنین چیزی محال است محال،خداوند پیامبر خود را از این واقعه آگاه ساخت،و پیامبر ص دستور داد راه را بر این گروه ببندند،سپس آنها را صدا زد و ملامت کرد و فرمود:شما چنین و چنان گفتید،آنها عذر آوردند که ما قصد و غرضی نداشتیم،مزاح و شوخی می کردیم و بر این موضوع سوگند یاد کردند!

ص :۲۳

تفسیر:

برنامه خطرناک دیگری از منافقان

در آیات گذشته دیدیم که چگونه منافقان نقاط قوت را نقطه ضعف می پنداشتند و برای ایجاد تفرقه در میان مسلمانان روی آن تبلیغ می کردند." در آیات مورد بحث به قسمت دیگری از برنامه ها و روشهای آنها اشاره شده است.

از آیه نخست چنین استفاده می شود که خداوند برای دفع خطر منافقان از پیامبر،گهگاه پرده از روی اسرار آنها برمی داشت،و آنان را به جمعیت معرفی می کرد،تا مسلمانان به هوش باشند،و به دام آنها گرفتار نشوند،و آنها نیز متوجه موقعیت خویش شوند،و دست و پای خود را جمع کنند،روی این جهت غالبا آنان در یک حالت ترس و وحشت به سر می بردند،قرآن به این وضع اشاره کرده،می گوید:

"منافقان می ترسند که بر ضد آنها سوره ای نازل شود،و آنان را به آنچه در دل دارند آگاه سازد"(يَحْذَرُ الْمُنٰافِقُونَ أَنْ تُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمٰا فِي قُلُوبِهِمْ).

ولی عجیب اینکه بر اثر شدت لجاجت و دشمنی باز هم دست از استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر ص می گوید"به آنها بگو:هر چه می خواهید استهزاء و تمسخر نسبت به کارهای پیامبر ص برنمی داشتند، لذا خداوند در پایان این آیه به پیامبرش می گوید"به آنها بگو:هر چه می خواهید استهزاء کنید،اما بدانید خدا آنچه را از آن بیم دارید آشکار می سازد،و شما را رسوا می کند"! (قُلِ اسْتَهْزِؤُا إِنَّ اللّٰهَ مُخْرِجٌ مٰا تَحْذَرُونَ).

البته جمله استهزءوا(مسخره کنید)از قبیل امر برای تهدید است،همانند

اینکه انسان به دشمنش می گوید:"هر قدر کارشکنی و اذیت و آزار در قدرت داری بکن،پاسخ آنها را یک جا خواهم داد"اینگونه تعبیرات در مقام تهدید ذکر می شود.

ضمنا باید توجه داشت که از آیه فوق استفاده می شود که منافقان در دل از حقانیت دعوت پیامبر ص با خبر بودند،و ارتباط او را با خدا به خوبی می دانستند،ولی با اینحال بر اثر لجاج و عناد و دشمنی با حق،به جای اینکه در برابر او تسلیم باشند،کارشکنی می کردند،به همین دلیل قرآن می گوید:

منافقان از این بیم داشتند که آیاتی بر ضد آنها نازل شود،و مکنون خاطرشان را آشکار سازد.

توجه به این نکته نیز لازم است که جمله تُنَزَّلَ عَلَیْهِمْ مفهومش این نیست که این گونه آیات بر منافقان نازل می شد،بلکه منظور این است که درباره آنها و بر ضد آنها بوده،هر چند بر شخص پیامبر نازل می گردید.

*** در آیه بعد به یکی دیگر از برنامه های منافقان اشاره کرده،می گوید:

"اگر از آنها بپرسی که چرا چنین سخن نادرستی را گفته اند،و یا چنین کار خلافی را انجام داده اند،می گویند:ما مزاح و شوخی می کردیم و در واقع قصد و غرضی نداشتیم"!(وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَیَقُولُنَّ إِنَّمٰا کُنّٰا نَخُوضُ وَ نَلْعَبُ) (۱)در واقع این راه فرار عجیبی بود که توطئه ها را می چیدند،و سمپاشیها را می کردند، به این قصد که اگر رازشان آشکار نشد و هدف شومشان تحقق یافت، به مقصود جدی خود رسیده باشند،اما اگر پرده ها کنار رفت و رازشان فاش شد،

۱- ۱) "خوض"بر وزن"حوض"چنان که در کتب لغت آمده است به معنی داخل شدن تدریجی در آب است،سپس به عنوان کنایه به ورود در کارهای مختلف اطلاق شده است، ولی غالبا در قرآن به معنی ورود،یا شروع به کارها یا سخنان زشت و بد آمده است.

خود را در زیر نقاب"مزاح و شوخی"پنهان سازند،و با این عذر و بهانه از مجازات پیامبر ص و مردم فرار کنند.

منافقان امروز و منافقان هر زمان که برنامه های یک نواختی دارند از این روش بهره برداری فراوان می کنند،حتی گاه می شود جدی ترین مطالب را در لباس مزاحها و شوخی های ساده مطرح کنند،اگر به هدفشان رسیدند چه بهتر، و الا با عنوان کردن شوخی و مزاح از چنگال مجازات فرار می کنند.

اما قرآن با تعبیری قاطع و کوبنده،به آنها پاسخ می گوید،و به پیامبر ص دستور می دهد که"به آنها بگو:آیا خدا،و آیات او،و رسولش،را مسخره می کنید و به شوخی می گیرید"؟!(قُلْ أَ بِاللّهِ وَ آیاتِهِ وَ رَسُولِهِ کُنْتُمْ تَسْتَهْزِؤُنَ) یعنی آیا با همه چیز می توان شوخی کرد،حتی با خدا و پیامبر و آیات قرآن؟! آیا این امور که از جدی ترین مسائل هستند شوخی پذیرند؟! آیا مساله رم دادن شتر،و سقوط پیامبر ص از آن گردنه خطرناک، چیزی است که بتوان زیر نقاب شوخی آن را پوشاند؟و یا استهزاء و مسخره کردن آیات الهی،و اخبار پیامبر از پیروزیهای آینده مطلبی است که به بازی گرفته شود.!همه اینها گواهی می دهد که آنان اهداف خطرناکی داشتند که در زیر این پوششها قرار می دادند.

*** سپس به پیامبر دستور می دهد صریحا به این منافقان بگو:"دست از این عذرهای واهی و دروغین بردارید"(لا تَعْتَذِرُوا) چرا که"شما بعد از ایمان راه کفر پیش گرفتید"(قَدْ کَفَرْتُمْ بَعْدَ إِیمانِکُمْ) این تعبیر نشان می دهد که گروه بالا از آغاز در صف منافقان نبودند،

بلکه در صف مؤمنان ضعیف الایمان بودند و پس از ماجرای فوق راه کفر پیش گرفتند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق وجود دارد که این گروه پیش از این هم در صف منافقان بودند،ولی چون ظاهرا مرتکب خلافی نشده بودند پیامبر ص و مسلمانان وظیفه داشتند با آنها معامله افراد مؤمن کنند،ولی هنگامی که پس از ماجرای جنگ"تبوک"پرده کنار رفت،و کفر و نفاق آنها بر ملا شد،به آنها اخطار گردید که شما از این پس در صف مؤمنان نخواهید بود.

سر انجام،آیه را با این جمله پایان می دهد که"اگر ما گروهی از شما را ببخشیم گروه دیگری را به خاطر اینکه مجرم بودند،مجازات خواهیم کرد"(إِنْ نَعْفُ عَنْ طائِفَةٍ مِنْكُمْ نُعَذِّبْ طائِفَةً بِأَنَّهُمْ كانُوا مُجْرِمِينَ).

اینکه می گوید گروهی را مجازات می کنیم بخاطر جرم و گناهشان،دلیل بر آن است که"گروه مورد عفو"افرادی هستند که آثار جرم و گناه را با آب توبه از وجود خود شسته اند.

در آیات آینده مانند آیه ۷۴ نیز قرینه ای بر این مطلب وجود دارد.

روایات متعددی در ذیل این آیه وارد شده که حکایت از آن می کند که بعضی از این منافقان که وصف حالشان در آیات بالا آمده،از کرده خود پشیمان شدند،و توبه کردند،ولی بعض دیگر هم چنان بر روش خود باقی بودند(برای توضیح بیشتر به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۲۳۹ مراجعه شود).

ص:۲۷

[سوره التوبه (۹): آیات ۶۷ تا ۷۰]

اشاره

اَلْمُنافِقُونَ وَ اَلْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمَعْرُوفِ وَ يَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اَللّٰهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ اَلْمُنافِقِينَ
هُمُ اَلْفاسِقُونَ (۶۷) وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُنافِقِينَ وَ اَلْمُنافِقاتِ وَ اَلْكُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها هِيَ حَسْبُهُمْ وَ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذابٌ مُقِيمٌ
(۶۸) كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوالاً وَ أَوْلاداً فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاقِكُمْ كَما اِسْتَمْتَعَ اَلَّذِينَ
مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاقِهِمْ وَ خُضْتُمْ كَالَّذِي خاضُوا أُولٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فِي اَلدُّنْيا وَ اَلْآخِرَةِ وَ أُولٰئِكَ هُمُ اَلْخاسِرُونَ (۶۹) أَ لَمْ يَأْتِهِمْ
نَبَأُ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْراهِيمَ وَ أَصْحابِ مَدْيَنَ وَ اَلْمُؤْتَفِكاتِ أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ فَما كانَ اَللّٰهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَ لٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۷۰)

ترجمه:

۶۷-مردان منافق و زنان منافق همه از یک گروهند،آنها امر به منکر،و نهی از معروف، می کنند،و دستهایشان را(از انفاق و بخشش)می بندند،خدا را فراموش کردند و خدا آنها را فراموش کرده(رحمتش را از آنها قطع نموده)منافقان

ص :۲۸

قطعا فاسقند.

۶۸-خداوند به مردان و زنان منافق و کفار وعده آتش دوزخ داده،جاودانه در آن خواهند ماند،همان برای آنها کافی است،و خدا آنها را از رحمتش دور ساخته،و عذاب همیشگی برای آنها است.

۶۹-(شما منافقان)همانند کسانی هستید که قبل از شما بودند(و راه نفاق پوییدند)آنها از شما نیرومندتر و اموال و فرزندانشان فزونتر بود،آنها از بهره خود(در دنیا در راه هوسها و گناه)استفاده کردند،شما نیز از بهره خود(در این راه)استفاده کردید همان گونه که آنها استفاده کردند شما(در کفر و نفاق و استهزای مومنان فرو رفتید همانگونه که آنها فرو رفتند،(ولی سر انجام)اعمالشان در دنیا و آخرت نابود شد و آنها زیانکارانند.

۷۰-آیا خبر کسانی که پیش از آنها بودند به آنان نرسیده، قَوْمِ نُوحٍ وَ عَادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَصْحَابِ مَدْيَنَ (قوم شعیب)و شهرهای زیر و رو شده(قوم لوط)که پیامبرانشان با دلائل روشن به سوی آنها آمدند(ولی نپذیرفتند)خداوند به آنها ستم نکرد اما خودشان بر خویشتن ستم می کردند.

تفسیر:

اشاره

نشانه های منافقان.

در این آیات نیز بحث هم چنان درباره منافقان و رفتار و نشانه های آنها است.

اما در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یک مطلب کلی می کند و آن اینکه ممکن است روح نفاق به اشکال مختلف ظاهر شود،و در چهره های متفاوت خودنمایی کند که در ابتدا جلب توجه نکند،مخصوصا خودنمایی روح نفاق در یک"مرد"با یک"زن"ممکن است متفاوت باشد،اما نباید فریب تغییر چهره های نفاق را در میان منافقان خورد،بلکه با دقت روشن می شود که همه در یک سلسله صفات که قدر مشترک آنان محسوب می شود شریکند،لذا می گوید

ص: ۲۹

"مردان منافق و زنان منافق همه از یک قماشند"(اَلْمُنافِقُونَ وَ الْمُنافِقاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ).

سپس به ذکر پنج صفت از اوصاف آنان می پردازد:

اول و دوم،:"آنها مردم را به"منکرات"تشویق،و از"نیکیها"باز می دارند"(یَأْمُرُونَ بِالْمُنْکَرِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ).

یعنی درست بر عکس برنامه مؤمنان راستین که دائما از طریق"امر به معروف"و"نهی از منکر"در اصلاح جامعه و پیراستن آن از آلودگی و فساد کوشش دارند،منافقان دائما سعی می کنند که فساد همه جا را بگیرد،و معروف و نیکی از جامعه برچیده شود،تا بهتر بتوانند در چنان محیط آلوده ای به اهداف شومشان برسند.

سوم:آنها دست دهنده ندارند،بلکه"دستهایشان را می بندند"،نه در راه خدا انفاق می کنند،نه به کمک محرومان می شتابند،و نه خویشاوند و آشنا از کمک مالی آنها بهره می گیرند(وَ یَقْبِضُونَ أَیْدِیَهُمْ).

روشن است آنها چون ایمان به آخرت و نتائج و پاداش"انفاق"ندارند،در بذل اموال سخت بخیلند،هر چند آنها برای رسیدن به اغراض شوم خود،اموال فراوانی خرج می کنند و یا به عنوان ریاکاری بذل و بخششی دارند،اما هرگز از روی اخلاص و برای خدا دست به چنین کاری نمی زنند.

چهارم-تمام اعمال و گفتار و رفتارشان نشان می دهد که"آنها خدا را فراموش کرده اند"و نیز وضع زندگی آنها نشان می دهد که"خدا هم آنها را از برکات و توفیقات و مواهب خود فراموش نموده"یعنی با آنها معامله فراموشی کرده است و آثار این دو فراموشی در تمام زندگی آنان آشکار است(نَسُوا اللّهَ فَنَسِیَهُمْ).

بدیهی است نسبت"نسیان"به خدا به معنی فراموشی واقعی نیست،بلکه

کنایه از این است که با آنها معامله شخص فراموشکار می کند،یعنی هیچگونه سهمی از رحمت و توفیق خود برای آنها قائل نمی شود.

این گونه تعبیر حتی در سخنان روزمره نیز دیده می شود که مثلا می گوئیم:

چون تو وظیفه خود را فراموش کردی،ما هم به هنگام پرداختن مزد و پاداش تو را فراموش خواهیم کرد،یعنی مزد و پاداشی به تو نخواهیم داد.

این معنی در روایات اهل بیت ع نیز کرارا وارد شده است (۱).

قابل توجه اینکه:موضوع نسیان پروردگار با"فاء تفریع"بر نسیان آنها عطف شده است،یعنی فراموشکاری آنها نسبت به فرمان الهی و ذات پاک او اثرش این است که خدا هم آنها را از مواهب خویش محروم می سازد و این نتیجه عمل آنها است.

پنجم:اینکه"منافقان فاسقند و بیرون از دائره اطاعت فرمان خدا" (إِنَّ الْمُنافِقِینَ هُمُ الْفاسِقُونَ).

آنچه در آیه فوق درباره صفات مشترک منافقان گفته شد در هر عصر و زمانی دیده می شود.منافقان عصر ما با چهره های جدیدی که به خود گرفته اند،در اصول فوق همانند منافقان قرون پیشین هستند، هم تشویق به فساد می کنند،هم جلو کار نیک را می گیرند،هم بخیل و ممسکند،و هم خدا را در تمام زندگانیشان فراموش کرده اند،و هم قانون شکن و فاسقند.و عجیب اینکه با تمام این اوصاف، مدعی ایمان به خدا و اعتقاد محکم و مبرم به مبانی دینی و اسلامی نیز هستند! *** در آیه بعد،مجازات شدید و دردناک آنها،در این جمله کوتاه بیان شده است:"خداوند مردان و زنان منافق و همه کفار و افراد بی ایمان را وعده آتش جهنم داده"(وَعَدَ اللّهُ الْمُنافِقِینَ وَ الْمُنافِقاتِ وَ الْکُفّارَ نارَ جَهَنَّمَ).

۱- ۱) به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۲۳۹ و ۲۴۰ مراجعه فرمائید.

همان آتش سوزانی که"جاودانه در آن خواهند ماند"(خَالِدِينَ فِيهَا) و"همین یک مجازات که تمام انواع عذابها و کیفرها را در بر دارد برای آنها کافی است"(هِيَ حَسْبُهُمْ).

و به تعبیر دیگر آنها نیاز به هیچ مجازات دیگری ندارند،زیرا در دوزخ همه نوع عذاب جسمانی و روحانی وجود دارد.

و در پایان آیه اضافه کند:"خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته و عذاب همیشگی نصیبشان نموده است"(وَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ مُقِيمٌ).

بلکه این دوری از خداوند،و بعد از پروردگار،خود بزرگترین عذاب و دردناکترین کیفر برای آنها محسوب می شود.

***

تکرار تاریخ و درس عبرت.

آیه بعد برای بیدار ساختن این گروه از منافقان،آینه تاریخ را پیش روی آنها می گذارد،و با مقایسه زندگی آنان با منافقان و گردنکشان پیشین،عبرت انگیزترین درسها را به آنها می دهد،و می گوید:"شما همانند منافقان پیشین هستید"،و همان مسیر و برنامه و سرنوشت شوم را تعقیب می کنید(كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ).

"همانها که از نظر نیرو از شما قویتر،و از نظر اموال و فرزندان از شما افزونتر بودند"(كٰانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوٰالاً وَ أَوْلاٰداً).

"آنها از نصیب و بهره خود در دنیا، در طریق شهوات و آلودگی و گناه و فساد و تبهکاری،بهره گرفتند،شما منافقان این امت نیز از نصیب و بهره خود همان گونه که منافقان پیشین بهره گرفته بودند،بهره برداری کردید" (فَاسْتَمْتَعُوا بِخَلاٰقِهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلاٰقِكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخَلاٰقِهِمْ) "خلاق"در لغت به معنی نصیب و بهره است،و چنان که"راغب"در

"مفردات"گویـد:از ریشه"خلق"گرفته شـده است(گویا به این جهت که انسان بهره های خود را متناسب خلق و خوی خود در این جهان دریافت می دارد).

سپس می گویـد:"شـما در کفر و نفـاق و سـخریه و اسـتهزاء مؤمنـان،فرو رفتیـد،همـانگونه که آنها در این امور فرو رفتنـد"(وَ خُضْتُمْ کَالَّذِی خٰاضُوا) (۱).

سرانجـام پایـان کار منافقان پیشـین را برای هشـدار به گروه منافقان معاصـر پیامبر ص و همه منافقان جهان،با دو جمله بیان می کند:

نخست اینکه:"آنها کسانی هسـتند که همه اعمالشان در دنیا و آخرت بر باد رفته و می رود،و هیـچ نتیجه مثبتی از آن عائدشان نمی گردد"(أُولٰئِکَ حَبِطَتْ أَعْمٰالُهُمْ فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ).

دیگر اینکه"آنها زیانکاران حقیقی،و خسران یافتگان واقعی هستند" (وَ أُولٰئِکَ هُمُ الْخٰاسِرُونَ).

آنهـا ممکن است اسـتفاده هـای"موقت"و"محـدودی"از اعمـال نفـاق آمیز خود ببرنـد،ولی اگر درست بنگریم می بینیم نه در زندگی این دنیا از این رهگذر طرفی می بندند،و نه در جهان دیگر بهره ای دارند،همانگونه که تاریخ اقوام پیشـین این واقعیت را روشن می سـازد که چگونه نکبتهـای نفـاق دامانشـان را گرفت و آنهـا را به زوال و نابودی کشانـد،و عاقبت شوم و شـرشان روشنگر سرنوشت آنها در جهان دیگر است.

هنگامی که می بینیم آنها با آن همه امکانات،و اموال و فرزندان،به جایی

۱- ۱) جمله کَالَّذِی خٰاضُوا در واقع به معنی کالـذی خـاضوا فیه است،و به تعبیر دیگر تشبیه فعل منافقان امروز به فعل منافقان پیشـین است،همانگونه که در جمله قبل بهره گیری آنها را از نعمتها و مواهب الهی در راه شهوات،به بهره گیری منافقان پیشین تشبیه می کنـد بنـا بر این تشـبیه شـخص به شـخص نیست که ناچـار شـویم"الـذی"را به معنی"الـذین" (یعنی مفرد را به معنی جمع)بگیریم،بلکه تشبیه عمل به عمل است.

نرسیدند،و اعمالشان به خاطر بی ریشه بودن تحت تاثیر عامل نفاق همگی حبط و نابود شد،شما که در سطحی پائین تر از آنها از نظر قدرت و توانایی قرار دارید به طریق اولی به چنان سرنوشت شومی گرفتار خواهید شد.

*** بعد روی سخن را به پیامبر ص کرده،به عنوان استفهام انکاری چنین می گوید:"آیا این گروه منافق از سرنوشت امتهای پیشین،قوم نوح،و عاد، و ثمود،و قوم ابراهیم،و اصحاب مدین(قوم شعیب)و شهرهای ویران شده قوم لوط با خبر نشدند"(أَ لَمْ یَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَ عٰادٍ وَ ثَمُودَ وَ قَوْمِ إِبْرٰاهِیمَ وَ أَصْحٰابِ مَدْیَنَ وَ الْمُؤْتَفِکٰاتِ) (۱).

این اقوام که روزگاری بخشهای مهمی از جهان را در اختیار داشتند، هر کدام بر اثر تبهکاری و طغیان و سرکشی،و فرار از حق و عدالت،و پرداختن به انواع ظلم و بیدادگری و فساد،به نوعی گرفتار کیفر الهی گشتند.

قوم نوح با امواج کوبنده طوفان و غرقاب،و قوم عاد(قوم هود)به وسیله بادهای تند و وحشتزا،و قوم ثمود(قوم صالح)با زلزله های ویرانگر،و قوم ابراهیم با سلب انواع نعمتها،و اصحاب مدین(قوم شعیب)به وسیله ابر آتشبار، و قوم لوط با زیر و رو شدن شهرهای آنان همگی نابود شدند.

تنها جسمهای بیجان،و استخوانهای پوسیده در زیر خاک،و یا در میان امواج آب،از آنان باقی ماند.

اینها ماجراهای تکان دهنده ای است که مطالعه و بررسی آن هر انسانی را که کمترین احساس در قلب او باشد تکان می دهد.

هر چند خداوند آنها را هیچگاه از لطف خود محروم نساخت،"و پیامبرانشان

ص :۳۴

۱- ۱) "مؤتفکات"از ماده"ائتفاک"به معنی انقلاب و زیر و رو شدن است،و اشاره به شهرهای قوم لوط است که به وسیله زلزله شدید زیر و رو گردید.

را با دلائل روشن برای هدایت آنان فرستاد"(أَتَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ).

ولی آنها به هیچیک از مواعظ و اندرزهای این مردان الهی گوش فرا ندادند و برای زحمات طاقت فرسایشان در راه روشنگری خلق خدا ارجی ننهادند.

"بنا بر این هرگز خداوند به آنها ستم نکرد،این خودشان بودند که به- خویشتن ستم روا داشتند"!(فَمٰا کٰانَ اللّٰهُ لِیَظْلِمَهُمْ وَ لٰکِنْ کٰانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ).

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۱ تا ۷۲]

اشاره

وَ اَلْمُؤْمِنُونَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ اَلْمُنْکَرِ وَ یُقِیمُونَ اَلصَّلاٰةَ وَ یُؤْتُونَ اَلزَّکٰاةَ وَ یُطِیعُونَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ أُولٰئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اَللّٰهُ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ (۷۱) وَعَدَ اَللّٰهُ اَلْمُؤْمِنِینَ وَ اَلْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَةً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ وَ رِضْوٰانٌ مِنَ اَللّٰهِ أَکْبَرُ ذٰلِکَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۷۲)

ترجمه:

۷۱-مردان و زنان با ایمان ولی(و یار و یاور)یکدیگرند،امر به معروف و نهی از منکر می کنند،و نماز را بر پا می دارند،و زکات را می پردازند،و خدا و رسولش را اطاعت می نمایند،خداوند به زودی آنها را مورد رحمت خویش قرار می دهد خداوند توانا و حکیم است.

۷۲-خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت وعده داده که نهرها از زیر (درختان)آنها جاری هستند،جاودانه در آن خواهند ماند،و مسکن های پاکیزه ای در بهشتهای عدن(نصیب آنها ساخته)و رضا(و خشنودی)خدا (از همه اینها)برتر است!،و پیروزی بزرگ همین است.

ص: ۳۵

تفسیر:

نشانه های مؤمنان راستین

در آیات گذشته علائم و جهات مشترک مردان و زنان منافق مطرح گردید که در پنج قسمت خلاصه می شد:"امر به منکر""نهی از معروف""امساک و بخل" "فراموش کردن خدا"و"مخالفت فرمان پروردگار".

در آیات مورد بحث علائم و نشانه های مردان و زنان با ایمان بیان شده است، که آنهم در پنج قسمت خلاصه می شود و درست نقطه مقابل یکا یک صفات منافقان است.

آیه از اینجا شروع می شود که می فرماید:"مردان و زنان با ایمان دوست و ولی و یار و یاور یکدیگرند"(وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ).

جالب اینکه در باره منافقان کلمه"اولیاء"ذکر نشده بود،بلکه جمله بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ که دلیل بر وحدت هدف و هماهنگی صفات و کردار است،به چشم می خورد،اشاره به اینکه"منافقان"هر چند در صف واحدی قرار دارند و گروه های مختلفشان در مشخصات و برنامه ها شریکند،روح مودت و ولایت در میان آنها وجود ندارد!و هر گاه منافع شخصی آنان به خطر بیفتد حتی به دوستان خود خیانت خواهند کرد،به همین دلیل در آیه ۱۴ سوره"حشر"میخوانیم: تَحْسَبُهُمْ جَمِيعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتَّى :"آنها را متحد فکر میکنی در حالی که دلهایشان پراکنده است".

پس از بیان این اصل کلی به شرح جزئیات صفات مؤمنان می پردازد:

۱-نخست می گوید:"آنها مردم را به نیکیها دعوت می کنند"(يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ).

۲-"مردم را از زشتیها و بدیها و منکرات باز می دارند"(وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ).

۳-آنها به عکس منافقان که خدا را فراموش کرده بودند"نماز را بر پا می دارند"و به یاد خدا هستند و با یاد و ذکر او،دل را روشن،و عقل را بیدار و آگاه می دارند(وَ یُقِیمُونَ الصَّلاٰهَ).

۴-آنها بر خلاف منافقان که افرادی ممسک و بخیل هستند بخشی از اموال خویش را در راه خدا،و حمایت خلق خدا،و به بازسازی جامعه،انفاق می نمایند "و زکاه اموال خویش را می پردازند"(وَ یُؤْتُونَ الزَّکاٰهَ).

۵-منافقان فاسقند و سرکش،و خارج از تحت فرمان حق،اما مؤمنان "اطاعت فرمان خدا و پیامبر او می کنند"(وَ یُطِیعُونَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ).

در پایان این آیه اشاره به نخستین امتیاز مؤمنان از نظر نتیجه و پاداش کرده،می گوید:"خداوند آنها را به زودی مشمول رحمت خویش می گرداند" (أُولٰئِکَ سَیَرْحَمُهُمُ اللّٰهُ).

کلمه"رحمت"که در اینجا ذکر شده مفهومی بسیار وسیع دارد که هر گونه خیر و برکت و سعادتی را در این جهان و جهان دیگر،در برمی گیرد، و این جمله در حقیقت نقطه مقابل حال منافقان است که خداوند آنها را لعنت کرده،و از رحمت خود دور ساخته است.

شک نیست که وعده رحمت به مؤمنان از طرف خداوند،از هر نظر قطعی و اطمینان بخش است،"زیرا او هم قدرت دارد،و هم حکیم است"،نه بدون علت وعده می دهد،و نه هنگامی که وعده داد،از انجام آن عاجز می ماند.(إِنَّ اللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ).

*** آیه بعد قسمتی از این رحمت واسعه الهی را که شامل حال افراد با ایمان می شود و در دو جنبه"مادی"و"معنوی"شرح می دهد.

نخست می فرماید:"خداوند به مردان و زنان با ایمان باغهایی از بهشت

ص:۳۷

وعده داده است که از زیر درختهای آن نهرها جریان دارد"(وَعَدَ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ).

از ویژگیهای این نعمت بزرگ این است که زوال و فنا و جدایی در آن راه ندارد،و"آنان جاودانه در آن می مانند"(خٰالِدِينَ فِيهٰا).

دیگر از مواهب الهی به آنها این است که خداوند"مسکن های پاکیزه و منزلگاههای مرفه در قلب بهشت"عدن"در اختیار آنها می گذارد"(وَ مَسٰاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنّٰاتِ عَدْنٍ).

"عدن"در لغت به معنی اقامت و بقاء در یک مکان است،و لذا به"معدن" که جایگاه بقای مواد خاصی است این کلمه اطلاق می شود،بنا بر این مفهوم "عدن"با خلود شباهت دارد،ولی از آنجا که در جمله قبل به مساله خلود اشاره شده،چنین استفاده می شود که جنات عدن محل خاصی از بهشت پروردگار است که بر سایر باغهای بهشت امتیاز دارد.

در احادیث اسلامی و کلمات مفسران این امتیاز به اشکال مختلف بیان شده است در حدیثی از پیامبر ص چنین می خوانیم که فرمود:"

عدن دار اللّٰه التی لم ترها عین و لم یخطر علی قلب بشر،لا یسکنها غیر ثلاثه النبیین و الصدیقین و الشهداء :"عدن آن خانه پروردگار است که هیچ چشمی آن را ندیده،و به فکر کسی خطور نکرده و تنها سه گروه در آن ساکن می شوند:پیامبران،صدیقان (آنها که پیامبران را تصدیق کردند و از آنها حمایت کردند)و شهیدان" (۱).

در کتاب خصال از رسول خدا ص چنین نقل شده:

من سره ان یحیا حیاتی و یموت مماتی و یسکن جنتی التی واعدنی اللّٰه ربی،جنات عدن...

فلیوال علی بن ابی طالب علیه السلام و ذریته علیهم السلام من بعده :" "کسی که دوست دارد حیاتش همچون من،و مرگش نیز همانند من بوده

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

باشـد،و در بهشتی که خداونـد به من وعـده داده در جنات عـدن ساکن شود،بایـد علی بن ابی طالب ع و فرزنـدان بعد از او را دوست دارد" (۱).

از ایـن حـدیث روشـن می شـود که جنـات عـدن باغهـایی است از بهشت که پیـامبر ص و جمعی از خاصـان پیروان او در آنها مستقر خواهند شد.

این مضمون در حدیث دیگری از علی ع نیز نقل شده که جنات عدن جایگاه پیامبر اسلام است.

سپس اشاره به نعمت و پاداش معنوی آنها کرده می فرماید:"رضایت و خشنودی خدا که نصیب این مؤمنان راستین می شود از همه برتر و بزرگتر است" (وَ رِضْوانٌ مِنَ اللّهِ أَکْبَرُ).

هیچکس نمی تواند آن لذت معنوی و احساس روحانی را که به یک انسان به خاطر توجه رضایت و خشنودی خدا از او،دست می دهـد،توصیف کنـد،و به گفته بعضـی از مفسـران حتی گوشه ای از این لـذت روحـانی از تمـام بهشت،و نعمتهـا و مواهب گوناگون و رنگارنگ و بی پایانش،برتر و بالاتر است.

البته ما هیچیک از نعمتهای جهان دیگر را نمی توانیم در این قفس دنیا و زنـدگانی محدودش،در فکر خود ترسیم کنیم،تا چه رسد به این نعمت بزرگ روحانی و معنوی.

البته ترسیم ضعیفی از تفاوتهای معنوی و مادی را در این دنیا می توانیم در فکر خود مجسم کنیم مثلا لـذتی که از دیدار یک دوست مهربان و بسیار صمیمی بعد از فراق و جدایی،به ما دست می دهد،و یا احساس روحانی خاصی که از درک یک مسئله پیچیـده علمی که ماهها یـا سالهـا به دنبال آن بوده ایم برای ما حاصل می شود و یا جـذبه روحانی نشاط انگیزی که در حالت یک عبادت خالص،و مناجات آمیخته با حضور قلب،به ما دست می دهد،با لذت هیچ غذا و طعام و مانند آن از لذتهای

۱- ۱) کتاب خصال طبق نقل نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۲۴۱.

مادی قابل مقایسه نیست.

در اینجا نیز روشن می شود که می گویند:قرآن به هنگام شرح پاداش مؤمنان و نیکوکاران تنها روی نعمتهای مادی تکیه کرده،و از جذبه های معنوی در آن خبری نیست،در اشتباهند،زیرا در جمله بالا رضایت خدا که مخصوصا با لفظ "نکره"بیان شده اشاره به گوشه ای از خشنودی خداست،از همه نعمتهای مادی بهشت برتر شمرده شده و این نشان می دهد که تا چه حد آن پاداش معنوی پر ارزش و گرانبهاست.

البته دلیل این برتری نیز روشن است زیرا روح در واقع به مانند"گوهر" است،و جسم همچون"صدف"،"روح"فرمانده است و"جسم"فرمانبر، تکامل روح هدف نهایی است،و تکامل جسم وسیله است،بهمین دلیل تمام شعاعهای روح از جسم وسیعتر و دامنه دارتر می باشد،و لذتهای روحی نیز قابل مقایسه با لذات جسمانی نیست،همانگونه که آلام روحی بمراتب دردناکتر از آلام جسمانی است.

و در پایان آیه اشاره به تمام این نعمتهای مادی و معنوی کرده می گوید:

"این پیروزی بزرگی است"(ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)

[سوره التوبه (٩): آیه ٧٣]

اشاره

يٰا أَيُّهَا اَلنَّبِيُّ جٰاهِدِ اَلْكُفّٰارَ وَ اَلْمُنٰافِقِينَ وَ اُغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ اَلْمَصِيرُ (٧٣)

ترجمه:

٧٣-ای پیامبر!با کافران و منافقان جهاد کن،و بر آنها سخت گیر،جایگاهشان جهنم است و چه بد سرنوشتی دارند

ص: ۴٠

تفسیر:

پیکار با کفار و منافقان

سر انجام در این آیه دستور به شدت عمل در برابر کفار و منافقان داده و می گوید:ای پیامبر!با کافران و منافقان جهاد کن"(یا أَیُّهَا النَّبِیُّ جاهِدِ الْکُفّارَ وَ الْمُنافِقِینَ).

"و در برابر آنها روش سخت و خشنی در پیشگیر(وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ).

این مجازات آنها در دنیاست،و در آخرت"جایگاهشان دوزخ است که بدترین سرنوشت و جایگاه است"(وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمَصِیرُ).

البته طرز جهاد در برابر"کفار"روشن است،و آن جهاد همه جانبه،و مخصوصا جهاد مسلحانه است،ولی در طرز جهاد با"منافقان"بحث است،زیرا مسلما پیامبر ص با منافقان جهاد مسلحانه نداشت،چه اینکه منافق کسی است که ظاهرا در صفوف مسلمین قرار دارد و بحکم ظاهر محکوم به تمام آثار اسلام است.هر چند در باطن کارشکنی می کند،چه بسا افرادی که می دانیم ایمان واقعی ندارند،ولی بخاطر اظهار اسلام نمی توانیم رفتار یک نامسلمان با آنها کنیم.

لذا همانگونه که از روایات اسلامی و گفتار مفسران استفاده می شود باید گفت:منظور از جهاد با منافقان انواع و اشکال دیگر مبارزه غیر از مبارزه مسلحانه است،مانند مذمت و توبیخ و تهدید و رسوا ساختن آنها،و شاید جمله " وَ اغْلُظْ عَلَیْهِمْ "اشاره به همین معنی باشد.

البته این احتمال در تفسیر آیه وجود دارد که منافقان ما دام که وضعشان آشکار،و اسرار درونشان بر ملا نشده،دارای احکام اسلامند،اما هنگامی که وضعشان مشخص شد به حکم کفار حربی خواهند بود،و در این حال نبرد مسلحانه نیز با آنها مجاز است.

ص :۴۱

ولی چیزی که این احتمال را تضعیف می کند،اینست که در این حالت اطلاق کلمه "منافق "بر آنها صحیح نیست،بلکه در صف "کفار حربی "قرار خواهند گرفت،زیرا همانطور که گفتیم منافق کسی است که ظاهرش اسلام و باطنش کفر باشد.

[سوره التوبه (۹): آیه ۷۴]

اشاره

یَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مٰا قٰالُوا وَ لَقَدْ قٰالُوا کَلِمَةَ اَلْکُفْرِ وَ کَفَرُوا بَعْدَ إِسْلاٰمِهِمْ وَ هَمُّوا بِمٰا لَمْ یَنٰالُوا وَ مٰا نَقَمُوا إِلاّٰ أَنْ أَغْنٰاهُمُ اَللّٰهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اَللّٰهُ عَذٰاباً أَلِیماً فِی اَلدُّنْیٰا وَ اَلْآخِرَةِ وَ مٰا لَهُمْ فِی اَلْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (۷۴)

ترجمه:

۷۴-به خدا سوگند می خورند که(سخنان زننده در غیاب پیامبر)نگفته اند،در حالی که قطعا سخنان کفر آمیز گفته اند،و پس از اسلام کافر شده اند،و تصمیم(به کار خطرناکی)گرفتند که به آن نرسیدند،آنها فقط از این انتقام می گیرند که خداوند و رسولش آنان را به فضل(و کرم)خود بی نیاز ساختند!(با این حال)اگر توبه کنند برای آنها بهتر است،و اگر روی گردانند خداوند آنها را در دنیا و آخرت به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد و در سراسر روی زمین نه ولی و حامی دارند و نه یاوری!

شان نزول:

درباره شان نزول این آیه روایات مختلفی نقل شده که همه آنها نشان

می دهد بعضـی از منافقان،مطالب زننده ای در باره اسلام و پیامبر ص گفته بودند و پس از فاش شدن اسرارشان سوگند دروغ یاد کردند که چیزی نگفته اند و همچنین توطئه ای بر ضد پیامبر ص چیده بودند که خنثی گردید.

از جمله اینکه از منافقـان بنام"جلاس"در ایام غزوه"تبوك"پس از شـنیدن بعضـی از خطبه های پیامبر ص شدیـدا آن را انکار کرد و پیامبر ص را تکذیب نمود،و پس از بازگشت به مدینه شخصـی بنام"عامر بن قیس"که این جریان را شـنیده بود،خدمت پیامبر آمـد و سـخنان"جلاس"را بازگو کرد ولی هنگامی که خود او نزد پیامبر ص آمد موضوع را انکار نمود،پیامبر ص به هر دو دسـتور داد در مسـجد در کنـار منبر سوگنـد یـاد کننـد که دروغ نمی گوینـد هر دو سوگنـد یـاد کردنـد،ولی"عامر"عرض کرد:خداوندا!آیه ای بر پیامبرت نازل کن و آن کس که راستگو است معرفی فرما! پیامبر ص و مؤمنان آمین گفتند.

جبریل نازل شد و آیه فوق را به پیامبر ص ابلاغ کرد،هنگامی که به جمله" فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ "رسـید"جلاس"گفت:ای رسـول خـدا،پروردگـار به من پیشـنهاد تـوبه کرده است و من از گنـاه خود پشـیمانم و توبه می کنم،پیـامبر اکرم ص توبه او را پـذیرفت.و نیز همـانگونه که در سـابق اشـاره کردیم نقـل کرده انـد که گروهی از منافقـان تصـمیم داشـتند بهنگام بازگشت از جنگ تبوك،در یکی از گردنه های میان راه شتر پیامبر را رم دهنـد،تا حضـرت از بالای کوه به دره پرت شود،ولی پیامبر ص در پرتـو وحی الهی از ایـن مـاجرا آگـاه شـد،و نقشـه شـوم آنهـا را نقش بر آب کرد،مهـار نـاقه را بـه دسـت"عمـار"سـپرد و"حذیفه"هم از پشت سر ناقه را می راند،تا مرکب کاملا در کنترل باشد،حتی به مردم دستور داد از راه دیگر بروند تا منافقان نتواننـد در لابلای مردم پنهان شونـد و نقشه خود را عملی کننـد،و هنگامی که در آن تاریکی شب صـدای آمـدن عـده ای را پشت سر خود در آن گردنه شنید،

به بعضی از همراهان دستور داد که فورا آنها را باز گردانند،آنها که حدود دوازده،یا پانزده نفر بودند و قسمتی از صورت خود را پوشانیده بودند هنگامی که وضع را برای اجرای نقشه خود نامساعد دیدند متواری شدند،ولی پیامبر ص آنها را شناخت و نامهایشان را یک بیک برای بعضی از یارانش برشمرد (۱).

ولی چنان که خواهیم دید آیه اشاره به دو برنامه از منافقان می کند یکی گفتار نابجایی از آنها،و دیگری توطئه ای که خنثی شد و به این ترتیب به نظر می رسد که هر دو شان نزول تؤاما صحیح باشند.

تفسیر:

توطئه خطرناک

پیوند این آیه با آیات گذشته کاملا روشن است،زیرا همه سخن از منافقان می گویند،منتهی در این آیه پرده از روی یکی دیگر از اعمال آنان برداشته شده و آن اینکه:هنگامی که می بینند اسرارشان فاش شده واقعیات را انکار می کنند و حتی برای اثبات گفتار خود به قسمهای دروغین متوسل می شوند.

نخست می گوید"منافقان سوگند یاد می کنند که چنان مطالبی را درباره پیامبر نگفته اند"(يَحْلِفُونَ بِاللّهِ ما قالُوا) در حالی که"اینها به طور مسلم سخنان کفر آمیزی گفته اند"(وَ لَقَدْ قالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ).و به این جهت"پس از قبول و اظهار اسلام راه کفر را پیش گرفته اند"(وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلامِهِمْ).

البته آنان از آغاز مسلمان نبودند که کافر شوند بلکه تنها اظهار اسلام می کردند،بنا بر این همین اسلام ظاهری و صوری را نیز با اظهار کفر در هم شکستند.

۱- ۱) اقتباس از تفسیر مجمع البیان و تفسیر المنار و روح المعانی و تفاسیر دیگر.

و از آن بالاتر"آنها تصمیم خطرناکی داشتند که به آن نرسیدند" (وَ هَمُّوا بِما لَمْ یَنالُوا).

این تصمیم ممکن است اشاره به همان داستان توطئه برای نابودی پیامبر در "لیله العقبه"بوده باشد که شرح آن در شان نزول گذشت،و یا اشاره به تمام کارها و فعالیتهایی است که برای به هم ریختن سازمان جامعه اسلامی،و تولید فساد و نفاق و شکاف،انجام می دادند،که هرگز به هدف نهایی منتهی نشد.

قابل توجه اینکه هوشیاری مسلمین در حوادث مختلف سبب می شد که منافقان و نقشه های آنها شناخته شوند،مسلمانان همواره در کمین آنها بودند تا اگر سخنی از آنها بشنوند،برای پیشگیری و اقدام لازم،به پیامبر گزارش دهند،این بیداری و اقدام به موقع و به دنبال آن نزول آیات،و تصدیق خداوند، موجب رسوایی منافقان و خنثی شدن توطئه های آنها می شد.

در جمله بعد برای اینکه زشتی و وقاحت فعالیتهای منافقان و نمک نشناسی آنها کاملا آشکار شود اضافه می کند:آنها در واقع خلافی از پیامبر ندیده بودند و هیچ لطمه ای از ناحیه اسلام بر آنان وارد نشده بود،بلکه به عکس در پرتو حکومت اسلام به انواع نعمتهای مادی و معنوی رسیده بودند،بنا بر این"آنها در حقیقت انتقام نعمتهایی را می کشیدند که خداوند و پیامبر با فضل و کرم خود تا سرحد استغنا به آنها داده بودند"(وَ ما نَقَمُوا إِلاّ أَنْ أَغْناهُمُ اللّهُ وَ رَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ) (۱).

شک نیست که بی نیاز ساختن و رفع احتیاجاتشان در پرتو فضل پروردگار و خدمات پیامبر چیزی نبود که بخواهد انتقام آن را بگیرند،بلکه جای حقشناسی و سپاسگزاری داشت،اما این حق ناشناسان زشت سیرت خدمت و نعمت را با جنایت پاسخ گفتند.و این تعبیر زیبا و رسایی است که در بسیاری از گفته ها و نوشته ها

۱- ۱) قابل توجه اینکه در جمله بالا با اینکه سخن از"فضل خدا و پیامبر"به میان آمده ضمیر در"من فضله"به صورت مفرد ذکر شده،نه تثنیه،سبب این تعبیر همان است که در چند آیه قبل اشاره کردیم که این گونه تعبیرها برای اثبات حقیقت توحید،و اینکه همه کارها به دست خداست،و اگر پیامبر کاری می کند به فرمان او است و از اراده او جدا نیست می باشد.

به کار می رود،مثل اینکه به کسی که سالها به او خدمت کرده ایم و بعد به ما خیانت می کند،می گوئیم:گناه ما فقط این بود که به تو پناه دادیم و از تو دفاع کردیم و حد اکثر محبت را نمودیم.

سپس آن چنان که سیره قرآن است راه بازگشت را به روی آنان گشوده، می گوید:"اگر آنان توبه کنند برای آنها بهتر است" (فَإِنْ یَتُوبُوا یَکُ خَیْراً لَهُمْ).

و این نشانه واقع بینی اسلام و اهتمام به امر تربیت،و مبارزه با هر گونه سختگیری و شدت عمل نابجا است،که حتی راه آشتی و توبه را به روی منافقانی که توطئه برای نابودی پیامبر کردند و سخنان کفر آمیز و توهینهای زننده داشتند باز گذارده،بلکه از آنها دعوت به توبه می کند.

این در حقیقت چهره واقعی اسلام است،ولی چقدر بی انصافند آن کسانی که اسلام را با چنین چهره ای، دین فشار و خشونت معرفی کرده اند.

آیا در دنیای امروز هیچ حکومتی هر چند طرفدار نهایت نرمش بوده باشد در برابر توطئه گرانی که بر ضد او نقشه کشیده اند حاضر به چنین انعطاف و محبتی می باشد؟و همانطور که در شان نزول خواندیم یکی از مجریان اصلی این برنامه های نفاق انگیز با شنیدن این سخن توبه کرد و پیامبر هم توبه او را پذیرفت.

در عین حال برای اینکه آنها این نرمش را دلیل بر ضعف نگیرند،به آنها هشدار می دهد که"اگر به روش خود ادامه دهند،و از توبه روی برگردانند، خداوند در دنیا و آخرت آنان را به مجازات دردناکی کیفر خواهد داد"(وَ إِنْ یَتَوَلَّوْا یُعَذِّبْهُمُ اللّٰهُ عَذٰاباً أَلِیماً فِی الدُّنْیٰا وَ الْآخِرَهِ).

و اگر می پندارند کسی در برابر مجازات الهی ممکن است به کمک آنان بشتابد سخت در اشتباهند،زیرا"آنها در سراسر روی زمین نه ولی و سرپرستی خواهند داشت و نه یار و یاوری"(وَ مٰا لَهُمْ فِی الْأَرْضِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ).

ص :۴۶

البته مجازاتهای آنها در آخرت روشن است،اما عذابهای دنیای آنها همان رسوایی و بی آبرویی و خواری و بدبختی و مانند آن است.

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۵ تا ۷۸]

اشاره

وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اَللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلصّالِحِينَ (۷۵) فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ (۷۶) فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِي قُلُوبِهِمْ إِلى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِما أَخْلَفُوا اَللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ (۷۷) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اَللّهَ عَلاّمُ اَلْغُيُوبِ (۷۸)

ترجمه:

۷۵-از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته اند که اگر خداوند ما را از فضل خود روزی کند قطعا صدقه خواهیم داد و از شاکران خواهیم بود.

۷۶-اما هنگامی که از فضل خود به آنها بخشید بخل ورزیدند،و سرپیچی کردند،و روی گردان شدند.

۷۷-این عمل(روح)نفاق را در دلهایشان تا روزی که خدا را ملاقات کنند بر قرار ساخت، این بخاطر آن است که از پیمان الهی تخلف جستند و دروغ گفتند.

۷۸-آیا نمی دانستند که خداوند اسرار و سخنان در گوشی آنها را می داند،و خداوند از همه غیوب(و پنهانیها)آگاه است.

ص: ۴۷

شان نزول:

در میـان مفسـران معروف است که این آیـات در باره یکی از انصار به نام "ثعلبه بن حاطب"نازل شـده است،او که مرد فقیری بود و مرتب به مسـجد پیامبر ص می آمـد اصـرار داشت که پیامبر ص دعا کنـد تا خداوند مال فراوانی به او بدهد!،پیغمبر به او فرمود:"

قلیل تؤدی شـکره خیر من کثیر لا تطیقه " "مقـدار کمی که حقش را بتوانی ادا کنی،بهتر از مقدار زیادی است که توانایی اداء حقش را نداشته باشـی"آیـا بهتر نیست که توبه پیـامبر خـدا تاسـی جویی و به زنـدگی سـاده ای بسازی،ولی ثعلبه دست بردار نبود،و سـرانجام به پیامبر ص عرض کرد به خدایی که ترا به حق فرسـتاده سوگند یاد می کنم،اگر خداوند ثروتی به من عنایت کند تمام حقوق آن را می پردازم،پیامبر ص برای او دعا کرد.

چیزی نگذشت که طبق روایتی پسـر عموی ثروتمندی داشت از دنیا رفت و ثروت سـرشاری به او رسـید،و طبق روایت دیگری گوسـفندی خریـد و بزودی زاد ولـد کرد،آن چنان که نگاهـداری آنها در مـدینه ممکن نبود،ناچار به آبادیهای اطراف مـدینه روی آورد و آن چنان مشغول و سر گرم زندگی مادی شد که در جماعت و حتی نماز جمعه نیز شرکت نمی کرد.

پس از مدتی پیامبر ص مامور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد،تا زکات اموال او را بگیرد،ولی این مرد کم ظرفیت و تازه به نوا رسیده و بخیل،از پرداخت حق الهی خودداری کرد،نه تنها خودداری کرد،بلکه به اصل تشریع این حکم نیز اعتراض نمود و گفت:این حکم برادر"جزیه"است یعنی مـا مسـلمان شـده ایم که از پرداخت جزیه معـاف باشـیم و با پرداخت زکات،چه فرقی میان ما و غیر مسلمانان باقی می ماند؟!

در حالی که او نه مفهوم"جزیه"را فهمیده بود،و نه مفهوم زکات را،و یا فهمیده بود اما دنیا پرستی اجازه بیان حقیقت و اظهار حق به او نمیداد،بهر حال هنگامی که پیامبر ص سخن او را شنید فرمود:یا ویح ثعلبه!یا ویح ثعلبه! "وای بر ثعلبه ای وای بر ثعلبه"!و در این هنگام آیات فوق نازل شد.

شان نزولهای دیگری نیز برای آیات فوق نقل شده که کم و بیش با داستان ثعلبه مشابه است،و از مجموع شان نزولهای فوق،و مضمون آیات،چنین استفاده می شود که شخص یا اشخاص مزبور در آغاز در صف منافقان نبودند،ولی به خاطر همین گونه اعمال به آنها پیوستند.

تفسیر:

منافقان کم ظرفیتند

این آیات،در حقیقت روی یکی دیگر از صفات زشت منافقان انگشت می گذارد و آن اینکه:به هنگام ضعف و ناتوانی و فقر و پریشانی،چنان دم از ایمان می زنند که هیچکس باور نمی کند آنها روزی در صف منافقان قرار گیرند،و حتی شاید آنهایی را که دارای امکانات وسیع هستند مذمت می کنند که چرا از امکاناتشان به نفع مردم محروم استفاده نمی کنند؟ اما همین که خودشان به نوایی برسند چنان دست و پای خود را گم کرده و غرق دنیا پرستی می شوند که همه عهد و پیمانهای خویش را با خدا به دست فراموشی می سپارند،گویا به کلی تغییر شخصیت داده،و درک و دید دیگری پیدا می کنند، و همین کم ظرفیتی که نتیجه اش دنیا پرستی و بخل و امساک و خود خواهی است روح نفاق را چنان در آنان متمرکز می سازد که راه بازگشت را به روی آنان می بندد! در آیه نخست می گوید:"بعضی از منافقان کسانی هستند که با خدا پیمان

ص :۴۹

بسته انـد که اگر از فضـل و کرم خود به ما مرحمت کنـد قطعا به نیازمنـدان کمک می کنیم و از نیکوکاران خواهیم بود".(وَ مِنْهُمْ مَنْ عاهَدَ اللّهَ لَئِنْ آتانا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَکُونَنَّ مِنَ الصّالِحِینَ).

*** ولی این سـخن را تنهـا زمانی می گفتنـد که دسـتشان از همه چیز تهی بود "و به هنگامی که خداونـد از فضل و رحمتش سرمـایه هـایی به آنـان داد،بخـل ورزیدنـد و سـرپیچی کردنـد و روگردان شدنـد"(فَلَمّا آتاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ).

*** "این عمل و این پیمان شـکنی و بخل نتیجه اش این شـد که روح نفاق بطور مسـتمر و پایـدار در دل آنان ریشه کنـد و تا روز قیامت و هنگامی که خـدا را ملاقات می کنند ادامه یابد"(فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ إِلی یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ) این به خاطر آن اسـت که از عهـدی که با خـدا بسـتند تخلف کردنـد،و به خاطر آن است که مرتبا دروغ می گفتنـد"(بِما أَخْلَفُوا اللّهَ ما وَعَدُوهُ وَ بِما کانُوا یَکْذِبُونَ).

*** سـرانجام آنها را با این جمله مورد سـرزنش و توبیخ قرار می دهد که"آیا آنها نمی دانند خداوند اسـرار درون آنها را می داند،و سـخنان آهسته و در گوشی آنان را می شنود،و خداوند از همه غیوب و پنهانیها با خبر است"؟!(أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّهَ یَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ وَ أَنَّ اللّهَ عَلاّمُ الْغُیُوبِ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-از جمله" فَأَعْقَبَهُمْ نِفاقاً فِی قُلُوبِهِمْ "به خوبی استفاده می شود که بسیاری از گناهان و صفات زشت،و حتی کفر و نفاق،"علت"و"معلول"یکدیگرند،زیرا جمله فوق با صراحت می گوید:بخل و پیمان شکنی آنها سبب شد که نفاق در دلهایشان ریشه دواند،و همین گونه است گناهان و کارهای خلاف دیگر،و لذا در بعضی از عبارات می خوانیم که گاهی گناهان بزرگ سبب می شود که انسان بی ایمان از دنیا برود.

***۲-منظور از" یَوْمِ یَلْقَوْنَهُ "که ضمیر آن به"خداوند"برمی گردد همان روز"رستاخیز"است،زیرا تعبیر"لقاء اللّه"و مانند آن در قرآن معمولا درباره قیامت آمده است،درست است که با مرگ،دوران عمل پایان می یابد،و پرونده کار نیک و بد بسته می شود،ولی آثار آنها هم چنان در روح انسان تا قیامت بر قرار خواهد ماند.

البته این احتمال را هم داده اند که ضمیر"یلقونه"به"بخل"باز گردد، یعنی"تا آن زمانی که نتیجه و کیفر بخل خویش را دریابند".

همچنین احتمال داده شده است که منظور از ملاقات پروردگار لحظه مرگ باشد.

ولی همه اینها خلاف ظاهر آیه است،و ظاهر همان است که گفتیم.

(در باره اینکه منظور از ملاقات پروردگار چیست؟در ذیل آیه ۴۶ سوره بقره(جلد اول صفحه ۱۵۶)بحثی داریم به آن مراجعه فرمائید).

***۳-از آیات فوق نیز استفاده می شود که پیمان شکنی و دروغ از صفات منافقان است و آنها هستند که پیمان خود را که با تاکیدات فراوان با خدا

بسته انـد زیر پا می گذارنـد، و حتی به پروردگار خویش دروغ می گوینـد،حـدیث معروفی که از پیامبر ص نقل شـده نیز این حقیقت را تاکید می کند که فرمود:

"

للمنافق ثلاث علامات،اذا حـدث کذب،و اذا وعد اخلف،و اذا ائتمن خان "!:"منافق سه نشانه دارد:به هنگام سـخن گفتن دروغ می گوید،و به هنگامی که وعده می دهد تخلف می کند،و هر گاه امانتی به او بسپارند،در آن خیانت می نماید". (۱)

جالب اینکه در داسـتان فوق(داسـتان ثعلبه)هر سه نشانه وجود دارد،او هم دروغ گفت و هم پیمان شـکنی کرد،و هم در اموالی که خداونـد به عنوان امـانت خویش به او سپرده بود خیـانت نمود! حـدیث فوق به صورت مؤکـدتری از امام صادق ع از پیامبر ص در کتاب کافی آمده است،آنجا که می فرماید:

ثلاث من کن فیه کان منافقا و ان صام و صلی و زعم انه مسلم من اذا ائتمن خان،و اذا حـدث کـذب،و اذا وعـد اخلف !:"سـه چیز است در هر کس باشـد منافق است،هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند،و خود را مسـلمان بداند:کسـی که در امانت خیانت کند،و در سخن دروغ گوید،و به هنگام وعده تخلف جوید" (۲).

البته ممکن است به ندرت گناهان فوق از افراد با ایمان صادر شود و سپس توبه کنند،ولی استمرار آن نشانه روح نفاق و منافق گری است.

***۴-این نکته نیز لازم به تذکر است که آنچه در آیات فوق خواندیم یک بحث تاریخی و مربوط به زمان گذشته نبود،بلکه بیان یک واقعیت اخلاقی و اجتماعی است که در هر عصر و زمان،و در هر جامعه ای،بدون استثناء،نمونه های فراوانی دارد.

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه فوق.

۲- ۲) سفینه البحار ج ۲ صفحه ۶۰۷.

اگر به اطراف خود نگـاه کنیم(و حتی شایـد اگر به خودمان بنگریم!) نمونه ای از اعمال "ثعلبه بن حاطب" و طرز تفکر او را،در چهره های مختلف، می یابیم،چه بسـیارند کسانی که در شرائط عادی یا به هنگامی که تنگدستند،در صف مؤمنان داغ و قرص و محکم قرار دارند،در همه جلسات مذهبی حاضرند، پای هر پرچم اصلاحی سینه می زنند،با هر منادی حق و عدالت هم صدا هستند،و برای کارهای نیک گریبان چاک می کنند،و در برابر هر فسادی فریاد می کشند.

ولی به هنگامی که به اصـطلاح،دری به تخته می خورد،به نوایی می رسـند پست و مقامی پیدا می کنند،و سـری در میان سرها در می آورنـد،یک مرتبه تغییر چهره و بالاتر از آن تغییر ماهیت می دهند،آن شور و عشق سوزان نسـبت به خدا و دین در آنها فروکش می کنـد،دیگر در جلسات سازنـده خبری از آنان نیست، در هیـچ برنامه اصـلاحی حضور ندارنـد،نه برای حق گریبان چاک می کنند و نه دیگر در برابر باطل فریاد می کشند! قبلا که محلی از اعراب نداشتند و موقعیتی در اجتماع،هزار گونه عهد و پیمان با خـدا و خلق خـدا بسـته بودند،که اگر روزی امکاناتی پیدا کنند،چنین و چنان خواهند کرد،و حتی هزار گونه ایراد و انتقاد به متمکنان وظیفه نشـناس داشتند،اما آن روز که وضعشان دگرگون شد تمام عهد و پیمانها را بدست فراموشی سپردند،و همه ایرادها و انتقادها همچون برف در تابستان آب شد.

آری ایـن کم ظرفیـتی یکی از نشـانه هـای بـارز منافقـان است،مگر نفـاق چیزی جز دو چهره بـودن و یـا دوگـانگی شخصـیت هست؟تاریخچه زندگی اینگونه افراد بارزترین نمونه دوگانگی شخصیت است،اصولا انسان با ظرفیت دو شخصیتی نمی شود.

شک نیست نفاق همچون ایمان دارای مراحل مختلف است.بعضی آن چنان

این خوی پلید در روحشان رسوخ کرده که در قلبشان اثری از ایمان به خدا باقی نمانده،هر چند خود را در صف مومنان جا زده اند!

ولی گروهی دیگر با اینکه دارای ایمان ضعیفی هستند،و واقعا مسلمانند، اعمالی را مرتکب می شوند که متناسب وضع منافقان است،و رنگی از دوگانگی شخصیت دارد،آن کس که پیوسته دروغ می گوید ولی ظاهرش صدق و راستی است،آیا دو چهره و منافق نیست؟ کسی که ظاهرا امین است و به همین دلیل مورد اعتماد مردم می باشد که امانتهای خود را به او می سپارند،اما در واقع در آنها خیانت می کند،آیا گرفتار دوگانگی شخصیت نمی باشد؟ همچنین آیا آنها که عهد و پیمان می بندند ولی هرگز پایبند به آن نیستند عملشان عمل منافقان محسوب نمی شود؟! اتفاقا یکی از بزرگترین بلاهای اجتماعی و عوامل عقب ماندگی وجود همین گونه منافقان در جوامع انسانی است،و اگر چشم بر هم نگذاریم و به خودمان دروغ نگوئیم چه بسیار می توانیم از این منافقان"ثعلبه صفت"در اطراف خود و در جوامع اسلامی بشمریم،و عجب اینکه با اینهمه عیب و ننگ و دور افتادگی از روح تعلیمات اسلام باز گناه عقب افتادگی خود را به گردن اسلام می گذاریم!

ص :۵۴

[سوره التوبه (۹): آیات ۷۹ تا ۸۰]

اشاره

اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ اَلْمُطَّوِّعِینَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ فِی اَلصَّدَقاتِ وَ اَلَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اَللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۷۹) اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اَللّهُ لَهُمْ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ اَللّهُ لا یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلْفاسِقِینَ (۸۰)

ترجمه:

۷۹-کسانی که از صدقات مؤمنان اطاعت کار عیبجویی می کنند،و آنهایی را که دسترسی جز به مقدار(ناچیز)تواناییشان ندارند مسخره می نمایند،خدا آنها را مسخره می کند(کیفر استهزا کنندگان را به آنها می دهد)و برای آنان عذاب دردناکی است.

۸۰-چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی،(حتی)اگر هفتاد بار برای آنها استغفار کنی هرگز خداوند آنها را نمی آمرزد،چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند، و خداوند جمعیت فاسقان را هدایت نمی کند.

شان نزول:

روایات متعددی در شان نزول این آیات در کتب تفسیر و حدیث نقل شده، که از مجموع آنها چنین استفاده می شود که پیامبر ص تصمیم داشت لشکر اسلام را برای مقابله با دشمن(احتمالا برای جنگ تبوک)آماده سازد،و نیاز به گرفتن کمک از مردم داشت،هنگامی که نظر خود را اظهار فرمود،کسانی که توانایی داشتند مقدار قابل ملاحظه ای به عنوان زکات یا کمک بلا عوض به ارتش اسلام خدمت کردند.

ص: ۵۵

ولی بعضـی از کارگران کم درآمد مسلمان مانند"ابو عقیل انصاری"یا "سالم بن عمیر انصاری"با تحمل کار اضافی و کشیدن آب در شـب و تهیه دو من خرمـا که یـک من آن را برای خـانواده خـویش ذخیره کرد و یـک من دیگر را خـدمت پیـامبر ص آورد،کمک ظاهرا ناچیزی به این برنامه بزرگ اسلامی نمود.

ولی منافقـان عیبجو به هر یـک از این دو گروه ایراد می گرفتنـد:کسـانی را که زیاد پرداخته بودنـد،به عنوان ریاکار معرفی می کردند،و کسانی را که مقدار ظاهرا ناچیزی کمک نموده بودند به باد،مسـخره و اسـتهزاء می گرفتند که آیا لشکر اسلام نیاز به چنین کمکی دارد؟ آیات فوق نازل شد و شدیدا آنها را تهدید کرد و از عذاب خداوند بیم داد!.

تفسیر:

کار شکنی منافقان.

در این آیات اشاره به یکی دیگر از صـفات عمومی منافقان شـده است که آنها افرادی لجوج،بهانه جو،و ایرادگیر،و کارشـکن هسـتند،هر کار مثبتی را، با وصـله های نامناسبی تحقیر کرده،و بـد جلوه می دهند.تا هم مردم را در انجام کارهای نیک دلسـرد سازنـد،و هم تخم بـدبینی و سوء ظن را در افکار بپاشـند،و به این وسـیله چرخهای فعالیتهای مفیـد و سازنـده در اجتماع از کار بیفتد.

قرآن مجیـد شدیـدا این روش غیر انسـانی آنهـا را نکوهش می کنـد،و مسـلمانان را از آن آگاه می سازد،تا تحت تاثیر اینگونه القائات سوء قرار نگیرند و هم منافقان بدانند که حنای آنان در جامعه اسلامی رنگی ندارد!

ص:۵۶

نخست می فرماید:"آنها که به افراد نیکوکار مؤمنین در پرداختن صدقات و کمکهای صادقانه،عیب می گیرند،و مخصوصا آنها که افراد با ایمان تنگدست را که دسترسی جز به کمکهای مختصر ندارند،مسخره می کنند،خداوند آنان را مسخره می کند،و عذاب دردناک در انتظار آنها است"!(اَلَّذِینَ یَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِینَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ فِی الصَّدَقاتِ وَ الَّذِینَ لا یَجِدُونَ إِلاّ جُهْدَهُمْ فَیَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ).

"یلمزون"از ماده"لمز"(بر وزن طنز)به معنی عیبجویی و"مطوعین" از ماده"طوع"(بر وزن موج)به معنی اطاعت است،ولی معمولا این کلمه به افراد نیکوکار و آنهایی که علاوه بر واجبات به مستحبات نیز عمل می کنند اطلاق می شود.

از آیه فوق استفاده می شود که منافقان از گروهی عیبجویی می کردند،و گروهی را مسخره می نمودند،روشن است،سخریه در باره کسانی بوده که تنها قادر به کمک مختصری به ارتش اسلام بودند،و لا بد عیبجویی مربوط به کسانی بوده که به عکس آنها کمکهای فراوانی داشتند،دومی را به عنوان ریاکاری و اولی را به عنوان کم کاری تخطئه می نمودند.

*** در آیه بعد تاکید بیشتری روی مجازات این گروه از منافقان نموده و آخرین تهدید را ذکر می کند به این ترتیب که روی سخن را به پیامبر ص نموده می گوید:"چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی،حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمایی هرگز خدا آنها را نمی بخشد" (اِسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِینَ مَرَّةً فَلَنْ یَغْفِرَ اللّهُ لَهُمْ) "چرا که آنها خدا و پیامبرش را انکار کردند و راه کفر پیش گرفتند"

و همین کفر آنها را به دره نفاق و آثار شوم آن افکند(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ).

و روشن است هـدایت خدا شامل حال کسانی می شود که در طریق حق طلبی گام برمی دارند و جویای حقیقتند،ولی "خداوند افراد فاسق و گنهکار و منافق را هدایت نمی کند"(وَ اللّٰهُ لاٰ یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰاسِقِینَ "، ***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-اهمیت به کیفیت کار است نه کمیت-

این حقیقت به خوبی از آیات قرآن بـدست می آید که اسـلام در هیچ موردی روی "کثرت مقدار عمل "تکیه نکرده،بلکه همه جـا اهمیت به "کیفیت عمـل "داده است،و برای اخلاص و نیت پاک،ارزش فوق العاده ای قائل شـده که آیات فوق نمونه ای از این منطق قرآن است.

همانگونه که دیدیم برای عمل مختصر کارگر مسلمانی که شبی را تا صـبح نخوابیده،و با قلبی پر از عشق به خدا،و اخلاص و احساس مسئولیت در برابر مشـکلات جامعه اسـلامی،کار کرده و توانسته است با این بیدار خوابی یک من خرما به سپاه اسلام در لحظـات حسـاس کمـک کنـد،فوق العاده اهمیت قائل شـده،و کسانی را که اینگونه اعمال ظاهرا کوچک و واقعا بزرگ را تحقیر می کنند،شدیدا توبیخ و تهدید می کند،و می گوید مجازات دردناک در انتظار آنها است.

از این موضوع این حقیقت نیز روشن می شود که در یـک جـامعه سـالم اسـلامی به هنگـام بروز مشـکلات،همه بایـد احسـاس مسئولیت کننـد،نباید چشـمها تنها به متمکنان دوخته شود،چرا که اسـلام متعلق به همه است،و همه باید در حفظ آن از جان و دل بکوشند.

مهم این است که هر کس از مقدار توانایی خود دریغ ندارد،سخن از بسیار

و کم نیست،سخن از احساس مسئولیت و اخلاص است، قابل توجه اینکه در حدیثی می خوانیم که از پیامبر ص سؤال شد:

ای الصدقه افضل:"کدام صدقه و کمک از همه برتر است"پیامبر ص فرمود:

جهد المقل یعنی"مقدار توانایی افراد کم در آمد"! ***

۲-صفتی که در آیات فوق در باره منافقان عصر پیامبر ص خواندیم-

مانند سایر صفات آنان- اختصاصی به آن گروه و آن زمان ندارد،بلکه از صفات زشت همه منافقان در هر عصر و زمان است،آنها با روح بدبینی خاصی که دارند، سعی می کنند هر کار مثبتی را با وصله های ناجور از اثر بیندازند،سعی می کنند هر نیکوکاری را به نوعی دلسرد کنند،و حتی با سخریه و استهزاء و کم اهمیت جلوه دادن خدمات بی آلایش افراد کم درآمد،شخصیت آنها را در هم بشکنند و تحقیر کنند،تا همه فعالیتهای مثبت در جامعه خاموش گردد و آنها به هدفهای شومشان نائل گردند.

ولی مسلمانان آگاه و بیدار،در هر عصر و زمان،باید کاملا متوجه این نقشه شوم منافقان باشند،و درست بر عکس آن گام بردارند،یعنی از خدمتگزاران جامعه تشویق به عمل آورند،و برای خدمات ظاهرا کوچک توام با اخلاص،ارج فراوان قائل شوند،تا کوچک و بزرگ به کار خود دلگرم و علاقمند گردند و نیز باید همگان را از این نقشه ویرانگر منافقان آگاه سازند تا دلسرد نشوند.

***۳-جمله" سَخِرَ اللّهُ مِنْهُمْ "(خداوند آنها را مسخره می کند)به این معنی نیست که خداوند اعمالی همانند آنان انجام می دهد،بلکه همانگونه که مفسران گفته اند:منظور این است که مجازات استهزا کنندگان را به آنها خواهد داد،و یا آن چنان آنها رفتار می کند که همچون استهزاشدگان تحقیر شوند!

ص :۵۹

۴-شک نیست که عدد سبعین(هفتاد)در آیات فوق برای "تکثیر"است نه برای "تعداد"،به عبارت دیگر مفهوم آیه این است که هر قدر برای آنها استغفار کنی خداوند آنان را نمی بخشد،درست مانند اینکه کسی به دیگری می گوید:اگر صد بار هم اصرار کنی قبول نخواهم کرد،مفهوم این سخن آن نیست که اگر یکصد و یک بار اصرار کنی می پذیرم،بلکه منظور این است که مطلقا نخواهم پذیرفت.

این گونه تعبیر در حقیقت برای تاکید مطلب است،و لذا در سوره منافقان آیه ۶ همین موضوع به عنوان نفی مطلق ذکر شده است آنجا که می فرماید: سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ :"تفاوت نمی کند چه برای آنها طلب آمرزش کنی یا نکنی خدا آنها را نخواهد بخشید" شاهد دیگر این سخن،علتی است که در ذیل آیه ذکر شده و آن اینکه "آنها به خدا و پیامبرش کافر شده اند و خدا فاسقان را هدایت نمی کند"روشن است که برای اینگونه افراد هیچ مقدار استغفار سبب نجات نخواهد شد.

ولی عجب اینکه در روایات متعددی که از طرق اهل تسنن نقل شده می خوانیم پیامبر ص بعد از نزول آیه فوق چنین فرمود:

لازیدن فی الاستغفار لهم علی سبعین مره!رجاء منه ان یغفر اللّه لهم،فنزلت: سَوٰاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ :"به خدا سوگند بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم به این امید که خداوند آنها را بیامرزد،در این هنگام آیه(سوره منافقان)نازل شد که خداوند در آن می فرماید:"تفاوت نمی کند چه برای آنها استغفار کنی و چه نکنی،هرگز خدا آنها را نمی آمرزد" (۱).

---

۱ - ۱) تعداد زیادی از این روایات که به این مضمون وارد شده در تفسیر طبری جلد دهم صفحه ۱۳۸ گردآوری گردیده است.

مفهوم روایات فوق این است که پیامبر ص از عدد هفتاد در آیه مورد بحث "تعداد"فهمیده است و لذا فرموده من بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار می کنم، در حالی که همانطور که گفتیم آیه مورد بحث مخصوصا با توجه به علتی که در ذیل آن آمده به روشنی به ما می فهماند که عدد هفتاد برای"تکثیر"است و کنایه از نفی مطلق توام با تاکید می باشد.

بنا بر این روایات فوق چون مخالف با قرآن است ابدا قابل قبول نیست بخصوص که اسناد آنها از نظر ما نیز معتبر نمی باشد.

تنها توجیهی که می توان برای روایات فوق کرد(هر چند خلاف ظاهر است) این است که پیامبر ص قبل از نزول آیات فوق این جمله را می فرموده،و هنگامی که آیات فوق نازل شد،از استغفار برای آنها صرف نظر فرمود.

روایت دیگری نیز در این باره نقل شده که ممکن است ریشه اصلی روایات فوق باشد که به هنگام"نقل به معنی"دگرگون شده است،و آن اینکه پیامبر ص فرمود:

لو علمت انه لو زدت علی السبعین مره غفر لهم لفعلت یعنی"اگر می دانستم که هر گاه بیش از هفتاد بار برای آنها استغفار کنم خداوند آنان را می بخشد چنین می کردم".

مفهوم این سخن(مخصوصا با توجه به کلمه"لو"که برای امتناع می باشد) این است که می دانم خدا آنها را نمی بخشد،ولی بقدری قلبم از عشق به هدایت بندگان خدا و نجاتشان آکنده است،که اگر فرضا بیش از هفتاد بار استغفار باعث نجاتشان می شد چنین می کردم.

به هر حال مفهوم آیات فوق روشن است،و هر حدیثی بر خلاف آنها باشد یا باید آن را توجیه کرد و یا کنار گذاشت.

ص :۶۱

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۱ تا ۸۳]

اشاره

فَرِحَ اَلْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اَللّٰهِ وَ کَرِهُوا أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِی اَلْحَرِّ قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کٰانُوا یَفْقَهُونَ (۸۱) فَلْیَضْحَکُوا قَلِیلاً وَ لْیَبْکُوا کَثِیراً جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۸۲) فَإِنْ رَجَعَکَ اَللّٰهُ إِلیٰ طٰائِفَهٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقٰاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا إِنَّکُمْ رَضِیتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّهٍ فَاقْعُدُوا مَعَ اَلْخٰالِفِینَ (۸۳)

ترجمه:

۸۱-تخلف جویان(از جنگ تبوک)از مخالفت با رسول خدا(ص)خوشحال شدند و کراهت داشتند که با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کنند و(به یکدیگر و به مومنان) گفتند در این گرما حرکت(به سوی میدان)نکنید،به آنها بگو آتش دوزخ از این هم گرمتر است اگر بفهمند! ۸۲-آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگریند،این جزای کارهایی است که انجام می دادند.

۸۳-هر گاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و از تو اجازه خروج(به سوی میدان جهاد)بخواهند،بگو هیچگاه با من خروج نخواهید کرد و هرگز همراه من با دشمنی نخواهید جنگید،چرا شما نخستین بار به کناره گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!

تفسیر:

باز هم کار شکنی منافقان

در این آیات نیز سخن هم چنان پیرامون معرفی منافقان،وسیله اعمال و

رفتار و افکار آنها است،تا مسلمانان به روشنی این گروه را بشناسند و تحت تاثیر نقشه های شوم آنان قرار نگیرند.

نخست می فرماید"آنها که در(تبوک) از شرکت در جهاد تخلف جستند،و با عذرهای واهی در خانه های خود نشستند،و به گمان خود سلامت را بر خطرات میدان جنگ ترجیح دادند،از این عملی که بر ضد رسول خدا ص مرتکب شدند، خوشحالند"(فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاٰفَ رَسُولِ اللّٰهِ).

"و از اینکه در راه خدا با مال و جان خود جهاد کنند و به افتخارات بزرگ مجاهدان نائل گردند کراهت داشتند"(وَ کَرِهُوا أَنْ یُجٰاهِدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

آنها به تخلف خودشان از شرکت در میدان جهاد قناعت نکردند،بلکه با وسوسه های شیطانی کوشش داشتند،دیگران را نیز دلسرد یا منصرف سازند"و به آنها گفتند:در این گرمای سوزان تابستان به سوی میدان نبرد حرکت نکنید" (وَ قٰالُوا لاٰ تَنْفِرُوا فِی الْحَرِّ).

در حقیقت آنها می خواستند هم اراده مسلمانان را تضعیف کنند،و هم شریکهای بیشتری برای جرمشان فراهم سازند.

سپس قرآن روی سخن را به پیامبر ص کرده و با لحن قاطع و کوبنده ای به آنها چنین پاسخ می گوید:"به آنها بگو آتش سوزان دوزخ از این هم گرمتر و سوزانتر است اگر بفهمند"!(قُلْ نٰارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ کٰانُوا یَفْقَهُونَ) ولی افسوس که بر اثر ضعف ایمان،و عدم درک کافی،توجه ندارند که چه آتش سوزانی در انتظار آنها است،آتشی که یک جرقه کوچکش از آتشهای دنیا سوزنده تر است.

*** دو آیه بعد اشاره به این می کند که آنها به گمان اینکه پیروزی بدست

آورده انـد و بـا تخلـف از جهـاد و دلسـرد کردن بعضـی از مجاهـدان به هـدفی رسـیده انـد، قهقهه سـر می دهنـد و بسـیار می خندند،همانگونه که همه منافقان در هر عصر و زمان چنینند.

ولی قرآن به آنها اخطار می کند که"باید کم بخندند و بسیار بگریند" (فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلاً وَ لْيَبْكُوا كَثِيراً).

گریه برای آینـده تاریکی که در پیش دارنـد،گریه برای مجازاتهای دردناکی که در انتظار آنها است،گریه به خاطر اینکه همه پلهای بازگشت را پشت سر خود ویران ساخته اند،و بالآخره گریه برای اینکه اینهمه اسـتعداد و سـرمایه عمر را از دست داده و رسوایی و تیره روزی و بدبختی برای خود خریده اند.

و در آخر آیه می فرماید:"این جزای اعمالی است که آنها انجام می دادند" (جَزٰاءً بِمٰا كٰانُوا يَكْسِبُونَ).

از آنچه گفـتیم روشن شـد که منظور این است این گروه بایـد در این جهـان کم بخندنـد و بیشـتر گریه کننـد،زیرا مجازاتهـای دردناکی در پیش دارند که اگر از آن آگاه شوند بسیار گریه خواهند کرد و کمتر می خندند.

ولی گروهی از مفسـران احتمال دیگری در معنی این جمله داده انـد و آن اینکه:اینها هر قدر بخندند با توجه به عمر کوتاه دنیا خنده آنان کم خواهد بود، و در آخرت آن قدر باید گریه کنند که گریه های دنیا در برابر آن ناچیز است.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه و تعبیرات مشابه آن که در گفته ها و نوشته ها می آید سازگارتر است،بخصوص اینکه لازمه تفسیر دوم این است که صیغه امر به معنی اخبار بوده باشد و این بر خلاف ظاهر است.

حدیث معروفی که بسیاری از مفسران از پیامبر ص نقل کرده اند که

فرمود:

لـو تعلمـون مـا اعلـم لضـحکتم قلیلاـ و لبکیتـم کـثیرا :"اگر آنچـه را مـن(از کیفرهـای هولنـاک قیـامت)می دانـم شـما هم می دانستید،کم می خندیدید و بسیار گریه می کردید"نیز شاهد معنی اول است(دقت کنید).

*** در آخرین آیه مورد بحث اشـاره به یکی دیگر از روشـهای حساب شـده و خطرناک منافقان می کنـد و آن اینکه آنها به هنگـامی که کـار خلافی را آشـکارا انجام می دهنـد برای تبرئه خود ظاهرا در مقام جبران برمی آینـد و با این نوسانها و اعمال ضد و نقیض،چهره اصلی خود را پنهان می دارند.

آیه می گویـد:"هر گـاه خداونـد ترا به سـوی گروهی از اینهـا بازگردانـد و از تو اجـازه بخواهنـد که در میـدان جهـاد دیگری شرکت کننـد،به آنهـا بگو هیچگاه با من در هیـچ میـدان جهادی شـرکت نخواهیـد کرد،و هرگز همراه من با دشـمنی نخواهید جنگید"!(فَإِنْ رَجَعَکَ اللّهُ إِلی طائِفَهٍ مِنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوکَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِیَ أَبَداً وَ لَنْ تُقاتِلُوا مَعِیَ عَدُوًّا).

یعنی پیـامبر ص بایـد آنهـا را برای همیشه مـایوس کنـد،و روشن سـازد که به اصـطلاح حنایشان دیگر رنگی نخواهـد داشت و کسـی فریبشان را نخواهـد خورد،و این گونه دامها را چه بهتر که برچیننـد و به جای دیگری ببرنـد که در اینجا کسـی دیگر به دامشان نخواهد افتاد!.

ذکر این نکته نیز لاـزم است که جمله طـائفه منهم(گروهی از ایشـان) نشـان می دهـد که همه آنان حاضـر نبودنـد از این طریق وارد شونـد و پیشـنهاد شـرکت در جهاد دیگری را عرضه بدارند،شاید به خاطر اینکه بعضـی بقدری رسوا و شـرمنده بودند که حتی حاضر به حضور در محضر پیامبر ص و چنین پیشنهادی نمی شدند.

سپس دلیل عدم قبول پیشنهاد آنها را چنین بیان می کند:"شما برای

نخستین بار راضی شدید که از میدان جهاد کناره گیری کنید و در خانه ها بنشینید، هم اکنون نیز به متخلفان بپیوندید،و با آنها در خانه ها بنشینید"(إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخالِفِينَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-شک نیست که اگر این گروه از منافقان،پس از تخلف،پشیمان می شدند و توبه می کردند،و سپس برای شستشوی گناه سابق خود پیشنهاد در میدانهای جهاد دیگر داشتند،خدا از آنها می پذیرفت،و پیامبر ص دست رد به سینه آنها نمی گذارد،بنا بر این معلوم می شود که این پیشنهاد نیز یک نوع شیطنت و کار منافقانه بوده است،و به اصطلاح تاکتیکی بوده برای استتار چهره زشت خود و ادامه به اعمال سابق.

***۲-کلمه "خالف "به معنی متخلف است،و اشاره به کسانی است که در میدان جهاد،با عذر و یا بدون عذر،شرکت نداشتند.

بعضی نیز گفته اند که"خالف"به معنی "مخالف"است،اشاره به اینکه شما هم بروید و با گروه مخالفان همصدا شوید،و این کلمه را به معنی"فاسد" نیز تفسیر کرده اند،چه اینکه"خلوف"به معنی فساد و"خالف"به معنی فاسد در لغت آمده است.

این احتمال نیز وجود دارد که همه معانی بالا از این کلمه در آیه فوق اراده شده باشد چرا که گروه منافقان و دوستان آنان دارای تمام این صفات رذیله بوده اند.

*** ۳-باز تذکر این موضوع را لازم می دانیم که مسلمانان عصر ما نیز در

برابر منافقان محیط خود که از روشهای مشابهی با منافقان اعصار پیشین استفاده می کنند،باید از همان برنامه محکم پیامبر ص پیروی کرده و یک بار که در دام آنان افتادند،دیگر فریب آنها را نخورند و به اشکهای تمساحانه آنها وقعی ننهند که"مرد مسلمان هیچگاه دو بار در یک دام نمی افتد"!

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۴ تا ۸۵]

اشاره

وَ لاٰ تُصَلِّ عَلىٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً وَ لاٰ تَقُمْ عَلىٰ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ (۸۴) وَ لاٰ تُعْجِبْكَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ إِنَّمٰا يُرِيدُ اَللّٰهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِي اَلدُّنْيٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كٰافِرُونَ (۸۵)

ترجمه:

۸۴-بر هیچیک از آنها که بمیرد نماز نخوان،و بر کنار قبرش(برای دعا و طلب آمرزش) نایست چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند،و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند.

۸۵-مبادا اموال و اولادشان مایه اعجاب تو گردد،(این برای آنها نعمت نیست بلکه) خدا می خواهد به وسیله آن،آنها را در دنیا عذاب کند،و جانشان برآید در حالی که کافر باشند.

تفسیر:

روش محکمتر در برابر منافقان.

پس از آنکه منافقان با تخلف صریح از شرکت در میدان جهاد پرده ها را دریدند و کارشان بر ملا شد،خداوند به پیامبرش دستور می دهد روش صریحتر و

ص: ۶۷

محکمتری در برابر آنها اتخاذ کند تا برای همیشه فکر نفاق و منافق گری از مغزهای دیگران برچیده شود،و منافقان نیز بدانند در جامعه اسلامی محلی برای آنها وجود نخواهد داشت.

لذا می فرماید:"بر هیچیک از آنها(منافقان)که از دنیا می روند نماز مگزار"!(وَ لا تُصَلِّ عَلیٰ أَحَدٍ مِنْهُمْ مٰاتَ أَبَداً).

"و هیچگاه در کنار قبر او برای طلب آمرزش و استغفار نایست"(وَ لا تَقُمْ عَلیٰ قَبْرِهِ).

در حقیقت این یک نوع مبارزه منفی،و در عین حال مؤثر،در برابر گروه منافقان است،زیرا به جهاتی که در گذشته گفتیم،پیامبر ص نمی توانست رسما دستور قتل آنها و پاکسازی محیط جامعه اسلامی را از این طریق صادر کند، ولی مبارزات منفی به حد کافی در بی اعتبار ساختن آنان،و انزوا و طردشان از جامعه اسلامی،اثر می گذارد.

زیرا می دانیم یک فرد مؤمن راستین،هم در حال حیات و هم پس از مرگ محترم است،به همین دلیل در برنامه های اسلامی دستور غسل و کفن و نماز و دفن او داده شده است که با احترام هر چه بیشتر،با تشریفات خاصی،او را به خاک بسپارند،و حتی پس از دفن در کنار قبر او بیایند و برای گناهان و لغزشهای احتمالی او از خداوند طلب بخشش کنند.

عدم انجام این مراسم در باره یک فرد به معنی طرد او از جامعه اسلامی است،و اگر این طرد کننده،شخص پیامبر ص بوده باشد،ضربه ای سخت و سنگین به حیثیت چنین فرد مطرودی وارد خواهد آمد،در حقیقت این یک برنامه مبارزه حساب شده در برابر گروه منافقان در آن زمان بود که امروز هم مسلمانان باید از روشهای مشابه آن استفاده کنند.

یعنی ما دام که افراد اظهار اسلام می کنند و به ظواهر اسلام پای بندند باید

معامله یک مسلمان با آنها کرد هر چند باطنشان طور دیگری باشد ولی اگر پرده ها را دریدند و نفاق خود را ظاهر کردند باید با آنها همانند بیگانگان از اسلام رفتار نمود.

در پایان آیه بار دیگر دلیل این دستور را روشن می سازد و می فرماید:

"این حکم به خاطر آن است که آنها به خدا و پیامبرش کافر شدند"(إِنَّهُمْ کَفَرُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُولِهِ).

"و در حالی که فاسق و مخالف فرمان خدا بودند از دنیا رفتند"نه از کرده خود پشیمان شدند و نه با آب توبه لکه های گناه را از دامان شستند(وَ مٰاتُوا وَ هُمْ فٰاسِقُونَ).

*** در اینجا ممکن بوده است سؤالی برای مسلمانان مطرح شود که اگر منافقان براستی اینهمه از رحمت خدا دورند و باید مسلمانان هیچگونه ابراز محبت و علاقه در مورد آنان نکنند،پس چرا خداوند به آنها اینهمه محبت کرده و اینهمه مال و فرزند(نیروی اقتصادی و انسانی)را در اختیارشان قرار داده است.

خداوند در آیه بعد روی سخن را به پیامبر ص کرده و پاسخ این سؤال را چنین می دهد"اموال و فرزندانشان هیچگاه نباید مایه اعجاب تو شود"(وَ لاٰ تُعْجِبْکَ أَمْوٰالُهُمْ وَ أَوْلاٰدُهُمْ).

چرا که به عکس آنچه مردم ظاهر بین خیال می کنند،این اموال و فرزندان نه تنها باعث خوشوقتی آنها نیست،بلکه "خداوند می خواهد آنان را بوسیله اینها در دنیا مجازات کند،و با حال کفر جان بدهند"(إِنَّمٰا یُرِیدُ اللّٰهُ أَنْ یُعَذِّبَهُمْ بِهٰا فِی الدُّنْیٰا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ کٰافِرُونَ).

این آیه که نظیر آن را در همین سوره(آیه ۵۵)داشتیم اشاره به این

واقعیت می کند که امکانات اقتصادی و نیروهای انسانی در دست افراد ناصالح نه تنها سعادت آفرین نیست،بلکه غالبا مایه دردسر و بلا و بدبختی است،زیرا چنین اشخاصی نه اموال خود را به مورد مصرف می کنند،تا از آن بهره مفید و سازنده ای بگیرند،و نه فرزندان سر براه و با ایمان و تربیت یافته ای دارند که مایه روشنی چشم آنان و حل مشکلات زندگانیشان گردد،بلکه اموالشان غالبا در راه هوسهای کشنده و سرکش،و تولید فساد،و تحکیم پایه های ظلم مصرف می گردد،و مایه غفلت آنها از خدا و مسائل اساسی زندگی است و فرزندانشان هم در خدمت ظالمان و فاسدان قرار می گیرند،و مبتلا به انواع انحرافهای اخلاقی می شوند،و سرانجام دردسر آفرین خواهند بود.

منتها برای کسانی که ثروت و نیروی انسانی را اصیل می پندارند و چگونگی مصرف آن،برای آنها مطرح نیست،زندگانی اینگونه اشخاص دورنمای دل- انگیزی دارد،اما اگر به متن زندگیشان نزدیکتر شویم و به این حقیقت نیز توجه کنیم که چگونگی بهره برداری از این امکانات مطرح است تصدیق خواهیم کرد که هرگز افراد خوشبختی نیستند.

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱-در باره شان نزول آیه نخست روایات متعددی وارد شده است،که خالی از اختلاف نیست.

از بعض از این روایات استفاده می شود که پیامبر ص هنگامی که عبد اللّه بن ابی(منافق مشهور)از دنیا رفت بر او نماز گزارد،و کنار قبر او ایستاد و دعا کرد،حتی پیراهن خود را به عنوان کفن بر او پوشانید، سپس آیه فوق نازل شد و پیامبر ص را از تکرار این کار نهی کرد.

در حالی که از بعضی دیگر از روایات برمی آید که پیامبر ص تصمیم

داشت نماز بر او بگزارد،جبرئیل نازل شد و این آیه را بر او خواند و او را از این کار باز داشت.

بعضی دیگر چنین می گویند که پیامبر ص نه نماز بر او گزارد و نه تصمیم بر این کار داشت،بلکه تنها پیراهن خود را برای تشویق قبیله"عبد اللّه" فرستاد،تا به عنوان کفن در تن او کنند و هنگامی که پرسیدند چرا چنین اقدامی فرمودید در حالی که او مرد بی ایمانی است؟گفت:پیراهن من باعث نجات او از عذاب الهی نخواهد شد،ولی من امیدوارم که به خاطر این عمل گروه زیادی مسلمان شوند،و چنین نیز شد که پس از این جریان عده فراوانی از قبیله خزرج مسلمان گشتند.

از آنجا که این روایات با هم اختلاف فراوان دارد ما از ذکر آنها به عنوان یک شان نزول صرف نظر کردیم به خصوص اینکه طبق گفته بعضی از مفسران بزرگ مرگ"عبد اللّه بن ابی"در سنه ۹ هجری واقع شد در حالی که آیات فوق در حدود سال هشتم نازل شده است(المیزان جلد ۹ صفحه ۳۸۵).

ولی آنچه جای انکار نیست این است که از لحن آیه چنین برمی آید که پیامبر ص قبل از نزول این آیه بر منافقان نماز می گزارد،و بر کنار قبر آنها توقف می کرد،چرا که آنها ظاهرا مسلمان بودند (۱)ولی پس از نزول این آیه

۱- ۱) از پاره ای از روایات استفاده می شود که بعد از نزول این آیه نیز پیامبر(ص) بر منافقان نماز می گزارد ولی چهار تکبیر بیشتر نمی گفت،یعنی از تکبیر آخر که مربوط به دعا بر میت است صرف نظر می فرمود،این روایت در صورتی قابل قبول است که جمله "لا تصل"در آیه مورد بحث به معنی"دعا مکن"بوده باشد،ولی اگر به معنی نماز نخوان بوده باشد این روایت مخالف قرآن است و قابل قبول نیست،و نمی توان انکار کرد که جمله"لا تصل"ظاهر در معنی دوم است،لذا ما نمی توانیم از نظر حکم اسلامی بر چنین افرادی که نفاقشان بر ملا شده نماز بخوانیم،و به خاطر روایت مبهمی دست از ظهور آیه فوق برداریم.

بطور قطع این برنامه برای همیشه تعطیل شد.

***۲-از آیه فوق همچنین استفاده می شود که ایستادن در کنار قبور مؤمنان و دعا برای آنها جایز است،زیرا نهی در آیه مخصوص به منافقان است،بنا بر این مفهوم آیه این می شود که زیارت قبور مؤمنان یعنی ایستادن کنار قبرهای آنان و دعا کردن جایز است.

ولی آیه فوق در باره این موضوع که آیا می توان به قبور آنها توسل جست و به برکت آنان از خدا حاجتی تقاضا کرد؟سکوت دارد،هر چند مجاز بودن این موضوع از نظر روایات اسلامی مسلم است.

ص: ۷۲

[سوره التوبه (۹): آیات ۸۶ تا ۸۹]

اشاره

وَ إِذا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ جاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اِسْتَأْذَنَکَ أُولُوا اَلطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قالُوا ذَرْنا نَکُنْ مَعَ اَلْقاعِدِینَ (۸۶) رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ اَلْخَوالِفِ وَ طُبِعَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَفْقَهُونَ (۸۷) لٰکِنِ اَلرَّسُولُ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا مَعَهُ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أُولٰئِکَ لَهُمُ اَلْخَیْراتُ وَ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۸۸) أَعَدَّ اَللّٰهُ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهارُ خالِدِینَ فِیها ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۸۹)

ترجمه:

۸۶-و هنگامی که سوره ای نازل گردد که ایمان به خدا بیاورید و همراه پیامبرش جهاد کنید کسانی که از آنها(گروه منافقان)توانایی دارند از تو اجازه می خواهند و می گویند:بگذار ما با قاعدین(آنها که از جهاد معافند)بوده باشیم.

۸۷-آنها راضی شدند که با متخلفان باشند،و بر دلهایشان مهر نهاده شده،لذا نمی فهمند ۸۸-ولی پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهایشان به جهاد پرداختند و همه نیکیها برای آنهاست و آنها رستگارانند.

۸۹-خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است،جاودانه در آن خواهند بود،و این رستگاری(و پیروزی)بزرگی است.

تفسیر:

دون همتان و مؤمنان راستین

در این آیات باز سخن در باره منافقان است،منتها زشتکاریهای آنان با

اعمال نیک مؤمنان راستین در اینجا مقایسه شده است،و با این مقایسه انحراف و بیچارگی آنان روشنتر می شود.

در آیه نخست می گوید:"هنگامی که سوره ای در باره جهاد نازل می شود و از مردم دعوت می کند که به خدا ایمان بیاورند(یعنی بر ایمان خود ثابت قدم بمانند و آن را تقویت نمایند) و همراه پیامبر خدا ص در راه او جهاد کنند، در این هنگام منافقان قدرتمند که توانایی کافی از نظر جسمی و مالی برای شرکت در میدان جنگ دارند از تو اجازه می خواهند که در میدان جهاد شرکت نکنند و می گویند بگذار ما با قاعدین(آنها که از جهاد معذورند)باشیم"(وَ إِذٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللّٰهِ وَ جٰاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَکَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَ قٰالُوا ذَرْنٰا نَکُنْ مَعَ الْقٰاعِدِینَ).

"طول"(بر وزن قول)به معنی امکانات و توانایی مالی آمده است،بنا بر این " أُولُوا الطَّوْلِ "به معنی کسانی است که دارای قدرت مادی کافی برای حضور در میدان جنگ هستند،و با این حال مایل بوده اند در صف افراد ناتوان یعنی آنها که از نظر جسمی یا مالی توانایی جهاد نداشته اند،بمانند.

اصل این کلمه از"طول"(بر وزن پول)که ضد"عرض"است گرفته شده و تناسب این دو معنی با یکدیگر روشن است،زیرا توانایی مالی و جسمی یک نوع کشش و ادامه و طول قدرت را می رساند.

*** در آیه بعد قرآن آنها را با این جمله مورد ملامت و مذمت قرار می دهد که "آنها راضی شدند با متخلفان باقی بمانند"(رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ) همانطور که سابقا نیز اشاره کردیم"خوالف"جمع"خالفه"از ماده "خلف"به معنی پشت سر است،به همین جهت به زنان که به هنگام رفتن مردان به خارج از منزل،در منزل باقی می مانند"خالفه"گفته می شود،و در آیه مورد

بحث منظور از "خوالف" تمام کسانی است که به نحوی از شرکت در میدان جنگ معذور بودند اعم از زنان و یا پیران و یا بیماران و کودکان.

بعضی از احادیث که در تفسیر آیه وارد شده نیز به این موضوع اشاره کرده است.

بعدا اضافه می کند که "اینها بر اثر گناه و نفاق به مرحله ای رسیده اند که بر قلبهایشان مهر زده شده،به همین دلیل چیزی نمی فهمند" (وَ طُبِعَ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَفْقَهُونَ).

در آغاز سوره "بقره" در باره معنی مهر نهادن بر قلب سخن گفتیم (۱).

*** در آیه بعد از گروهی که در نقطه مقابل این دسته قرار دارند و صفات و روحیات آنها،و همچنین سرانجام کارشان درست به عکس آنها است،سخن به میان آمده آیه چنین می گوید: "اما پیامبر و آنها که با او ایمان آوردند با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند" (لٰكِنِ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جٰاهَدُوا بِأَمْوٰالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ).

و سرانجام کارشان این شد که انواع نیکیها و سعادتها و پیروزیها و خیرات مادی و معنوی در این جهان و جهان دیگر نصیبشان است" (وَ أُولٰئِكَ لَهُمُ الْخَيْرٰاتُ) "و گروه رستگاران همینها هستند" (وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ).

کلمه "الخیرات" به اصطلاح "صیغه جمع توام با الف و لام" است،و عمومیت از آن استفاده می شود،تعبیر جامعی است که هر گونه موفقیت و پیروزی و موهبت و خیری را اعم از مادی و معنوی شامل می گردد.

تعبیرات این دو جمله طبق قواعدی که در علم "معانی بیان" آمده است همگی دلیل بر انحصار است،یعنی تعبیرات فوق نشان می دهد که رستگاران

۱- ۱) جلد اول صفحه ۵۳.

تنها این گروهند و همچنین کسانی که استحقاق هر گونه خیر و سعادتی را دارند تنها این دسته اند،همانها که با تمام وجود و امکاناتشان جهاد می کنند.

از این آیه به خوبی استفاده می شود که اگر"ایمان"و"جهاد"توام گردد هر گونه خیر و برکتی را با خود همراه خواهد داشت،و جز در سایه این دو،نه راهی به سوی فلاح و رستگاری است،و نه نصیبی از خیرات و برکات مادی و معنوی.

این نکته نیز شایان توجه است که از مقابله صفات این دو گروه با هم چنین استفاده می شود که منافقان به خاطر فقدان ایمان،و آلودگی فوق العاده به گناه،افرادی نادان و بی خبرند،و به همین جهت از"علو همت"که زائیده فهم و شعور و آگاهی است محرومند،آنها راضیند که با بیماران و کودکان بمانند ولی از شرکت در میدان جهاد با آن همه افتخاراتش ابا دارند.

اما در مقابل،افراد با ایمان آن چنان روشن بینی و فهم و درک و علو همت دارند که تنها راه پیروزی بر مشکلات را جهاد،آنهم با تمام امکاناتشان،یافته اند.

این همان درس بزرگی است که قرآن در بسیاری از آیاتش به ما داده و باز هم از آن غافلیم!.

*** در آخرین آیه مورد بحث به قسمتی از پاداشهای اخروی این گروه اشاره کرده،می گوید:"خداوند باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارد"(أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ).

و تاکید می کند:این نعمت و موهبت عاریتی و فناپذیر نیست بلکه"جاودانه در آن می مانند"(خٰالِدِینَ فِیهٰا).

"و این پیروزی بزرگی است"(ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

تعبیر به" أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ "(خدا برای آنها آماده ساخته)نشانه اهمیت موضوع

و احترامی است که خدا برای این گروه قائل است که از پیش این مواهب را برای آنان آماده کرده است.

[سوره التوبه (۹): آیه ۹۰]

اشاره

وَ جٰاءَ اَلْمُعَذِّرُونَ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَ قَعَدَ اَلَّذِينَ كَذَبُوا اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ سَيُصِيبُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۹۰)

ترجمه:

۹۰-و معذوران از اعراب(نزد تو)آمدند که به آنها اجازه(تخلف از جهاد)داده شود،اما آنها که به خدا و پیامبرش دروغ گفتند(بدون هیچ عذری در خانه خود)نشستند،به زودی کسانی را که از آنها کافر شدند(و معذور نبودند) عذاب دردناکی خواهد رسید.

تفسیر:

در این آیه به تناسب بحثهای گذشته،پیرامون منافقان بهانه جو و عذرتراش اشاره به وضع دو گروه از تخلف کنندگان از جهاد شده است:نخست آن دسته که واقعا معذور بوده اند.

و دیگر گروهی که بدون عذر و به عنوان سرکشی و عصیان سر از انجام این وظیفه بزرگ باز زدند.

نخست می گوید:"گروهی از اعراب بادیه نشین که از شرکت در میدان جهاد معذور بودند نزد تو آمده اند تا به آنها اجازه داده شود و معاف گردند" (وَ جٰاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرٰابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ).

و در مقابل،"کسانی که به خدا و پیامبر دروغ گفتند،بدون هیچ عذری در خانه خود نشستند"و به میدان نرفتند(وَ قَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ).

در پایان آیه،گروه دوم را شدیدا تهدید کرده،می گوید:"به زودی آن

دسته از ایشان که کافر شدند گرفتار عذاب دردناکی خواهند شد"(سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ).

آنچه در تفسیر آیه فوق گفتیم همان چیزی است که با قرائن موجود در آیه سازگارتر است،زیرا از یک سو می بینیم که این دو گروه در برابر یکدیگر قرار داده شده اند،و از سوی دیگر کلمه"منهم"نشان می دهد که تمام این دو گروه کافر نبودند،از مجموع این دو قرینه استفاده می شود که"معذرون" معذوران حقیقی بوده اند.

ولی در برابر این تفسیر دو تفسیر دیگر نیز گفته شده.

نخست اینکه:منظور از"معذرون"کسانی است که عذرهای واهی و دروغین،برای فرار از جهاد می تراشند،و منظور از گروه دوم آنهایی است که حتی زحمت عذرتراشی به خود نمی دهند،و صریحا از اطاعت فرمان خدا در باره جهاد سرباز می زنند.

دوم اینکه"معذرون"همه گروه هایی را شامل می شود که با اظهار عذر اعم از اینکه راست باشد یا دروغ از شرکت در جهاد خودداری می کنند.

ولی قرائن نشان می دهد که"معذرون"همان معذوران واقعی هستند.

ص :۷۸

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۱ تا ۹۳]

اشاره

لَيْسَ عَلَى اَلضُّعَفاءِ وَ لا عَلَى اَلْمَرْضى وَ لا عَلَى اَلَّذِينَ لا يَجِدُونَ ما يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذا نَصَحُوا لِلّهِ وَ رَسُولِهِ ما عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۹۱) وَ لا عَلَى اَلَّذِينَ إِذا ما أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لا أَجِدُ ما أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ اَلدَّمْعِ حَزَناً أَلاّ يَجِدُوا ما يُنْفِقُونَ (۹۲) إِنَّمَا اَلسَّبِيلُ عَلَى اَلَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَ هُمْ أَغْنِياءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ اَلْخَوالِفِ وَ طَبَعَ اَللّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (۹۳)

ترجمه:

۹۱-بر ضعیفان و بیماران و آنها که وسیله ای برای انفاق(در راه جهاد)ندارند ایرادی نیست(که در میدان مبارزه شرکت نکنند)هر گاه برای خدا و رسولش خیر خواهی کنند(و از آنچه در توان دارند مضایقه ننمایند،چه اینکه)بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست،و خداوند آمرزنده و مهربان است.

۹۲-و(نیز)ایرادی نیست بر آنها که وقتی نزد تو آمدند که آنها را بر مرکبی(برای میدان جهاد)سوار کنی گفتی مرکبی که شما را بر آن سوار کنم ندارم(از نزد تو)بازگشتند در حالی که چشمانشان اشکبار بود،چرا که چیزی که در راه خدا انفاق کنند نداشتند.

۹۳-راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می خواهند در حالی که بی نیازند(و امکانات کافی دارند)آنها راضی شدند که با متخلفان بمانند،و خداوند بر دلهایشان مهر نهاده لذا چیزی نمی دانند.

شان نزول:

در مورد آیه اول چنین نقل شده که یکی از یاران با اخلاص پیامبر ص عرض کرد:ای پیامبر خدا!من پیر مردی نابینا و ناتوانم،حتی کسی که دست مرا بگیرد و به میدان جهاد بیاورد،ندارم،آیا اگر در جهاد شرکت نکنم معذورم؟پیامبر ص سکوت کرد،سپس آیه نخست نازل شد و به اینگونه افراد اجازه داد.

از این شان نزول چنین استفاده می شود که حتی نابینایان به خود اجازه نمی دادند که بدون اطلاع پیامبر ص از شرکت در جهاد سر باز زنند،و به این احتمال که شاید وجودشان با همین حالت برای تشویق مجاهدان و یا حد اقل سیاهی لشکر،مفید واقع شود از پیامبر ص کسب تکلیف می کردند.

در مورد آیه دوم نیز در روایات می خوانیم که هفت نفر از فقرای انصار خدمت پیامبر ص رسیدند و تقاضا کردند وسیله ای برای شرکت در جهاد در اختیارشان گذارده شود،اما چون پیامبر ص وسیله ای در اختیار نداشت، جواب منفی به آنها داد،آنها با چشمهای پر از اشک از خدمتش خارج شدند و بعدا بنام"بکاءون"مشهور گشتند.

تفسیر:

معذورانی که از عشق جهاد اشک می ریختند!

در این آیات برای روشن ساختن وضع همه گروه ها از نظر معذور بودن یا نبودن در زمینه شرکت در جهاد تقسیم بندی مشخصی شده است،و اشاره به

ص :۸۰

پنج گروه گردیده که چهار گروهشان واقعا معذورند،و یک گروه منافقند و غیر معذور! در آیه نخست می گوید:"کسانی که ضعیف و ناتوان هستند(بر اثر پیری و یا نقص اعضاء همچون فقدان بینایی)همچنین "بیماران"و"آنها که وسیله لازم برای شرکت در میدان جهاد در اختیار ندارند"بر آنها ایرادی نیست که در این برنامه واجب اسلامی شرکت نکنند"(لَيْسَ عَلَى الضُّعَفٰاءِ وَ لاٰ عَلَى الْمَرْضىٰ وَ لاٰ عَلَى الَّذِينَ لاٰ يَجِدُونَ مٰا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ).

این سه گروه در هر قانونی معافند،و عقل و منطق نیز معاف بودن آنها را امضاء می کند،و مسلم است که قوانین اسلامی در هیچ مورد از منطق و عقل جدا نیست.

کلمه"حرج"در اصل به معنی مرکز اجتماع چیزی است،و از آنجا که اجتماع و انبوه جمعیت توام با تنگی و ضیق مکان و کمبود جا است،این کلمه به معنی"ضیق و تنگی"و"ناراحتی"و"مسئولیت و تکلیف"آمده است،و در آیه مورد بحث به معنی اخیر یعنی مسئولیت و تکلیف می باشد.

سپس یک شرط مهم برای حکم معافی آنها بیان کرده،می گوید"این در صورتی است که آنها از هر گونه خیر خواهی مخلصانه درباره خدا و پیامبرش دریغ ندارند"(إِذٰا نَصَحُوا لِلّٰهِ وَ رَسُولِهِ).

یعنی گر چه آنها توانایی گرفتن سلاح بدست و شرکت در میدان نبرد ندارند ولی این توانایی را دارند که با سخن و طرز رفتار خود مجاهدان را تشویق کنند و مبارزان را دلگرم سازند،و روحیه آنها را با شمردن ثمرات جهاد تقویت کنند و به عکس تا آنجا که توانایی دارند در تضعیف روحیه دشمن و فراهم آوردن مقدمات شکست آنها کوتاهی نورزند،زیرا کلمه"نصح"که در اصل به معنی اخلاص است کلمه جامعی است که هر گونه خیر خواهی و اقدام مخلصانه را

شامل می شود،و چون مساله جهاد مطرح است ناظر به کوششها و تلاشهایی است که در این زمینه صورت می گیرد.

بعدا برای بیان دلیل این موضوع می فرماید:"اینگونه افراد مردان نیکو کاری هستند و برای نیکوکاران هیچ راه ملامت و سرزنش و مجازات و مؤاخذه وجود ندارد (مٰا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ).

و در پایان آیه خدا را با دو صفت از اوصاف بزرگش به عنوان دلیل دیگری بر معاف بودن این گروه های سه گانه توصیف می کند و می گوید:"خداوند غفور و رحیم است"(وَ اللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

"غفور"از ماده"غفران"به معنی مستور ساختن و پوشیدن است،یعنی خداوند به مقتضای این صفت،پرده بر کار افراد معذور و ناتوان می اندازد و عذرشان را می پذیرد،و"رحیم"بودن خدا اقتضا می کند که تکلیف شاق و مشکل بر کسی ننهد و او را معاف دارد،اگر این گروه ها مجبور به حضور در میدان بودند با غفوریت و رحیمیت خداوند سازگار نبود،یعنی خداوند غفور و رحیم حتما آنها را معاف خواهد داشت.

از پاره ای از روایات که مفسران در ذیل آیه نقل کرده اند چنین استفاده می شود که گروه های معذور نه تنها از تکلیف معافند و از مجازات بر کنار، بلکه به مقدار اشتیاقشان به شرکت در میدان جهاد در پاداشها و افتخارات مجاهدان شریکند،چنان که در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

هنگامی که از غزوه تبوک بازگشت و به نزدیکی مدینه رسید فرمود:شما در این شهر مردانی را پشت سر گذاشتید که در تمام مسیر با شما بودند!،هر گامی که برداشتید،و هر مالی که در این راه انفاق کردید،و هر سرزمینی را که پیمودید با شما همراهی داشتند! عرض کردند:ای رسول خدا چگونه با ما بودند با اینکه در مدینه ماندند؟

فرمود:به این دلیل که آنها به خاطر عذر نتوانستند در جهاد شرکت کنند (اما قلبشان با ما بود) (۱).

*** سپس به گروه چهارمی اشاره می کند که آنها نیز از شرکت در جهاد معاف شدند،و می گوید:"همچنین بر آن گروه ایراد نیست که وقتی نزد تو آمدند که مرکبی برای شرکت در میدان جهاد در اختیارشان بگذاری،گفتی مرکبی در اختیار ندارم که شما را بر آن سوار کنم،ناچار از نزد تو خارج شدند در حالی که چشمهایشان اشکبار بود،و این اشک به خاطر اندوهی بود که از نداشتن وسیله برای انفاق در راه خدا سیل چشمه می گرفت"(وَ لاٰ عَلَى الَّذِينَ إِذٰا مٰا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاٰ أَجِدُ مٰا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاّٰ يَجِدُوا مٰا يُنْفِقُونَ).

"تفیض"از ماده"فیضان"به معنی ریزش بر اثر پر شدن است،هنگامی که انسان ناراحت می شود اگر ناراحتی زیاد شدید نباشد،چشمها پر از اشک می شود بی آنکه جریان یابد،اما هنگامی که ناراحتی به مرحله شدید رسید اشکها جاری می شود.

این نشان می دهد که این گروه از یاران پیامبر ص بقدری شیفته و دلباخته و عاشق جهاد بودند،که نه تنها از معاف شدن خوشحال نشدند،بلکه همچون کسی که بهترین عزیزانش را از دست داده است، در غم این محرومیت اشک می ریختند.

البته شک نیست که این گروه چهارم از گروه سوم که در آیه قبل ذکر شد جدا نیستند،ولی به خاطر امتیاز خاصی که بر آنها دارند،و نیز به خاطر قدردانی از این گروه،بطور مستقل ضمن یک آیه وضع حالشان مجسم شده است

ص: ۸۳

۱- ۱) در المنثور طبق نقل المیزان ج ۹ ص ۳۸۶.

ویژگی آنها در این بود که:

اولا به این قناعت نکردند که خودشان وسائل لازم برای شرکت در جهاد ندارند،بلکه نزد پیامبر ص آمدند و با اصرار از او مطالبه مرکب کردند.

ثانیا هنگامی که پیامبر ص به آنها جواب منفی داد نه تنها از معاف گشتن شادمان نشدند،بلکه فوق العاده منقلب و ناراحت و اندوهناک گشتند، به خاطر این دو جهت خداوند آنها را بطور مشخص و جداگانه بیان کرده است.

*** در آخرین آیه،حال گروه پنجم را شرح می دهد یعنی آنها که به هیچوجه در پیشگاه خدا معذور نبوده و نخواهند بود،و می فرماید:"راه مؤاخذه و مجازات تنها به روی کسانی گشوده است که از تو اجازه می خواهند در جهاد شرکت نکنند در حالی که امکانات کافی و وسائل لازم برای این کار در اختیار دارند و کاملا بی نیازند" (إِنَّمَا السَّبِیلُ عَلَی الَّذِینَ یَسْتَأْذِنُونَکَ وَ هُمْ أَغْنِیٰاءُ).

سپس اضافه می کند:"این ننگ برای آنها بس است که راضی شدند با افراد ناتوان و بیمار و معلول در مدینه بمانند و از افتخار شرکت در جهاد محروم گردند"(رَضُوا بِأَنْ یَکُونُوا مَعَ الْخَوٰالِفِ).

و این کیفر نیز آنها را بس که خداوند قدرت تفکر و ادراک را از آنها به خاطر اعمال زشتشان گرفته"و بر دلهایشان مهر نهاده و به همین دلیل چیزی نمی دانند"(وَ طَبَعَ اللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

اشاره

[روحیه عالی سربازان اسلام]

۱-از این آیات به خوبی روحیه قوی و عالی سربازان اسلام روشن می شود که چگونه عشق به جهاد و شهادت دلهای آنها را گرم نگاه می داشت که این افتخار را بر هر افتخار دیگری مقدم می داشتند،و از همین جا یکی از عوامل

مهم پیشرفت سریع اسلام در آن روز و عقب ماندگی امروز ما روشن می شود.

ما چگونه می توانیم انتظار داشته باشیم کسانی که به هنگام معاف شدن از شرکت در جهاد همچون ابر بهاری اشک می ریختند با آنها که با"هزار و یک بهانه" می خواهند از صف مجاهدان خارج شوند یکسان باشند؟!.

اگر آن روح"ایمان"و آن"عشق به جهاد"و آن"افتخار کردن به شهادت"امروز هم در میان ما مسلمانان زنده شود پیروزی و پیشرفت همانگونه است که در آغاز اسلام بود.

بدبختی اینجاست که ما اسلام را یک پوشش سطحی و ظاهری برای خود قرار داده ایم بی آنکه در اعماق وجودمان نفوذ کند،و باز هم توقع داریم بر جای مسلمانان نخستین تکیه زنیم!.

***

[هیچکس از جهاد معاف نیست]

۲-از آیات گذشته این موضوع نیز استفاده شد که هیچکس به طور کلی از همکاری با مجاهدان راه خدا،معاف نیست،حتی آنها که بیمارند و نابینا و طبعا قادر به برداشتن اسلحه و شرکت در میدان نبرد نیستند،ولی با زبان و تبلیغ و اعمال خود می توانند مشوق مجاهدان و پشتیبان برنامه های آنها باشند،آنها نیز باید این رسالت خود را فراموش نکنند و به کلی از برنامه ها کنار نروند.

در حقیقت جهاد مراحلی دارد و معذور بودن از یک مرحله آن دلیل بر معذور بودن از مراحل دیگر نیست.

***۳-جمله"ما عَلَی الْمُحْسِنِینَ مِنْ سَبِیلٍ "(راهی برای مؤاخذه نیکوکاران وجود ندارد)در مباحث فقهی سر چشمه قانون وسیعی شده است،و از آن احکام فراوانی استفاده کرده اند،مثلا هر گاه امانتی در دست شخص امینی بدون هیچگونه افراط و تفریط تلف شود،چنین شخصی نباید ضامن باشد،و از جمله دلائلی که

بر آن اقامه می کنند آیه فوق است،زیرا او "محسن" و نیکوکار است و مرتکب عمل خلافی نشده،به همین دلیل اگر او را مسئول و ضامن بدانیم،مفهومش این است که نیکوکاران را نیز می توان مؤاخذه کرد.

البته شک نیست که آیه فوق در مورد مجاهدان است،ولی می دانیم که مورد یک آیه،از عمومیت حکم نمی کاهد،و به تعبیر دیگر مورد هرگز مخصص نیست.

"پایان جزء دهم قرآن مجید"

ص :۸۶

آغاز جزء ۱۱ ******

[سوره التوبه (۹): آیات ۹۴ تا ۹۶]

اشاره

یَعْتَذِرُونَ إِلَیْکُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَیْهِمْ قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَکُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اَللّٰهُ مِنْ أَخْبٰارِکُمْ وَ سَیَرَی اَللّٰهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلیٰ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ وَ اَلشَّهٰادَهِ فَیُنَبِّئُکُمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۹۴) سَیَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَکُمْ إِذَا اِنْقَلَبْتُمْ إِلَیْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَ مَأْوٰاهُمْ جَهَنَّمُ جَزٰاءً بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ (۹۵) یَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَرْضیٰ عَنِ اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِینَ (۹۶)

ترجمه:

۹۴-هنگامی که به سوی آنها(که از جهاد تخلف کردند)بازگردید از شما عذر خواهی می کنند،بگو عذر خواهی مکنید،ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد،چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته،و خدا و رسولش اعمال شما را می بینند، سپس به سوی کسی که آگاه از پنهان و آشکار است بازمی گردید و او شما را به آنچه انجام می دادید آگاه می کند(و جزا می دهد).

۹۵-هنگامی که به سوی آنان بازگردید برای شما سوگند یاد می کند که از آنها اعراض (و صرف نظر)کنید،از آنها اعراض کنید(و روی گردانید)چرا که آنها پلیدند و جایگاهشان دوزخ است،به کیفر اعمالی که انجام می دادند.

۹۶-با سوگند از شما می خواهند که از ایشان راضی شوید،اگر شما از آنها راضی شوید خداوند از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران می گویند این آیات درباره گروهی از منافقان که تعدادشان بالغ بر هشتاد نفر می شد نازل گردید زیرا به هنگامی که پیامبر ص از تبوک بازگشت دستور داد هیچکس با آنها مجالست نکند و سخن نگوید و آنها که خود را در فشار شدید اجتماعی دیدند در مقام عذر خواهی برآمدند،آیات فوق نازل شد و وضع آنها را مشخص ساخت.

تفسیر:

به عذرها و سوگندهای دروغینشان اعتنا نکنید

این سلسله از آیات هم چنان پیرامون اعمال شیطانی منافقان سخن می گوید، و پرده از روی کارهایشان،یکی پس از دیگری،برمی دارد،و به مسلمانان هشدار می دهد فریب اعمال ریاکارانه و سخنان ظاهرا دلپذیر آنها را نخورند.

در آیه نخست می گوید:"هنگامی که شما(از جنگ تبوک)به مدینه باز می گردید،منافقان به سراغ شما می آیند و عذر خواهی می کنند"(يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذٰا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ).

از تعبیر یعتذرون که فعل مضارع است چنین برمی آید که قبلا خداوند پیامبر و مسلمانان را از این موضوع آگاه کرد که منافقان دروغگو،به عنوان عذر خواهی،به زودی نزد آنها خواهند آمد لذا طرز پاسخگویی آنها را نیز به مسلمانان تعلیم داد.

در اینجا روی سخن را به پیامبرش به عنوان رهبر مسلمین کرده،می گوید:

"به منافقان بگو عذر خواهی مکنید،ما هرگز به سخنان شما ایمان نخواهیم آورد"

ص: ۸۸

(قُلْ لاٰ تَعْتَذِرُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَمْ).

"چرا که خداوند ما را از اخبار شما آگاه ساخته"بنا بر این ما از نقشه های شیطانی شما به خوبی با خبریم!(قَدْ نَبَّأَنَا اللّٰهُ مِنْ أَخْبٰارِكُمْ).

ولی در عین حال راه بازگشت و توبه،به سوی شما باز است"،و به زودی خداوند و پیامبرش اعمال شما را می بینند"(وَ سَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ) این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که منظور از این جمله مساله توبه نیست،بلکه هدف آنست که در آینده نیز خداوند و پیامبرش(طبق وحی الهی)از اعمال و نقشه های شما آگاه می شود و آنها را نقشه بر آب خواهد کرد، بنا بر این نه امروز از دست شما کاری ساخته است و نه فردا!.

ولی تفسیر اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

ضمنا توجه داشته باشید که در باره این جمله و مساله عرضه داشتن همه اعمال امت بر پیامبرش ص بحث مشروحی داریم که در ذیل آیه ۱۰۵ همین سوره خواهد آمد.

بعد می فرماید همه اعمال و نیات شما امروز ثبت و بایگانی می شود،"سپس به سوی کسی که اسرار پنهان و آشکار را می داند بازمی گردید،و او شما را به اعمالتان آگاه می کند"و جزای آن را به شما خواهد داد(ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

*** در آیه بعد بار دیگر اشاره به سوگندهای دروغین منافقان می کند و می فرماید:

"آنها برای فریب شما به زودی دست به دامن قسم می زنند،و هنگامی که به سوی آنان بازگشتید سوگند به خدا یاد می کنند که از آنها صرف نظر کنید،و اگر خطایی کرده اند مشمول عفوشان سازید" (سَيَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُوا عَنْهُمْ).

در حقیقت آنها از هر دری وارد می شونـد،گاهی از طریق عـذر خواهی می خواهنـد خود را بی گناه قلمـداد کننـد،و گاهی با اعتراف به گناه،تقاضای عفو و گذشت دارند،شاید به یکی از این طریق بتوانند در دل شما نفوذ کنند.

ولی شـما به هیچوجه تحت تـاثیر آنـان قرار نگیریـد و"از آنها روی گردانیـد" اما به عنوان اعتراض و خشم و انکار!نه به عنوان عفو و بخشش و گذشت (فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ).

آنها تقاضای اعراض دارنـد،اما اعراض به معنی"گـذشت"شـما هم اعراض کنیـد ولی به معنی"تکذیب و انکار"و این دو تعبیر مشابه با دو معنی کاملا متضاد لطافت و زیبایی خاصی دارد که بر اهل ذوق پوشیده نیست.

سپس به عنوان تاکیـد و توضـیح و بیـان دلیـل می فرمایـد:"چرا که آنهـا موجوداتی پلیدنـد"،و بایـد از چنین موجودات پلیـدی صرف نظر کرد(إِنَّهُمْ رِجْسٌ) و چون چنینند"جایگاهی جز جهنم نخواهند داشت"(وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ).

زیرا بهشت جـای نیکـان و پاکـان است،نه جایگاه پلیـدان و آلودگان! اما"همه اینها نتیجه اعمالی است که خودشان انجام داده اند"(جَزاءً بِما کانُوا یَکْسِبُونَ).

*** در آخرین آیه مورد بحث اشاره به یکی دیگر از سوگندهای آنها شده و آن اینکه"با اصرار و سوگند از شما می خواهند که از آنها خشنود شوید" (یَحْلِفُونَ لَکُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ).

سوگنـدی که در آیه قبل گـذشت به خاطر این بود که مؤمنان عملا واکنشـی در مقابل آنها نشان ندهنـد،ولی سوگندی که در ایـن آیه،به آن اشـاره شـده،برای آن است که علاوه بر جنبه عملی،قلبـا هم از آنهـا خشـنود شونـد! جـالب اینکه در این مـورد خداوند نمی فرماید:از آنها راضی نشوید،بلکه

با تعبیری که بوی تهدید از آن می آید می فرماید:"اگر هم شما از آنها راضی شوید خدا هرگز از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد"(فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّهَ لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ).

شک نیست آنها از نظر دینی و اخلاقی اهمیتی برای خشنودی مسلمانان قائل نبودند،بلکه می خواستند از این راه کدورتهای قلبی آنان را بشویند تا در آینده از عکس العملهای آنان در امان بمانند،ولی خداوند با تعبیر" لا یَرْضی عَنِ الْقَوْمِ الْفاسِقِینَ "به مسلمانان هشدار می دهد که اینها فاسقند و جای این ندارد که از آنها راضی شوند،اینها دامهای فریبی است که بر سر راه شما می گذارند،بیدار باشید در آنها گرفتار نشوید!.

چه خوبست مسلمانان در هر عصر و زمان مراقب نقشه های شیطانی و شناخته شده منافقان باشند که با استفاده از همان نیرنگها و دامهای گذشته،در برابر آنان ظاهر نشوند،و مقاصد شوم خود را با استفاده از این وسائل پیاده نکنند.

ص :۹۱

[سوره التوبه (۹): آيات ۹۷ تا ۹۹]

اشاره

اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ كُفْراً وَ نِفاقاً وَ أَجْدَرُ أَلاّ يَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اَللّهُ عَلى رَسُولِهِ وَ اَللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (٩٧) وَ مِنَ اَلْأَعْرابِ مَنْ يَتَّخِذُ ما
يُنْفِقُ مَغْرَماً وَ يَتَرَبَّصُ بِكُمُ اَلدَّوائِرَ عَلَيْهِمْ دائِرَةُ اَلسَّوْءِ وَ اَللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٩٨) وَ مِنَ اَلْأَعْرابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ يَتَّخِذُ ما
يُنْفِقُ قُرُباتٍ عِنْدَ اَللّهِ وَ صَلَواتِ اَلرَّسُولِ أَلا إِنَّها قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اَللّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اَللّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (٩٩)

ترجمه:

۹۷-عربهای بادیه نشین کفر و نفاقشان شدیدتر است و به جهل از حدود(و مرزهای) آنچه خدا بر پیامبرش نازل کرده،سزاوارترند،و خداوند دانا و حکیم است.

۹۸-گروهی از(این)اعراب بادیه نشین چیزی را که(در راه خدا)انفاق می کنند غرامت محسوب می دارند،و انتظار حوادث دردناکی برای شما می کشند،حوادث دردناک برای آنهاست،و خداوند شنوا و داناست.

۹۹-گروه(دیگری)از عربهای بادیه نشین ایمان بخدا و روز رستاخیز دارند،و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب نزد خدا،و دعاهای پیامبر می دانند،آگاه باشید اینها مایه تقرب آنها است،خداوند به زودی آنان را در رحمت خود وارد خواهد ساخت، چرا که خداوند آمرزنده و مهربان است.

ص: ۹۲

تفسیر:

بادیه نشینان سنگدل و با ایمان

در این آیات سه گانه-به تناسب بحثهایی که در باره منافقان مدینه گذشت- پیرامون حال منافقان بادیه نشین،و نشانه ها و افکار آنها،و همچنین در باره مؤمنان مخلص و راستین بادیه گفتگو شده است.

شاید به این علت که به مسلمانان هشدار دهد چنین نپندارند که منافقان تنها همان گروهی هستند که در شهرند،بلکه منافقان بادیه نشین از آنها خشن ترند، و به گواهی تاریخ اسلام،مسلمانان بارها مورد هجوم این گروه واقع شده بودند، مبادا پیروزیهای پی در پی لشکر اسلام سبب شود که آنها این خطر را نادیده بگیرند.

به هر حال در آیه نخست می فرماید:"اعراب بادیه نشین(به حکم دوری از تعلیم و تربیت و نشنیدن آیات الهی و سخنان پیامبر ص)کفر و نفاقشان شدیدتر است"(اَلْأَعْرابُ أَشَدُّ کُفْراً وَ نِفاقاً).

"و باز به همین دلیل،به جهل و بی خبری از حدود فرمانها و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده است سزاوارترند"(وَ أَجْدَرُ أَلاّ یَعْلَمُوا حُدُودَ ما أَنْزَلَ اللّهُ عَلی رَسُولِهِ).

"اعراب"از کلماتی است که معنی جمعی دارد،اما مفردی برای آن از نظر لغت عرب نیست و چنان که ائمه لغت مانند مؤلف"قاموس"و"صحاح"و "تاج العروس"و دیگران گفته اند این کلمه تنها به عربهای بادیه نشین اطلاق می شود،و به هنگامی که بخواهند معنی مفرد را ادا کنند،همین کلمه را با یاء نسبت،به صورت"اعرابی"می گویند.

بنا بر این به خلاف آنچه بسیاری تصور می کنند،اعراب جمع عرب نیست

ص :۹۳

"اجدر"از ماده"جدار"به معنی دیوار است،سپس به هر چیز مرتفع و شایسته اطلاق شده است،به همین جهت"اجدر"معمولا به معنی شایسته تر استعمال می شود.

در پایان آیه می فرماید"خداوند دانا و حکیم است"یعنی اگر در باره عربهای بادیه نشین چنین داوری می کند روی تناسب خاصی است که محیط آنها با اینگونه صفات دارد(وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

*** اما برای اینکه چنین توهمی پیدا نشود که همه اعراب بادیه نشین،و یا همه بادیه نشینان،دارای چنین صفاتی هستند،در آیه بعد اشاره به دو گروه مختلف در میان آنها می کند.

نخست می گوید:"گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که بر اثر نفاق یا ضعف ایمان هنگامی که چیزی را در راه خدا انفاق کنند،آن را ضرر و زیان و غرامت محسوب می دارند" نه یک موفقیت و پیروزی و تجارت پر سود (و مِنَ الْأَعْرابِ مَنْ یَتَّخِذُ ما یُنْفِقُ مَغْرَماً) (۱)دیگر از صفات آنها این است که"همواره در انتظار این هستند که بلاها و مشکلات شما را احاطه کند،و تیره روزی و ناکامی به سراغ شما بیاید"(وَ یَتَرَبَّصُ بِکُمُ الدَّوائِرَ).

ص:۹۴

۱- ۱) مغرم همانگونه که در مجمع البیان آمده است از ماده"غرم"(بر وزن جرم) در اصل به معنی ملازم چیزی بودن است و سپس به همین تناسب به شخص"طلبکار"و"بدهکار" که یکدیگر را رها نمی کنند و ملازم همند"غریم"گفته شده است،غرامت نیز به این تناسب گفته می شود که ملازم انسان است و تا نپردازد از او جدا نخواهد شد،به عشق شدید نیز غرام گویند چون در روح انسان آن چنان نفوذ می کند که جدایی پذیر نیست،و"مغرم" از نظر معنی با"غرامت"مساوی است.

دوائر جمع "دائره"و معنی آن معروف است،ولی به حوادث سخت و دردناک که انسان را احاطه می کند،عرب نیز دائره و در حال جمعی "دوائر"می گوید.

در واقع آنها افرادی تنگ نظر و بخیل و حسودند،بخل آنها سبب می شود که هر گونه خدمت مالی را در راه خدا غرامت بپندارند،و حسادتشان موجب این می شود که همیشه در انتظار بروز مشکلات و گرفتاریها و مصائب برای دیگران باشند سپس اضافه می کند آنها نباید در انتظار بروز مشکلات و نزول بلاها بر شما باشند چرا که این مشکلات و ناکامیها و بدبختیها تنها به سراغ این گروه منافق بی ایمان و جاهل و نادان و تنگ نظر و حسود می رود"(عَلَيْهِمْ دٰائِرَةُ السَّوْءِ) (۱)سرانجام آیه را با این جمله که"خداوند شنوا و دانا است"پایان می دهد (وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

هم سخنان آنها را می شنود و هم از نیات و مکنون ضمیر آنها آگاه است.

*** و در آخرین آیه به گروه دوم یعنی مؤمنان با اخلاص بادیه نشین اشاره کرده می گوید:"گروهی از این عربهای بادیه نشین کسانی هستند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند"(وَ مِنَ الْأَعْرٰابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الآخر).

به همین دلیل هیچگاه انفاق در راه خدا را غرامت و زیان،نمی دانند،بلکه با توجه به پاداشهای وسیع الهی در این جهان و سرای دیگر،"این کار را وسیله نزدیکی به خدا و مایه توجه و دعای پیامبر ص که افتخار و برکت بزرگی است می دانند" (وَ يَتَّخِذُ مٰا يُنْفِقُ قُرُبٰاتٍ عِنْدَ اللّٰهِ وَ صَلَوٰاتِ الرَّسُولِ).

در اینجا خداوند این طرز فکر آنها را با تاکید فراوان تصدیق می کند و

۱- ۱) از جمله" عَلَيْهِمْ دٰائِرَةُ السَّوْءِ "معنی حصر استفاده می شود،یعنی منحصرا حوادث سوء دامان آنها را می گیرد،و این استفاده حصر به خاطر آنست"علیهم"که به جای خبر است بر مبتدا مقدم داشته شده است.

می گوید:"آگاه باشید که این انفاقها به طور قطع مایه تقرب آنها در پیشگاه خداوند است"(أَلاَ إِنَّها قُرْبَهٌ لَهُمْ).

و به همین دلیل"خدا آنان را به زودی در رحمت خود فرو می برد" (سَیُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِی رَحْمَتِهِ).

و اگر لغزشهایی از آنها سرزده باشد به خاطر ایمان و اعمال پاکشان آنها را می بخشد"زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است"(إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَحِیمٌ).

تاکیدهای پی در پی ای که در این آیه دیده می شود راستی جالب است،کلمه "الا ـ""و ان"که هر دو برای بیان تاکید می باشد،و سپس جمله سَیُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِی رَحْمَتِهِ مخصوصا با توجه به"فی"که ورود و غوطه ور شدن در رحمت الهی را می رساند،و بعدا جمله آخر که با"ان"شروع شده،و دو صفت از صفات مهر آمیز خدا(غفور و رحیم)را ذکر می کند،همه بیان کننده نهایت لطف و رحمت خدا در باره این گروه است،شاید به این جهت که این گروه با محروم بودن از تعلیم و تربیت،و عدم دسترسی کافی به آیات الهی و سخنان پیامبر ص باز از جان و دل اسلام را پذیرا شده اند و با نداشتن امکانات مالی(که وضع بادیه نشینان ایجاب می کند)از انفاق در راه خدا خود داری نمی کنند بنا بر این شایسته هر گونه تقدیر و تشویقند بیش از آنچه شهرنشینان متمکن شایستگی دارند.

مخصوصا توجه به این نکته لازم است که در مورد"اعراب منافق" عَلَیْهِمْ دائِرَهُ السَّوْءِ که نشان دهنده احاطه بدبختیها به آنها است به کار رفته،اما در مورد "اعراب با ایمان و فداکار"کلمه فی رحمته که بیانگر احاطه رحمت الهی به آنها است ذکر شده است،یکی رحمت او را احاطه کرده و دیگری را بدبختیها! ***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-اجتماعات شکوهمند

از آیات فوق اهمیتی را که اسلام به جامعه های بزرگ و مراکز پرجمعیت تر می دهد روشن می شود،جالب اینکه اسلام از محیطی عقب افتاده برخاست،محیطی که بویی از تمدن در آن به مشام نمی رسید،در عین حال اهمیت خاصی برای عوامل سازنده تمدن قائل است و می گوید:آنها که در نقاط دور افتاده از شهر زندگی می کنند، حتی از نظر ایمان و معلومات مذهبی عقبترند.

چرا که آنها امکانات کافی برای تعلیم و تربیت در اختیار خودداری نمی کنند بنا بر این شایسته ندارند.

لذا در نهج البلاغه می خوانیم که علی ع فرمود:

و الزموا السواد الاعظم فان ید اللّه مع الجماعه :"به مراکز بزرگ بپیوندید،زیرا دست خدا همراه جماعت است" (۱).

ولی مفهوم این سخن آن نیست که همه مردم رو به سوی شهرها آورند، و روستاها را که مایه آبادی شهرها است به ویرانی بکشانند،بلکه به عکس باید علم و دانش شهر را به روستا برد،و برای تقویت اصول تعلیم و تربیت و پایه های دین و ایمان و بیداری و آگاهی آنان کوشش و تلاش کرد.

بدون شک اگر روستانشینان را به حال خود رها کنند و دریچه ای از علوم و دانشهای شهری و آیات کتب آسمانی و تعلیمات پیامبر ص و پیشوایان بزرگ را به سوی آنها نگشایند،کفر و نفاق به سرعت آنها را فرا خواهد گرفت،آنها مخصوصا در برابر تعلیم و تربیت صحیح،پذیرش بیشتری دارند،زیرا قلبهای صاف،و افکار دست نخورده،در میان آنان فراوان،و شیطنتها و حیله گریهای شهر در میان آنها کمتر است! ***

ص: ۹۷

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۲۷.

۲-شهریان بادیه نشین

گر چه"اعرابی"به معنی بادیه نشین است،ولی در اخبار و روایات اسلامی مفهوم وسیعتری پیدا کرده،و به تعبیر دیگر مفهوم اسلامی آن با منطقه جغرافیایی بستگی ندارد بلکه با طرز تفکر و منطقه فکری مربوط است:آنها که دور از آداب و سنن و تعلیم و تربیت اسلامی هستند-هر چند شهرنشین باشند-اعرابیند، و بادیه نشینان آگاه و آشنا به آداب و سنن اسلامی اعرابی نیستند.

حدیث مشهور

من لم یتفقه منکم فی الدین فهو اعرابی :هر کس از شما از دین و آئین خود آگاه نشود،اعرابی است"که از امام صادق ع نقل شده گواه روشن بر گفتار فوق است (۱).

در خبر دیگری می خوانیم

من الکفر التعرب بعد الهجره :"تعرب بعد از هجرت از شعب کفر است".

و نیز از علی ع در نهج البلاغه نقل شده که گروهی از اصحاب عصیانگرش را مخاطب ساخته فرمود:"

و اعلموا انکم صرتم بعد الهجره اعرابا ":بدانید شما بعد از هجرت،اعرابی شدید! (۲).

در دو حدیث فوق اعرابی شدن نقطه مقابل"هجرت"قرار داده شده،و با توجه به اینکه مفهوم وسیع هجرت نیز جنبه مکانی ندارد بلکه اساس آن انتقال فکر از محور کفر به محور ایمان است معنی اعرابی بودن نیز روشن می شود، یعنی بازگشت از"آداب و سنن اسلامی"به"آداب و سنن جاهلیت".

**۳-در آیات فوق در باره بادیه نشینان با ایمان خواندیم که آنها انفاق خود را مایه"قرب"به خدا می دانند،مخصوصا این کلمه به صورت جمع و"قربات"

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۲۵۴.

۲- ۲) نهج البلاغه خطبه قاصعه صفحه ۱۹۲.

آمـده بود که نشـان می دهـد که آنهـا نه یـک قرب،بلکه قربهـا در آن می جوینـد، و شـک نیست که"قرب"و"قربت"در برابر پروردگـار به معنی نزدیکی مکـانی نمی باشـد،بلکه نزدیکی مقـامی،یعنی رفتن به سـوی او که کمـال مطلـق است، و پرتوی از صفات جمال و جلالش را بر صفحه فکر و جان افکندن.

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۰]

اشاره

وَ اَلسّٰابِقُونَ اَلْأَوَّلُونَ مِنَ اَلْمُهٰاجِرِینَ وَ اَلْأَنْصٰارِ وَ اَلَّذِینَ اِتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسٰانٍ رَضِیَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا أَبَداً ذٰلِکَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِیمُ (۱۰۰)

ترجمه:

۱۰۰-پیشـگامان نخستین از مهاجرین و انصار و آنها که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشـنود و آنها(نیز)از او خشـنود شدنـد،و باغهـایی از بهشت برای آنـان فراهم سـاخته که نهرهـا از زیر درختـانش جریـان دارد،جـاودانه در آن خواهند ماند،و از این پیروزی بزرگی است.

تفسیر:

پیشگامان اسلام

گر چه در باره شان نزول آیه فوق،مفسـران روایات متعـددی نقل کرده انـد، ولی چنان که خواهیم دید هیچ کدام از آنها"شان نزول"آیه نیست،بلکه در واقع بیان مصداق و وجود خارجی آن است.

به هر حال به دنبال آیات گذشـته که بیان حال کفار و منافقان را می نمود در آیه فوق اشاره به گروه های مختلف از مسلمانان راستین شده است و آنها را در سه گروه مشخص تقسیم می کند.

ص :۹۹

نخست آنها که پیشگامان در اسلام و هجرت بوده اند(وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ).

دوم آنها که پیشگام در نصرت و یاری پیامبر ص و یاران مهاجرش بودند(و الانصار).

سوم آنهـا که بعـد از این دو گروه آمدنـد و از برنامه های آنها پیروی کردنـد،و با انجام اعمال نیک،و قبول اسـلام،و هجرت،و نصرت آئین پیامبر ص به آنها پیوستند(وَ الَّذِینَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ) (۱).

از آنچه گفتیم روشن شد که منظور از"باحسان"در واقع بیان اعمال و معتقداتی است که در آنها از پیشگامان اسلام پیروی می کنند،و به تعبیر دیگر"احسان" بیان وصف برنامه هایی است که از آن متابعت می شود.

ولی این احتمـال نیز در معنی آیه داده شـده است که"احسـان"بیـان وصـف چگونگی متـابعت و پیروی باشـد یعنی آنهـا بطور شایسته پیروی می کنند(در صورت اول"با"بمعنی"فی"و در صورت دوم بمعنی"مع"است).

ولی ظاهر آیه مطابق تفسیر اول است.

پس از ذکر این گروه سه گانه میفرماید:"هم خداوند از آنها راضـی است و هم آنها از خدا راضـی شده اند"(رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).

رضـایت خـدا از آنهـا به خـاطر ایمـان و اعمـال صالحی است که انجام داده انـد، و خشـنودی آنان از خـدا به خاطر پاداشـهای گوناگون و فوق العاده و پر اهمیت است که به آنان ارزانی داشته.

۱- ۱) بسـیاری از مفسـران کلمه"من"را در جمله بالا(وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ)"من تبعیضـیه"دانسته اند و ظاهر آیه نیز همین است،زیرا در آیه سـخن از پیشگامان مهاجران و انصار است نه همه آنها.و در واقع بقیه در مفهوم جمله بعد یعنی تابعان وارد می شوند.

به تعبیر دیگر آنچه خدا از آنها خواسته انجام داده اند،و آنچه آنها از خدا خواسته اند به آنان بخشیده،بنا بر این هم خدا از آنها راضی است و هم آنان از خدا راضی هستند.

با اینکه جمله گذشته همه مواهب و نعمتهای الهی را در برداشت(مواهب مادی و معنوی،جسمانی و روحانی)ولی بعنوان تاکید و بیان"تفصیل"بعد از "اجمال"اضافه می کند:"خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که از زیر درختانش نهرها جریان دارند"(وَ أَعَدَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِی تَحْتَهَا الْأَنْهارُ).

از امتیازات این نعمت آن است که جاودانی است و"همواره در آن خواهند ماند"(خالِدِینَ فِیها أَبَداً).

"و مجموع این مواهب معنوی و مادی برای آنها پیروزی بزرگی محسوب می شود"(ذلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

چه پیروزی از این برتر که انسان احساس کند آفریدگار و معبود و مولایش از او خشنود است و کارنامه قبولی او را امضا کرده؟و چه پیروزی از این بالاتر که با اعمال محدودی در چند روز عمر فانی مواهب بی پایان ابدی پیدا کند.

در اینجا به چند نکته مهم باید توجه کرد:

اشاره

۱-موقعیت پیشگامان

در هر انقلاب وسیع اجتماعی که بر ضد وضع نابسامان جامعه صورت می گیرد پیشگامانی هستند که پایه های انقلاب و نهضت بر دوش آنها است،آنها در واقع وفادارترین عناصر انقلابی هستند،زیرا به هنگامی که پیشوا و رهبرشان از هر نظر تنها است گرد او را می گیرند،و با اینکه از جهات مختلف در محاصره قرار دارند و انواع خطرها از چهار طرف آنها را احاطه کرده و دست از یاری و فدا کاری برنمی دارند.

مخصوصا مطالعه تاریخ،آغاز اسلام را نشان می دهد که پیشگامان و مؤمنان

نخستین با چه مشکلاتی روبرو بودند؟چگونه آنها را شکنجه و آزار می دادند، ناسزا می گفتند،متهم می کردند،به زنجیر می کشیدند و نابود می نمودند.

ولی بـا این همه گروهی با اراده آهنین و عشق سوزان و عزم راسخ و ایمان عمیق در این راه گام گذاردنـد و به استقبال انواع خطرها رفتند.

در این میـان سـهم مهـاجران نخستین از همه بیشتر بود،و به دنبال آنها انصار نخستین یعنی آنهایی که با آغوش باز از پیامبر ص به مـدینه دعوت کردنـد، و یاران مهاجر او را همچون برادران خویش مسکن دادند،و از آنها با تمام وجود خود دفاع کردند،و حتی بر خویشتن نیز مقدم داشتند.

و اگر می بینیم در آیه فوق به این دو گروه اهمیت فوق العاده ای داده شده است به خاطر همین موضوع است.

ولی با این حال قرآن مجید-آن چنان که روش همیشگی او است-سهم دیگران را نیز نادیده نگرفته است و به عنوان"تابعین به احسان"از تمام گروه هایی که در عصر پیامبر و یا زمانهای بعـد به اسلام پیوستند،هجرت کردند،و یا مهاجران را پناه دادند و حمایت نمودند یاد می کند،و برای همه اجر و پاداشهای بزرگی را نوید می دهد.

۲-تابعین چه اشخاصی بودند؟

اصطلاح گروهی از دانشمندان بر این است که کلمه"تابعین"را تنها به شاگردان صحابه می گویند،یعنی آن عده ای که پیامبر ص را ندیدند اما بعد از پیامبر ص به روی کار آمدند و علوم و دانشهای اسلامی را وسعت بخشیدند، و به تعبیر دیگر اطلاعات اسلامی خود را بدون واسطه از صحابه پیامبر ص گرفتند.

ولی همـان گونه که در بالاـ گفـتیم مفهوم آیه از نظر لغت به این گروه،محـدود نمی شود،بلکه تعـبیر"تـابعین به احسـان"تمـام گروه هایی را که در عصر و زمان

از برنامه و اهداف پیشگامان اسلام پیروی کردند شامل می شود.

توضیح اینکه بر خلاف آنچه بعضی فکر می کنند مساله "هجرت" و همچنین "نصرت" که دو مفهوم سازنده اسلامی است،محدود به زمان پیامبر ص نیست بلکه امروز نیز این دو مفهوم در شکلهای دیگری وجود دارد،و فردا نیز وجود خواهد داشت،بنا بر این تمام کسانی که به نحوی در مسیر این دو برنامه قرار می گیرند در مفهوم تابعین به احسان داخلند.

منتها مهم آنست که توجه داشته باشیم قرآن با ذکر کلمه "احسان" تاکید می کند که پیروی و تبعیت از پیشگامان در اسلام نباید در دائره حرف و ادعا، و یا حتی ایمان بدون عمل خلاصه شود،بلکه باید این پیروی یک پیروی فکری و عملی و همه جانبه بوده باشد.

۳-نخستین مسلمان چه کسی بود؟

در اینجا بیشتر مفسران به تناسب بحث آیه فوق این سؤال را مطرح کرده اند که نخستین کسی که اسلام آورد و این افتخار بزرگ در تاریخ به نام او ثبت شد چه کسی است؟ در پاسخ این سؤال همه متفقا گفته اند نخستین کسی که از زنان مسلمان شد "خدیجه" همسر وفادار و فدا کار پیامبر ص بود،و اما از مردان،همه دانشمندان و مفسران شیعه به اتفاق گروه عظیمی از دانشمندان اهل سنت "علی" ع را نخستین کسی از مردان می دانند که دعوت پیامبر ص را پاسخ گفت.

شهرت این موضوع در میان دانشمندان اهل تسنن به حدی است که جمعی از آنها ادعای اجماع و اتفاق بر آن کرده اند.

از جمله "حاکم نیشابوری "در "مستدرک علی الصحیحین "در کتاب "معرفت " صفحه ۲۲ چنین می گوید:لا اعلم خلافا بین اصحاب التواریخ ان علی بن ابی طالب رضی اللّه عنه اولهم اسلاما و انما اختلفوا فی بلوغه:"هیچ مخالفتی

در میان تاریخ نویسان در این مساله وجود ندارد،که علی بن ابی طالب ع نخستین کسی است که اسلام آورده،تنها در بلوغ او به هنگام پذیرش اسلام اختلاف دارند" (۱).

"ابن عبد البر"در"استیعاب"(ج ۲ صفحه ۴۵۷)چنین می نویسد:اتفقوا علی ان خدیجه اول من آمن باللّٰه و رسوله و صدقه فیما جاء به ثم علی بعدها:

"در این مساله اتفاق است که خدیجه نخستین کسی بود که ایمان به خدا و پیامبر ص آورد،و او را در آنچه آورده بود تصدیق کرد،سپس علی ع بعد از او همین کار را انجام داد" (۲).

"ابو جعفر اسکافی معتزلی"می نویسد:قد روی الناس کافه افتخار علی بالسبق الی الاسلام:"عموم مردم نقل کرده اند که افتخار سبقت در اسلام مخصوص علی بن ابی طالب ع است" (۳).

گذشته از این،روایات فراوانی از پیامبر ص و نیز از خود علی ع و صحابه در این باره نقل شده است که به حد تواتر می رسد و ذیلا چند حدیث را به عنوان نمونه می آوریم:

۱-پیامبر ص فرمود:

اولکم واردا علی الحوض اولکم اسلاما، علی بن ابی طالب :نخستین کسی که در کنار حوض کوثر بر من وارد می شود، نخستین کسی است که اسلام آورده،و او علی بن ابی طالب ع است" (۴).

۲-گروهی از دانشمندان اهل سنت از پیامبر ص نقل کرده اند که پیامبر ص دست علی ع را گرفت و فرمود:

ان هذا اول من آمن بی و هذا

۱- ۱) تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۳۰۷۵.

۲- ۲ و ۳) الغدیر ج ۳ صفحه ۲۳۸ و ۲۳۷.

۳- ۴) حدیث فوق طبق نقل الغدیر در مستدرک حاکم جلد ۲ صفحه ۱۳۶ و استیعاب ج ۲ ص ۴۵۷ و شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۲۵۸ آمده است.

۴-

اول من یصافحنی و هذا الصدیق الاکبر :"این اولین کسی است که به من ایمان آورده،و اولین کسی است که در قیامت با من مصافحه می کند و این صدیق اکبر است" (۱).

۳-ابو سعید خدری از پیامبر ص چنین نقل می کند که دست به میان شانه های علی ع زد و فرمود:

یا علی لک سبع خصال لا یحاجک فیهن احد یوم القیامه:انت اول المؤمنین باللّه ایمانا و اوفاهم بعهد اللّه و اقومهم بامر اللّه. ..:"ای علی هفت صفت ممتاز داری که احدی در قیامت نمی تواند در باره آنها با تو گفتگو کند،تو نخستین کسی هستی که به خدا ایمان آوردی، و از همه نسبت به پیمانهای الهی با وفاتری،و در اطاعت فرمان خدا پابرجاتری..." (۲)همانگونه که اشاره کردیم دهها روایت در کتب مختلف تاریخ و تفسیر و حدیث،در این باره از پیامبر ص و دیگران نقل شده است و علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به جلد سوم عربی الغدیر صفحه ۲۲۰ تا ۲۴۰ و کتاب احقاق الحق جلد ۳ صفحه ۱۱۴ تا ۱۲۰ مراجعه نمایند.

جالب اینکه گروهی که نتوانسته اند سبقت علی ع را در ایمان و اسلام انکار کنند به عللی که ناگفته پیدا است کوشش دارند آن را به نحو دیگری انکار، یا کم اهمیت جلوه دهند،و بعضی دیگر کوشش دارند که به جای او ابو بکر را بگذارند که او اولین مسلمان است.

گاهی می گویند علی ع در آن هنگام ده ساله بود و طبعا نابالغ،بنا بر این اسلام او به عنوان اسلام یک کودک تاثیری در قوت و قدرت جبهه مسلمین در برابر

۱- ۱) در همان مدرک این حدیث از طبرانی و بیهقی و میثمی در مجمع و حافظ گنجی در کفایه و اکمال و کنز العمال نقل شده است.

۲- ۲) این حدیث طبق نقل الغدیر در کتاب "حلیه الاولیاء "جلد اول صفحه ۶۶ نقل شده است.

دشمن نداشت(این سخن را فخر رازی در تفسیرش ذیل آیه فوق آورده است).

و این براستی عجیب است و در واقع ایرادی است بر شخص پیامبر ص زیرا می دانیم هنگامی که در یوم الدار پیامبر ص اسلام را به عشیره و طایفه خود عرضه داشت هیچکس آن را نپذیرفت جز علی ع که برخاست و اعلام اسلام نمود،پیامبر ص اسلامش را پذیرفت،و حتی اعلام کرد که تو برادر و وصی و خلیفه منی!. و این حدیث را که گروهی از حافظان حدیث از شیعه و سنی در کتب صحاح و مسانید،و همچنین گروهی از مورخان اسلام نقل کرده و بر آن تکیه نموده اند نشان می دهد که نه تنها پیامبر ص اسلام علی ع را در آن سن و سال کم، پذیرفت بلکه او را به عنوان برادر و وصی و جانشین خود معرفی نمود (۱).

و گاهی به این تعبیر که خدیجه نخستین مسلمان از زنان و ابو بکر نخستین مسلمان از مردان و علی ع نخستین مسلمان از کودکان بود،خواسته اند از اهمیت آن بکاهند(این تعبیر را مفسر معروف و متعصب،نویسنده المنار ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده است).

در حالی که اولا-همانگونه که گفتیم کمی سن علی ع در آن روز به هیچوجه از اهمیت موضوع نمی کاهد،بخصوص اینکه قرآن در باره حضرت یحیی صریحا می گوید: وَ آتَیْنٰاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا (۲):"ما فرمان را به او در حال کودکی دادیم".

۱- ۱) این حدیث به عبارات مختلف نقل شده و آنچه در بالا-آوردیم عبارتی است که ابو جعفر اسکافی در کتاب"نهج العثمانیه"،و"برهان الدین در انباء نجباء الانباء"و ابن اثیر در"کامل"و بعضی دیگر نقل کرده اند(برای توضیح بیشتر به جلد دوم الغدیر عربی صفحه ۲۷۸ تا ۲۸۶ مراجعه کنید).
۲- ۲) سوره مریم آیه ۱۲.

و در باره عیسی ع نیز می خوانیم که در حال کودکی به سخن آمد و به آنها که در باره او گرفتار شک و تردید بودند گفت: إِنِّی عَبْدُ اللّهِ آتانِیَ الْکِتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا :"من بنده خدایم،کتاب آسمانی به من داده،و مرا پیامبر قرار داده است" (۱)هنگامی که اینگونه آیات را با حدیثی که از پیامبر ص در بالا-نقل کردیم که او علی ع را وصی و خلیفه و جانشین خود قرار داد ضمیمه کنیم روشن می شود که سخن"المنار"گفتار تعصب آمیزی بیش نیست.

ثانیا این موضوع از نظر تاریخی مسلم نیست که ابو بکر سومین نفری باشد که اسلام را پذیرفته است،بلکه در بسیاری از کتب تاریخ و حدیث اسلام آوردن گروه دیگری را قبل از او ذکر کرده اند.

این بحث را با ذکر این نکته پایان می دهیم که علی ع در سخنانش بارها به این موضوع که من اولین مؤمن و اولین مسلمان و نخستین نمازگزار با پیامبرم اشاره نموده و موقعیت خود را روشن ساخته است،و این موضوع در بسیاری از کتب از آن حضرت نقل شده.

به علاوه ابن ابی الحدید از دانشمند معروف ابو جعفر اسکافی معتزلی نقل می کند اینکه بعضی می گویند ابو بکر سبقت در اسلام داشته اگر صحیح باشد چرا خودش در هیچ مورد به این موضوع بر فضیلت خود استدلال نکرده است،و نه هیچیک از هواداران او از صحابه چنین ادعایی را کرده اند (۲).

۴-آیا همه صحابه افراد صالحی بودند؟

سابقا به این موضوع اشاره کردیم که دانشمندان اهل سنت معمولا معتقدند که همه یاران پیامبر ص پاک و درستکار و صالح و شایسته و اهل بهشتند.

۱- ۱) سوره مریم آیه ۳۰.

۲- ۲) الغدیر ج ۳ صفحه ۲۴۰.

در اینجا به تناسب آیه فوق که بعضی آن را دلیل قاطعی بر ادعای فوق گرفته اند بار دیگر این موضوع مهم را که سرچشمه دگرگونیهای زیادی در مسائل اسلامی می شود مورد تجزیه و تحلیل قرار می دهیم:

بسیاری از مفسران اهل سنت این حدیث را ذیل آیه فوق نقل کرده اند که حمید بن زیاد می گوید:نزد محمد بن کعب قرظی رفتم و به او گفتم در باره اصحاب رسول خدا ص چه می گویی؟گفت:جمیع اصحاب رسول اللّه(ص)فی الجنه محسنهم و مسیئهم!:"همه یاران پیامبر ص در بهشتند،اعم از نیکوکار و بدکار و گنهکار!گفتم این سخن را از کجا می گویی؟گفت:این آیه را بخوان وَ السّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ ...تا آنجا که می فرماید: رَضِیَ اللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ سپس گفت:اما در باره تابعین شرطی قائل شده و آن این است که آنها باید تنها در کارهای نیک از صحابه پیروی کنند(فقط در این صورت اهل نجاتند،و اما صحابه چنین قید و شرطی را ندارند) (۱).

ولی این ادعا به دلائل زیادی مردود و غیر قابل قبول است،زیرا:

اول-حکم مزبور در آیه فوق شامل تابعین هم می شود،و منظور از تابعان همانگونه که اشاره کردیم تمام کسانی هستند که از روش مهاجران و انصار نخستین، و برنامه های آنها پیروی می کنند،بنا بر این باید تمام امت بدون استثناء اهل نجات باشند! و اما اینکه در حدیث محمد بن کعب از این موضوع جواب داده شده که خداوند در تابعین قید احسان را ذکر کرده،یعنی از برنامه نیک و روش صحیح صحابه پیروی کند،نه از گناهانشان،این سخن از عجیب ترین بحثها است.

چرا که مفهومش اضافه"فرع"بر"اصل"است،جایی که شرط نجات تابعان و پیروان صحابه این باشد که در اعمال صالح از آنها پیروی کنند به طریق

۱- ۱) تفسیر المنار و تفسیر فخر رازی ذیل آیه فوق.

اولی باید این شرط در خود صحابه بوده باشد.

و به تعبیر دیگر خداوند در آیه فوق میگوید:رضایت و خشنودی او شامل حال همه مهاجران و انصار نخستین که دارای برنامه صحیح بودند و همه پیروان آنها است،نه اینکه می خواهد مهاجران و انصار را چه خوب باشند و چه بد، مشمول رضایت خود قرار دهد،اما تابعان را با قید و شرط خاصی بپذیرد.

ثانیا-این موضوع با دلیل عقل به هیچوجه سازگار نیست،زیرا عقل هیچگونه امتیازی برای یاران پیامبر ص بر دیگران قائل نمی باشد،چه تفاوتی میان ابو جهل ها و کسانی است که نخست ایمان آوردند،سپس از آئین او منحرف شدند.

و چرا کسانی که سالها و قرنها بعد از پیامبر ص قدم به این جهان گذاردند و فداکاریها و جانبازیهای آنها در راه اسلام کمتر از یاران نخستین پیامبر ص نبود،بلکه این امتیاز را داشتند که پیامبر ص را نادیده،شناختند،و به او ایمان آوردند،مشمول این رحمت و رضایت الهی نباشند.

قرآنی که می گوید:گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است، چگونه این تبعیض غیر منطقی را می پسندد؟قرآنی که در آیات مختلفش به ظالمان و فاسقان لعن می کند و آنها را مستوجب عذاب الهی می شمرد،چگونه این "مصونیت غیر منطقی صحابه"را در برابر کیفر الهی می پسندد؟آیا اینگونه لعنها و تهدیدهای قرآن قابل استثناء است،و گروه خاصی از آن خارجند؟چرا و برای چه؟!.

از همه گذشته آیا چنین حکمی به منزله چراغ سبز دادن به صحابه نسبت به هر گونه گناه و جنایت محسوب نمی شود؟ ثالثا- این حکم با متون تاریخ اسلامی به هیچوجه سازگار نیست،زیرا بسیار کسان بودند که روزی در ردیف مهاجران و انصار بودند،و سپس از راه خود

منحرف شدند و مورد خشم و غضب پیامبر ص که توام با خشم و غضب خدا است قرار گرفتند،آیا در آیات قبل داستان ثعلبه بن حاطب انصاری را نخواندیم که چگونه منحرف گردید و مغضوب پیامبر ص شد.

روشن تر بگوئیم:اگر منظور آنها این است که صحابه پیامبر ص عموما مرتکب هیچگونه گناهی نشدند و معصوم و پاک از هر معصیتی بودند،این از قبیل انکار بدیهیات است.

و اگر منظور آنست که آنها گناه کردند و اعمال خلافی انجام دادند باز هم خدا از آنها راضی است،مفهومش این است که خدا رضایت به گناه داده است! چه کسی می تواند"طلحه"و"زبیر"که در آغاز از یاران خاص پیامبر بودند و همچنین"عایشه"همسر پیامبر ص را از خون هفده هزار نفر مردم مسلمانی که خونشان در میدان جنگ جمل ریخته شد تبرئه کند؟آیا خدا به این خون ریزیها راضی بود؟ آیا مخالفت با علی ع خلیفه پیامبر ص که اگر فرضا خلافت منصوص او را نپذیریم حد اقل با اجماع امت برگزیده شده بود،و شمشیر کشیدن به روی او و یاران وفادارش چیزی است که خدا از آن خشنود و راضی باشد؟ حقیقت این است که طرفداران فرضیه"تنزیه صحابه"با اصرار و پافشاری روی این مطلب، چهره پاک اسلام را که همه جا میزان شخصیت اشخاص را ایمان و عمل صالح قرار می دهد زشت و بلامنظر ساخته اند.

آخرین سخن اینکه رضایت و خشنودی خدا که در آیه فوق است روی یک عنوان کلی قرار گرفته و آن"هجرت"و"نصرت"و"ایمان"و"عمل صالح" است،تمام صحابه و تابعان ما دام که تحت این عناوین قرار داشتند مورد رضای خدا بودند،و آن روز که از تحت این عناوین خارج شدند از تحت رضایت خدا نیز خارج گشتند.

ص:۱۱۰

از آنچه گفتیم بخوبی روشن می شود که گفتار مفسر دانشمند اما متعصب یعنی نویسنده المنار که در اینجا شیعه را به خاطر عدم اعتقاد به پاکی و درستی همه صحابه،مورد سرزنش و حمله قرار می دهد کمترین ارزشی ندارد،شیعه گناهی نکرده،جز اینکه حکم عقل و شهادت تاریخ و گواهی قرآن را در اینجا پذیرفته،و به امتیازات واهی و نادرست متعصبان گوش فرا نداده است.

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۱]

اشاره

وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ وَ مِنْ أَهْلِ اَلْمَدِينَهِ مَرَدُوا عَلَى اَلنِّفٰاقِ لاٰ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذٰابٍ عَظِيمٍ (۱۰۱)

ترجمه:

۱۰۱-و از(میان)اعراب بادیه نشینی که اطراف شما هستند جمعی از منافقانند و از اهل (خود)مدینه(نیز)گروهی سخت به نفاق پای بندند که آنها را نمی شناسی و ما آنها را می شناسیم،به زودی آنها را دو باره مجازات می کنیم(مجازاتی به وسیله رسوایی اجتماعی،و مجازاتی به هنگام مرگ)سپس به سوی مجازات بزرگی(در قیامت)فرستاده می شوند.

تفسیر:

بار دیگر قرآن مجید بحث را متوجه اعمال منافقان و گروه های آنها کرده می گوید"در میان کسانی که در اطراف شهر شما"مدینه"هستند گروهی از منافقان وجود دارند"(وَ مِمَّنْ حَوْلَكُمْ مِنَ اَلْأَعْرٰابِ مُنٰافِقُونَ).

یعنی تنها نباید توجه خود را به منافقان داخل بیندازید،باید هشیار باشید منافقان بیرون را نیز زیر نظر بگیرید و مراقب فعالیتهای خطرناک آنان باشید.

کلمه"اعراب"همانگونه که سابقا هم اشاره کردیم معمولا به عربهای بادیه نشین گفته می شود.

ص:۱۱۱

سپس اضافه می کند"در خود مدینه و از اهل این شهر نیز گروهی هستند که نفاق را تا سرحد سرکشی و طغیان رسانده و سخت به آن پایبندند و در آن صاحب تجربه اند"!(وَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِینَهِ مَرَدُوا عَلَی النِّفاقِ).

"مردوا"از ماده"مرد"(بر وزن سرد)به معنی طغیان و سرکشی و بیگانگی مطلق می باشد،و در اصل به معنی"برهنگی و تجرد"آمده،و بهمین جهت به پسرانی که هنوز مو در صورتشان نروئیده است "امرد"می گویند"شجره مرداء"یعنی درختی که هیچ برگ ندارد و"مارد"بمعنی شخص سرکش است که بکلی از اطاعت فرمان خارج شده است.

بعضی از مفسران و اهل لغت این ماده را به معنی"تمرین"نیز گفته اند (از جمله در تاج العروس و قاموس تمرین یکی از معانی آن ذکر شده است).

و این شاید بخاطر آن باشد که تجرد مطلق از چیزی و خروج کامل از آن بدون ممارست و تمرین ممکن نیست.

به هر حال این گروه از منافقان چنان از حق و حقیقت عاری و چنان بر کار خود مسلط بودند که می توانستند خود را در صف مسلمانان راستین جا بزنند بدون اینکه کسی متوجه آنها بشود.

این تفاوت در تعبیر که در باره منافقان"داخلی"و"خارجی"در آیه فوق دیده می شود گویا اشاره به این نکته است که منافقان داخلی در کار خود مسلطتر و طبعا خطرناکترند،و مسلمانان باید شدیدا مراقب آنها باشند،هر چند که منافقان خارجی را نیز باید از نظر دور ندارند.

لذا بلافاصله بعد از آن میفرماید:"تو آنها را نمی شناسی ولی ما می شناسیم" (لا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ).

البته این اشاره به علم عادی و معمولی پیغمبر است،ولی هیچ منافات ندارد که او از طریق وحی و تعلیم الهی به اسرار آنان کاملا واقف گردد.

ص :۱۱۲

در پایان آیه مجازات شدید این گروه را به این صورت بیان می کند که:

"ما بزودی آنها را دو باره مجازات خواهیم کرد،و پس از آن به سوی عـذاب بزرگ دیگری فرستاده خواهند شد"(سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلىٰ عَذابٍ عَظِيمٍ).

در اینکه"عـذاب عظیم"اشاره به مجازات های روز قیامت است شکی نیست، ولی در اینکه،آن دو عذاب دیگر چه نوع عذابی است،در میان مفسران گفتگو است،و احتمالات متعددی پیرامون آن داده اند.

ولی بیشتر چنین بنظر می رسد که یکی از این دو عـذاب همـان مجازات اجتمـاعی آنهـا بخـاطر رسواییشـان و کشـف اسـرار درونیشان می باشد که به دنبال آن تمام حیثیت اجتماعی خود را از دست می دهند،و شاهد آن را در آیات گذشته خواندیم،و در بعضـی از احادیث نیز آمده که وقتی کار این گروه به مراحل خطرناک می رسید پیامبر ص آنها را با نام و نشان معرفی می کرد،و حتی از مسجد بیرون می ساخت!.

و مجـازات دوم آنـان همـان است که در آیه ۵۰ سوره انفـال اشـاره شـده،آنجـا که میفرمایـد: وَ لَوْ تَرىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلاٰئِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَ أَدْبٰارَهُمْ ..."هر گـاه کـافران را بهنگـامی که فرشـتگان مرگ جـان آنها را می گیرنـد ببینی که چگونه به صورت و پشت آنها می کوبند،و مجازات می کنند، به حال آنها تاسف خواهی خورد".

این احتمال نیز وجود دارد که مجازات دوم اشاره به ناراحتیهای درونی و شکنجه های روانی بوده باشد که بر اثر پیروزی همه جانبه مسلمانان،دامن این گروه را گرفت.

ص :۱۱۳

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۲]

اشاره

وَ آخَرُونَ اِعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلاً صٰالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اَللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱۰۲)

ترجمه:

۱۰۲-و گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف کردند و اعمال صالح و ناصالحی را به هم آمیختند،امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد خداوند غفور و رحیم است.

شان نزول:

در مورد شان نزول آیه فوق روایاتی نقل شده که در بیشتر آنها بنام "ابو لبابه انصاری"برخورد می کنیم،طبق روایتی او با دو یا چند نفر دیگر از یاران پیامبر ص از شرکت در جنگ"تبوک"خود داری کردند،اما هنگامی که آیاتی را که در مذمت متخلفین وارد شده بود شنیدند بسیار ناراحت و پشیمان گشتند،خود را به ستونهای مسجد پیغمبر ص بستند و هنگامی که پیامبر ص بازگشت و از حال آنها خبر گرفت عرض کردند:آنها سوگند یاد کرده اند که خود را از ستون باز نکنند تا اینکه پیامبر ص چنین کند،رسول خدا ص فرمود:من نیز سوگند یاد می کنم که چنین کاری را نخواهم کرد مگر اینکه خداوند به من اجازه دهد.

آیه فوق نازل شد و خداوند توبه آنها را پذیرفت،و پیامبر ص آنها را از ستون مسجد باز کرد.

آنها به شکرانه این موضوع همه اموال خود را به پیامبر ص تقدیم داشتند،و عرض کردند:این همان اموالی است که بخاطر دلبستگی به آن ما از شرکت در جهاد خود داری کرده ایم،همه اینها را از ما بپذیر و در راه خدا انفاق کن!

ص:۱۱۴

پیامبر ص فرمود:هنوز دستوری در این باره بر من نازل نشده است، چیزی نگذشت که آیه بعد نازل شد و دستور داد که پیامبر ص قسمتی از اموال آنها را برگیرد،و مطابق بعضی از روایات یک سوم از اموال آنها را پذیرفت.

در پاره ای دیگر از روایات میخوانیم که آیه فوق در باره"ابو لبابه"و راجع به داستان"بنی قریظه"است بنی قریظه که گروهی از یهود بودند با او مشورت کردند که آیا تسلیم حکم پیامبر ص بشوند یا نه او گفت اگر تسلیم شوید همه شما را سر می برند!سپس از این گفته خود پشیمان شد و توبه کرد و خود را بستون مسجد بست و بعد آیه فوق نازل شد و خداوند توبه او را پذیرفت (۱).

تفسیر:

توبه کاران

پس از اشاره به وضع منافقان داخل و خارج مدینه در آیه قبل در اینجا اشاره به وضع گروهی از مسلمانان گناهکار که اقدام به توبه و جبران اعمال سوء خود کردند می کند و میفرماید:"گروه دیگری از آنها به گناهان خود اعتراف کردند"(وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ).

"و اعمال صالح و ناصالح را بهم آمیختند"(خَلَطُوا عَمَلاً صالِحاً وَ آخَرَ سَيِّئاً).

سپس اضافه می کند"امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد"و رحمت خویش را به آنان بازگرداند(عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ).

"زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است"و دارای رحمتی وسیع و گسترده (إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ).

ص: ۱۱۵

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه فوق و تفاسیر دیگر.

تعبیر به"عسی"در آیه فوق که معمولا در موارد امیدواری و احتمال پیروزی توام با احتمال عدم پیروزی گفته می شود شاید به خاطر آنست که آنها را در میان بیم و امید و خوف و رجاء که دو وسیله تکامل و تربیت است قرار دهد.

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به"عسی"اشاره باین باشد که علاوه بر توبه و ندامت و پشیمانی باید در آینده شرائط دیگری را انجام دهند و گذشته را با اعمال نیک خود جبران نمایند.

ولی با توجه به اینکه آیه را با بیان غفران و رحمت الهی تکمیل می کند جنبه امیدواری در آن غلبه دارد.

این نکته نیز روشن است که نزول آیه در باره"ابو لبابه"و یا سایر متخلفان جنگ تبوک مفهوم وسیع آیه را تخصیص نمی زند،بلکه تمام افرادی را که اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند و از کارهای بد خویش پشیمانند فرا می گیرد.

و لذا از بعضی دانشمندان نقل کرده اند که گفته اند آیه فوق امیدبخشترین آیات قرآن است که درها را بروی گنهکاران گشوده،و توبه کاران را به سوی خود دعوت می کند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۰۳ تا ۱۰۵]

اشاره

خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ بِها وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَ اَللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱۰۳) أَ لَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ
هُوَ يَقْبَلُ اَلتَّوْبَةَ عَنْ عِبادِهِ وَ يَأْخُذُ اَلصَّدَقاتِ وَ أَنَّ اَللّٰهَ هُوَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِيمُ (۱۰۴) وَ قُلِ اِعْمَلُوا فَسَيَرَى اَللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ
اَلْمُؤْمِنُونَ وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عالِمِ اَلْغَيْبِ وَ اَلشَّهادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۱۰۵)

ص:۱۱۶

ترجمه:

۱۰۳-از اموال آنها صدقه ای(زکات)بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی،و به آنها(هنگام گرفتن زکات)دعا کن که دعای تو مایه آرامش آنها است و خداوند شنوا و دانا است.

۱۰۴-آیا نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد و صدقات را می گیرد و خداوند توبه پذیر و مهربان است.

۱۰۵-بگو عمل کنید،خداوند و فرستاده او و مؤمنان اعمال شما را می بینند و به زودی به سوی کسی باز می گردید که پنهان و آشکار را می داند و شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.

تفسیر:

زکات عامل پاکی فرد و جامعه

در نخستین آیه مورد بحث اشاره به یکی از احکام مهم اسلام یعنی مسئله زکات شده است،و به عنوان یک قانون کلی به پیامبر ص دستور می دهد که "از اموال آنها صدقه یعنی زکات بگیر"(خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً).

کلمه"من"که برای بیان"تبعیض"است،نشان می دهد که زکات همواره جزئی از مال را تشکیل می دهد،نه همه آن و نه قسمت عمده آن را.

سپس به دو قسمت از فلسفه اخلاقی و روانی و اجتماعی زکات اشاره کرده میفرماید"تو با این کار آنها را پاک می کنی و نمو می دهی"(تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَکِّیهِمْ بِها) آنها را از رذائل اخلاقی، از دنیا پرستی و بخل و امساک پاک می کنی، و نهال نوعدوستی و سخاوت و توجه به حقوق دیگران را در آنها پرورش می دهی.

از این گذشته،مفاسد و آلودگیهایی که در جامعه به خاطر فقر و فاصله

طبقـاتی و محرومیـت گروهی از جـامعه بـه وجـود می آیـد بـا انجـام ایـن فریضـه الهی برمی چینی،و صـحنه اجتمـاع را از این آلودگیها پاک می سازی.

و نیز همبستگی اجتماعی و نمو و پیشرفت اقتصادی در سایه اینگونه برنامه ها تامین می گردد.

بنـا بر این حکم زکـات هم"پاک کننـده فرد و اجتماع"است و هم نمو دهنـده بـذرهای فضـیلت در افراد،و هم سـبب پیشـرفت جامعه،و این رساترین تعبیری است که در باره زکات می توان گفت:از یک سو آلودگیها را می شویـد و از سوی دیگر تکامل آفرین است.

این احتمـال نیز در معنی آیه داده شـده که فاعـل" تُطَهِّرُهُمْ "زکـات باشـد، و فاعل تُزَكِّيهِمْ پیامبر ص بنا بر این معنی آیه چنین خواهـد بـود:زکـات آنهـا را پـاک می کنـد،و بـه وسـیله آن تـو آنهـا را پرورش می دهی،ولی اظهر ایـن است که فاعـل در هر دو،شـخص پیـامبر ص می باشـد همـانگونه که در آغـاز معنی کردیم، هر چنـد از نظر نتیجه تفـاوت چنـدانی میان این دو تعبیر وجود ندارد.

سپس اضافه می کند"هنگامی که آنها زکات می پردازند برای آنها دعا کن و به آنها درود بفرست"(وَ صَلِّ عَلَيْهِمْ).

این نشان می دهد که حتی در برابر انجام وظائف واجب باید از مردم تشکر و تقدیر کرد،و مخصوصا از طریق معنوی و روانی آنهـا را تشویق نمود،لـذا در روایـات می خوانیم هنگـامی که مردم زکـات خود را خـدمت پیامبر ص می آورنـد پیامبر ص با جمله

اللهم صل علیهم به آنها دعا می کرد.

بعد اضافه می کند که"این دعا و درود تو مایه آرامش خاطر آنهاست" (إِنَّ صَلاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ).

چرا که از پرتو این دعا رحمت الهی بر دل و جان آنها نازل می شود،آن گونه

که آن را احساس کنند، بعلاوه قدردانی پیامبر ص و یا کسانی که در جای او قرار می گیرند و زکات اموال مردم را می پذیرند،یک نوع آرامش روحی و فکری به آنها می بخشد،که اگر ظاهرا چیزی را از دست داده اند بهتر از آن را بدست آورده اند.

جالب اینکه تا کنون نشنیده ایم که ماموران وصول مالیات موظف باشند از مردم تشکر کنند،ولی این دستور به عنوان یک حکم مستحبّ در برنامه های اسلامی روشنگر عمق جنبه های انسانی در این دستورها است.

و در پایان آیه به تناسب بحثی که گذشت می گوید:"خداوند شنوا و دانا است"(وَ اللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ).

هم دعای پیامبر ص را می شنود،و هم از نیات زکات دهنده گان آگاه است.

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-از شان نزولی که برای آیات گذشته ذکر کردیم به خوبی روشن می شود که این آیه پیوند نزدیکی با آیه قبل و مسئله توبه"ابو لبابه"و یارانش دارد،زیرا آنها به شکرانه قبول توبه هایشان اموال خود را نزد پیامبر ص آوردند و او تنها قسمتی از آن را برگرفت.

اما این شان نزول هیچگاه منافات با این ندارد که آیه بیان یک حکم کلی و عمومی در مورد زکات اموال بوده باشد،و اینکه بعضی از مفسران تضادی میان این دو پنداشته اند درست نیست،همانگونه که در سایر آیات قرآن و شان نزولها کرارا گفته ایم.

تنها سؤالی که در اینجا باقی میماند این است که طبق روایتی پیامبر ص

یک سوم اموال ابو لبابه و یارانش را پذیرفت،در حالی که مقدار زکات در هیچ- مورد یک سوم نیست،در گندم و جو و خرما و مویز گاهی یک دهم و گاهی یک بیستم است،و در طلا و نقره تقریبا ۲\۵ درصد می باشد،و در چهار پایان(گاو و گوسفند و شتر) نیز هرگز به یک سوم نمی رسد.

اما این سؤال را می توان چنین پاسخ گفت که:پیامبر ص مقداری از اموال آنها را به عنوان زکات و مقدار اضافی را تا ثلث،به عنوان کفاره گناهانشان، پذیرفت.

بنا بر این پیامبر ص زکات واجب آنها را گرفته و مقداری از آن بیشتر را برای پاکسازی از گناهانشان پذیرفته است که مجموع هر دو،به یک سوم می رسیده است.

۲-دستور"خذ"(بگیر)دلیل روشنی است که رئیس حکومت اسلامی می تواند زکات را از مردم بگیرد،نه اینکه منتظر بماند که اگر مایل بودند خودشان بپردازند و اگر نبودند نه.

۳-جمله" صَلِّ عَلَیْهِمْ "گر چه خطاب به پیامبر ص است ولی روشن است که یک حکم کلی را بیان می کند(زیرا قانون کلی این است که احکام اسلام میان پیامبر و دیگران تفاوتی ندارد و ویژگیهای پیامبر از نظر احکام باید با دلیل خاص ثابت شود).

بنا بر این متصدیان امور بیت المال در هر عصر و زمان می توانند با جمله (اللهم صل علیهم)به زکات دهنده گان دعا کنند.

با این حال تعجب در این است که بعضی از متعصبان اهل سنت صلوات را برای آل پیامبر ص مستقلا جائز نمی دانند،یعنی اگر کسی بگوید(اللهم صل علی علی امیر المؤمنین)یا(صل علی فاطمه الزهراء)ممنوع می شمرند،در حالی که ممنوع بودن اینگونه دعا دلیل می خواهد نه جواز آن،بعلاوه همانگونه

که در بالا- گفتیم قرآن صریحا اجازه می دهد که در باره افراد عادی چنین دعائی شود،تا چه رسد برای اهل بیت جانشینان پیامبر ص و ولی،چه می توان کرد که تعصبها گاهی جلو فهم آیات قرآن را نیز می گیرد.

*** و از آنجا که بعضی از گنهکاران مانند متخلفان جنگ تبوک به پیامبر ص اصرار داشتند که توبه آنها را بپذیرد در دومین آیه مورد بحث به این موضوع اشاره می کند که پذیرش توبه کار پیامبر نیست.

"آیا آنها نمی دانند که تنها خداوند توبه را از بندگانش می پذیرد(أَ لَمْ یَعْلَمُوا أَنَّ اللّٰهَ هُوَ یَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبٰادِهِ)نه تنها پذیرنده توبه او است،بلکه "زکات و یا صدقات دیگری را که به عنوان کفاره گناه و تقرب به پروردگار می دهند،نیز خدا می گیرد"(و یاخذ الصدقات).

شک نیست که گیرنده زکات و صدقات یا پیامبر ص و امام ع و پیشوای مسلمین است و یا افراد مستحق،و در هر صورت خداوند به ظاهر آنها را نمی گیرد،ولی از آنجا که دست پیامبر و پیشوایان راستین دست خدا است(چرا که آنها نماینده خدا هستند)گویی خداوند این صدقات را می گیرد،همچنین بندگان نیازمندی که به اجازه و فرمان الهی این گونه کمکها را می پذیرند آنها نیز در حقیقت نمایندگان پروردگارند،و به این ترتیب دست آنها نیز دست خدا است.

این تعبیر یکی از لطیف ترین تعبیراتی است که عظمت و شکوه این حکم اسلامی یعنی زکات را مجسم می سازد،و علاوه بر تشویق همه مسلمانان به این فریضه بزرگ الهی به آنها هشدار می دهد که در پرداخت زکات و صدقات نهایت ادب و احترام را به خرج دهند چرا که گیرنده خدا است،نکند همچون افراد کوتاه فکر چنین تصور کنند که مانعی ندارد شخص نیازمند مورد تحقیر قرار

گیرد،و یا آن چنان زکات را به او بپردازنـد که شخصـیتش در هم شکسـته شود،بلکه به عکس بایـد همچون بنده خاضـعی در مقابل ولی نعمت خود شرط ادب را در ادای زکات و رساندن به اهلش رعایت کنند.

در روایتی که از پیامبر ص نقل شده میخوانیم(

ان الصـدقه تقع فی یـد اللّه قبل ان تصل الی یـد السائل):"صـدقه پیش از آنکه در دست نیازمنـد قرار بگیرد به دست خـدا می رسد"! (۱)در حدیث دیگری از امام سجاد نقل شده که

ان الصـدقه لا تقع فی یـد العبد حتی تقع فی ید الرب "صدقه در دست بنده نمی افتد مگر اینکه قبلا در دست خدا قرار بگیرد" (نخست به دست خدا و بعد به دست بنده می رسد) (۲).

حتی در روایتی تصـریح شده که همه اعمال این آدمی را فرشـتگان تحویل می گیرند جز صدقه که مسـتقیما به دست خدا می رسد! (۳)این مضـمون که بـا عبـارات گونـاگون در روایـات اهـل بیت ع خوانـدیم از طرق اهل تسـنن نیز از پیامبر ص با تعبیر دیگری نقل شده است در صحیح مسلم و بخاری چنین آمده است

مـا تصـدق احـدکم بصـدقه من کسب حلال طیب-و لا یقبل اللّه الا الطیب-الا اخـذها الرحمن بیمینه و ان کانت تمره فتربوا فی کف الرحمن حتی تکون اعظم من الجبـل :"هیـچ کس از شـما صـدقه ای از در آمـد حلالـی نمی پردازد-و البته خداونـد جز حلال قبول نمی کنـد-مگر اینکه خداونـد با دست راست خود آن را می گیرد حتی اگر یک دانه خرما باشد،سپس در دست خدا نمو می کند تا بزرگتر از کوه شود (۴).

ص:۱۲۲

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث.

۲- ۲) تفسیر عیاشی(طبق نقل تفسیر صافی ذیل آیه فوق).

۳- ۳) تفسیر عیاشی(طبق نقل تفسیر برهان ذیل آیه فوق).

۴- ۴) تفسیر المنار جلد ۱۱ صفحه ۳۳(این حـدیث از طرف اهـل بیت از امام صادق(ع) نیز نقل شـده به جلـد ۹۶ بحار الانوار صفحه ۱۳۴ چاپ جدید مراجعه شود).

این حـدیث که پر از تشبیه و کنـایه هـای پر معنی است روشـنگر اهمیت فوق العـاده خـدمات انسانی و کمک به نیازمنـدان در تعلیمات اسلام است.

تعـبیرات مختلـف دیگری کـه در احـادیث در این زمینه وارد شـده به قـدری جـالب و پر اهمیت است که پرورش یافتگـان این مکتب را چنـان در برابر نیازمنـدانی که کمکهـای مـالی را می گیرنـد خـاضع می کنـد که گویی شـخص نیازمنـد بر آنها منت گـذارده و افتخار داده که آن کمک را از آنان پـذیرفته است! مثلا از بعضـی از احادیث اسـتفاده می شود که پیشوایان معصوم گاهی پیش از آنکه صدقه ای را به شـخص نیازمند بدهند نخست دست خود را بعلامت احترام و تعظیم می بوسیدند سپس آن را به نیازمنـد می دادند،و یا اینکه نخست آن را به نیازمند می دادند بعد از او می گرفتند و آن را می بوسـیدند و می بوئیدند و به او باز می گردانیدنـد،چرا؟که با دست خـدا روبرو بودند! اما چقدر دورند مردمی که به هنگام یک کمک جزئی به برادران و خواهران نیازمنـد خود آنها را تحقیر می کننـد و یا با خشونت و بی اعتنایی با آنها رفتار می کنند و یا حتی گاهی بسوی آنها با بی ادبی پرتاب می کنند.

البته همانگونه که در جای خود گفته ایم اسـلام نهایت کوشـش خود را به خرج می دهد که در تمام جامعه اسلامی حتی یک فقیر و نیازمنـد پیـدا نشود،ولی بـدون شـک در هر جامعه ای افراد از کار افتاده آبرومنـد،کودکان یتیم،بیماران وماننـد آنها که توانایی بر تولید ندارند وجود دارد،که باید به وسـیله بیت المال و افراد متمکن با نهایت ادب و احترام به شخصیت آنان بی نیاز شوند.

و در پایان آیه بار دیگر بعنوان تاکید می فرماید:"و خداوند توبه پذیر و مهربان است"(وَ أَنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ).

***

توبه و جبران همانگونه که از آیات متعددی از قرآن مجید استفاده می شود توبه تنها ندامت و پشیمانی از گناه نیست،بلکه باید توام با اصلاح و جبران نیز باشد،این جبران مخصوصا ممکن است به صورت کمکهای بلا عوض به نیازمندان باشد چنان که در آیات فوق،و در داستان"ابو لبابه"خواندیم.

و این تفاوت نمی کند که گناه یک گناه مالی باشد،یا گناه دیگر،همانگونه که در مسئله متخلفان از جنگ تبوک خواندیم،در واقع هدف این است که روح آلوده به گناه،با عمل صالح و شایسته ای شستشو شود،و پاکی نخستین و فطری را بازیابد.

*** در آیه بعد بحثهای گذشته را به شکل تازه ای تاکید می کند و به پیامبر ص دستور می دهد که به همه مردم این موضوع را ابلاغ کن"و بگو اعمال و وظائف خود را انجام دهید،و بدانید هم خدا و هم رسولش و هم مؤمنان اعمال شما را خواهند دید"(وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ).

اشاره به اینکه کسی تصور نکند اگر در خلوتگاه یا در میان جمع عملی را انجام می دهد از دیدگاه علم خدا مخفی و پنهان می ماند،بلکه علاوه بر خداوند، پیامبر ص و مؤمنان نیز از آن آگاهند.

توجه و ایمان به این حقیقت چه اثر عمیق و فوق العاده ای در پاکسازی اعمال و نیات دارد،معمولا اگر انسان حس کند حتی یک نفر مراقب او است وضع خود را چنان می کند که مورد ایراد نباشد تا چه رسد به اینکه احساس نماید که خدا و پیامبر ص و مؤمنان از اعمال او آگاه می شوند.

این آگاهی مقدمه پاداش و یا کیفری است که در جهان دیگر در انتظار او است،لذا به دنبال این جمله می افزاید:"و به زودی به سوی کسی که آگاه

از پنهان و آشکار است باز می گردید،و شما را به آنچه عمل کرده اید خبر می دهد"و بر طبق آن جزا خواهد داد(وَ سَتُرَدُّونَ إِلىٰ عٰالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهٰادَهِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد

اشاره

۱-مساله عرض اعمال

در میان پیروان مکتب اهل بیت ع با توجه به اخبار فراوانی که از امامان رسیده عقیده معروف و مشهور بر این است که پیامبر ص و امامان از اعمال همه امت آگاه می شوند،یعنی خداوند از طرق خاصی اعمال امت را بر آنها عرضه می دارد.

روایاتی که در این زمینه نقل شده بسیار زیاد است و شاید در سر حد تواتر باشد که بعنوان نمونه چند قسمت را ذیلا نقل می کنیم:

از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

تعرض الاعمال علی رسول اللّٰه اعمال العباد کل صباح،ابرارها و فجارها،فاحذروها،و هو قول اللّٰه عز و جل وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ،و سکت :"تمام اعمال مردم هر روز صبح به پیامبر عرضه می شود،اعمال نیکان و بدان،بنا بر این مراقب باشید و این مفهوم گفتار خداوند است که میفرماید: وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ وَ رَسُولُهُ ، این را فرمود و ساکت شد" (۱).

در حدیث دیگری از امام باقر ع می خوانیم:

ان الاعمال تعرض علی نبیکم کل عشیه الخمیس فلیستح احدکم ان تعرض علی نبیه العمل القبیح ! "تمامی اعمال شما بر پیامبرتان هر عصر پنجشنبه عرضه می شود،بنا بر این باید از اینکه عمل زشتی از شما بر پیامبر ص عرضه شود شرم کنید" (۲).

۱- ۱) اصول کافی جلد اول صفحه ۱۷۱(باب عرض الاعمال).

۲- ۲) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۱۵۸.

باز در روایت دیگری از امام علی بن موسی الرضا ع می خوانیم که شخصی به خدمتش عرض کرد برای من و خانواده ام دعائی فرما،فرمود مگر من دعا نمی کنم؟

و اللّه ان اعمالکم لتعرض علی فی کل یوم و لیله "بخدا سوگند،اعمال شما هر شب و روز بر من عرضه می شود".

راوی این حدیث می گوید این سخن بر من گران آمد،امام متوجه شد و به من فرمود:

ا ما تقرا کتاب اللّه عز و جل وَ قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللّهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ ،هو و اللّه علی بن ابی طالب :"آیا کتاب خداوند عز و جل را نمی خوانی که میگوید:عمل کنید خدا و پیامبرش و مؤمنان عمل شما را می بینند بخدا سوگند منظور از مؤمنان علی بن ابی طالب(و امامان دیگر از فرزندان او)می باشد (۱).

البته در بعضی از این اخبار تنها سخن از پیامبر ص به میان آمده و در پاره ای از علی ع،و در بعضی پیامبر و امامان همگی ذکر شده اند،همانطور که بعضی تنها عصر پنجشنبه را وقت عرض اعمال می شمرند،و بعضی همه روز،و بعضی هفته ای دو بار و بعضی در آغاز هر ماه و بعضی بهنگام مرگ و گذاردن در قبر.

روشن است که این روایات منافاتی با هم ندارند،و همه آنها می تواند صحیح باشد،درست همانند اینکه در بسیاری از مؤسسات گزارش کار کرد،روزانه را همه روز،و گزارش کار هفته را در پایان هفته،و گزارش کار ماه یا سال را در پایان ماه یا سال به مقامات بالاتر می دهند.

در اینجا این سؤال پیش می آید که آیا از خود آیه فوق منهای روایاتی که در تفسیر آن وارد شده است این موضوع را می توان استفاده کرد و یا همانگونه که مفسران اهل سنت گفته اند آیه اشاره به یک مسئله عادی دارد و آن اینکه انسان هر عملی انجام دهد،خواه ناخواه ظاهر خواهد شد،و علاوه بر خداوند،

۱- ۱) اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۷۱(باب عرض الاعمال).

پیامبر ص و همه مؤمنان از طرق عادی از آن آگاه می شوند.

در پاسخ این سؤال باید گفت:انصاف این است که در خود آیه شواهدی بر این موضوع داریم زیرا:

اولا:آیه اطلاق دارد،و تمام اعمال را شامل می شود و می دانیم که همه اعمال از طرق عادی بر پیامبر ص و مؤمنان آشکار نخواهد شد،چرا که بیشتر اعمال خلاف در پنهانی و بطور مخفیانه انجام می شود و در پرده استتار غالبا پوشیده می ماند،و حتی بسیاری از اعمال نیک مستور و مکتوم چنین است.

و اگر ما ادعا کنیم که همه اعمال اعم از نیک و بد و یا غالب آنها بر همه روشن می شود سخنی بسیار گزاف گفته ایم.

بنا بر این آگاهی پیامبر ص و مؤمنان از اعمال مردم باید از طرق غیر عادی و به تعلیم الهی باشد.

ثانیا:در پایان آیه می خوانیم فَيُنَبِّئُكُمْ بِمٰا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "خداوند شما را در قیامت به آنچه عمل کرده اید آگاه می سازد"شک نیست که این جمله تمام اعمال آدمی را اعم از مخفی و آشکار شامل می شود،و ظاهر تعبیر آیه این است که منظور از عمل در اول و آخر آیه یکی است،بنا بر این آغاز آیه نیز همه اعمال را چه آشکار باشد چه پنهان باشد شامل می شود،و شک نیست که آگاهی بر همه اینها از طرق عادی ممکن نیست.

به تعبیر دیگر پایان آیه از جزای همه اعمال سخن می گوید،آغاز آیه نیز از اطلاع خداوند و پیامبر و مؤمنان نسبت به همه اعمال بحث می کند،یکی مرحله آگاهی است،و دیگری مرحله جزا،و موضوع در هر دو قسمت یکی است.

ثالثا:تکیه روی مؤمنان در صورتی صحیح است که منظور همه اعمال و از طرق غیر عادی باشد،و الا اعمال آشکار را هم مؤمنان می بینند و هم غیر مؤمنان.

از اینجا ضمنا این نکته روشن می شود که منظور از مؤمنان در این آیه- همانگونه که در روایات فراوانی نیز آمده است-تمام افراد با ایمان نیست،بلکه گروه خاصی از آنها است که به فرمان خدا از اسرار غیب آگاهند یعنی جانشینان راستین پیامبر ص.

نکته مهمی که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که،همانگونه که سابقا اشاره کردیم مساله عرض اعمال اثر تربیتی فوق العاده ای در معتقدان به آن دارد،زیرا هنگامی که من بدانم علاوه بر خداوند که همه جا با من است پیامبر ص و پیشوایان محبوب من همه روز یا همه هفته از هر عملی که انجام می دهم،در هر نقطه و هر مکان اعم از خوب و بد همه آگاه می شوند،بدون شک بیشتر رعایت می کنم و مراقب اعمال خود خواهم بود.

درست مثل اینکه کارکنان مؤسسه ای بدانند همه روز یا همه هفته گزارش تمام جزئیات اعمال آنها به مقامات بالاتر داده می شود و آنها از همه آنها با خبر می گردند.

***

آیا رؤیت در اینجا به معنی دیدن است

۲-معروف در میان گروهی از مفسران این است که رؤیت در جمله فَسَيَرَى اللّٰهُ عَمَلَكُمْ ....به معنی معرفت است،نه به معنی علم،چرا که یک مفعول بیشتر نگرفته و می دانیم که اگر رؤیت به معنی علم باشد دو مفعول می گیرد.

ولی مانعی ندارد که رؤیت را به همان معنی اصلیش که مشاهده محسوسات باشد بگیریم نه به معنی "علم" و نه به معنی "معرفت"،این موضوع در مورد خداوند که همه جا حاضر و ناظر است و به همه محسوسات احاطه دارد جای بحث نیست،و اما در مورد پیامبر ص و امامان نیز مانعی ندارد که آنها خود اعمال را به هنگام عرضه شدن ببینند،زیرا می دانیم اعمال انسان فانی نمی شود بلکه تا

قیامت باقی میماند.

۳-شک نیست که خداوند قبل از انجام اعمال از آنها با خبر و آگاه است و اینکه در آیه با جمله فسیری اللّه می گوید"به زودی خدا اعمال شما را می بیند" اشاره به وضع اعمال بعد از وجود و تحقق آنها است.

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۰۶]

اشاره

وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اَللّٰهِ إِمّٰا يُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّٰا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۱۰۶)

ترجمه:

۱۰۶-گروهی دیگر واگذار به فرمان خدا شده اند یا آنها را مجازات می کند و یا توبه آنها را می پذیرد(هر طور که شایسته باشند)و خداوند دانا و حکیم است.

شان نزول:

جمعی از مفسران گفته اند که آیه فوق در باره سه نفر از متخلفان جنگ تبوک به نام"هلال بن امیه"و"مراره بن ربیع"و"کعب بن مالک"نازل شده است که شرح پشیمانی و چگونگی توبه آنها در ذیل آیه ۱۱۸ همین سوره به خواست خدا خواهد آمد.

از بعضی دیگر از روایات استفاده می شود که آیه فوق در باره بعضی از کفار است که در میدانهای جنگ با مسلمانان شخصیتهای بزرگی مانند"حمزه"سید الشهداء و امثال او را شهید کردند،سپس دست از شرک برداشته و به آئین اسلام روی آوردند.

تفسیر:

اشاره

در این آیه اشاره به گروه دیگری از گنهکاران شده است که پایان کار آنها درست روشن نیست،نه چنانند که مستحق رحمت الهی باشند،و نه چنانند که بتوان از آمرزش آنها بکلی مایوس بود.

***لـذا قرآن در باره آنها می گویـد:"گروه دیگری کارشان متوقف بر فرمان خـدا است یا آنها را مجازات می کنـد و یا توبه آنان را می پذیرد"(وَ آخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللّهِ إِمّا یُعَذِّبُهُمْ وَ إِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ).

"مرجون"از ماده"ارجاء"به معنی"تاخیر"و"توقیف"است و در اصل از"رجا"که به معنی امیـدواری است گرفته شده،و از آنجا که گـاهی انسان چیزی را به امیـد هـدفی به تاخیر می انـدازد این کلمه به معنی تاخیر آمـده است، ولی تاخیری که با یک نوع امیدواری توام است.

در حقیقت این گروه نه چنـان ایمـان پـاک و محکم و اعمـال صالـح روشـنی دارنـد که بتوان آنهـا را سـعادتمند و اهـل نجات دانست،و نه چنـان آلوده و منحرفنـد که بشود قلم سـرخ به روی آنـان کشـید و آنهـا را شـقاوتمند دانست،تا لطف الهی(البته با توجه به مقتضـیات روحی و موقعیت آنان)با آنها چه معامله کنـد؟ و در پایان آیه اضافه می کنـد:خداونـد بدون حساب با آنها رفتار نمی کنـد، بلکه با علم خویش و به مقتضای حکمتش با آنها رفتار خواهد نمود چرا که "خداوند علیم و حکیم است"(وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

سؤال:

در اینجا سؤال مهمی پیش می آید که مفسران کمتر به بحث جامع

پیرامون آن پرداخته اند و آن اینکه این گروه با گروهی که در آیه ۱۰۲ همین سوره وضع حالشان گذشت چه تفاوتی دارند؟ هر دو گروه جزء گنهکاران بودند و هر دو از گناه خود توبه کردند(زیرا گروه اول با اعتراف به گناه ابراز پشیمانی نمودند،و گروه دوم از جمله" إِمّا یَتُوبُ عَلَیْهِمْ "استفاده می شود که آنها نیز توبه نموده اند).

همچنین هر دو گروه در انتظار رحمت الهی هستند و در میان"خوف"و"رجاء" قرار دارند.

پاسخ این سؤال این است که بگوئیم از دو راه می توان میان این دو گروه تفاوت گذارد:

۱-گروه اول به زودی توبه کردند و آشکارا به علامت پشیمانی همانند ابو لبابه خود را بستون مسجد بستند،خلاصه ندامت خود را با صراحت اظهار داشتند و آمادگی خود را برای هر گونه جبران بدنی و مالی اظهار کردند.

اما گروه دوم کسانی بودند که پشیمانی خود را در آغاز اظهار نکردند هر چند در دل پشیمان شدند و اعلام آمادگی برای جبران ننمودند،و در حقیقت خواستند بسادگی از گناهان بزرگ خود بگذرند،این گروه که نمونه آشکار آنها سه نفری است که در بالا اشاره شد و شرح حال آنها به زودی خواهد آمد،در میان خوف و رجا باقیماندند،و لذا می بینیم پیامبر ص دستور داد مردم از آنها فاصله بگیرند و با آنها قطع ارتباط کنند،این وضع،آنان را در محاصره اجتماعی شدیدی قرار داد و سر انجام ناچار شدند از همان راهی بروند که گروه قبل رفتند و چون قبولی توبه این گونه اشخاص در آن زمان باید با نزول آیه ای اعلام شود پیامبر ص هم چنان در انتظار وحی بود،تا اینکه پس از پنجاه روز یا کمتر توبه آنان پذیرفته شد.

لذا می بینیم در ذیل آیه ای که در باره گروه اول است جمله إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ

ص:۱۳۱

رَحِیمٌ که دلیل بر پذیرش توبه آنها است وارد شده،ولی در باره گروه دوم تا زمانی که مسیرشان را عوض نکرده اند جمله وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ آمده است که هیچ نشانه ای از قبول توبه در آن نمی باشد.

البته جای تعجب نیست که در گناهان بزرگ مخصوصا در عصر نزول آیات قرآن،ندامت و پشیمانی،برای قبول توبه کافی نباشد بلکه اقدام به جبران و اعتراف آشکار به گناه و سپس نزول آیه ای دائر بر قبولی توبه،شرط باشد.

۲-فرق دیگری که ممکن است میان این دو گروه گذاشت این است که گروه اول هر چند از یک وظیفه بزرگ اسلامی مانند جهاد سر پیچیده بودند و یا بعضی از اسرار جنگی را به دشمن داده بودند ولی آلوده گناهان عظیمی همانند کشتن"حمزه"سید الشهداء نشده بودند،لذا پس از توبه و آمادگی برای جبران،خداوند توبه آنها را پذیرفت،اما اقدام به گناهی همچون قتل حمزه چیزی نبود که بتوان آن را جبران نمود،لذا نجات این گروه بسته به فرمان خدا است که آیا آنها را مشمول عفوش می سازد و یا مجازات می کند؟.

به هر حال پاسخ اول با آن دسته از روایات که در شان نزول آیه وارد شده و آیه مورد بحث را مربوط به سه نفر از متخلفان جنگ تبوک می کند سازگار است،در حالی که پاسخ دوم با روایات متعددی که از طرق ائمه اهل بیت ع وارد شده و می گوید این آیه اشاره به قاتلان حمزه و جعفر و مانند آنها است موافقت دارد (۱).

و اگر درست دقت کنیم این دو جواب منافاتی با هم ندارند و ممکن است هر دو در تفسیر آیه منظور گردد.

۱- ۱) برای اطلاع از این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۲۶۵ و تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۱۰۶ مراجعه شود.

[سوره التوبه (۹): آيات ۱۰۷ تا ۱۱۰]

اشاره

وَ اَلَّذِينَ اِتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرٰاراً وَ كُفْراً وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ اَلْمُؤْمِنِينَ وَ إِرْصٰاداً لِمَنْ حٰارَبَ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنٰا إِلاَّ
اَلْحُسْنىٰ وَ اَللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكٰاذِبُونَ (١٠٧) لاٰ تَقُمْ فِيهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى اَلتَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجٰالٌ
يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَ اَللّٰهُ يُحِبُّ اَلْمُطَّهِّرِينَ (١٠٨) أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ تَقْوىٰ مِنَ اَللّٰهِ وَ رِضْوٰانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيٰانَهُ عَلىٰ شَفٰا
جُرُفٍ هٰارٍ فَانْهٰارَ بِهِ فِي نٰارِ جَهَنَّمَ وَ اَللّٰهُ لاٰ يَهْدِي اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِينَ (١٠٩) لاٰ يَزٰالُ بُنْيٰانُهُمُ اَلَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاّٰ أَنْ تَقَطَّعَ
قُلُوبُهُمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (١١٠)

ترجمه:

۱۰۷-(گروهی دیگر از آنها)کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان(به مسلمانان) و(تقویت)کفر و تفرقه میان مومنان و کمینگاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود،آنها سوگند یاد می کنند که نظری جز نیکی(و خدمت) نداشته ایم اما خداوند گواهی می دهد که آنها دروغگو هستند!.

۱۰۸-هرگز در آن قیام(و عبادت)مکن،آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته تر است که در آن قیام(و عبادت)کنی،در آن مردانی هستند که دوست می دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

۱۰۹-آیا کسی که شالوده آن را بر پرهیز از خدا و خشنودی او بنا کرده بهتر است،یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرو می ریزد،و خداوند گروه ستمگر را هدایت نمی کند.

۱۱۰-(اما)این بنائی را که آنها کردند همواره به صورت یک وسیله شک و تردید در دلهای آنها باقی می ماند مگر اینکه دلهایشان پاره پاره شود(و بمیرند و گر نه از دل آنها بیرون نمی رود)و خداوند دانا و حکیم است.

ص :۱۳۳

شان نزول:

آیات فوق در باره گروهی دیگر از منافقان است که برای تحقق بخشیدن به نقشه های شوم خود اقدام به ساختن مسجدی در مدینه کردند که بعدا بنام مسجد"ضرار"معروف شد.

این موضوع را همه مفسران اسلامی و بسیاری از کتب حدیث و تاریخ ذکر کرده اند،اگر چه در جزئیات آن تفاوتهایی دیده می شود.

خلاصه جریان بطوری که از تفاسیر و احادیث مختلف استفاده می شود چنین است:گروهی از منافقان نزد پیامبر ص آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم(نزدیک مسجد قبا)بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیر مردان از کار افتاده در آن نماز بگزارند،و همچنین در شبهای بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند،و این در موقعی بود که پیامبر ص عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر ص به آنها اجازه داد،ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصا بیائید و در آن نماز بگزارید؟پیامبر ص فرمود من فعلا عازم سفرم، و هنگام بازگشت بخواست خدا به آن مسجد می آیم و نماز در آن می گزارم.

هنگامی که پیامبر ص از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آنجا نماز بگزاری،و از خدا بخواهی ما را برکت دهد،و این در حالی بود که هنوز پیامبر ص وارد دروازه مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت،و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند، و بقایای آن را ویران کنند،و جای آن را محل ریختن زباله های شهر سازند! اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز

ص: ۱۳۴

دچار حیرت خواهیم شد،مگر ساختن مسجد،آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی کار بدی است که چنین دستوری در باره آن صادر شده.

اما هنگامی که چهره باطنی مسئله را بررسی کنیم خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

توضیح اینکه:در زمان جاهلیت مردی بود بنام"ابو عامر"که آئین نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان در آمده بود،و از عباد و زهاد بشمار می رفت و نفوذ وسیعی در طائفه"خزرج"داشت.

هنگامی که پیامبر ص به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت،و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند ابو عامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر ص بود اطراف خود را خالی دید،و به مبارزه با اسلام برخاست،و از مدینه بسوی کفار"مکه" گریخت،و از آنها برای جنگ با پیغمبر اکرم ص استمداد جست و از قبائل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه های جنگ"احد"را ضد مسلمین رهبری می کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودالهایی بکنند که اتفاقا پیامبر ص در یکی از آنها افتاد و پیشانیش مجروح شد و دندانش شکست.

هنگامی که غزوه احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبرو شدند آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید او از مدینه فرار کرد و به سوی"هرقل"پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشکری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند.ذکر این نکته نیز لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی ها پیامبر ص لقب"فاسق"به او داده بود.

بعضی می گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با هرقل در میان

بگذارد،ولی در بعضی از کتب دیگر می خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده های او دلگرم شد!.

به هر حال او پیش از آنکه بمیرد نامه ای برای منافقان مدینه نوشت و به آنها نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد،مخصوصا توصیه و تاکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیتهای آینده او باشد.

ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در مدینه بنام دشمنان اسلام عملا امکان پذیر نبود منافقان بهتر این دیدند که در زیر نقاب مسجد،و به عنوان کمک به بیماران و معذوران،این برنامه را عملی سازند.

سر انجام مسجد ساخته شد و حتی می گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان بنام"مجمع بن حارثه"(یا مجمع بن جاریه)به امامت مسجد بر گزیدند.

ولی وحی الهی پرده از روی کار آنها برداشت و شاید اینکه پیامبر ص قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آنها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آنها روشن تر شود،و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد.

هر چه بود پیامبر ص نه تنها در آن مسجد نماز نگزارد،بلکه همانگونه که گفتیم بعضی از مسلمانان(مالک بن دخشم،و معنی بن عدی،و عامر بن سکر، یا عاصم بن عدی)را ماموریت داد که مسجد را بسوزانند و ویران کنند،آنها چنین کردند نخست به وسیله آتش سقف مسجد را سوزاندند و بعد دیوارها را ویران ساختند و سر انجام محل آن را مرکزی برای ریختن زباله ها قرار دادند (۱).

ص :۱۳۶

۱- ۱) مجمع البیان،و تفسیر ابو الفتوح رازی،و تفسیر المنار،و تفسیر المیزان، و تفسیر نور الثقلین و کتب دیگر.

تفسیر:

بتخانه ای در چهره مسجد!

در آیات گذشته به وضع گروه های مختلفی از مخالفان اشاره شد،و آیات مورد بحث گروه دیگری از آنها را معرفی می کند،گروهی که با یک نقشه ماهرانه حساب شده وارد میدان شدند،ولی لطف الهی به یاری مسلمانان شتافت، و این نقشه نیز نقش بر آب شد.

در نخستین آیه می گوید"گروهی دیگر از آنها مسجدی در مدینه اختیار کردند"که هدفهای شومی زیر این نام مقدس نهفته بودند،(وَ الَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً) (۱).

سپس هدفهای آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می کند:

۱-منظور آنها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند (ضرارا).

"ضرار"به معنی زیان رسانیدن تعمدی است،آنها در واقع درست به عکس آنچه ادعا داشتند که هدفشان تامین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار افتادگان است،می خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را در هم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه جهان براندازند.

۲-تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام(وَ کُفْراً).

۳-ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان،زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد،مسجد"قبا"که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر ص که از آن فاصله

۱- ۱) گر چه مفسران در باره ترکیب این جمله از نظر ادبی نظرات مختلفی داده اند ولی ظاهر این است که این جمله عطف است بر جمله های گذشته که در مورد منافقان می باشد و تقدیر آن چنین است"و منهم اَلَّذِینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ..."

داشت از رونق می افتاد(وَ تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ).

از این جمله-آن چنان که بعضی از مفسران استفاده کرده اند-چنین بر می آید که نباید فاصله میان مساجد آن چنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند،بنا بر این آنها که روی تعصبهای قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می سازند،و جماعات مسلمین را آن چنان پراکنده می کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی رونق و بی روح می شود،عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می دهند.

۴-آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوئش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق،برنامه های خود را عملی سازند(وَ إِرْصاداً لِمَنْ حارَبَ اللّٰهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ).

ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب پیچیده بودند،"و حتی سوگند یاد می کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم"(وَ لَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنا إِلاَّ الْحُسْنىٰ).

و این است آئین منافقان در هر عصر و زمان که علاوه بر استتار در پرده های ظاهرا زیبا متوسل به انواع سوگندهای دروغین برای منحرف ساختن افکار عمومی می شوند.

ولی قرآن اضافه می کند"خداوندی که از اسرار درون همه آگاه است و غیب و شهود برایش یکسان می باشد گواهی می دهد که بطور مسلم آنها دروغگو هستند" (وَ اللّٰهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكاذِبُونَ).

در این جمله انواع تاکیدها برای تکذیب آنان به چشم می خورد نخست اینکه"جمله اسمیه"است،و دیگر اینکه کلمه"ان"برای تاکید است،و نیز لام"لکاذبون"که به اصطلاح لام ابتدا و برای تاکید می باشد و همچنین ذکر

"کاذبون"بجای فعل ماضی دلیل بر استمرار و ادامه دروغگویی آنان می باشد، و به این ترتیب خداوند با شدیدترین وجهی سوگندهای غلیظ و شدید آنان را تکذیب می کند!.

*** خداوند در آیه بعد تاکید بیشتری روی این موضوع حیاتی کرده،به پیامبرش صریحا دستور می دهد که"هرگز در این مسجد قیام به عبادت مکن"و نماز مگزار (لا تَقُمْ فِیهِ أَبَداً).

بلکه بجای این مسجد"شایسته تر این است که در مسجدی قیام به عبادت کنی که شالوده آن در روز نخست بر اساس تقوا گذارده شده است"(لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ).

نه این مسجدی که شالوده و اساسش از روز نخست بر کفر و نفاق و بی دینی و تفرقه بنا شده است.

کلمه"احق"شایسته تر"گر چه افعل التفضیل است ولی در اینجا به معنی مقایسه دو چیز در شایستگی نیامده بلکه"شایسته"و"ناشایسته"ای را مقایسه می کند،و این در آیات قرآن و احادیث و سخنان روزمره نمونه های زیادی دارد.

مثلاـ گاه به شخص ناپاک و دزد می گوئیم پاکی و درست کاری برای تو بهتر است،معنی این سخن آن نیست که دزدی و ناپاکی خوب است ولی پاکی از آن بهتر است بلکه مفهومش این است که پاکی خوب و دزدی بد و ناشایست است.

مفسران گفته اند مسجدی که در جمله فوق به آن اشاره شده که شایسته است پیامبر ص در آن نماز بخواند همان مسجد"قبا"است که منافقان مسجد ضرار را در نزدیک آن ساخته بودند.

البته این احتمال نیز داده شده که منظور مسجد پیامبر ص و یا همه

مساجـدی است که بر اسـاس تقـوا بنـا شـود،ولی بـا تـوجه به تعـبیر" أَوَّلِ یَـوْمٍ "(از روز نخسـت)و بـا تـوجه بـه اینکه مسجد"قبا"نخستین مسجدی بود که در مدینه ساخته شد (۱)احتمال اول مناسبتر به نظر می رسد،هر چند این کلمه با مساجدی همچون مسجد پیامبر ص نیز سازگار است.

سپس قرآن اضافه می کند:علاوه بر اینکه این مسجد از اساس بر شالوده تقوا گذارده شده،"گروهی از مردان در آن به عبادت مشغولند که دوست می دارنـد خود را پاکیزه نگه دارنـد،و خدا پاکیزگان را دوست دارد"(فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ أَنْ یَتَطَهَّرُوا وَ اللّهُ یُحِبُّ الْمُطَّهِّرِینَ).

در اینکه منظور از این پاکیزگی،پاکیزگی ظاهری و جسمانی یا معنوی و باطنی است،در میان مفسران گفتگو است،در روایتی که در تفسیر"تبیان" و"مجمع البیان"در ذیل این آیه از پیامبر ص نقل شده چنین می خوانیم که به اهل مسجد قبا فرمود"

مـا ذا تفعلون فی طهرکم فـان اللّه تعـالی قـد احسن علیکم الثنـاء،قـالوا نغسل اثر الغائط ":"شـما به هنگام پاک ساختن خود چه کاری انجام می دهید که خداوند این چنین شما را مدح کرده است؟گفتند ما اثر مدفوع را با آب می شوئیم".

روایاتی به همین مضـمون از امام باقر ع و امام صادق ع نقل شـده است ولی همانگونه که بارها اشاره کرده ایم اینگونه روایات دلیـل بر منحصـر بودن مفهوم آیه به این مصـداق نیست،بلکه همـانگونه که ظاهر اطلاق آیه گواهی می دهـد طهارت در اینجا معنی وسیعی دارد که هر گونه پاکسازی روحانی از آثار شرک و گناه،و جسمانی از آثار آلودگی به کثافات را شامل می شود.

*** در سومین آیه مورد بحث مقایسه ای میان دو گروه مؤمنان که مساجدی

ص: ۱۴۰

۱- ۱) کامل ابن اثیر جلد دوم صفحه ۱۰۷.

همچون مسجد قبا را بر پایه تقوی بنا می کنند با منافقانی که شالوده آن را بر کفر و نفاق و تفرقه و فساد قرار می دهند به عمل آمده است.

نخست می گوید:"آیا کسی که بنای آن مسجد را بر پایه تقوا و پرهیز از مخالفت فرمان خدا و جلب خشنودی او نهاده است بهتر است،یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه سستی در کنار دوزخ نهاده که بزودی در آتش جهنم سقوط خواهد کرد"!(أَ فَمَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى تَقْوى مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيانَهُ عَلى شَفا جُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِهِ فِي نارِ جَهَنَّمَ).

"بنیان"مصدری است به معنی"اسم مفعول"یعنی بنا و ساختمان و"شفا" به معنی لبه چیزی است،و"جرف"به معنی"حاشیه"نهر و یا چاه است که آب زیر آن را خالی کرده باشد،و"هار"به معنی شخص یا ساختمان سستی است که در حال سقوط است.

تشبیه فوق با نهایت روشنی و وضوح بی ثباتی و سستی کار منافقان و استحکام و بقای کار اهل ایمان و برنامه های آنها را روشن می سازد.

مؤمنان به کسی می مانند که برای بنای یک ساختمان،زمین بسیار محکمی را انتخاب کرده و آن را از شالوده با مصالحی پر دوام و مطمئن بنا می کند،اما منافقان به کسی می مانند که ساختمان خود را بر لبه رودخانه ای که سیلاب زیر آن را به کلی خالی کرده و هر آن آماده سقوط است می سازد،همانگونه که نفاق ظاهری دارد فاقد محتوا چنین ساختمانی نیز ظاهری دارد بدون پایه و شالوده.

این ساختمان هر آن ممکن است فرو بریزد،مکتب اهل نفاق نیز هر لحظه ممکن است باطن خود را نشان دهد و به رسوایی بیانجامد.

پرهیزگاری و جلب رضای خدا،یعنی هماهنگی با واقعیت و همگامی با جهان آفرینش و نوامیس آن بدون شک عامل بقا و ثبات است.

اما نفاق یعنی بیگانگی با واقعیتها و جدایی از قوانین آفرینش بدون تردید

ص :۱۴۱

عامل زوال و فناست.

و از آنجا که گروه منافقان هم به خویشتن ستم می کننـد و هم به جامعه، در آخر آیه می فرمایـد"خداونـد ظالمان را هدایت نمی کند"(وَ اللّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّالِمِینَ).

همانگونه که بارها گفته ایم هـدایت الهی یعنی فراهم ساختن مقدمات برای رسـیدن به مقصد،تنها شامل حال گروهی می شود که شایسـتگی و اسـتحقاق و آمـادگی آن را داشـته باشـند،اما ظالمانی که از این شایسـتگی دورنـد هرگز مشـمول چنین لطفی نخواهند بود زیرا خداوند حکیم است و مشیت و اراده اش روی حساب.

*** در آخریـن آیـه اشـاره به لجـاجت و سرسـختی منافقـان کرده،می گویـد آنهـا چنـان در کـار خـود سرسـختند و در نفـاق سرگردان،و در تـاریکی و ظلمت کفر حیراننـد که حتی"بنـائی را که خودشـان برپا کردنـد همواره به عنوان یک عامل شک و تردیـد،یا یک نتیجه شک و تردیـد،در قلوب آنها باقی میماند،مگر اینکه دلهای آنها قطعه قطعه شود و بمیرند"(لا یَزالُ بُنْیانُهُمُ الَّذِی بَنَوْا رِیبَهً فِی قُلُوبِهِمْ إِلاّ أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ).

آنها در یک حالت حیرت و سرگردانی دائم بسر می برند،و این کانون نفاق و مسجد ضراری که برپا کرده بودند به صورت یک عامل لجاجت و تردیـد در روح آنها هم چنان باقی می مانـد،هر چنـد آن بنا را پیامبر ص بسوزانـد و ویران کند،اما گویی نقش آن از دل پر تردیدشان زائل نمی گردد.

و در آخر آیه می گوید"و خداوند دانا و حکیم است"(وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ).

اگر به پیـامبرش دسـتور مبـارزه و در هم کوبیـدن چنین بنـای ظـاهرا حق به- جـانبی را داد به خـاطر آگـاهی از نیـات سـوء بنا کنندگان و باطن و حقیقت این بنا بود این دستور عین حکمت و بر طبق مصلحت و صلاح حال جامعه اسلامی صادر شد

نه یک قضاوت عجولانه بود و نه زائیده یک هیجان و عصبانیت.

***

در اینجا باید به چند نکته توجه کرد

اشاره

درس بزرگ

۱-داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگیشان،گفتار خداوند و عمل پیامبر ص به روشنی نشان می دهد که مسلمانان هرگز نباید آن چنان ظاهر بین باشند که تنها به قیافه های حق بجانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی خبر و بر کنار مانند.

مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان،در هر مکان،و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب،و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد! استفاده از "مذهب بر ضد مذهب"چیز تازه ای نیست،همواره راه و رسم استعمارگران،و دستگاه های جبار،و منافقان،در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال،و سپس استعمار آنها استفاده کنند،و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند.

اصولا فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایشهای مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بدیهی است در محیطی مانند"مدینه"آنهم در عصر پیامبر ص با آن نفوذ فوق العاده اسلام و قرآن،مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود،بلکه باید لا-مذهبی را در لفافه مذهب،و باطل را در لباس حق به پیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل جذب شوند،و نیات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد.

ولی مسلمان راستین کسی نیست که آن چنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد،باید با دقت در عوامل و دستهایی که برای اینگونه برنامه ها

شروع به کار می کند،و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد،و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهرا حق بجانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید،مسلمان کسی نیست که هر دستی که به سویش دراز شد آن را بفشارد،و هر حرکت ظاهرا دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود،و هر کسی پرچمی بنام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنائی بنام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد.

مسلمان باید هوشیار،آگاه،واقع بین،آینده نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد،گرگها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهرا دوست آماده سازد.

یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد،نه به ظاهر آن،گر چه نیت یک امر باطنی است،اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد،اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود،هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد.

و از اینجا جواب این سؤال روشن می شود که چرا پیامبر ص با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند،و مسجدی که یک ریگ آن را نمی توان بیرون برد ویران سازند،و مکانی را که اگر آلوده شود باید فورا تطهیر کنند مزبله گاه شهر سازند! پاسخ همه این سؤالها یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بتخانه بود،مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود،خانه خدا نبود بلکه خانه شیطان بود،و هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک ها،واقعیت چیزی را دگرگون نمی سازد.

ص :۱۴۴

این بود درس بزرگی که داستان مسجد ضرار به همه مسلمانان برای همه اعصار و قرون داد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه انداز نامقدس است.

***

نفی به تنهایی کافی نیست!

۲-دومین درسی که از آیات فوق می گیریم این است که خداوند در این آیات به پیامبر ص دستور می دهد در مسجد ضرار نماز نخوان بلکه در مسجدی که پایه آن بر شالوده تقوا بنا شده است نماز بخوان.

این "نفی" و "اثبات" که از شعار اصلی اسلام "لا اله الا اللّه" تا برنامه های بزرگ و کوچک دیگر همه جلوه های آن است،این واقعیت را بیان می کند که همیشه در کنار هر نفی باید اثباتی باشد،تا جامه عمل بخود بپوشد،اگر ما مردم را از رفتن به مراکز فساد نهی می کنیم،باید در مقابل آن کانونهای پاکی برای اجتماع و ارضای روح زندگی گروهی بسازیم،اگر از تفریحات ناسالم جلوگیری می کنیم باید وسائل تفریحات سالمی فراهم سازیم،اگر از مدارس استعماری نهی می کنیم باید فرهنگی سالم و مراکزی پاک برای آموزش و پرورش تشکیل بدهیم اگر بی عفتی را محکوم می سازیم باید وسائل ازدواج آسان در اختیار جوانان بگذاریم.

آنها که تمام قدرت خود را در "نفی" بکار می اندازند،و در برنامه هایشان خبری از اثبات نیست،یقین داشته باشند که نفیشان هم کمتر بجایی خواهد رسید.

چرا که این سنت آفرینش است که باید همه غرائز و احساسات را از طریق

صحیح اشباع کرد،چرا که این برنامه مسلم اسلام است که"لا"باید با"الا" توام گردد تا از آن توحیدی حیاتبخش متولد شود.

و این درسی است که متاسفانه بسیاری از مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده اند و باز هم شکایت می کنند چرا برنامه های اسلامی پیش نمی رود،در حالی که برنامه اسلام منحصر به نفی نیست آن چنان که آنها خیال می کنند،اگر نفی و اثبات را با هم قرین می ساختند پیشرفتشان حتمی بود.

دو شرط اساسی ۳-سومین درس ارزنده ای که از جریان مسجد ضرار و آیات فوق فرا می گیریم این است که یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد (أُسِّسَ عَلَى التَّقْوىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ).

و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسانهایی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند(فِيهِ رِجٰالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا).

از میان رفتن هر یک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.

ص :۱۴۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۱ تا ۱۱۲]

اشاره

إِنَّ اَللّٰهَ اِشْتَرىٰ مِنَ اَلْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ اَلْجَنَّهَ يُقٰاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اَللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِى اَلتَّوْرٰاهِ وَ اَلْإِنْجِيلِ وَ اَلْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اَللّٰهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ اَلَّذِى بٰايَعْتُمْ بِهِ وَ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۱۱۱) اَلتّٰائِبُونَ اَلْعٰابِدُونَ اَلْحٰامِدُونَ اَلسّٰائِحُونَ اَلرّٰاكِعُونَ اَلسّٰاجِدُونَ اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَلنّٰاهُونَ عَنِ اَلْمُنْكَرِ وَ اَلْحٰافِظُونَ لِحُدُودِ اَللّٰهِ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۱۱۲)

ترجمه:

۱۱۱-خداوند از مومنان جانها و اموالشان را خریداری می کند که(در برابرش)بهشت برای آنان باشد(به این گونه که)در راه خدا پیکار می کنند،می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده،و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است،اکنون بشارت باد بر شما به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این پیروزی بزرگی(برای شما)است.

۱۱۲-(مومنان کسانی هستند که)توبه کنندگانند،و عبادتکاران،و سپاس گویان و سیاحت کنندگان،و رکوع کنندگان،و سجده آوران،و آمران به معروف،و نهی کنندگان از منکر،و حافظان حدود(و مرزهای)الهی و بشارت بده(به اینچنین)مؤمنان!

تفسیر:

یک تجارت بی نظیر

از آنجا که در آیات گذشته در باره متخلفان و جهاد سخن به میان آمد، در این دو آیه مقام والای مجاهدان با ایمان،با ذکر مثال جالبی،بیان شده است.

ص: ۱۴۷

در این مثال خداوند خود را خریدار و مؤمنان را فروشنده معرفی کرده، و می گوید "خداوند از مؤمنان جانها و اموالشان را خریداری می کند،و در برابر این متاع،بهشت را به آنان می دهد" (إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوٰالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ) و از آنجا که در هر معامله در حقیقت "پنج رکن اساسی "وجود دارد که عبارتند از خریدار،فروشنده،متاع،قیمت و سند معامله،خداوند در این آیه به تمام این ارکان اشاره کرده است.

خودش را "خریدار" و مؤمنان را "فروشنده" و جانها و اموال را "متاع " و بهشت را "ثمن "(بها)برای این معامله قرار داده است.

منتها طرز پرداخت این متاع را با تعبیر لطیفی چنین بیان می کند: "آنها در راه خدا پیکار می کنند،و دشمنان حق را می کشند و یا در این راه کشته می شوند و شربت شهادت را می نوشند(يُقٰاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ) در حقیقت دست خدا در میدان جهاد برای تحویل گرفتن این متاع اعم از جان،و یا اموالی که در جهاد مصرف می شود آماده است!.

و به دنبال آن به "اسناد" معتبر و محکم این معامله که پنجمین رکن است اشاره کرده می فرماید: "این وعده حقی است بر عهده خداوند که در سه کتاب آسمانی تورات،انجیل و قرآن آمده است" (وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرٰاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ).

البته با توجه به تعبیر(فِي سَبِيلِ اللّٰهِ)به خوبی روشن می شود که خداوند خریدار جانها و تلاشها و کوششها و مجاهدتهاایست که در راه او صورت میگیرد یعنی در راه پیاده کردن حق و عدالت و آزادی و نجات انسانها از چنگال کفر و ظلم و فساد.

سپس برای تاکید روی این معامله بزرگ اضافه می کند "چه کسی وفادارتر

به عهدش از خدا است"؟(وَ مَنْ أَوْفی بِعَهْدِهِ مِنَ اللّهِ).

یعنی گر چه بهای این معامله فورا پرداخته نمی شود،اما خطرات نسیه را در بر ندارد!چرا که خداوند به حکم قدرت و توانایی و بی نیازی از هر کس نسبت به عهد و پیمانش وفادارتر است،نه فراموش می کند،نه از پرداخت عاجز است،و نه کاری بر خلاف حکمت انجام می دهد که از آن پشیمان گردد و نه العیاذ باللّه خلاف می گوید،بنا بر این هیچگونه جای شک و تردید در وفاداری او به عهدش، و پرداختن بها در راس موعد،باقی نمی ماند.

و از همه جالبتر اینکه پس از انجام مراسم این معامله،همانگونه که در میان تجارت کنندگان معمول است،به طرف مقابل تبریک گفته و معامله را معامله پر سودی برای او می خواهد و می گوید:"بشارت باد بر شما به این معامله ای که انجام دادید" (فَاسْتَبْشِرُوا بِبَیْعِکُمُ الَّذِی بایَعْتُمْ بِهِ) (۱)"و این پیروزی و رستگاری بزرگی برای همه شما است"(وَ ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

نظیر همین مطلب به عبارات دیگری در سوره صف،در آیات"۱۰"و"۱۱" آمده است،آنجا که می فرماید"یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّکُمْ عَلیٰ تِجٰارَهٍ تُنْجِیکُمْ مِنْ عَذٰابٍ أَلِیمٍ تُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ تُجٰاهِدُونَ فِی سَبِیلِ اللّهِ بِأَمْوٰالِکُمْ وَ أَنْفُسِکُمْ ذٰلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ إِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُونَ. یَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ وَ یُدْخِلْکُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ وَ مَسٰاکِنَ طَیِّبَهً فِی جَنّٰاتِ عَدْنٍ ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ " در اینجا انسان از این همه لطف و محبت پروردگار در حیرت فرو می رود، خداوندی که مالک همه عالم هستی،و حاکم مطلق بر تمام جهان آفرینش است،

۱- ۱) "فاستبشروا"از ماده"بشارت"در اصل از"بشره"به معنی صورت گرفته شده است و اشاره به خوشحالی و خرسندی است که آثار آن در صورت انسان آشکار شود.

و هر کس هر چه دارد از ناحیه او دارد،در مقام خریداری همین مواهبی که به بندگان بخشیده بر می آید و اعطایی خود را به بهایی صد چندان می خرد.

عجیبتر اینکه جهادی که باعث سر بلندی خود انسان و پیروزی و افتخار هر قوم و ملتی است،و ثمراتش سرانجام به خود آنها باز می گردد،به عنوان پرداخت این متاع شمرده است.

و با اینکه باید در مقابل متاع و بها معادله ای باشد این تعادل را نادیده گرفته و سعادت جاویدان را در برابر یک متاع ناپایدار که به هر حال فانی شدنی است(خواه در بستر بیماری و خواه در میدان جنگ)قرار داده.

و ازین مهمتر،با اینکه خدا از همه راستگویان راستگوتر است و نیاز به هیچگونه سند و تضمینی ندارد،مهمترین اسناد و تضمینها را برای بندگانش قائل شده است.

و در پایان این معامله بزرگ به آنها تبریک می گوید و بشارت می دهد،آیا لطف و محبت و مرحمت از این بالاتر تصور می شود؟! و آیا معامله ای از این پرسودتر وجود دارد؟ لذا در حدیثی از"جابر بن عبد اللّه انصاری"می خوانیم هنگامی که آیه فوق نازل شد،پیامبر ص در مسجد بود،حضرت آیه را با صدای بلند تلاوت کرد و مردم تکبیر گفتند،مردی از انصار پیش آمد از روی تعجب از پیامبر ص پرسید:راستی این آیه بود که نازل شد؟پیامبر ص فرمود آری.

مرد انصاری گفت"بیع ربیح لا نقیل و لا نستقیل":"چه معامله پر سودی؟نه این معامله را باز می گردانیم و نه اگر بازگشتی از ما بخواهند می پذیریم"! (۱)***

ص: ۱۵۰

۱- ۱) در المنثور(طبق نقل تفسیر المیزان).

همانگونه که روش قرآن مجید است که در آیه ای سخنی را به اجمال برگذار می کند و در آیه بعد به شرح و توضیح آن می پردازد،در دومین آیه مورد بحث مؤمنان را که فروشنده گان جان و مال به خدا هستند با نه صفت بارز معرفی می کند.

۱-"آنها توبه کارانند"و دل و جان خود را به وسیله آب توبه از آلودگی گناه شستشو می دهند (التّائِبُونَ).

۲-"آنها عبادت کارانند"و در پرتو راز و نیاز با خدا و پرستش ذات پاک او خود سازی می کنند".(اَلْعابِدُونَ) ۳-"آنها در برابر نعمتهای مادی و معنوی پروردگار سپاس می گویند" (اَلْحامِدُونَ).

۴-"آنها از یک کانون عبادت و پرستش به کانون دیگری رفت و آمد دارند" (اَلسّائِحُونَ).

و به این ترتیب برنامه های خود سازی آنان در پرتو عبادت،در محیط محدودی خلاصه نمی شود،و به افق خاصی تعلق ندارد،بلکه همه جا کانون عبودیت پروردگار و خودسازی و تربیت برای آنها است،و هر کجا درسی در این زمینه باشد طالب آنند.

"سائح"در اصل از ماده"سیح"و"سیاحت"به معنی جریان و استمرار گرفته شده.

و در اینکه منظور از سائح در آیه فوق چه نوع سیاحت و جریان و استمراری است در میان مفسران گفتگو است.

بعضی همانگونه که در بالا گفتیم سیر در میان کانونهای عبادت گرفته اند، در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم"

سیاحه امتی فی المساجد ""سیاحت امت من در مساجد است" (۱).

۱- ۱) تفسیر المیزان ذیل آیه مورد بحث.

بعضی دیگر "سائح" را به معنی "صائم" و روزه دار گرفته اند،زیرا روزه یک کار مستمر در سراسر روز است،در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر ص فرمود"

ان السائحین هم الصائمون ":"سائحان روزه دارانند" (۱).

بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و گردش در روی زمین و مشاهده آثار عظمت خدا و شناخت جوامع بشری و آشنایی به عادات و رسوم و علوم و دانشهای اقوام که اندیشه انسان را زنده و فکر او را پخته می سازد، دانسته اند.

بعضی دیگر از مفسران سیاحت را به معنی سیر و حرکت به سوی میدان جهاد و مبارزه با دشمن می دانند،و حدیث نبوی معروف را"ان سیاحه امتی الجهاد فی سبیل اللّه"سیاحت امت من جهاد در راه خدا است" (۲)شاهد آن گرفته اند.

و سر انجام بعضی آن را به معنی سیر عقل و فکر در مسائل مختلف مربوط به جهان هستی،و عوامل سعادت و پیروزی،و اسباب شکست و ناکامی دانسته اند.

ولی با توجه به اوصافی که قبل و بعد از آن شمرده شده معنی اول مناسبتر از همه به نظر می رسد،هر چند اراده تمام این معانی از این کلمه،نیز کاملا ممکن است،زیرا همه این مفاهیم در مفهوم سیر و سیاحت جمع است.

۵-"آنها که در برابر عظمت خدا رکوع می کنند"(اَلرّاکِعُونَ).

۶-"آنها که سر بر آستانش می سایند و سجده می آورند"(اَلسّاجِدُونَ).

۷-"آنها که مردم را به نیکیها دعوت می کنند"(اَلْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ).

۸-"آنها که تنها به وظیفه دعوت به نیکی قناعت نمی کنند بلکه با هر گونه فساد و منکری می جنگند"(وَ النّاهُونَ عَنِ الْمُنْکَرِ).

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین و بسیاری از تفاسیر دیگر.

۲- ۲) تفسیر المیزان و تفسیر المنار ذیل آیه مورد بحث.

۹-و"آنهـا که پس از ادای رسـالت امر به معروف و نهی از منکر،به آخرین و مهمترین وظیفه اجتماعی خود یعنی حفظ حـدود الهی،و اجرای قوانین او،و اقامه حق و عدالت قیام می کنند"(وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللّهِ).

پس از ذکر این صـفات نه گـانه،خداونـد بـار دیگر چنین مؤمنـان راستین و تربیت یافتگـان مکتب ایمـان و عمـل را تشویق می کند،و به پیامبرش می گوید "این مؤمنان را بشارت ده"(وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ).

و از آنجا که متعلق بشارت ذکر نشده و یا به تعبیر دیگر بشارت بطور مطلق آمده است،مفهوم وسیعی را می فهماند که هر خیر و سعادتی را در بر می گیرد، یعنی آنها را به هر خیر و هر سعادت و هر گونه افتخار بشارت ده!.

توجه به این نکته نیز لازم است که قسـمتی از این صـفات نه گـانه(شـش صـفت اول)مربوط به جنبه های خود سازی و تربیتی افراد است،و قسـمت دیگری(دو صـفت هفتم و هشـتم)به وظـائف حسـاس اجتماعی و پاکسازی محیط جامعه اشاره می کنـد،و آخرین صفت حکایت از مسئولیتهای همگانی در مورد تشکیل حکومت صالح و شرکت فعالانه در مسائل مثبت سیاسی دارد.

ص :۱۵۳

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۳ تا ۱۱۴]

اشاره

مٰا کٰانَ لِلنَّبِیِّ وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کٰانُوا أُولِی قُرْبیٰ مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ اَلْجَحِیمِ (۱۱۳) وَ مٰا کٰانَ اِسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ (۱۱۴)

ترجمه:

۱۱۳-برای پیامبر(ص)و مومنان شایسته نبود که برای مشرکان(از خداوند)طلب آمرزش کنند،هر چند از نزدیکانشان باشند،پس از آنکه بر آنها روشن شد که این گروه اصحاب دوزخند.

۱۱۴-و استغفار ابراهیم برای پدرش(عمویش آزر)فقط بخاطر وعده ای بود که به او داده بود(تا وی را به سوی ایمان جذب کند)اما هنگامی که برای او روشن شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست،چرا که ابراهیم مهربان و بردبار بود.

شان نزول:

در تفسیر مجمع البیان روایتی به این مضمون در شان نزول آیات فوق نقل شده است که گروهی از مسلمانان به پیامبر اسلام می گفتند:آیا برای پدران ما که در عصر جاهلیت از دنیا رفتند طلب آمرزش نمی کنی؟آیات فوق نازل شد و به همه آنها اخطار کرد که هیچ کس حق ندارد برای مشرکان استغفار نماید.

در شان نزول این آیات مطالب دیگری نیز گفته شده است که پس از پایان تفسیر آیه خواهد آمد.

ص:۱۵۴

تفسیر:

لزوم بیگانگی از دشمنان

آیه نخست با تعبیری رسا و قاطع پیامبر ص و مؤمنان را از استغفار برای مشرکان نهی می کند و می گوید:"شایسته نیست که پیغمبر ص و افراد با ایمان برای مشرکان طلب آمرزش کنند"(مٰا کٰانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ).

سپس برای تاکید و تعمیم اضافه می کند"حتی اگر از نزدیکانشان باشند" (وَ لَوْ کٰانُوا أُولِی قُرْبیٰ).

بعدا دلیل این موضوع را ضمن جمله ای چنین توضیح می دهد"بعد از آنکه برای مسلمانان روشن شد که مشرکان اهل دوزخند طلب آمرزش برای آنها معنی ندارد"(مِنْ بَعْدِ مٰا تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحٰابُ الْجَحِیمِ).

این کاری است بیهوده و آرزویی است نابجا چرا که مشرک بهیچ وجه قابل آمرزش نیست و آنان که راه شرک را پوییدند راه نجاتی برای آنها تصور نمی شود.

بعلاوه استغفار و طلب آمرزش یک نوع اظهار محبت و پیوند و علاقه با مشرکان است و این همان چیزی است که بارها در قرآن از آن نهی شده است.

*** و از آنجا که مسلمانان آگاه و آشنا به قرآن،در آیات این کتاب آسمانی خوانده بودند که ابراهیم برای(عمویش)آزر استغفار کرد،فورا این سؤال ممکن بود در ذهن آنها پدید آید که مگر آزر مشرک نبود؟اگر این کار ممنوع است چرا این پیامبر بزرگ خدا انجام داد؟! لذا در آیه دوم به پاسخ این سؤال پرداخته می گوید:"استغفار ابراهیم برای پدرش(عمویش آزر)به خاطر وعده ای بود که به او داد،اما هنگامی که برای

او آشکار شد که وی دشمن خدا است از او بیزاری جست و برایش استغفار نکرد" (وَ مٰا کٰانَ اسْتِغْفٰارُ إِبْرٰاهِیمَ لِأَبِیهِ إِلاّٰ عَنْ مَوْعِدَهٍ وَعَدَهٰا إِیّٰاهُ فَلَمّٰا تَبَیَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّٰهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ).

در پایان آیه اضافه می کند:"ابراهیم کسی بود که در پیشگاه خدا خاضع و از خشم و غضب پروردگار خائف و ترسان،و مردی بزرگوار و حلیم و بردبار بود" (إِنَّ إِبْرٰاهِیمَ لَأَوّٰاهٌ حَلِیمٌ).

این جمله ممکن است دلیلی برای وعده ابراهیم به آزر در زمینه استغفار بوده،باشد،زیرا حلم و بردباری از یک سو،و اواه بودن او که طبق بعضی از تفاسیر به معنی رحیم بودن است از سوی دیگر،ایجاب می کرد که حد اکثر تلاش و کوشش را برای هدایت آزر انجام دهد،اگر چه از طریق وعده استغفار و طلب آمرزش از گذشته او باشد.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله فوق دلیل برای این موضوع باشد که ابراهیم به خاطر خضوع و خشوعی که داشت و ترس از مخالفت پروردگار هرگز حاضر نبود برای دشمنان حق استغفار کند،بلکه این کار مخصوص به زمانی بود که امید هدایت آزر را در دل می پروراند،لذا به محض آشکار شدن عداوت او از این کار صرف نظر کرد.

اگر سؤال شود مسلمانان از کجا می دانستند که ابراهیم برای آزر استغفار کرد.

در پاسخ می گوئیم این آیات سوره توبه همانگونه که در آغاز اشاره کردیم در اواخر عمر پیامبر ص نازل شد و قبلا مسلمانان در سوره مریم آیه ۴۷ خوانده بودند که ابراهیم با جمله" سَأَسْتَغْفِرُ لَکَ رَبِّی "به آزر وعده استغفار داده بود و مسلمان پیامبر خدا ص بیهوده وعده نمی دهد،و هر گاه وعده داده به وعده اش وفا کرده است،و نیز در سوره ممتحنه آیه ۴ خوانده بودند که ابراهیم به او گفت

" لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ ""من برای تو استغفار خواهم کرد"همچنین در سوره شعرا که از سوره های مکی است استغفار ابراهیم برای پدرش صریحا آمده است آنجا که می گوید" وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ "(آیه ۸۶)

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد.

اشاره

۱-یک روایت مجعول

بسیاری از مفسران اهل سنت حدیث مجعولی از صحیح بخاری و مسلم و کتب دیگر از"سعید بن مسیب"از پدرش نقل کرده اند که هنگامی که مرگ ابو طالب نزدیک شد پیامبر ص بر او وارد گردید،در حالی که ابو جهل و عبد اللّه بن ابی امیه نزد او بودند،پیامبر ص به او فرمود:ای عمو!تو لا اله الا اللّه بگو که من به وسیله آن نزد پروردگار برای تو دفاع(و شفاعت)کنم،در این هنگام ابو جهل و عبد اللّه بن ابی امیه رو به ابو طالب کردند و گفتند:تو می خواهی از آئین(پدرت) عبد المطلب صرفنظر کنی؟ولی پیامبر ص کرارا این پیشنهاد را به او کرد اما ابو جهل و عبد اللّه با همان بیان مانع او شدند،آخرین سخنی را که ابو طالب گفت این بود:"بر آئین عبد المطلب"!و از گفتن لا اله الا اللّه خودداری کرد،در این هنگام پیامبر ص فرمود من برای تو استغفار خواهم کرد،تا زمانی که از آن نهی شوم،در این هنگام آیه فوق(ما کانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا ...)نازل گردید (۱).

ولی نشانه های جعل و دروغ در این حدیث به چشم می خورد زیرا:

اولا-مشهور و معروف در میان مفسران و محدثان این است که سوره برائت در سال نهم هجرت نازل گردید بلکه به عقیده بعضی این آخرین سوره ای است که بر پیامبر ص نازل شده است،در حالی که مورخان نوشته اند وفات ابو طالب در مکه و قبل از هجرت پیامبر ص اتفاق افتاد!

۱- ۱) تفسیر المنار و تفسیرهای دیگر از اهل تسنن.

بخاطر همین تضاد روشن بعضی از متعصبان مانند نویسنده تفسیر المنار به دست و پا افتاده اند،گاهی گفته اند این آیه دو بار نازل شده است!یک بار در مکه،و یک بار در مدینه سال نهم هجرت!و با این ادعای بی دلیل به گمان خود خواسته اند تضاد را برطرف سازند.

و گاهی گفته اند ممکن است این آیه در مکه هنگام وفات ابو طالب نازل شده باشد بعدا به دستور پیامبر ص در سوره توبه قرار داده شده است،در حالی که این ادعا نیز کاملا عاری از دلیل است.

آیا بهتر نبود بجای این گونه توجیه های بی مدرک،در روایت مزبور و صحت آن تردید کنند؟.

ثانیا-شک نیست که قبل از مرگ ابو طالب خداوند در آیاتی از قرآن مسلمانان را از دوستی و محبت مشرکان نهی کرده بود- و می دانیم استغفار کردن یکی از روشنترین مصادیق اظهار محبت و دوستی است،با این حال چگونه ممکن است ابو طالب مشرک از دنیا برود و پیامبر ص سوگند یاد کند که من هم چنان برای تو استغفار خواهم کرد تا خدا مرا نهی کند؟! عجیب اینکه فخر رازی که به تعصب در اینگونه مسائل مشهور است چون نتوانسته است انکار کند که این آیه مانند بقیه سوره توبه در مدینه و در اواخر عمر پیغمبر ص نازل شده است،دست به توجیه شگفت آوری زده و آن اینکه پیامبر ص بعد از مرگ "ابو طالب"تا زمان نزول سوره توبه هم چنان برای او استغفار می کرد تا اینکه آیه فوق نازل شد و او را نهی کرد،سپس می گوید چه مانعی دارد که این امر برای پیامبر ص و مؤمنان تا آن زمان مجاز بوده باشد؟! فخر رازی اگر خود را از قید و بند تعصب رها می ساخت به حقیقت متوجه می شد که امکان ندارد پیامبر ص در این مدت طولانی برای یک نفر مشرک استغفار کند در حالی که آیات فراوانی از قرآن که تا آن زمان نازل شده بود هر گونه

ص :۱۵۸

مودت و محبت و دوستی را نسبت به مشرکان محکوم ساخته بود (۱)ثالثا-تنها کسی که این روایت را نقل کرده"سعید بن مسیب"است و دشمنی او با امیر مؤمنان علی ع معروف است،بنا بر این هرگز نمی توان به گفتار او در باره علی ع یا پدر و فرزندش اعتماد کرد.

مرحوم"علامه امینی"پس از اشاره به مطلب فوق سخنی از"واقدی" نقل می کند که قابل توجه است میگوید:"سعید بن مسیب"از کنار جنازه"امام سجاد علی بن الحسین(ع)"گذشت و بر آن نماز نگزارد(و با عذری واهی)از این کار صرفنظر کرد،اما هنگامی که به گفته ابن حزم از او پرسیدند آیا پشت سر حجاج نماز می خوانی یا نه گفت ما پشت سر بدتر از حجاج نماز می خوانیم!.

رابعا-همانگونه که در جلد پنجم همین تفسیر گفتیم شک نیست که ابو طالب به پیامبر اسلام ص ایمان آورد و مدارک و دلائل روشنی برای این موضوع ارائه دادیم و ثابت کردیم که آنچه در باره عدم ایمان ابو طالب گفته اند تهمتی بزرگ است که تمام علمای شیعه و گروهی از دانشمندان اهل تسنن مانند ابن ابی الحدید (در شرح نهج البلاغه)و قسطلانی(در ارشاد الساری)و زینی دحلان(در حاشیه تفسیر حلبی)به آن تصریح کرده اند.

و گفتیم یک محقق موشکاف با توجه به موج سیاسی مغرضانه ای که از حکام "بنی امیه"بر ضد علی ع برخاست به خوبی می تواند حدس بزند که هر کس با آن حضرت ارتباط و پیوند داشت از این تعرض مغرضانه در امان نماند،در واقع ابو طالب گناهی نداشت جز اینکه پدر علی بن ابی طالب ع پیشوای بزرگ اسلام

۱- ۱) در سوره نساء که مسلما قبل از برائت نازل شده است در آیه ۱۳۹ و در سوره آل عمران آیه ۳۸ که آنهم قبل از برائت نازل گردیده صریحا از دوستی و ولایت کافران نهی شده است و در همین سوره توبه در آیاتی که قبل از آیه مورد بحث ما است خداوند صریحا به پیامبرش میگوید خواه برای آنها(کافران)استغفار کنی یا نکنی خدا آنها را نخواهد بخشید.

بود،مگر "ابو ذر "آن مجاهـد بزرگ اسـلام را به خاطر عشـقش به علی ع و مبارزه اش با مکتب عثمان مورد آن همه اتهام قرار ندادنـد؟! (برای اطلاـع بیشتر از ایمـان ابو طـالب که در تمـام دوران حیـاتش حامی پیامبر ص و مـدافع او بود و سـر بر فرمانش داشت به جلد پنجم همین تفسیر صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۸ مراجعه فرمائید) ***

۲-چرا ابراهیم به آزر وعده استغفار داد؟

سؤال دیگری که در اینجا پیش می آید این است که چگونه ابراهیم به عمویش آزر وعده اسـتغفار داد و طبق ظاهر آیه فوق و آیات دیگر قرآن مجیـد به این وعـده وفا کرد،با اینکه او هرگز ایمان نیاورد و در صف مشـرکان و بت پرسـتان بود،و اسـتغفار برای چنین کسانی ممنوع است؟ در پاسخ این سؤال باید به این نکته توجه داشت که از آیه فوق به خوبی اسـتفاده می شود که ابراهیم انتظـار داشـته است که آزر از این طریـق جـذب به سـوی ایمـان و توحیـد شود،و اسـتغفار او در حقیقت این بوده اسـت که"خداوند او را هدایت کن،و گناهان گذشته او را ببخش".

اما هنگامی که آزر در حال شـرک چشم از جهان فرو بست،و برای ابراهیم مسـلم شـد که او با حالت عداوت پروردگار از دنیا رفته،و دیگر جایی برای هدایت او باقی نمانده است،استغفار خود را قطع کرد.

طبق این معنی مسـلمانان نیز می تواننـد برای دوسـتان و بسـتگان مشـرکشان مـا دام که در قیـد حیاتنـد و امیـد هـدایت آنها می رود،اسـتغفار کننـد یعنی از خـدا برای آنهـا هـدایت و آمرزش هر دو بطلبنـد،ولی پس از مرگ آنهـا در حال کفر، دیگر جایی برای استغفار باقی نمی ماند.

اما اینکه در بعضی از روایات وارد شده که امام صادق ع فرمود ابراهیم

ع وعـده داده بود که اگر آزر اسـلام بیاورد برای او اسـتغفار کند(نه اینکه پیش از اسـلام آوردن)و هنگامی که برای او روشـن شد که او دشـمن خدا است،از وی بیزاری جست و بنا بر این وعده ابراهیم مشـروط بود و چون شـرط آن حاصل نشد او هرگز استغفار نکرد.

این روایت علاوه بر اینکه روایت مرسل و ضعیفی است مخالف ظاهر یا صریح آیات قرآن است،زیرا ظاهر آیه مورد بحث این است که ابراهیم اسـتغفار کرد و صریح آیه ۸۶ سوره"شـعراء"این است که ابراهیم از خداونـد تقاضای آمرزش او را کرد آنجا که می گوید" وَ اغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کانَ مِنَ الضّالِّینَ ".

شاهـد دیگر ایـن سـخن جمله معروفی است که از ابن عبـاس نقـل شـده که ابراهیم کرارا برای آزر مـادامی که در حیـات بـود استغفار کرد،اما هنگامی که در حال کفر از دنیا رفت،و عداوت او نسبت به آئین حق مسلم شد،از این کار خودداری نمود.

و از آنجا که گروهی از مسلمانان مایل بودند برای نیاکان مشرك خود که در حال کفر مرده بودند استغفار کنند قرآن صریحا آنهـا را نهی کرد و تصـریح نمود که وضع ابراهیم بـا آنهـا کاملاـ متفـاوت بوده،او در حال حیات آزر،و به امیـد ایمان او،چنین کاری را می کرد،نه پس از مرگش!

۳-هر گونه پیوندی با دشمنان باید قطع شود

آیه مورد بحث تنهـا آیه ای نیست که سـخن از قطع هر گونه رابطه بـا مشـرکان می گویـد،بلکه از آیات متعـددی از قرآن این موضوع به خوبی اسـتفاده می شود که هر گونه پیوند و همبسـتگی خویشاوندی و غیر خویشاوندی باید تحت الشعاع پیوندهای مکتبی قرار گیرد و این پیونـد(ایمـان به خـدا و مبـارزه بـا هر گونه شـرك و بت پرستی) بایـد بر تمـام روابـط مسـلمانان حاکم باشد،چرا که این پیوند یک پیوند زیر بنائی و حاکم بر همه مقدرات اجتماعی آنها است.

ص :۱۶۱

و هرگز پیوندهای سطحی و رو بنائی نمی تواند آن را نفی کند،این درسی بود برای دیروز و امروز و همه اعصار و قرون.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۵ تا ۱۱۶]

اشاره

وَ مٰا کٰانَ اَللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مٰا یَتَّقُونَ إِنَّ اَللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ (۱۱۵) إِنَّ اَللّٰهَ لَهُ مُلْکُ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ یُحْیِی وَ یُمِیتُ وَ مٰا لَکُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لاٰ نَصِیرٍ (۱۱۶)

ترجمه:

۱۱۵-چنان نبوده که خداوند قومی را پس از هدایت(و ایمان)مجازات کند مگر آنکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنان بیان نماید(و آنها مخالفت کنند) زیرا خداوند به هر چیزی دانا است.

۱۱۶-حکومت آسمانها و زمین برای او است،(او)زنده می کند و می میراند،و جز خدا ولی و یاوری ندارید.

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که گروهی از مسلمانان قبل از نزول فرائض و واجبات چشم از جهان بسته بودند،جمعی خدمت پیامبر ص آمدند و درباره سرنوشت آنها اظهار نگرانی کردند،و چنین می پنداشتند که آنها شاید گرفتار مجازات الهی به خاطر عدم انجام این فرائض باشند.آیه فوق نازل شد و این موضوع را نفی کرد (۱).

۱- ۱) مجمع البیان ذیل آیه.

بعضی دیگر از مفسران گفته اند که این آیه در مورد استغفار مسلمانان برای مشرکان و اظهار محبت آنها قبل از نهی صریح در آیات سابق نازل شده است،زیرا این موضوع،باعث نگرانی گروهی از مسلمین شده بود،آیه فوق نازل شد و به آنها اطمینان داد که استغفارهای آنان قبل از نهی الهی موجب مؤاخذه و مجازات نخواهد بود.

تفسیر:

اشاره

مجازات پس از تبیین

نخستین آیه فوق اشاره به یک قانون کلی و عمومی است،که عقل نیز آن را تایید می کند و آن اینکه ما دام که خداوند حکمی را بیان نفرموده و توضیحی در شرع پیرامون آن نرسیده است هیچکس را در برابر آن مجازات نخواهد کرد،و به تعبیر دیگر تکلیف و مسئولیت همواره بعد از بیان احکام است،و این همان چیزی است که در علم اصول از آن تعبیر به قاعده"قبح عقاب بلا بیان"می شود.

لذا در آغاز می فرماید:"چنین نبوده که خداوند گروهی را پس از هدایت گمراه سازد تا اینکه آنچه را که باید از آن بپرهیزند برای آنها تبیین کند" (وَ مٰا كٰانَ اللّٰهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدٰاهُمْ حَتّٰى يُبَيِّنَ لَهُمْ مٰا يَتَّقُونَ).

منظور از"یضل"که در اصل به معنی گمراه ساختن است،یا حکم به گمراهی می باشد،آن چنان که بعضی از مفسران احتمال داده اند(همانند تعدیل و تفسیق که به معنی حکم به عدالت و حکم به فسق است) (۱).

ص:۱۶۳

۱- ۱) بعضی چنین می پندارند که تنها باب"تفعیل"است که گاهی به معنی حکم کردن می آید،در حالی که این معنی در باب"افعال"نیز دیده شده است،همانند شعر معروفی که از کمیت نقل شده است آنجا که در باره عشق و علاقه خود به خاندان پیامبر(ص) چنین می گوید و طائفه قد اکفرونی بحبکم:یعنی گروهی مرا به خاطر علاقه ام به شما تکفیر کرده اند.

و یا به معنی گمراه ساختن از طریق ثواب و پاداشهای روز قیامت است،که در واقع به مفهوم مجازات کردن خواهد بود.

و یـا اینکه منظور از"اضـلال"همانست که در سابق نیز داشـته ایم و آن بر گرفتن نعمت توفیق،و رها ساختن انسان به حال خود که نتیجه اش گمراه شـدن و سـر گردان مانـدن در طریق هـدایت است،و این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که همواره گناهان سرچشمه گمراهی بیشتر و دور ماندن از طریق هدایت است (۱).

و در پایان آیه می فرماید:"خداوند به هر چیزی دانا است"(إِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ).

یعنی علم و دانایی خداونـد ایجاب می کند که تا چیزی را برای بندگان بیان نکرده است،کسـی را در برابر آن مسـئول نداند و مؤاخذه نکند.

پاسخ به یک سؤال

بعضـی از مفسـران و محـدثان چنین پنداشـته انـد که آیه فوق دلیل بر این است که مسـتقلات عقلیه(آنچه را انسان بدون حکم شرع از طریق عقل خود درک می کند،همانند زشتی ظلم و خوبی عدالت و یا بدی دروغ و سرقت و تجاوز و قتل نفس و مانند اینها)تا از طریق شرع تبیین نگردد کسی در برابر آنها مسئولیت ندارد.

و به تعبیر دیگر تمام احکام عقل باید بوسیله حکم شرع تایید گردد،تا برای مردم تکلیف و مسئولیت ایجاد کند،و بنا بر این قبل از نزول شرع مردم هیچگونه مسئولیتی حتی در برابر مستقلات عقلیه ندارند.

ولی بطلاـن این پنـدار روشن است.زیرا جمله حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ (تـا برای آنـان تبیین کنـد و روشن سازد)پاسـخ آنها را می دهـد و روشن می کند که این آیه

ص:۱۶۴

۱- ۱) توضیح بیشتر در باره معنی هدایت و ضلالت در قرآن را در جلد اول صفحه ۱۰۱ تا ۱۰۳ مطالعه فرمائید.

و مانند آن مخصوص مسائلی است که در پرده ابهام باقی مانده و نیاز به تبیین و روشنگری دارد،و مسلما مستقلات عقلی را شامل نمی شود،زیرا زشتی ظلم و خوبی عدالت موضوع مبهمی نیست که نیاز به تبیین داشته باشد.

کسانی که چنین می گویند توجه ندارند که اگر این سخن درست باشد هیچ لزومی ندارد که مردم به ندای پیامبران پاسخ گویند و برای پی بردن به صدق آنها به مطالعه در دعوت مدعی نبوت و معجزاتش بپردازد:چرا که هنوز صدق پیامبر و حکم الهی برای آنان روشن نشده،بنا بر این لزومی ندارد که ادعای آنان را مورد بررسی قرار دهند.

لذا همانگونه که وجوب بررسی دعوت مدعیان نبوت به حکم عقل و فرمان خرد است،و به اصطلاح از مستقلات عقلیه می باشد،سایر مسائلی را که عقل و خرد آنها را به روشنی درک می کند نیز واجب الاتباع است.

شاهد این سخن تعبیری است که در بعضی از احادیث که از طرق اهل بیت ع وارد شده استفاده و به چشم می خورد،در کتاب توحید از امام صادق ع می خوانیم:

که در تفسیر این آیه فرمود:حتی یعرفهم ما یرضیه و ما یسخطه یعنی خداوند کسی را مجازات نمی کند تا آن زمانی که به آنها بفهماند و معرفی کند که چه چیزها موجب خشنودی او است و چه چیزها موجب خشم و غضب او (۱).

و به هر حال این آیه و مانند آن پایه ای برای یک قانون کلی اصولی محسوب می شود که ما دام که دلیلی بر وجوب یا حرمت چیزی نداشته باشیم هیچگونه مسئولیتی در برابر آن نداریم،و به تعبیر دیگر همه چیز برای ما مجاز است مگر آنکه دلیلی بر وجوب یا تحریم آن اقامه شود،و این همانست که نام آن را "اصل برائت"می گذارند.

***

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۲۷۶.

در آیه بعد روی مساله تکیه و تاکید می کند که:"حکومت آسمانها و زمین برای خدا است"(إِنَّ اللّهَ لَهُ مُلْکُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

و نظام حیات و مرگ نیز در کف قدرت او است،او است که"زنده می کند و می میراند"(یُحْیِی وَ یُمِیتُ).

و بنا بر این"هیچ ولی و سرپرست و یاوری جز خدا ندارید"(وَ ما لَکُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ مِنْ وَلِیٍّ وَ لا نَصِیرٍ).

اشاره به اینکه با توجه به این موضوع که همه قدرتها و تمام حکومتها در عالم هستی بدست او و به فرمان او است،شما نباید بر غیر او تکیه کنید،و بیگانگان از خدا را پناهگاه یا مورد علاقه خود قرار دهید،و پیوند محبت خویش را با این دشمنان خدا از طریق استغفار یا غیر آن برقرار و محکم دارید.

ص :۱۶۶

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۱۷ تا ۱۱۸]

اشاره

لَقَدْ تابَ اَللّهُ عَلَى اَلنَّبِيِّ وَ اَلْمُهاجِرِينَ وَ اَلْأَنْصارِ اَلَّذِينَ اِتَّبَعُوهُ فِي ساعَهِ اَلْعُسْرَهِ مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ
إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ (١١٧) وَ عَلَى اَلثَّلاثَهِ اَلَّذِينَ خُلِّفُوا حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ اَلْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا
أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اَللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اَللّهَ هُوَ اَلتَّوّابُ اَلرَّحِيمُ (١١٨)

ترجمه:

۱۱۷-خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر،و(همچنین)مهاجران و انصار که در زمان عسرت و شدت(در جنگ تبوک)از او پیروی کردند،نمود،پس از آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از آنها از حق منحرف شود(و از میدان جنگ باز گردند)سپس خدا توبه آنها را پذیرفت که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.

۱۱۸-(همچنین)آن سه نفر را که(در مدینه)بازماندند(و از شرکت در تبوک خودداری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند)تا آن حد که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد و(حتی)جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست در آن هنگام خدا آنان را مشمول رحمت خود ساخت و خداوند توبه آنها را پذیرفت که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

شان نزول:

یک درس بزرگ!

مفسران گفته اند که آیه نخست در مورد غزوه تبوک و مشکلات طاقت فرسایی

که به مسلمانان در این جنگ رسید نازل شده،این مشکلات به قدری بود که گروهی تصمیم به بازگشت گرفتند اما لطف و توفیق الهی شامل حالشان شد،و هم چنان پا بر جا ماندند.

از جمله کسانی که می گویند آیه در مورد او نازل شده"ابو حیثمه"است، که از یاران پیامبر ص بود،نه از منافقان،ولی بر اثر سستی از حرکت به سوی میدان تبوک به اتفاق پیامبر ص خودداری کرد.

ده روز از این واقعه گذشت.هوا گرم و سوزان بود،روزی نزد همسران خود آمد،در حالی که سایبانهای او را مرتب و آماده و آب خنک مهیا و طعام خوبی فراهم ساخته بودند،او ناگهان در فکر فرو رفت و به یاد پیشوای خود پیامبر ص افتاد و گفت:رسول خدا ص که هیچ گناهی ندارد و خداوند گذشته و آینده او را تضمین فرموده،در میان بادهای سوزان بیابان اسلحه به دوش گرفته،و رنج این سفر دشوار را بر خود تحمل کرده،ابو حیثمه را ببین که در سایه خنک و کنار غذای آماده و زنان زیبا قرار گرفته است،این انصاف نیست.

سپس رو به همسران خود کرد و گفت به خدا قسم با هیچکدام از شما یک کلمه سخن نمی گویم،و در زیر این سایبان قرار نمی گیرم،تا به پیامبر ص ملحق شوم،این سخن را گفت و زاد و توشه برگرفت و بر شتر خود سوار شد و حرکت، کرد،هر قدر همسرانش خواستند با او سخن بگویند او کلمه ای بر زبان جاری نکرد،و هم چنان به حرکت ادامه داد تا به نزدیکی تبوک رسید.

مسلمانان به یکدیگر می گفتند:این سواری است که از کنار جاده می گذرد اما پیامبر ص فرمود ای سوار!ابو حیثمه باشی بهتر است.

هنگامی که نزدیک شد و مردم او را شناختند گفتند آری ابو حیثمه است،شتر خود را بر زمین خواباند و به پیامبر ص سلام گفت،و ماجرای خویش را باز گو کرد،پیامبر ص به او خوش آمد گفت و برای او دعا فرمود.

ص :۱۶۸

-به این ترتیب او از جمله کسانی بود که قلبش متمایل به باطل شده بود،اما به خاطر آمادگی روحی خداوند او را متوجه حق ساخت و ثابت قدم گردانید.

***در مورد آیه دوم شان نزول دیگری نقل شده که خلاصه اش چنین است:

سه نفر از مسلمانان به نام"کعب بن مالك"و"مراره بن ربیع"و"هلال بن امیه"از شرکت در جنگ تبوك،و حرکت همراه پیامبر ص سرباز زدند، ولی این به خاطر آن نبود که جزء دار و دسته منافقان باشند،بلکه به خاطر سستی و تنبلی بود،چیزی نگذشت که پشیمان شدند.

هنگامی که پیامبر ص از صحنه تبوك به مدینه بازگشت،خدمتش رسیدند و عذر خواهی کردند، اما پیامبر ص حتی یک جمله با آنها سخن نگفت و به مسلمانان نیز دستور داد که احدی با آنها سخن نگوید.

آنها در یک محاصره عجیب اجتماعی قرار گرفتند،تا آنجا که حتی کودکان و زنان آنان نزد پیامبر ص آمدند و اجازه خواستند که از آنها جدا شوند، پیامبر ص اجازه جدایی نداد،ولی دستور داد که به آنها نزدیک نشوند.

فضای مدینه با تمام وسعتش چنان بر آنها تنگ شد که مجبور شدند برای نجات از این خواری و رسوایی بزرگ،شهر را ترک گویند و به قله کوه های اطراف مدینه پناه ببرند از جمله مسائلی که ضربه شدیدی بر روحیه آنها وارد کرد این بود که کعب بن مالك می گوید روزی در بازار مدینه با ناراحتی نشسته بودم دیدم یك نفر مسیحی شامی سراغ مرا می گیرد،هنگامی که مرا شناخت نامه ای از پادشاه غسان به دست من داد که در آن نوشته بود اگر صاحبت ترا از خود رانده به سوی ما بیا،حال من منقلب شد گفتم ای وای بر من کارم به جایی رسیده است که دشمنان در من طمع دارند!

خلاصه بستگان آنها غذا می آوردند،اما حتی یک کلمه با آنها سخن نمی گفتند.

مدتی به این صورت گذشت و پیوسته انتظار می کشیدند که توبه آنها قبول شود و آیه ای که دلیل بر قبولی توبه آنها باشد نازل گردد،اما خبری نبود.

در این هنگام فکری به نظر یکی از آنان رسید و به دیگران گفت:اکنون که مردم با ما قطع رابطه کرده اند،چه بهتر که ما هم از یکدیگر قطع رابطه کنیم (درست است که ما گنهکاریم ولی باید از گناهکار دیگری خشنود نباشیم).

آنها چنین کردند به طوری که حتی یک کلمه با یکدیگر سخن نمی گفتند، و دو نفر از آنان با هم نبودند،و به این ترتیب سر انجام پس از پنجاه روز توبه و تضرع به پیشگاه خداوند،توبه آنان قبول شد و آیه فوق در این زمینه نازل گردید (۱).

تفسیر:

زندان محاصره اجتماعی گنهکاران

این آیات نیز هم چنان از جنگ تبوک و مطالب گوناگونی که پیرامون این رویداد بزرگ اسلامی به وقوع پیوست،سخن می گوید.

در نخستین آیه اشاره به شمول رحمت بی پایان پروردگار نسبت به پیامبر و مهاجرین و انصار در آن لحظات حساس کرده،می گوید:"رحمت خدا شامل حال پیامبر ص و مهاجران و انصار،همانها که در موقع شدت و بحرانی از او پیروی کردند،شد"(لَقَدْ تٰابَ اللّٰهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهٰاجِرِينَ وَ الْأَنْصٰارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سٰاعَةِ الْعُسْرَةِ).

۱- ۱) مجمع البیان و سفینه البحار و تفسیر ابو الفتوح رازی.

سپس اضافه می کند:"این شمول رحمت الهی به هنگامی بود که بر اثر شدت حوادث و فشار ناراحتیها نزدیک بود گروهی از مسلمانان از جاده حق باز گردند"(و تصمیم به مراجعت از تبوک بگیرند)(مِنْ بَعْدِ ما كادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ).

دگر بار تاکید می کند که"بعد از این ماجرا،خداوند رحمت خود را شامل حال آنها ساخت،و توبه آنها را پذیرفت،زیرا او نسبت به مؤمنان مهربان و رحیم است"(ثُمَّ تابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُفٌ رَحِيمٌ).

*** نه تنها این گروه عظیم را که در جهاد شرکت کرده بودند،مورد رحمت خویش قرار داد،بلکه آن سه نفر را که از شرکت در جهاد تخلف ورزیده بودند و جنگجویان آنها را پشت سر گذاشتند و رفتند،نیز مشمول لطف خود قرار داد (وَ عَلَى الثَّلاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا).

اما این لطف الهی به آسانی شامل حال آنها نشد،بلکه آن به هنگامی بود که این سه نفر(کعب بن مالك و مراره بن ربیع و هلال بن امیه که شرح حالشان در شان نزول گذشت)در محاصره شدید اجتماعی قرار گرفتند،و مردم همگی با آنها قطع رابطه کردند،"و آن چنان که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد" (حَتّى إِذا ضاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِما رَحُبَتْ).

و سینه آنها چنان از اندوه آکنده شد که گویی"جایی در وجود خویش برای خود نمی یافتند"تا آنجا که خود آنها نیز از یکدیگر قطع رابطه کردند (وَ ضاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ).

و به این ترتیب همه راهها به روی آنها بسته شد،"و یقین پیدا کردند که پناهگاهی از خشم خدا جز از طریق بازگشت به سوی او نیست"(وَ ظَنُّوا أَنْ لا مَلْجَأَ مِنَ اللّهِ إِلاّ إِلَيْهِ).

"بار دیگر رحمت خدا به سراغ آنان آمد،و توبه و بازگشت حقیقی و خالصانه را بر آنان آسان ساخت،تا توبه کنند"(ثُمَّ تابَ عَلَیْهِمْ لِیَتُوبُوا).

چرا که"خداوند توبه پذیر و رحیم است"(إِنَّ اللّهَ هُوَ التَّوّابُ الرَّحِیمُ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-منظور از توبه خدا بر پیامبر(ص)چیست؟

در نخستین آیه مورد بحث خواندیم که خداوند بر پیامبر ص و مهاجران و انصار توبه کرد و توبه آنها را پذیرا شد.

بدون شک پیامبر معصوم گناهی نداشته که بخواهد از آن توبه کند و خدا توبه او را بپذیرد(هر چند پاره ای از مفسران اهل تسنن تعبیر فوق را دلیل بر صدور لغزشی از پیامبر ص در ماجرای تبوک گرفته اند).

ولی دقت در خود آیه و سایر آیات قرآن به نادرست بودن این تفسیر گواهی می دهد،زیرا اولا-توبه پروردگار به معنی بازگشت او به رحمت و توجه به بندگان است،و در مفهوم آن،گناه و یا لغزش نیست،چنان که در سوره نساء بعد از ذکر قسمتی از احکام اسلام،می فرماید: یُرِیدُ اللّهُ لِیُبَیِّنَ لَکُمْ وَ یَهْدِیَکُمْ سُنَنَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ یَتُوبَ عَلَیْکُمْ وَ اللّهُ عَلِیمٌ حَکِیمٌ : (خداوند می خواهد احکام خود را برای شما تبیین کند و به روش شایسته که قبل از شما بودند شما را هدایت کند،و بر شما توبه کند،و خداوند عالم و حکیم است).

در این آیه و پیش از آن سخن از گناه و لغزشی به میان نیامده،بلکه طبق تصریح همین آیه سخن از تبیین احکام و هدایت به سنتهای ارزنده پیشین در میان است،و این خود نشان می دهد که توبه در اینجا به معنی شمول رحمت الهی نسبت به بندگان است.

ثانیا در کتب لغت نیز یکی از معانی توبه همین موضوع ذکر شده است،

در کتاب معروف "قاموس" یکی از معانی توبه چنین ذکر شده "رجع علیه بفضله و قبوله".

و ثالثا در آیه مورد بحث،تخلف و انحراف از حق را تنها به گروهی از مؤمنان نسبت می دهد با اینکه توبه الهی را شامل حال همه می داند،و این خود نشان می دهد که توبه خدا در اینجا به معنی پذیرش عذر بندگان از گناه نیست،بلکه همان رحمت خاص الهی است که در این لحظات سخت به یاری پیامبر ص و همه مؤمنان بدون استثناء از مهاجران و انصار آمد،و آنها را در امر جهاد ثابت قدم ساخت، ***

۲-چرا از جنگ تبوک به "ساعه العسره" تعبیر شده است؟!

"ساعت" از نظر لغت به معنی بخشی از زمان است،خواه کوتاه باشد یا طولانی،البته به زمانهای خیلی طولانی،ساعت گفته نمی شود،و "عسرت" به معنی مشقت و سختی است.

تاریخ اسلام نشان می دهد که مسلمانان هیچگاه به اندازه جریان تبوک در فشار و زحمت نبودند.

زیرا از طرفی حرکت به سوی تبوک در موقع شدت گرمای تابستان بود.

و از سوی دیگر خشکسالی مردم را به ستوه در آورده بود.

و از سوی سوم فصلی بود که می بایست مردم همان مقدار محصولی که بر درختان بود جمع آوری و برای طول سال خود آماده کنند.

از همه اینها گذشته فاصله میان مدینه و تبوک بسیار طولانی بود.

و دشمنی که می خواستند با او روبرو شوند،امپراطوری روم شرقی،یکی از نیرومندترین قدرتهای جهان روز بود.

اضافه بر اینها،مرکب و آذوقه در میان مسلمانان به اندازه ای کم بود که

گاه ده نفر مجبور می شدند به نوبت از یک مرکب استفاده کنند،بعضی از پیاده ها حتی کفش بپانداشتند،و مجبور بودند با پای برهنه از ریگهای سوزان بیابان بگذرند،از نظر غذا و آب به قدری در مضیقه بودند که گاهی یک دانه خرما را چند نفر به نوبت،در دهان گرفته و می مکیدند تا موقعی که تنها هسته آن باقی می ماند،و یک جرعه آب را چند نفر می نوشیدند.

ولی با تمام این اوصاف مسلمانان غالبا روحیه قوی و محکم داشتند و علی رغم تمام این مشکلات به سوی دشمن همراه پیامبر ص حرکت کردند و با این استقامت و پایمردی عجیب درس بزرگی برای همه مسلمین جهان در تمام قرون و اعصار به یادگار گذاشتند،درسی که برای همه نسلها کافی بود،و وسیله پیروزی و غلبه بر دشمنان بزرگ و مجهز و خطرناک.

شک نیست در میان مسلمانان افرادی بودند که روحیه ضعیفتری داشتند،و همانها بودند که فکر بازگشت را در سر می پروراندند که قرآن از آن تعبیر به "مِنْ بَعْدِ مٰا كٰادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ "کرده است(زیرا"یزیغ"از ماده "زیغ"به معنی تمایل و انحراف از حق به سوی باطل است).

ولی همانگونه که دیدیم روحیه عالی اکثریت،و لطف پروردگار آنها را نیز از این فکر منصرف ساخت،و به جمع مجاهدان راه حق پیوستند.

***۳-در آیات فوق در باره آن سه نفر از مسلمانان سست و سهل انگار تعبیر به"خلفوا"شده است،یعنی"پشت سر گذارده شده اند".

این تعبیر یا به خاطر آن است که مسلمانان هنگامی که اینگونه اشخاص سستی می کردند آنها را پشت سر گذارده،و بی اعتنا به وضعشان به سوی میدان جهاد پیش می رفتند،و یا به خاطر آنست که هنگامی که برای عذرخواهی نزد پیامبر ص آمدند،عذر آنها را نپذیرفت و قبول توبه آنها را به عقب انداخت.

ص :۱۷۴

۴-یک درس بزرگ برای همیشه

از مسائل مهمی که از آیات فوق استفاده می شود،مساله مجازات مجرمان و فاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه ها و پیوندها است.ما به خوبی می بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سخت تر بود،آن چنان که جان آنها از فشار این محاصره اجتماعی به لب رسیدند،و از همه جا قطع امید کردند.

این موضوع آن چنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می کرد مرتکب این گونه گناهان شود.

این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندانها را دارد،و نه خاصیت تنبل پروری و بدآموزیهای آنها را،ولی تاثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است.

این در واقع یک نوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر"متخلفان از وظائف حساس اجتماعی"دست به چنین مبارزه ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود،و براحتی می توانند جامعه خود را پاکسازی کنند.

اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریبا همه گیر درآمده است،نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی گیرد،بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می کند.

***

۵-غزوه تبوک و دستاوردهایش

"تبوک"دورترین نقطه ای بود که پیامبر ص در غزوات خود به آنجا گام نهاد،این کلمه در اصل نام قلعه محکم و بلندی بود که در نوار مرزی حجاز

و شام قرار داشت،و به همین سبب آن سرزمین به نام سرزمین تبوک نامیده شد.

نفوذ سریع اسلام در جزیره عربستان سبب شد که آوازه پیامبر ص در تمام کشورهای اطراف بپیچد،و با اینکه تا آن روز برای حجاز اهمیتی قائل نبودند طلوع اسلام و قدرت ارتش پیامبر ص که حجاز را در زیر یک پرچم بسیج کرده بود،آنها را از آینده کار خود بیمناک ساخت.

روم شرقی که هم مرز با حجاز بود فکر می کرد ممکن است یکی از نخستین قربانیان پیشرفت سریع اسلام باشد،لذا سپاهی در حدود چهل هزار نفر با اسلحه کافی و مجهز،آن چنان که درخور دولت نیرومندی همانند امپراطوری روم در آن زمان بود،گردآوری کرد،و در مرز حجاز متمرکز ساخت،این خبر وسیله مسافران به گوش پیامبر ص رسید،و پیامبر برای اینکه درس عبرتی به روم و سایر همسایگان بدهد بی درنگ فرمان آماده باش صادر کرد سخنگویان پیامبر ص در مدینه و نقاط دیگر صدای پیامبر ص را به گوش مردم رساندند و چیزی نگذشت که سی هزار نفر برای پیکار با رومیان آماده شدند که از میان آنها ده هزار سوار و بیست هزار پیاده بود.

هوا به شدت گرم شده بود،و انبارها از مواد غذایی خالی و محصولات کشاورزی آن سال هنوز جمع آوری نشده بود و حرکت در چنین شرائطی برای مسلمانان بسیار مشکل بود،ولی فرمان خدا و پیامبر ص است و به هر حال باید حرکت کرد،و بیابان طولانی و پر مخاطره میان مدینه و تبوک را پیمود!.

این لشکر که به خاطر مشکلات زیادش از نظر اقتصادی و از نظر مسیر طولانی،و بادهای سوزان سموم،و طوفانهای کشنده شن،و نداشتن مرکب کافی به جیش العسره!(لشکر مشکلات!)معروف شد تمام سختی ها را تحمل کرد و در آغاز ماه شعبان،سال نهم هجرت،به سرزمین تبوک رسید،در حالی که پیامبر ص علی ع را بجای خود در مدینه گذارده بود،و این تنها غزوه ای بود که

علی ع در آن شرکت نکرد.

این اقدام پیامبر ص یک اقدام بسیار بجا و ضروری بود، زیرا بسیار محتمل بود بعضی از بازماندگان مشرکان و یا منافقان مدینه که ببهانه هایی از شرکت در میدان تبوک سر باز زده بودند،از غیبت طولانی پیامبر ص و سربازانش استفاده کنند،و به مدینه حمله ور شوند،زنان و کودکان را بکشند و مدینه را ویران سازند،ولی وجود علی ع در مدینه سد نیرومندی در برابر توطئه های آنها بود.

بهر حال هنگامی که پیامبر ص به تبوک رسید اثری از سپاهیان روم ندید، گویا به هنگامی که از حرکت سپاه عظیم اسلام با آن شهامت و شجاعت عجیبی که در جنگها نشان داده بودند و کم و بیش به گوش رومیان رسیده بود با خبر شدند،صلاح در این دیدند که ارتش خویش را به درون کشور فرا خوانده چنین وانمود کنند که خبر تمرکز ارتش روم در مرزها به قصد حمله به مدینه،شایعه بی اساسی بیش نبوده است،چرا که از دست زدن به چنین جنگ خطرناکی که مستمسک و مجوزی نیز نداشت وحشت داشتند.

ولی حضور سپاه اسلام با این سرعت در میدان تبوک چند درس به دشمنان اسلام داد:

اولا-این موضوع به ثبوت رسید که روحیه جنگی سربازان اسلام آن چنان قوی است که از درگیری با نیرومندترین ارتش آن زمان نیز بیمی ندارد.

ثانیا-بسیاری از قبائل و امرای اطراف تبوک به خدمت پیامبر ص آمدند و پیمان عدم تعرض با پیامبر ص امضا کردند و فکر مسلمانان از ناحیه آنان آسوده شد.

ثالثا-امواج اسلام به داخل مرزهای امپراطوری روم نفوذ کرد و به عنوان یک واقعه مهم روز این صدا همه جا پیچید،و زمینه را برای توجه رومیان

ص :۱۷۷

به اسلام فراهم ساخت.

رابعا-مسلمانان با پیمودن این راه و تحمل آن زحمات، راه را برای فتح شام در آینده هموار ساختند و معلوم شد که این راه سرانجام پیمودنی است.

و این فوائد بزرگ چیزی بود که به زحمت لشگرکشی می ارزید.

به هر حال پیامبر ص با سپاهیان خود طبق سنتی که داشت مشورت کرد که آیا به پیشروی ادامه دهیم یا باز گردیم،رای بیشتر آنها بر آن قرار گرفت که بازگشت بهتر است و با روح برنامه های اسلامی سازگارتر،به خصوص که سپاهیان اسلام بر اثر مشقت طاقت فرسای راه خسته و کوفته شده بودند،و مقاومت جسمانی آنها تضعیف شده بود.

پیامبر ص این نظر را تصویب کرد و سپاه اسلام به مدینه بازگشت.

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۱۹]

اشاره

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّٰهَ وَ کُونُوا مَعَ اَلصّٰادِقِینَ (۱۱۹)

ترجمه:

۱۱۹-ای کسانی که ایمان آورده اید از(مخالفت فرمان)خدا بپرهیزید و با صادقان باشید.

تفسیر:

اشاره

با صادقان باشید

در آیات گذشته،سخن در باره گروهی از متخلفان در میان بود،متخلفانی که عهد و پیمان خود را با خدا و پیامبر ص شکسته،و عملا اظهارات خود را در مورد ایمان به خدا و روز جزا تکذیب نموده بودند و دیدیم که چگونه مسلمانان با قطع رابطه خود از آنها تنبیهشان کردند! اما در آیه مورد بحث اشاره به نقطه مقابل آنها کرده،دستور می دهد که

رابطه خود را با راستگویان و آنها که بر سر پیمان خود ایستاده اند محکم بدارند.

نخست می فرماید:"ای کسانی که ایمان آورده اید از مخالفت فرمان خدا بپرهیزید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ).

و برای اینکه بتوانند راه پر پیچ و خم تقوا را بدون اشتباه و انحراف بپیمایند اضافه می کند:"با صادقان باشید"(وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ).

در اینکه منظور از"صادقین"چه کسانی است،مفسران احتمالات گوناگونی داده اند.

ولی اگر بخواهیم راه را نزدیک کنیم،باید به خود قرآن مراجعه کنیم که در آیات متعددی"صادقین"را تفسیر کرده است.

در سوره بقره می خوانیم: لَیْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَکُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لکِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ الْمَلائِکَهِ وَ الْکِتابِ وَ النَّبِیِّینَ وَ آتَی الْمالَ عَلی حُبِّهِ ذَوِی الْقُرْبی وَ الْیَتامی وَ الْمَساکِینَ وَ ابْنَ السَّبِیلِ وَ السّائِلِینَ وَ فِی الرِّقابِ وَ أَقامَ الصَّلاهَ وَ آتَی الزَّکاهَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرِینَ فِی الْبَأْساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حِینَ الْبَأْسِ أُولئِکَ الَّذِینَ صَدَقُوا وَ أُولئِکَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره-۱۷۷).

در این آیه می بینیم پس از آنکه مسلمانان را از گفتگوهای اضافی در باره مساله تغییر قبله نهی می کند حقیقت نیکوکاری را برای آنها چنین تفسیر می کند:ایمان به خدا و روز رستاخیز و فرشتگان و کتب آسمانی و پیامبران، سپس انفاق در راه خدا به نیازمندان و محرومان،و بر پا داشتن نماز،و پرداختن زکات،و وفای به عهد،و استقامت در برابر مشکلات به هنگام جهاد،و پس از ذکر همه اینها می گوید:کسانی که این صفات را دارا باشند،صادقان و پرهیزگارانند.

و به این ترتیب صادق کسی است که دارای ایمان به تمام مقدسات و بدنبال

ص: ۱۷۹

آن عمل در تمام زمینه ها باشد.

و در آیه ۱۵ سوره حجرات می خوانیم: إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ آمَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ یَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِأَمْوالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ فِی سَبِیلِ اللّهِ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ .

"مؤمنان تنها کسانی هستند که ایمان به خدا و پیامبرش آورده،سپس شک و تردیدی به خود راه نداده اند(و علاوه بر این)با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند،اینها صادقان هستند.

این آیه نیز"صدق"را مجموعه ای از ایمان و عمل که در آن هیچگونه تردید و تخلفی نباشد معرفی می کند.

و در آیه ۸ سوره حشر می خوانیم: لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرِینَ الَّذِینَ أُخْرِجُوا مِنْ دِیارِهِمْ وَ أَمْوالِهِمْ یَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْواناً وَ یَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ أُولئِکَ هُمُ الصّادِقُونَ .

در این آیه مؤمنان محرومی که علی رغم همه مشکلات،استقامت به خرج دادند و از خانه و اموال خود بیرون رانده شدند،و جز رضای خدا و یاری پیامبر ص هدفی نداشتند،به عنوان صادقان معرفی شده اند.

از مجموع این آیات نتیجه می گیریم که"صادقین"آنهایی هستند که تعهدات خود را در برابر ایمان به پروردگار به خوبی انجام می دهند،نه تردیدی به خود راه می دهند،نه عقب نشینی می کنند،نه از انبوه مشکلات می هراسند بلکه با انواع فداکاریها،صدق ایمان خود را ثابت می کنند.

شک نیست که این صفات مراتبی دارد،بعضی ممکن است در قله آن قرار گرفته باشند که ما نام آنها را معصومان می گذاریم،و بعضی در مراحل پائینتر.

***

آیا منظور از صادقین تنها معصومان است؟

گر چه مفهوم صادقین همانگونه که در بالا ذکر کردیم،مفهوم وسیعی است،ولی از روایات بسیاری استفاده می شود که منظور از این مفهوم در اینجا تنها معصومین هستند.

سلیم بن قیس هلالی چنین نقل می کند:که روزی امیر مؤمنان ع با جمعی از مسلمانان گفتگو داشت از جمله فرمود:شما را به خدا سوگند می دهم آیا می دانید هنگامی که خدا"یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ " را نازل کرد سلمان گفت:ای رسول خدا آیا منظور از آن عام است یا خاص؟ پیامبر ص فرمود:مامورین به این دستور همه مؤمنانند و اما عنوان صادقین مخصوص برادرم علی ع و اوصیاء بعد از او تا روز قیامت است.

هنگامی که علی ع این سؤال را کرد،حاضران گفتند آری این سخن را از پیامبر ص شنیدیم (۱).

"نافع"از"عبد اللّه بن عمر"در تفسیر آیه چنین نقل می کند که خداوند نخست به مسلمانان دستور داد که از خدا بترسند،سپس فرمود: کُونُوا مَعَ الصّادِقِینَ یعنی مع محمد و أهل بیته(با پیامبر اسلام و خاندانش) (۲).

گر چه بعضی از مفسران اهل تسنن مانند نویسنده"المنار"ذیل روایت فوق را به این صورت نقل کرده اند مع محمد و اصحابه.

ولی با توجه به اینکه مفهوم آیه عام است و هر زمانی را شامل می شود و می دانیم صحابه پیامبر ص در زمان محدودی بودند،عبارتی که در کتب شیعه از عبد اللّه بن عمر نقل شده صحیحتر به نظر می رسد.

نویسنده تفسیر برهان نظیر این مضمون را از طرق اهل تسنن نقل کرده و می گوید: "موفق بن احمد"به اسناد خود از"ابن عباس"در ذیل آیه فوق چنین

ص:۱۸۱

۱- ۱ و ۲) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۱۷۰.

-۲

نقل کرده:هو علی بن ابی طالب(او علی بن ابی طالب است).

سپس می گوید:همین مطلب را"عبد الرزاق"در کتاب"رموز الکنوز" نیز آورده است (۱).

اما مساله مهمتر این است که در آیه فوق دو دستور داده شده نخست دستور به تقوا و سپس دستور به همراه بودن با صادقین،اگر مفهوم صادقین در آیه عام باشد و همه مؤمنان راستین و با استقامت را شامل گردد باید گفته شود و کونوا من الصادقین از صادقین باشید،نه با صادقین باشید(دقت کنید).

این خود قرینه روشنی است که"صادقین"در آیه به معنی گروه خاصی است.

از سوی دیگر منظور از همراه بودن این نیست که انسان همنشین آنها باشد بلکه بدون شک منظور آن است که همگام آنها باشد.

آیا اگر کسی معصوم نباشد ممکن است بدون قید و شرط،دستور پیروی و همگامی با او صادر شود؟آیا این خود دلیل بر آن نیست که این گروه تنها معصومانند؟! بنا بر این آنچه را از روایات استفاده کردیم،با دقت و تامل از خود آیه نیز می توان استفاده کرد.

جالب توجه اینکه مفسر معروف"فخر رازی"که به تعصب و شک آوری معروف است،این حقیقت را پذیرفته(هر چند غالب مفسران اهل تسنن،با سکوت، از این مساله گذشته اند!)و می گوید:"خداوند مؤمنان را به همراه بودن با صادقین دستور داده،بنا بر این آیه دلالت بر این دارد که:آنها که جائز الخطا هستند باید به کسی اقتدا کنند که معصوم است،تا در پرتو او از خطا مصون بمانند،و این معنی در هر زمانی خواهد بود،و هیچ دلیلی بر اختصاص آن

۱- ۱) تفسیر برهان ج ۲ صفحه ۱۷۰.

به عصر پیامبر ص نداریم".

ولی بعدا اضافه می کند:"قبول داریم که مفهوم آیه این است و در هر زمانی باید معصومی باشد،اما ما این معصوم را مجموع امت می دانیم نه یک فرد!، و به تعبیر دیگر این آیه دلیل بر حجیت اجماع مؤمنین و عدم خطای مجموع امت است" (۱):

به این ترتیب فخر رازی نیمی از راه را به خوبی پیموده،اما در نیمه دوم گرفتار اشتباه شده است،اگر او به یک نکته که در متن آیه است توجه می کرد نیمه دوم راه را نیز بطور صحیح می پیمود،و آن اینکه اگر منظور از صادقان مجموع امت باشد،خود این "پیرو"نیز جزء آن مجموع است،و در واقع پیرو جزئی از پیشوا می شود،و اتحاد تابع و متبوع خواهد شد،در حالی که ظاهر آیه این است که پیروان از پیشوایان،و تابعان از متبوعان جدا هستند(دقت کنید).

نتیجه اینکه آیه فوق از آیاتی است که دلالت بر وجود معصوم در هر عصر و زمان می کند.

***تنها سؤالی که باقی می ماند این است که"صادقین"جمع است و باید در هر عصری معصومان،متعدد باشند.

پاسخ این سؤال نیز روشن است و آن اینکه مخاطب تنها اهل یک عصر نیستند،بلکه آیه تمام اعصار و قرون را مخاطب ساخته و مسلم است که مجموع مخاطبین همه اعصار با جمعی از صادقین خواهند بود،و به تعبیر دیگر چون در هر عصری معصومی وجود دارد،هنگامی که همه قرون و اعصار را مورد توجه قرار دهیم سخن از جمع معصومان به میان خواهد آمد،نه از یک فرد.

شاهد گویای این موضوع آن است که در عصر پیامبر ص جز او کسی

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جلد ۱۶ صفحه ۲۲۰-۲۲۱.

که واجب الاطاعه باشد وجود نداشت،و در عین حال آیه به طور مسلم شامل مؤمنان زمان او می شود،بنا بر این می فهمیم منظور جمع در یک زمان نیست بلکه جمع در مجموعه زمانهاست.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۰ تا ۱۲۱]

اشاره

ما کانَ لِأَهْلِ اَلْمَدِینَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ اَلْأَعْرابِ أَنْ یَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اَللّهِ وَ لا یَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذلِکَ بِأَنَّهُمْ لا یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَ لا نَصَبٌ وَ لا مَخْمَصَهٌ فِی سَبِیلِ اَللّهِ وَ لا یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ اَلْکُفّارَ وَ لا یَنالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً إِلاّ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صالِحٌ إِنَّ اَللّهَ لا یُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِینَ (۱۲۰) وَ لا یُنْفِقُونَ نَفَقَهً صَغِیرَهً وَ لا کَبِیرَهً وَ لا یَقْطَعُونَ وادِیاً إِلاّ کُتِبَ لَهُمْ لِیَجْزِیَهُمُ اَللّهُ أَحْسَنَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ (۱۲۱)

ترجمه:

۱۲۰-سزاوار نیست که اهل مدینه و بادیه نشینانی که اطراف آنها هستند از رسول خدا تخلف جویند،و برای حفظ جان خویش از جان او چشم بپوشند،این به خاطر آن است که هیچ تشنگی به آنها نمی رسد،و نه خستگی،و نه گرسنگی در راه خدا، و هیچ گامی که موجب خشم کافران شود برنمی دارند،و ضربه ای از دشمن نمی خورند،مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می شود،زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند.

۱۲۱-و هیچ مال کوچک یا بزرگی را(در این راه)انفاق نمی کنند و هیچ سرزمینی را (به سوی میدان جهاد و یا در بازگشت)نمی پیمایند،مگر اینکه برای آنها نوشته می شود تا خداوند آن را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد.

ص:۱۸۴

تفسیر:

مشکلات مجاهدان بی پاداش نمی ماند

در آیات گذشته بحثهایی پیرامون سرزنش کسانی که از غزوه تبوک خود داری کرده بودند،به میان آمد،این دو آیه مورد بحث به عنوان یک قانون کلی و همگانی،بحث نهایی را روی این موضوع می کند.

نخست می گوید:"مردم مدینه و بادیه نشینانی که در اطراف این شهر که مرکز و کانون اسلام است زندگی می کنند حق ندارند،از رسول خدا ص تخلف جویند" (مٰا كٰانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَهِ وَ مَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرٰابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ).

"و نه حفظ جان خود را بر حفظ جان او مقدم دارند"(وَ لاٰ يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ).

چرا که او رهبر امت،و پیامبر خدا،و رمز بقاء و حیات ملت اسلام است، و تنها گذاردن او نه فقط پیامبر ص را به خطر می افکند،بلکه آئین خدا و علاوه بر آن موجودیت و حیات خود مؤمنان را نیز در خطر جدی قرار خواهد داد.

در واقع قرآن با استفاده از یک بیان عاطفی،همه افراد با ایمان را به ملازمت پیامبر ص و حمایت و دفاع از او در برابر مشکلات تشویق می کند،می گوید:

جان شما از جان او عزیزتر،و حیات شما از حیات او با ارزشتر نیست آیا ایمانتان اجازه می دهد او که پرارزشترین وجود انسانی است،و برای نجات و رهبری شما مبعوث شده به خطر بیفتد،و شما سلامت طلبان برای حفظ جان خویش از فداکاری در راه او مضایقه کنید؟! مسلم است تاکید و تکیه روی مدینه و اطرافش به خاطر آن است که در آن

روز کانون اسلام مدینه بود،و الا این حکم نه اختصاصی به مدینه و اطراف آن دارد و نه مخصوص پیامبر ص است.

این وظیفه همه مسلمانان در تمام قرون و اعصار است که رهبران خویش را همچون جان خویش،بلکه بیشتر گرامی دارند و در حفظ آنان بکوشند و آنها را در برابر حوادث سخت تنها نگذارند،چرا که خطر برای آنها خطر برای امت است.

سپس به پاداشهای مجاهدان که در برابر هر گونه مشکلی در راه جهاد نصیبشان می شود،اشاره کرده و روی هفت قسمت از این مشکلات و پاداشش انگشت می گذارد و می گوید:

"این به خاطر آن است که هیچگونه تشنگی به آنها نمی رسد"(ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ لاٰ یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ) "و هیچ رنج و خستگی پیدا نمی کنند"(وَ لاٰ نَصَبٌ ".

"و هیچ گرسنگی در راه خدا دامن آنها را نمی گیرد"(وَ لاٰ مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ).

"و در هیچ نقطه خطرناک و میدان پر مخاطره ای که موجب خشم و ناراحتی کفار است قرار نمی گیرند"(وَ لاٰ یَطَؤُنَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفّٰارَ).

"و هیچ ضربه ای از دشمن بر آنها وارد نمی شود"(وَ لاٰ یَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً) "مگر اینکه در ارتباط با آن،عمل صالحی برای آنها ثبت می شود" (إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صٰالِحٌ).

و مسلما پاداش یک به یک آنها را از خداوند بزرگ دریافت خواهند داشت، "زیرا خدا پاداش نیکوکاران را هیچگاه ضایع نمی کند"(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ).***

"همچنین هیچ مال کم یا زیادی را در مسیر جهاد،انفاق نمی کنند"(وَ لاٰ یُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِیرَةً وَ لاٰ کَبِیرَةً) "و هیچ سرزمینی را برای رسیدن به میدان جهاد و یا به هنگام بازگشت زیر پا نمی گذارند،مگر اینکه تمام این گامها،و آن انفاقها،برای آنها ثبت می شود"(وَ لاٰ یَقْطَعُونَ وٰادِیاً إِلاّٰ کُتِبَ لَهُمْ).

"تا سر انجام خداوند این اعمال را به عنوان بهترین اعمالشان پاداش دهد" "(لِیَجْزِیَهُمُ اللّٰهُ أَحْسَنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ) ***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-جمله"لا یَنٰالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَیْلاً "را غالب مفسران همانگونه که در بالا ذکر شد تفسیر کرده اند و گفته اند منظور آن است که مجاهدان راه خدا هر ضربه ای از دشمن از جراحت،و قتل،و اسارت و مانند آن ببینند در نامه اعمالشان برای پاداش الهی ثبت خواهد شد،و متناسب هر یک اجری خواهند داشت،و البته با توجه به اینکه آیه مشکلات مجاهدان را بر می شمرد،مناسب همین معنی است.

ولی اگر روی ترکیب بندی خود این جمله بخواهیم تکیه کنیم و متناسب با لغات،آن را تفسیر نمائیم معنی جمله چنین است که آنها هیچ ضربه ای بر پیکر دشمن وارد نمی کنند،مگر اینکه در نامه اعمالشان نوشته خواهد شد، زیرا جمله"نال من عدوه"در لغت به معنی ضربه زدن به دشمن است.ولی توجه به مجموع آیه قرینه بر تفسیر گذشته خواهد بود.

***۲-مفسران برای جمله" أَحْسَنَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ "دو گونه تفسیر ذکر کرده اند که یکی بر اساس این است که کلمه"احسن"وصف برای افعال آنها باشد،و دیگری وصف پاداش آنها.

در تفسیر اول که ما در بالا انتخاب کردیم و با ظاهر آیه نیز موافقتر است اینگونه اعمال مجاهدان به عنوان بهترین اعمال دوران حیاتشان شناخته شده،و خداوند پاداش آن را متناسب با آن می دهد.

و در تفسیر دوم که احتیاج به"تقدیر"گرفتن کلمه"من"بعد از کلمه "احسن"دارد، پاداش الهی بهتر و بالا-تر از اعمالشان معرفی شده و تقدیر جمله چنین است"لیجزیهم اللّه احسن مما کانوا یعملون"یعنی خداوند آنها را بهتر از آنچه انجام دادند پاداش می دهد.

***۳-آیات فوق تنها برای مسلمانان دیروز نبود،بلکه برای دیروز و امروز و همه قرون و اعصار است.

بدون شک شرکت در هر نوع جهاد خواه کوچک باشد یا بزرگ،مشکلات و ناراحتیهای گوناگون دارد،مشکلات جسمی و روحی و مشکلات مالی و مانند آن،ولی هر گاه مجاهدان دل و جان خود را با ایمان به خدا و وعده های بزرگ او روشن سازند،و بدانند هر نفسی،و هر سخنی،و هر گامی،در این راه بر می دارند گم نمی شود،بلکه حساب همه آنها بدون کم و کاست و در نهایت دقت محفوظ است و خداوند،در برابر آنها به عنوان بهترین اعمال از دریای بیکران لطفش شایسته ترین پاداشها را می دهد.با این حال هرگز از تحمل این مشکلات سر باز نمی زنند و از عظمت آنها نمی هراسند،و هیچگونه ضعف و فتوری هر چند جهاد طولانی و پر حادثه و پر مشقت باشد به خود راه نمی دهند.

ص :۱۸۸

[سوره التوبه (۹): آیه ۱۲۲]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ اَلْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي اَلدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ (۱۲۲)

ترجمه:

۱۲۲-شایسته نیست،مؤمنان همگی(به سوی میدان جهاد)کوچ کنند،چرا از هر گروهی، طایفه ای از آنان کوچ نمی کند(و طایفه ای بماند)تا در دین(و معارف و احکام اسلام)آگاهی پیدا کنند و به هنگام بازگشت به سوی قوم خود آنها را انذار نمایند تا(از مخالفت فرمان پروردگار)بترسند و خودداری کنند.

شان نزول:

مرحوم طبرسی در مجمع البیان از ابن عباس چنین روایت کرده است که هنگامی که پیامبر ص به سوی میدان جهاد حرکت می کرد،همه مسلمانان به استثنای منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می کردند،اما پس از آنکه آیاتی در مذمت منافقان نازل شد و مخصوصا متخلفان جنگ تبوک را به باد ملامت گرفت، مؤمنان را بیش از پیش مصمم به شرکت در میدانهای جهاد کرد،حتی در جنگهایی که پیغمبر ص شخصا شرکت نمی کرد(سریه ها)همگی به سوی میدان می رفتند و پیامبر ص را تنها می گذاردند،آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که در غیر مورد ضرورت،شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند(بلکه گروهی در مدینه بمانند،و معارف و احکام اسلام را از پیامبر ص بیاموزند،و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت تعلیم دهند).

***همان مفسر بزرگ شان نزول دیگری به این مضمون نیز نقل کرده است

ص :۱۸۹

که گروهی از یاران پیامبر ص برای تبلیغ اسلام به میان قبائل بادیه نشین رفتند،بادیه نشینان مقدم آنها را گرامی داشتند،و به آنها نیکی کردند،ولی بعضی به آنها ایراد گرفتند که چرا پیامبر ص را رها کردید و به سراغ ما آمدید،آنها از این نظر ناراحت و افسرده شدند و به خدمت پیامبر ص بازگشتند آیه نازل شد و برنامه تبلیغی آنها را تصویب کرد و از آنها رفع نگرانی شد.

***شان نزول سومی نیز در تفسیر "تبیان" برای آیه فوق نقل شده و آن اینکه بادیه نشینان هنگامی که مسلمان شدند برای فرا گرفتن احکام اسلام همگی به سوی مدینه حرکت کردند،و این سبب بالا-رفتن قیمت اجناس و ارزاق و مشکلات و گرفتاریهای دیگری برای مسلمانان مدینه شد،آیه نازل گردید و به آنها دستور داد،لازم نیست همگی شهر و دیار خود را خالی کنند و برای فهم معارف اسلام به مدینه بیایند،بلکه کافی است گروهی این عمل را انجام دهند.

تفسیر:

جهاد با جهل و جهاد با دشمن

آیه فوق که با آیات گذشته در زمینه جهاد پیوند دارد،اشاره به واقعیتی می کند که برای مسلمانان جنبه حیاتی دارد و آن اینکه:گر چه جهاد بسیار پر اهمیت است و تخلف از آن ننگ و گناه،ولی در مواردی که ضرورتی ایجاب نمی کند که همه مؤمنان در میدان جهاد شرکت کنند،مخصوصا در مواقعی که پیامبر ص شخصا در مدینه باقی مانده "نباید همه به جهاد بروند بلکه لازم است هر جمعیتی از مسلمانان به دو گروه تقسیم شوند گروهی فریضه جهاد را انجام دهند،و گروه دیگری در مدینه بمانند و معارف و احکام اسلام را بیاموزند"

(وَ مٰا كٰانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لاٰ نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طٰائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ).

"و به هنگامی که یاران مجاهدشان از میدان بازگشتند احکام و فرمانهای الهی را به آنها تعلیم دهند و از مخالفت آن انذارشان نمایند"(وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذٰا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ).

"باشد که این برنامه موجب شود که آنها از مخالفت فرمان خدا بپرهیزند و وظائف خویش را انجام دهند"(لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-آنچه در تفسیر آیه گفته شد علاوه بر اینکه با شان نزول معروف آن سازگار است،با ظاهر جمله های آیه نیز از هر تفسیر دیگر موافقتر است،تنها چیزی که در آن است،این است که باید جمله"لتبقی طائفه"بعد از" مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ طائفه"در تقدیر گرفته شود،یعنی از هر فرقه ای گروهی بروند،و گروه دیگری بمانند،و البته این موضوع با توجه به قرائن موجود در آیه مشکلی ایجاد نخواهد کرد(دقت کنید).

ولی بعضی از مفسران احتمال داده اند که در آیه هیچگونه تقدیری وجود ندارد،و منظور آن است که گروهی از مسلمانان به عنوان واجب کفایی به میدان جهاد بروند،و در صحنه جهاد به تعلیمات اسلام آشنا شوند،و پیروزی مسلمانان را بر دشمنان که نمونه ای از آثار عظمت و حقانیت این آئین است با چشم خود ببینند،و به هنگام مراجعت به دوستان خود گوشزد کنند (۱).

۱- ۱) این تفسیر را طبری طبق نقل قرطبی در تفسیرش انتخاب کرده،و جمعی از مفسران نیز به عنوان احتمال آن را ذیل آیه آورده اند.

احتمال سومی که بعضی دیگر از مفسران داده انـد این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارنـد که به عنوان یک واجب کفایی از هر قوم و جمعیتی عده ای برخیزند،و برای فرا گرفتن معارف و تعلیمات اسلام بـه مراکز بزرگ اسلامی برونـد،و پس از فرا گرفتن علـوم،به شـهر و دیـار خـود بازگردنـد،و به تعلیم دیگران بپردازند (۱)ولی همانگونه که گفتیم تفسیر اول به مفهوم آیه نزدیکتر است هر چند اراده همه این معانی نیز چندان بعید نیست .(۲)

***۲-بعضـی چنین تصور کرده انـد که میان این آیه و آیات سابق نوعی منافات دیـده می شود،زیرا در آیات گذشته به همه دستور شرکت در میدان جهاد داده شده،و تخلف کنندگان به شدت مورد سرزنش قرار گرفتند،ولی در آیه مورد بحث،دستور می دهد که همه نباید به سوی میدان جهاد حرکت کنند.

امـا روشن است که این دو دسـتور بـا توجه به شـرائط مختلف صـادر شـده، مثلا در مورد جنگ تبوک و روبرو شـدن با ارتش نیرومنـد امپراطوری روم،چـاره ای جز ایـن نبـود کـه همـه مســلمانان آمـاده جهـاد شونـد،ولی در مـورد مقـابله بـا گروه هـای کوچکتر،ضـرورتی نـدارد که همه مسلمانان حرکت کننـد،مخصوصـا در مواردی که خود پیامبر ص در مـدینه می مانـد،نباید مدینه را خالی نمایند،و خطرات احتمالی آن را نادیده بگیرند،و از فرا گیری معارف و احکام اسلام غافل بمانند.

بنا بر این هیچگونه نسخ در آیات فوق وجود ندارد،و اینکه بعضی چنین تصور کرده اند،اشتباه است.

***

ص: ۱۹۲

۱- ۱) این تفسیر با شان نزولی که مرحوم شیخ طوسی در تبیان آورده است سازگار می باشد.

۲- ۲) توجه داشته باشید که ما استعمال یک لفظ در چند معنی را جایز می شمریم.

۳-شک نیست که منظور از "تفقه" در دین فرا گیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است،زیرا در مفهوم تفقه،همه این امور جمع است، بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان به عنوان انجام یک واجب کفایی باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند،و پس از فراغت از تحصیل برای تبلیغ احکام اسلام به نقاط مختلف، مخصوصا به قوم و جمعیت خود باز گردند،و آنها را به مسائل اسلامی آشنا سازند.

بنا بر این آیه فوق دلیل روشنی است بر وجوب تعلیم و تعلم در مسائل اسلامی، و به تعبیر دیگر هم تحصیل را واجب می کند،و هم یاد دادن را،و اگر دنیای امروز به تعلیمات اجباری افتخار می کند،قرآن در چهارده قرن پیش علاوه بر آن بر معلمین نیز این وظیفه را فرض کرده است.

***

[قرآن و جواز تقلید از فقیه]

۴-گروهی از علمای اسلامی به آیه فوق بر مساله جواز تقلید استدلال کرده اند،زیرا فرا گیری تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین و لزوم پیروی شنوندگان از آنها همان تقلید است.

البته همانگونه که گفتیم آیه فوق،تنها از فروع دین بحث نمی کند و مسائل اصولی را نیز شامل می شود،ولی به هر حال فروع دین را نیز در بر دارد.

تنها اشکالی که در اینجا به نظر می رسد این است که آن روز سخنی از اجتهاد و تقلید در میان نبود و آنها که مسائل اسلامی را فرا می گرفتند و به دیگران می رساندند،حکم مساله گوهای زمان ما را داشتند نه حکم مجتهدان را،یعنی مساله را از پیامبر ص گرفته و عینا بدون هیچگونه اظهار نظر برای دگران نقل می کردند.

ولی با توجه به اینکه اجتهاد و تقلید،مفهوم وسیعی دارد می توان اشکال فوق

را پاسخ داد.

توضیح اینکه:شک نیست که علم فقه با وسعتی که امروز دارد در آن زمان وجود نداشت،و مسلمانان به راحتی مسائل را از پیامبر ص می آموختند،ولی با این حال چنان نبوده که همه بزرگان اسلام در حکم مساله گویان زمان ما باشند،زیرا بسیاری از آنها به عنوان قضاوت و یا امارت به نقاط دیگر می رفتند و طبعا مسائلی پیش می آمد که عین آن را از پیامبر ص نشنیده بودند،ولی در عمومات و اطلاقات آیات قرآن مجید،وجود داشت،مسلما آنها با تطبیق کلیات بر جزئیات،و به اصطلاح علمی"رد فروع به اصول"و"رد اصول بر فروع"،احکام آنها را درک می کردند و این یک نوع اجتهاد ساده بوده است(دقت کنید).

مسلما این کار و امثال آن در زمان پیامبر ص بوده و بهمین دلیل ریشه اصلی اجتهاد در میان صحابه و یاران او وجود داشت،هر چند همه یاران و اصحاب در این حد نبودند.

و از آنجا که آیه فوق یک مفهوم عام دارد،هم قبول گفتار مساله گویان را شامل می شود، و هم قبول قول مجتهدان را،و به این ترتیب با عموم آیه می توان استدلال بر جواز تقلید کرد.

***

[اهمیت"تعلیم"و"تعلم"]

۵-مساله مهم دیگری که از آیه می توان استفاده کرد،احترام و اهمیت خاصی است که اسلام برای مساله"تعلیم"و"تعلم"قائل شده است،تا آنجا که مسلمانان را ملزم می سازد که همه در میدان جنگ شرکت نکنند،بلکه گروهی بمانند و معارف اسلام را بیاموزند.

یعنی جهاد با جهل همانند جهاد با دشمن بر آنها فرض است،و اهمیت یکی کمتر از دیگری نیست،بلکه تا مسلمانان در مساله جهاد با جهل،پیروز نشوند در جهاد با دشمن پیروز نخواهند شد،زیرا یک ملت جاهل همواره محکوم به

شکست است.

یکی از مفسران معاصر در ذیل این آیه مطلب جالبی دارد،او می گوید:

من در"طرابلس "مشغول تحصیل علم بودم،روزی فرماندار آنجا که خود از معارف اسلامی اطلاعات قابل ملاحظه ای داشت،به من گفت:چرا دولت،علما و طلاب علوم دینی را از خدمت سربازی معاف می کند،در حالی که این خدمت مقدس،شرعا بر همه واجب است،و طلاب علوم دینی از همه مردم به انجام این فریضه دینی شایسته ترند،آیا این کار اشتباه نیست؟ من بدون مقدمه به فکر آیه فوق افتادم و گفتم این کار ریشه ای در قرآن مجید دارد،آنجا که می گوید:گروهی جهاد کنند و گروهی به تحصیل علم پردازند! او بسیار از این جواب لذت برد،بخصوص اینکه از یک فرد مبتدی مانند من که در آن روز تازه مشغول به تحصیل شده بودم صادر شده بود (۱).

[سوره التوبه (٩): آیه ١٢٣]

اشاره

يَا أَيُّهَا اَلَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا اَلَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ اَلْكُفّارِ وَ لْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَ اِعْلَمُوا أَنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلْمُتَّقِينَ (١٢٣)

ترجمه:

١٢٣-ای کسانی که ایمان آورده اید با کافرانی که به شما نزدیکترند پیکار کنید(و دشمن دورتر شما را از دشمنان نزدیک غافل نکند)و آنها باید در شما شدت و خشونت احساس کنند،و بدانید خداوند با پرهیزکاران است.

تفسیر:

دشمنان نزدیکتر را دریابید!

در آیه فوق به تناسب بحثهایی که تا کنون پیرامون جهاد در این سوره ذکر

۱- ۱) تفسیر المنار جلد ۱۱ صفحه ۷۸.

شده به دو دستور دیگر در زمینه این موضوع مهم اسلامی اشاره گردیده است.

نخست روی سخن را به مؤمنان کرده،می گوید:"ای کسانی که ایمان آورده اید با کفاری که به شما نزدیکترند پیکار کنید"(یا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا قاتِلُوا الَّذِینَ یَلُونَکُمْ مِنَ الْکُفّارِ).

درست است که با تمام دشمنان باید مبارزه کرد،و تفاوتی در این وجود ندارد،ولی از نظر تاکتیک و روش مبارزه،بدون شک باید نخست از دشمنان نزدیکتر شروع کرد،چرا که خطر دشمنان نزدیکتر بیشتر است همانگونه که به هنگام دعوت به سوی اسلام و هدایت مردم به آئین حق باید از نزدیکتر شروع کرد،پیامبر ص دعوت خود را به فرمان خداوند از بستگانش شروع کرد و سپس مردم مکه را تبلیغ فرمود،بعد از آن به سراسر جزیره عرب،مبلغ فرستاد و سپس نامه برای سلاطین جهان نوشت،و بدون شک این روش به پیروزی نزدیکتر است.

البته هر قانونی استثنایی دارد،ممکن است مواقع فوق العاده ای پیش بیاید که دشمن دورتر به مراتب خطرناکتر باشد،و قبلا باید به دفع او شتافت،اما همانگونه که گفتیم این یک استثناء است نه یک قانون همیشگی.

و اما اینکه گفتیم پرداختن به دشمن نزدیکتر لازمتر است،دلائلش واضح است زیرا.

اولا- خطر دشمن نزدیک از خطر دشمنان دور بیشتر می باشد.

ثانیا-آگاهی و اطلاعات ما نسبت به دشمنان نزدیکتر افزونتر است و این خود به پیروزی کمک می کند.

ثالثا پرداختن به دور و رها کردن نزدیک این خطر را نیز دارد که دشمنان نزدیک ممکن است از پشت سر حمله کنند و یا کانون اصلی اسلام را به هنگام خالی شدن مرکز درهم بکوبند.

ص:۱۹۶

رابعا وسائل و هزینه مبارزه با نزدیک،کمتر و ساده تر،و تسلط بر جبهه در آن آسانتر است به این جهات و جهات دیگر دفع اینگونه دشمنان،لازمتر است.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسد:در آن موقع که آیه فوق نازل شد، اسلام تقریبا همه جزیره العرب را گرفته بود و بنا بر این نزدیکترین دشمن در آن روز شاید امپراطوری روم شرقی بود که مسلمانان برای مبارزه با آنان به تبوک شتافتند.

این را نیز نباید فراموش کرد که آیه فوق گر چه از"پیکار مسلحانه"،و از"فاصله مکانی"سخن می گوید،ولی بعید نیست که روح آیه در پیکارهای منطقی و فاصله های معنوی نیز حاکم باشد،به این معنی که مسلمانان به هنگام پرداختن به مبارزه منطقی و تبلیغاتی با دشمنان،اول باید به سراغ کسانی بروند که خطرشان برای جامعه اسلامی بیشتر و نزدیکتر است،مثلا در عصر ما که خطر الحاد و مادیگری همه جوامع را تهدید می کند،باید مبارزه با آن را مقدم بر مبارزه با مذاهب باطله قرار داد،نه اینکه آنها فراموش شوند،بلکه باید لبه تیز حمله متوجه گروه خطرناکتر گردد،یا مثلا مبارزه با استعمار فکری و سیاسی و اقتصادی باید در درجه اول قرار گیرد.

دومین دستوری که در زمینه جهاد،در آیه فوق می خوانیم،دستور شدت عمل است،آیه می گوید دشمنان باید در شما یک نوع خشونت احساس کنند (وَ لْیَجِدُوا فِیکُمْ غِلْظَةً).

اشاره به اینکه تنها شجاعت و شهامت درونی،و آمادگی روانی برای ایستادگی و مبارزه سرسختانه با دشمن کافی نیست،بلکه باید این آمادگی و سر سختی خود را به دشمن نشان بدهید،و آنها بدانند در شما چنین روحیه ای هست،و همان سبب عقب نشینی و شکست روحیه آنان گردد،و به تعبیر دیگر وجود قدرت کافی نیست،بلکه باید در برابر دشمن نمایش قدرت داد.

ص :۱۹۷

و لـذا در تاریخ اسـلام می خوانیم که به هنگام آمدن مسـلمانان به مکه برای مراسم زیارت خانه خدا پیامبر ص به آنها دسـتور داد به هنگام طواف با سـرعت راه برونـد بلکه بدونـد و شـدت و سـرعت و ورزیـدگی خود را به دشـمنانی که ناظر آنها بودند نشان دهند.

و نیز در داسـتان فتـح مکه می خوانیم که پیـامبر ص شب هنگام دسـتور داد مسـلمانان همگی در بیابان آتش بیفروزنـد تا مردم مکه به عظمت ارتش اسـلام آشـنا شوند و اتفاقا این کار در روحیه آنها اثر گذاشت و نیز دسـتور داد که ابو سفیان بزرگ مکه را در گوشه ای نگهدارند و ارتش نیرومند اسلام در مقابل او رژه روند.

و در پایان آیه به مسلمانان با این عبارت نوید پیروزی می دهد که بدانید که خدا با پرهیزکاران است.

این تعبیر ممکن است علاوه بر آنچه گفته شـد،اشاره به این معنی نیز باشـد که توسل به خشونت و شدت عمل باید توام با تقوا باشد،و هیچگاه از حدود انسانی تجاوز نکند.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۴ تا ۱۲۵]

اشاره

وَ إِذا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِيمٰاناً فَأَمَّا اَلَّذِينَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ (۱۲۴) وَ أَمَّا اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ كٰافِرُونَ (۱۲۵)

ترجمه:

۱۲۴-و هنگـامی که سوره ای نـازل می شود بعضـی از آنـان(به دیگران)می گویـد این سوره ایمان کـدامیک از شـما را افزون ساخت؟(به آنها بگو)اما کسانی که ایمان آورده اند ایمانشان را افزود و آنها(به فضل و موهبت الهی)خوشحالند.

۱۲۵-و اما آنها که در دلهایشان بیماری است پلیدی بر پلیدیشان افزود و از دنیا رفتند در حالی که کافر بودند.

تفسیر:

تاثیر آیات قرآن بر دلهای آماده و آلوده

به تناسب بحثهایی که در باره منافقان و مؤمنان گذشت،در این دو آیه اشاره به یکی از نشانه های بارز این دو گروه شده است.

نخست می گوید:"هنگامی که سوره ای نازل می شود،بعضی از منافقان به یکدیگر می گویند:ایمان کدامیک از شما به خاطر نزول این سوره افزون شد"؟! (وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زٰادَتْهُ هٰذِهِ إِيمٰاناً) (۱).

و با این سخن می خواستند عدم تاثیر سوره های قرآن و بی اعتنایی خود را نسبت به آنها بیان کنند،و بگویند این آیات،محتوای مهم و چشمگیری ندارد، و مسائلی است عادی و پیش پا افتاده!.

اما قرآن با لحن قاطعی به آنها پاسخ می دهد و ضمن تقسیم مردم به دو گروه،می گوید:"اما کسانی که ایمان آورده اند نزول این آیات بر ایمانشان می افزاید و آثار شادی و خوشحالی را در چهره هایشان آشکار می سازد"(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَزٰادَتْهُمْ إِيمٰاناً وَ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ).

*** "و اما آنها که در دلهایشان بیماری نفاق و جهل و عناد و حسد است،پلیدی تازه ای بر پلیدیشان می افزاید"!(وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَى رِجْسِهِمْ).

ص:۱۹۹

۱- ۱) کلمه"ما"در جمله إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ در حقیقت"ما زائده"و برای تاکید است، و بعضی گفته اند که"ما صله"می باشد که حرف شرط یعنی"اذا"را بر جزای آن مسلط می سازد و جمله را تاکید می کند.

"و سر انجام در حال کفر و بی ایمانی از دنیا خواهند رفت"(وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-قرآن در دو آیه بالا-این واقعیت را تاکید می کند که تنها وجود برنامه ها و تعلیمات حیاتبخش برای سعادت یک فرد،یا یک گروه کافی نیست،بلکه آمادگی زمینه ها نیز باید به عنوان یک شرط اساسی مورد توجه قرار گیرد.

آیات قرآن مانند دانه های حیاتبخش باران است،که می دانیم در باغ سبزه روید و در شوره زار خس! آنها که با روح تسلیم و ایمان و عشق به واقعیت به آن می نگرند،از هر سوره،بلکه از هر آیه ای،درس تازه ای فرا می گیرند که ایمانشان را پرورش می دهد و صفات بارز انسانیت را در آنها تقویت می کند.

ولی کسانی که از پشت شیشه های تاریک لجاجت و کبر و نفاق به این آیات می نگرند نه تنها از آنها بهره نمی گیرند،بلکه بر شدت کفر و عنادشان افزوده می شود.

و به تعبیر دیگر در برابر هر فرمان تازه ای نافرمانی و عصیان جدیدی می کنند،و در مقابل هر دستوری سرکشی تازه ای،و در مقابل هر حقیقت، لجاجت جدیدی،و این سبب تراکم عصیانها،و نافرمانیها و لجاجتها،در وجودشان می شود،و چنان ریشه های این صفات زشت در روح آنان قوی می گردد که سر انجام در حال کفر می میرند،و راه بازگشت به روی آنها به کلی بسته می شود! و باز به تعبیر دیگر:در هیچ برنامه تربیتی تنها"فاعلیت فاعل"کافی نیست،بلکه روح پذیرش و"قابلیت قابل"نیز شرط اساسی است.

۲-"رجس"در لغت به معنی موجود پلید و ناپاک است،و به گفته"راغب"

در کتاب "مفردات"،این پلیدی چهار گونه است:گاهی از نظر غریزه و طبع، و گاهی از نظر فکر و عقل،و گاهی از جهت شرع،و گاهی از تمام جهات.

البته شک نیست که پلیدی ناشی از نفاق و لجاجت و سرسختی در مقابل حق یک نوع پلیدی باطنی و معنوی است که اثرش در تمام وجود انسان و سخنان و کردارش سر انجام آشکار می گردد.

[رجس چیست؟]

۳-جمله" وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ "با توجه به ریشه کلمه"بشارت"که به معنی سرور و خوشحالی است که آثارش در چهره انسان ظاهر گردد،نشان می دهد بقدری اثر تربیتی آیات قرآن در مؤمنان آشکار بود که فورا علائمش در چهره هایشان نمایان می گشت.

۴-در آیات فوق،"نفاق"و صفات زشتی که لازمه آن است به عنوان بیماری قلبی شمرده شده،و همانگونه که سابقا هم گفته ایم"قلب"در اینگونه موارد به معنی روح و عقل است،و بیماری قلبی،در این موارد به معنی رذایل اخلاقی و انحرافات روانی است،و این تعبیر نشان می دهد،انسان اگر از روحیه سالمی برخوردار باشد،هیچیک از این صفات زشت نباید در وجود او ریشه بدواند، و اینگونه اخلاق همچون بیماری جسمانی بر خلاف طبیعت انسان می باشد، و بنا بر این آلودگی به این صفات دلیل بر انحراف از مسیر اصلی طبیعی و بیماری روحی و روانی است (۱).

[هر آیه روح تازه ای می دهد]

۵-آیات فوق درس عجیبی به همه ما مسلمانان می دهد،زیرا این واقعیت را بیان می کند که مسلمانان نخستین با نزول هر سوره ای از قرآن روح تازه ای پیدا می کردند،و تربیت نوینی می یافتند،آن چنان که آثارش بزودی در چهره هاشان نمایان می گشت،در حالی که امروز افراد به ظاهر مسلمانی را می بینیم که نه تنها

۱- ۱) در باره بیماری قلب و مفهوم آن در قرآن در جلد اول صفحه ۶۴ نیز بحث دیگری داشته ایم.

خواندن یک سوره در آنها اثر نمی گذارد بلکه از ختم تمام قرآن نیز در آنها کمترین اثری دیده نمی شود.

آیا سوره ها و آیات قرآن اثر خود را از دست داده اند؟و یا آلودگی افکار و بیماری دلها و وجود حجابها که از اعمال سوء ما ناشی می شود چنین حالت بی تفاوتی و نفوذناپذیری را به قلبهای ما داده است،باید از این حال به خدا پناه ببریم و از درگاه پاکش بخواهیم که قلبی همچون قلب مسلمانان نخستین به ما ببخشد.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۶ تا ۱۲۷]

اشاره

أَ وَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ (۱۲۶) وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلیٰ بَعْضٍ هَلْ یَرٰاکُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ اِنْصَرَفُوا صَرَفَ اَللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ یَفْقَهُونَ (۱۲۷)

ترجمه:

۱۲۶-آیا آنها نمی بینند که در هر سال یک یا دو بار آزمایش می شوند؟باز توبه نمی کنند و متذکر هم نمی شوند! ۱۲۷-و هنگامی که سوره ای نازل می شود بعضی از آنها(منافقان)به یکدیگر نگاه می کنند و می گویند آیا کسی شما را می بیند(و اگر از حضور پیامبر بیرون رویم متوجه ما نمی شوند)سپس منصرف می شوند(بیرون می روند)خداوند دلهایشان را (از حق)منصرف ساخته چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند(و بی دانشند).

تفسیر:

در این آیات نیز سخن را در باره منافقان ادامه می دهد،و آنها را مورد

ص:۲۰۲

سرزنش و انـدرز قرار داده می گویـد:"آیا آنها نمی بینند که در هر سال،یک یا دو بار،مورد آزمایش قرار می گیرند"!(أَ وَ لاٰ یَرَوْنَ أَنَّهُمْ یُفْتَنُونَ فِی کُلِّ عٰامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَیْنِ).

و عجب اینکه بـا اینهمه آزمایشـهای پی در پی"از راه خلاف بـاز نمی ایسـتند و تـوبه نمی کننـد و متـذکر نمی شونـد"(ثُمَّ لاٰ یَتُوبُونَ وَ لاٰ هُمْ یَذَّکَّرُونَ).

در اینکه منظور از این آزمایش سالانه که یک یا دو بار تکرار می شود چیست؟ در میان مفسران گفتگو است.

بعضی آن را بیماریها.

و بعضی گرسنگی و شدائد دیگر.

بعضـی مشاهـده آثار عظمت اسـلام و حقانیت پیامبر ص را در میدانهای جهاد که منافقان به حکم اجبار محیط در آن شـرکت داشتند.

و بعضی پرده بر داشتن از اسرار آنها،می دانند.

امـا بـا توجه به اینکه در آخر آیه می خوانیم آنها متـذکر نمی شونـد،روشن می شود که آزمایش از نوع آزمایشـهایی بوده که باید باعث بیداری این گروه گردد.

و نیز از تعبیر آیه چنین بر می آید که این آزمایش غیر از آزمایش عمومی است که همه مردم در زندگی خود با آن روبرو می شوند.

با توجه به این موضوع به نظر می رسـد که تفسـیر چهارم یعنی پرده برداری از اعمال سوء آنها و ظاهر شـدن باطنشان،به مفهوم آیه نزدیکتر است.

این احتمـال نیز وجود دارد که"افتنـان و امتحـان"در آیه مورد بحث، مفهوم جامعی داشـته باشـد که شامل همه این موضوعات بشود.

*** سـپس اشاره به قیافه انکار آمیزی که آنها در برابر آیات الهی به خود می گرفتنـد کرده می گوید:"هنگامی که سوره ای از قرآن نازل می شود،آنها

با نظر تحقیر و انکار نسبت به آن سوره به یکدیگر نگاه می کنند،و با حرکات چشم،مراتب نگرانی خود را ظاهر می سازند"(وَ إِذٰا مٰا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ).

ناراحتی و نگرانی آنها از این نظر است که مبادا نزول آن سوره،رسوایی جدیدی برایشان فراهم سازد و یا به خاطر آن است که بر اثر کوردلی چیزی از آن نمی فهمند،و انسان دشمن چیزی است که نمی داند.

و به هر حال تصمیم بر این می گیرند که از مجلس بیرون بروند،تا این نغمه های آسمانی را نشنوند،اما از این بیم دارند که به هنگام خروج کسی آنها را ببیند،لذا آهسته از یکدیگر سؤال می کنند:آیا کسی متوجه ما نیست،"آیا کسی شما را می بیند"؟!(هَلْ يَرٰاكُمْ مِنْ أَحَدٍ).

و همین که اطمینان پیدا می کنند جمعیت به سخنان پیامبر ص مشغولند و متوجه آنها نیستند"از مجلس بیرون می روند"(ثُمَّ انْصَرَفُوا).

جمله"هل یریکم من احد"(کسی شما را می بیند)را،یا با زبان می گفتند،و یا با اشاره چشمها،در صورت دوم جمله" نَظَرَ بَعْضُهُمْ إِلىٰ بَعْضٍ " با این جمله یک مفهوم را بیان می کند و در حقیقت"هل یریکم من احد"تفسیری است برای نگاهشان به یکدیگر.

در پایان آیه،به ذکر علت این موضوع پرداخته و می گوید:آنها به این جهت از شنیدن کلمات خدا ناراحت می شوند که"خداوند قلوبشان را(به خاطر لجاجت و عناد و بخاطر گناهانشان)از حق منصرف ساخته(و یک حالت دشمنی و عداوت نسبت به حق پیدا کرده اند)چرا که آنها افرادی بی فکر و نفهم هستند" (صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لاٰ يَفْقَهُونَ).

در مورد جمله صَرَفَ اللّٰهُ قُلُوبَهُمْ ،مفسران دو احتمال داده اند:نخست اینکه جمله خبریه باشد آن چنان که در بالا تفسیر کردیم،دیگر اینکه جمله انشائیه

و به معنی نفرین باشد یعنی خداوند دلهای آنها را از حق منصرف کند،ولی احتمال اول نزدیکتر به نظر می رسد.

[سوره التوبه (۹): آیات ۱۲۸ تا ۱۲۹]

اشاره

لَقَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مٰا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ (۱۲۸) فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِیَ اَللّٰهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ هُوَ رَبُّ اَلْعَرْشِ اَلْعَظِیمِ (۱۲۹)

ترجمه:

۱۲۸-رسولی از خود شما به سویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است،و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

۱۲۹-اگر آنها روی(از حق)بگردانند(نگران مباش)بگو خداوند مرا کفایت می کند هیچ معبودی جز او نیست،بر او توکل کردم و او پروردگار عرش بزرگ است.

تفسیر:

آخرین آیات قرآن مجید

آیات فوق که به گفته بعضی از مفسران،آخرین آیاتی است که بر پیامبر ص نازل شده است،و با آن سوره برائت پایان می پذیرد،در واقع اشاره ای است به تمام مسائلی که در این سوره گذشت.

زیرا از یک سو به تمام مردم اعم از مؤمنان و کافران و منافقان گوشزد می کند که سختگیریهای پیامبر و قرآن و خشونتهای ظاهری که نمونه هایی از آن در این سوره بیان شد،همه به خاطر عشق و علاقه پیامبر ص به هدایت و تربیت و تکامل آنها است.

و از سوی دیگر به پیامبر ص نیز خبر می دهد که از سرکشی ها

و عصیانهای مردم که نمونه های زیادی از آن نیز در این سوره گذشت نگران و ناراحت نباشد و بداند که در هر حال خداوند پشتیبان و یار و یاور او است.

لذا در نخستین آیه،روی سخن را به مردم کرده،می گوید:"پیامبری از خودتان به سوی شما آمد"!(لَقَدْ جٰاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ).

مخصوصا اینکه بجای"منکم"در این آیه"من انفسکم"آمده است.

اشاره به شدت ارتباط پیامبر ص با مردم است،گویی پاره ای از جان مردم و از روح جامعه در شکل پیامبر ص ظاهر شده است.

به همین دلیل تمام دردهای آنها را می داند،از مشکلات آنان آگاه است، و در ناراحتیها و غمها و اندوهها با آنان شریک می باشد،و با این حال تصور نمی شود سخنی جز به نفع آنها بگوید و گامی جز در راه آنها بردارد،و این در واقع نخستین وصفی است که در آیه فوق برای پیامبر ص ذکر شده است.

و عجب اینکه گروهی از مفسران که تحت تاثیر تعصبات نژادی و عربی بوده اند گفته اند مخاطب در این آیه نژاد عرب است!یعنی پیامبری از این نژاد، به سوی شما آمد!.

به عقیده ما این بدترین تفسیری است که برای آیه فوق ذکر کرده اند، زیرا می دانیم چیزی که در قرآن از آن سخنی نیست،مساله"نژاد"است،همه جا خطابات قرآن با"یا ایها الناس "و یا ایها الذین آمنوا"و امثال آنها شروع می شود، و در هیچ موردی"یا ایها العرب"و"یا قریش"و مانند آن وجود ندارد.

به علاوه ذیل آیه که می گوید:" بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ "به روشنی این تفسیر را نفی می کند،زیرا در آن سخن از همه مؤمنان است،از هر قوم و ملت و نژادی که باشند.

جای تاسف است که بعضی از دانشمندان متعصب قرآن را از آن اوج جهانی و بشری فرود آورده،و می خواهند در محدوده های کوچک نژادی محصور کنند.

ص :۲۰۶

به هر حال پس از ذکر این صفت(مِنْ أَنْفُسِكُمْ)به چهار قسمت دیگر از صفات ممتاز پیامبر ص که در تحریک عواطف مردم و جلب احساساتشان اثر عمیق دارد اشاره می کند.

نخست می گوید:"هر گونه ناراحتی و زیان و ضرری به شما برسد برای او سخت ناراحت کننده است(عَزِيزٌ عَلَيْهِ مٰا عَنِتُّمْ).

یعنی او نه تنها از ناراحتی شما خشنود نمی شود،بلکه بی تفاوت هم نخواهد بود،او به شدت از رنجهای شما رنج می برد،و اگر اصرار بر هدایت شما و جنگهای طاقت فرسای پر زحمت دارد،آن هم برای نجات شما،برای رهائیتان از چنگال ظلم و ستم و گناه و بدبختی است.

دیگر اینکه"او سخت به هدایت شما علاقمند است"،و به آن عشق می ورزد، (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ).

"حرص"در لغت به معنی شدت علاقه به چیزی است،و جالب اینکه در آیه مورد بحث به طور مطلق می گوید:"حریص بر شما است"نه سخنی از هدایت به میان می آورد و نه از چیز دیگر،اشاره به اینکه به هر گونه خیر و سعادت شما،و به هر گونه پیشرفت و ترقی و خوشبختیان عشق می ورزد(و به اصطلاح حذف متعلق دلیل بر عموم است).

بنا بر این اگر شما را به میدانهای پر مرارت جهاد،اعزام می دارد،و اگر منافقان را تحت فشار شدید،می گذارد،همه اینها به خاطر عشق به آزادی،به شرف،به عزت و به هدایت شما و پاکسازی جامعه شماست.

سپس به سومین و چهارمین صفت اشاره کرده،می گوید"او نسبت به مؤمنان رءوف و رحیم است"(بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ).

بنا بر این هر گونه دستور مشکل و طاقت فرسایی را می دهد(حتی گذشتن از بیابانهای طولانی و سوزان در فصل تابستان،با گرسنگی و تشنگی،برای

مقابله با یک دشمن نیرومند در جنگ تبوک)آن هم یک نوع محبت و لطف از ناحیه او است.

در اینکه رءوف و رحیم با هم چه تفاوتی دارد،در میان مفسران گفتگو است ولی به نظر می رسد بهترین تفسیر آن است که رءوف اشاره به محبت و لطف مخصوص در مورد فرمانبرداران است،در حالی که رحیم اشاره به رحمت در مقابل گناهکاران می باشد.

ولی نباید فراموش کرد که این دو کلمه هنگامی که از هم جدا شوند، ممکن است در یک معنی استعمال شود اما به هنگامی که همراه یکدیگر ذکر شوند،احیانا دو معنی متفاوت می بخشند.

*** در آیه بعد که آخرین آیه سوره است،پیامبر ص را دلداری می دهد که از سرکشیها و عصیانهای مردم،دلسرد و نگران نشود،می گوید:"اگر آنها روی از حق بگردانند نگران نباش و بگو خداوند برای من کافی است"چرا که او بر هر چیزی توانا است"(فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللّٰهُ).

"همان خداوندی که هیچ معبودی جز او نیست"و بنا بر این تنها پناهگاه او است(لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ).

آری"من تنها بر چنین معبودی تکیه کرده ام،و به او دلبسته ام و کارهایم را به او واگذارده ام(علیه توکلت).

"و او پروردگار عرش بزرگ است"(وَ هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ).

جایی که عرش و عالم بالا و جهان ما وراء طبیعت با آن همه عظمتی که دارد، در قبضه قدرت او،و تحت حمایت و کفالت او است،چگونه مرا تنها می گذارد و در برابر دشمن یاری نمی کند؟مگر قدرتی در برابر قدرتش تاب مقاومت دارد؟ و یا رحمت و عطوفتی بالاتر از رحمت و عطوفت او تصور می شود؟

ص :۲۰۸

خداونـدا هم اکنون که این سوره را به پایـان می رسانیم و این سـطور را می نگاریم دشـمنان ما را احاطه کرده و ملت رشـید و قهرمـان مـا برای بر چیـدن ظلم و فساد و اسـتبداد بپاخاسـته است،یکپارچگی بی نظیر و اتحادی که هیچگاه تصور نمی شـد در میان همه صفوف و قشرها بدون استثناء پیدا شده،حتی کودکان و خردسالان نیز در این مبارزه شریکند،و هیچکس از هیچ نوع فداکاری مضایقه ندارد.

پروردگـارا تو همه اینهـا را می دانی،و می بینی و تو کـانون مهر و محبـتی، و تو به مجاهـدان وعـده پیروزی داده ای،نصـرت و یاریت را نزدیک کن،و پیروزی نهایی را به ما مرحمت فرما،و این تشـنگان و شیفتگان را با زلال ایمان و عدل و آزادی سیراب فرما.انک علی کل شیء قدیر (۱).

"پایان تفسیر سوره توبه"

ص :۲۰۹

۱- ۱) این بخش قبل از انقلاب و برقراری حکومت اسلامی و در بحبوحه مبارزات بر ضد شاه نوشته شده است.

سوره یونس(ع) این سوره در مکه نازل شده و ۱۰۹ آیه است

اشاره

ص :۲۱۰

بسم اللّه الرحمن الرحيم

محتوی و فضیلت این سوره

این سوره که از سوره های مکی است،و به گفته بعضی از مفسران بعد از سوره اسراء و قبل از سوره هود نازل شده است همانند بسیاری از سوره های مکی روی چند مساله اصولی و زیر بنائی تکیه می کند،که از همه مهمتر مساله "مبدء"و"معاد"است.

منتها نخست از مساله وحی و مقام پیامبر ص سخن می گوید،سپس به نشانه هایی از عظمت آفرینش که نشانه عظمت خدا است می پردازد،بعد،مردم را به ناپایداری زندگی مادی دنیا و لزوم توجه به سرای آخرت و آمادگی برای آن از طریق ایمان و عمل صالح متوجه می سازد.

و به تناسب همین مسائل قسمتهای مختلفی از زندگی پیامبران بزرگ از جمله نوح و موسی و یونس(ع)را بازگو می کند و به همین مناسبت نام سوره یونس بر آن گذارده شده است.

و باز برای تایید مباحث فوق،سخن از لجاجت و سرسختی بت پرستان به میان می آورد،و حضور و شهود خدا را در همه جا برای آنها ترسیم می کند،و مخصوصا برای اثبات این مساله از اعماق فطرت آنان که به هنگام مشکلات آشکار می شود و به یاد خدای واحد یکتا می افتند،کمک می گیرد.

و بالآخره برای تکمیل بحثهای فوق در هر مورد مناسبی از بشارت و انذار، بشارت به نعمتهای بی پایان الهی برای صالحان و انذار و بیم دادن طاغیان و گردنکشان،استفاده می کند.

لذا در روایتی از امام صادق ع می خوانیم که فرمود:"

من قرء سوره یونس فی کل شهرین او ثلاثه لم یخف علیه ان یکون من الجاهلین و کان یوم

القیامه من المقربین ":"کسی که سوره یونس را در هر دو یا سه ماه بخواند بیم آن نمی رود که از جاهلان و بی خبران باشد،و روز قیامت از مقربان خواهد بود" (۱).

این به خاطر آن است آیات هشدار دهنده و بیدار کننده در این سوره فراوان است،و اگر با دقت و تامل خوانده شود،تاریکی جهل را از روح آدمی بر طرف می کند،و اثر آن حد اقل چند ماهی در وجود او خواهد بود،و هر گاه علاوه بر درک و فهم محتوای سوره،به آن نیز عمل کند،به طور یقین روز رستاخیز در زمره مقربان قرار خواهد گرفت.

شاید نیاز به یادآوری نداشته باشد که فضائل سوره ها همانگونه که سابقا هم گفته ایم،تنها با تلاوت آیات،بدون درک معنی،و بدون عمل به محتوای آن فراهم نمی گردد،زیرا تلاوت،مقدمه فهم است،و فهم مقدمه عمل!.

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد دوم صفحه ۲۹۰ و تفاسیر دیگر.

[سوره يونس (۱۰): آيات ۱ تا ۲]

اشاره

بِسْمِ اَللّٰهِ اَلرَّحْمٰنِ اَلرَّحِيمِlt;br/gtالر تِلْكَ آيٰاتُ اَلْكِتٰابِ اَلْحَكِيمِ (۱) أَ كٰانَ لِلنّٰاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنٰا إِلىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ اَلنّٰاسَ وَ بَشِّرِ اَلَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قٰالَ اَلْكٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ (۲)

ترجمه:

بنام خداوند بخشنده مهربان ۱-الر-آن آيات كتاب حكيم است.

۲-آيا اين براى مردم موجب شگفتى است كه به يكى از آنها وحى فرستاديم كه مردم را انذار كن و به كسانى كه ايمان آورده اند بشارت ده كه براى آنها پاداشهاى مسلم نزد پروردگارشان(و سابقه نيك)است(اما)كافران گفتند اين ساحر آشكارى است.

تفسير:

رسالت پيامبر

در اين سوره بار ديگر با حروف مقطعه قرآن روبرو مى شويم كه به صورت الف و لام و راء ذكر شده است،و ما در آغاز سوره بقره و سوره آل عمران و اعراف به اندازه كافى در تفسير اين گونه حروف سخن گفته ايم و به خواست خدا در آينده نيز در موارد مناسب بحث خواهيم كرد و نيز مطالب تازه اى بر آن خواهيم افزود.

ص: ۲۱۴

به دنبال آن نخست اشاره به عظمت آیات قرآن کرده،می گوید:"آنها آیات کتاب حکیم است"(تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ).

تعبیر به"آنها"(اسم اشاره بعید)به جای هذه"اینها"(اسم اشاره به نزدیک) که نظیر آن در آغاز سوره بقره نیز آمده است،از تعبیرات لطیف قرآن محسوب می شود،و کنایه از عظمت و والا بودن مفاهیم قرآن است.

زیرا مطالب پیش پا افتاده و ساده را غالبا با اسم اشاره نزدیک می آورند،اما مطالب مهمی که در سطح بالا و گویی بر فراز آسمانها در یک افق عالی قرار گرفته، با اسم اشاره دور بیان می کنند،و اتفاقا در تعبیرات روزمره،ما نیز از این تعبیر استفاده می کنیم،و برای عظمت اشخاص هر چند در حضورشان بوده باشیم"آن جناب"یا"آن حضرت"می گوئیم،نه این جناب و این حضرت،ولی به هنگام تواضع کلمه"اینجانب"را به کار می بریم.

توصیف کتاب آسمانی یعنی قرآن به"حکیم"اشاره به این است که آیات قرآن دارای آن چنان استحکام و نظم و حسابی است که هر گونه باطل و خرافه و هزل را از خود دور می سازد،جز حق نمی گوید و جز به راه حق دعوت نمی کند.

*** آیه دوم به تناسب اشاره ای که در آیه قبل به قرآن مجید و وحی آسمانی شده،یکی از ایرادات مشرکان را نسبت به پیامبر ص بیان می کند،همان اشکالی که به طور مکرر در قرآن مجید آمده و تکرارش نشان می دهد از ایرادات مکرر مشرکان بوده است و آن اینکه چرا وحی آسمانی از ناحیه خدا بر انسانی نازل شده،چرا فرشته ای ماموریت این رسالت بزرگ را به عهده نگرفته است؟! قرآن در پاسخ اینگونه سؤالات می گوید:"آیا تعجبی برای مردم دارد که ما وحی به مردی از آنان فرستادیم"(أَ كَانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ) در واقع جواب ایراد آنها با کلمه"منهم"(از جنس آنان)داده شده است

یعنی اگر رهبر و راهنما،همجنس پیروانش باشد و دردهای آنها را بداند و از نیازهایشان آگاه گردد جای تعجب نیست،تعجب در این است که از غیر جنس آنها باشد که بر اثر ناآگاهی از وضعشان نتواند آنها را رهبری کند.

سپس به محتوای این وحی آسمانی اشاره کرده،آن را در دو چیز خلاصه می کند:

نخست اینکه به او وحی فرستادیم که"مردم را انذار کند و از عواقب کفر و گناه بترساند"(أَنْ أَنْذِرِ النّٰاسَ).

دیگر اینکه"به افراد با ایمان بشارت ده که برای آنان در پیشگاه خدا قدم صدق است"(وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ).

در اینکه منظور از قدم صدق چیست؟در میان مفسران بحث است، اما روی هم رفته یکی از سه تفسیر(یا هر سه با هم)برای آن قابل قبول است.

نخست اینکه اشاره به آن است که ایمان"سابقه فطری"دارد و در حقیقت مؤمنان با ابراز ایمان،مقتضای فطرت خود را تصدیق و تاکید کرده اند(زیرا یکی از معانی قدم،سابقه است)چنان که می گویند لفلان قدم فی الاسلام-او قدم فی الحرب(یعنی:فلان کس در اسلام یا در جنگ و مبارزه،سابقه دارد).

دوم اینکه اشاره به مساله معاد و نعمتهای آخرت باشد،زیرا یکی از معانی قدم،مقام و منزله است(به تناسب اینکه انسان با پای خود به منزلگاهش وارد می شود)یعنی برای افراد با ایمان مقام و منزله ثابت و مسلمی در پیشگاه خدا است که هیچ چیز نمی تواند آن را تغییر دهد و دگرگون سازد.

سوم اینکه قدم به معنی پیشوا و رهبر است،یعنی برای مؤمنان پیشوا و رهبری صادق فرستاده شده است.

روایات متعددی که در تفاسیر شیعه و اهل تسنن در ذیل این آیه وارد شده و قدم صدق را به شخص پیامبر ص یا ولایت علی ع تفسیر کرده است،مؤید

ص :۲۱۶

همین معنی است (۱).

و همانگونه که گفتیم ممکن است بشارت به همه این امور،هدف از تعبیر فوق بوده باشد.

باز در پایان آیه به یکی از اتهاماتی که مشرکان کرارا برای پیامبر ص ذکر می کردند اشاره کرده،می گوید:"کافران گفتند این مرد ساحر آشکاری است"(قٰالَ الْكٰافِرُونَ إِنَّ هٰذٰا لَسٰاحِرٌ مُبِينٌ).

کلمه"ان"و"لام تاکید"و صفت"مبین"،همه نشانه تاکیدی است که آنها روی این تهمت داشتند و تعبیر به"هذا"(اسم اشاره به نزدیک)برای این بوده که مقام پیامبر ص را تحقیر کنند.

اما اینکه چرا نسبت سحر به پیامبر ص می دادند روشن است،زیرا در برابر سخنان اعجاز آمیز و برنامه های و قوانین درخشان و سایر معجزاتش پاسخ قانع کننده ای نداشتند،جز اینکه فوق العادگی آن را با سحر تفسیر کنند،و به این صورت،پرده جهل و بی خبری،برای ساده لوحان،روی آن بیفکنند.

اینگونه تعبیرها که از ناحیه دشمنان پیامبر ص صادر می شد خود دلیل روشنی است بر اینکه پیامبر ص کارهای خارق العاده ای داشته که افکار و دلها را به سوی خود جذب می کرده است،مخصوصا تکیه کردن روی سحر در مورد قرآن مجید خود گواه زنده ای بر جاذبه فوق العاده این کتاب آسمانی است که آنها برای اغفال مردم آن را زیر پرده سحر می پوشاندند.

به خواست خدا در ذیل آیات مناسب باز در این باره سخن خواهیم گفت.

۱- ۱) تفسیر برهان جلد ۲ صفحه ۱۷۷ و تفسیر قرطبی جلد ۵ صفحه ۳۱۴۵.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳ تا ۴]

اشاره

إِنَّ رَبَّكُمُ اَللّٰهُ اَلَّذِی خَلَقَ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضَ فِی سِتَّةِ أَیّٰامٍ ثُمَّ اِسْتَویٰ عَلَی اَلْعَرْشِ یُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ مٰا مِنْ شَفِیعٍ إِلاّٰ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذٰلِكُمُ اَللّٰهُ
رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَ فَلاٰ تَذَكَّرُونَ (۳) إِلَیْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اَللّٰهِ حَقًّا إِنَّهُ یَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ لِیَجْزِیَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا
اَلصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ وَ اَلَّذِینَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا كٰانُوا یَكْفُرُونَ (۴)

ترجمه:

۳-پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید سپس بر تخت (قدرت)قرار گرفت و به تدبیر کار(جهان)پرداخت،هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد،این است خداوند پروردگار شما،پس او را پرستش کنید،آیا متذکر نمی شوید؟! ۴-بازگشت همه شما به سوی او است خداوند وعده حقی فرموده،او خلق را آغاز کرد سپس آن را باز می گرداند،تا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند به عدالت جزا دهد و برای کسانی که کافر شدند نوشیدنی از مایع سوزان است و عذاب دردناکی بخاطر آنکه کفر می ورزیدند.

تفسیر:

خداشناسی و معاد

قرآن پس از اشاره به مسئله وحی و نبوت در نخستین آیات این سوره،به

سراغ دو اصل اساسی تعلیمات همه انبیاء یعنی "مبدء" و "معاد" می رود،و در دو آیه فوق این دو اصل مهم را در ضمن عباراتی کوتاه و گویا بیان می کند.

نخست می گوید:"پروردگار شما همان خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید"(إِنَّ رَبَّکُمُ اللّهُ الَّذِی خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِی سِتَّهِ أَیّامٍ).

همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم کلمه"یوم"در لغت عرب و"روز" در فارسی و معادل آن در سایر لغات در بسیاری مواقع به معنی دوران استعمال می شود چنان که می گوئیم:روزی در کشور ما استبداد حکومت می کرد،ولی اکنون در پرتو انقلاب روز آزادی است،یعنی دورانی استبداد بود و پس از پایان استبداد دوران رهایی مردم رسیده است (۱).

بنا بر این مفهوم جمله فوق این می شود که پروردگار آسمان و زمین را در شش دوران آفریده است و چون در باره این دورانهای ششگانه سابقا سخن گفته ایم از تکرار آن خود داری می کنیم (۲).

سپس اضافه می کند:"خداوند پس از آفرینش جهان زمام امور آنها را در دست گرفت"(ثُمَّ اسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ).

"همه کارهای جهان به فرمان او است،و همه چیز در قبضه تدبیرش" (یدبر الامر).

کلمه"عرش"گاهی به معنی"سقف"،و گاهی به معنی چیزی که دارای سقف است،و زمانی به معنی تختهای بلند پایه می آید،این معنی اصلی آن است اما معنی کنایی آن همان قدرت است،چنان که می گوئیم فلان شخص بر تخت نشست، و یا پایه های تختش فرو ریخت،و یا او را از تخت به زیر آوردند،همه اینها کنایه از قدرت یافتن و یا از دست دادن قدرت است در حالی که ممکن است اصلا تختی

۱- ۱ و ۲) برای توضیح بیشتر و ذکر مثالهایی در این باره از عربی و فارسی به جلد ۶ صفحه ۲۰۰ ذیل آیه ۵۴ سوره اعراف مراجعه نمائید.

-۲

در کار نبوده باشد،به همین دلیل "اِسْتَوی عَلَی الْعَرْشِ "به معنی این است که خداوند زمام امور جهان را بر دست گرفت (۱).

"تدبر"از ماده"تدبیر"در اصل از"دبر"(بر وزن ابر)به معنی پشت سر و عاقبت چیزی است بنا بر این تدبیر به معنی بررسی کردن عواقب کارها،و مصالح را سنجیدن و بر طبق آن عمل نمودن است.پس از آنکه روشن شد خالق و آفریدگار"اللّه"است و زمام اداره جهان هستی به دست او است و تدبیر همه امور به فرمان او می باشد معلوم است که بتها این موجودات بی جان و عاجز و ناتوان هیچگونه نقشی در سرنوشت انسانها نمی توانند داشته باشند لذا در جمله بعد می فرماید:"هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن و فرمان او وجود ندارد"(ما مِنْ شَفِیعٍ إِلاّ مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (۲).

آری"این چنین است"اللّه"پروردگار شما،او را باید پرستش کنید نه غیر او" (ذلِکُمُ اللّهُ رَبُّکُمْ فَاعْبُدُوهُ).

"آیا با این دلیل روشن متذکر نمی شوید؟"(أَ فَلا تَذَکَّرُونَ).

*** در آیه بعد همانگونه که اشاره کردیم سخن از معاد می گوید و در جمله های کوتاهی هم اصل این مسئله و هم دلیل،و هم هدف آن را بیان می دارد.

نخست می گوید:"بازگشت همه شما به سوی خدا است"(إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً).

سپس روی این مساله مهم تکیه و تاکید کرده اضافه می کند:"این وعده

---

۱ - ۱) برای توضیح بیشتر و آگاهی از معانی مختلف"عرش"به جلد ۶ صفحه ۲۰۴ به بعد و جلد دوم صفحه ۲۰۰ مراجعه فرمائید.

۲ - ۲) پیرامون مسئله مهم"شفاعت"در جلد اول صفحه ۱۶۰ به بعد و در جلد دوم صفحه ۱۹۶ به بعد توضیح کافی داده ایم.

قطعی خداوند است"(وَعْدَ اللّهِ حَقًّا).

بعد با این عبارت اشاره به دلیل آن کرده،می گوید:"خداوند آفرینش را آغاز کرد و سپس تجدید می کند."(إِنَّهُ یَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ یُعِیدُهُ).

یعنی آنها که در معاد تردید دارند باید آغاز خلقت را بنگرند،کسی که جهان را در آغاز ایجاد کرد توانایی اعاده آن را دارد،این استدلال به صورت دیگری در سوره"اعراف"آیه ۲۹ ضمن یک جمله کوتاه بیان شده است کَمٰا بَدَأَکُمْ تَعُودُونَ :"همانگونه که شما را در آغاز ایجاد کرد باز می گرداند"که شرح آن در تفسیر سوره اعراف گذشت.

آیات مربوط به معاد در قرآن نشان می دهد که علت عمده تردید مشرکان و مخالفان،این بوده که در امکان چنین چیزی تردید داشته اند و با تعجب سؤال می کردند آیا این استخوانهای پوسیده و خاک شده بار دیگر لباس حیات و زندگی در بر می کند و به شکل نخست باز می گردد؟لذا قرآن نیز روی همین مساله "امکان"انگشت گذارده و می گوید:فراموش نکنید آن کسی که جهان را از نو سامان می بخشد و مردگان را زنده می کند همان آفریدگاری است که در آغاز چنین کرده است.

سپس سخن از هدف معاد به میان می آید که این برنامه"برای آن است که خداوند افرادی را که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند به عدالت پاداش دهد"،بی آنکه کوچکترین اعمال آنها از نظر لطف و مرحمت او مخفی و بی اجر بماند (لِیَجْزِیَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ بِالْقِسْطِ).

"و آنها که راه کفر و انکار پوییدند و طبعا عمل صالحی نیز نداشتند(زیرا ریشه عمل خوب اعتقاد خوب است)مجازات دردناک،و نوشیدنی از آب گرم و سوزان و عذاب الیم به خاطر کفرشان در انتظارشان است".(وَ الَّذِینَ کَفَرُوا لَهُمْ شَرٰابٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ عَذٰابٌ أَلِیمٌ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه داشت

۱-با اینکه خداوند مکان و محلی ندارد و مخصوصا با توجه به اینکه در این جهان نیز همه جا هست و از ما به ما نزدیکتر است موجب شده که مفسران در تفسیر إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً در آیه فوق و آیات دیگر قرآن تفسیرهای گوناگون کنند.

گاهی گفته می شود منظور این است به سوی پاداش و جزای خدا باز می گردید.

و شاید بعضی از جاهلان این تعبیر را دلیلی بر تجسم خداوند در قیامت بدانند که بطلان این عقیده واضحتر از آن است که نیاز به بیان داشته باشد.

اما آنچه با دقت در آیات قرآن به دست می آید این است که عالم حیات و زندگی همچون کاروانی است که از جهان عدم به حرکت در آمده،و در مسیر بی انتهای خود به سوی بی نهایت که ذات پاک خدا است پیش می رود،هر چند مخلوقات محدودند و محدود هرگز بی نهایت نخواهد شد ولی سیر او به سوی تکامل نیز متوقف نمی گردد،حتی پس از قیام قیامت باز این سیر تکاملی ادامه می یابد (چنان که در بحث معاد شرح داده ایم) (۱).

قرآن می گوید يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحاً :"ای انسان تو با تلاش و کوشش به سوی پروردگارت پیش میروی".

و نیز می گوید"يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ ":"ای روحی که در پرتو ایمان و عمل صالح به سر حد آرامش و اطمینان رسیده ای به سوی پروردگارت بازگرد".

و از آنجا که آغاز این حرکت از ناحیه آفریدگار شروع شده و نخستین جرقه حیات از او پدید آمده و این حرکت تکاملی نیز به سوی او است تعبیر به

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به کتاب معاد و جهان پس از مرگ مراجعه کنید.

"رجوع"و بازگشت شده است.

کوتاه سخن اینکه این گونه تعبیرها علاوه بر اینکه اشاره به آغاز حرکت عمومی موجودات از ناحیه خدا است هدف و مقصد این حرکت را که ذات پاک او است نیز مشخص می کند.

و با توجه به اینکه تقدیم کلمه"الیه"دلیل انحصار است روشن می شود که هیچ وجودی جز ذات پاک او نمی تواند مقصد حرکت تکاملی انسان باشد نه بتها و نه هیچ مخلوق دیگر،زیرا همه اینها محدودند و مسیر انسان یک مسیر نامحدود است.

۲-"قسط"در لغت به معنی پرداختن سهم دیگری است و لذا مفهوم دادگری در آن نهفته است،جالب اینکه در آیه فوق این کلمه تنها در مورد کسانی که عمل صالح دارند و پاداش نیک دریافت می کنند گفته شده،ولی در مورد کیفر بدکاران عنوان نشده است،این به خاطر آن است که مجازات و کیفر شکل در آمد و سهمیه ندارد،و به تعبیر دیگر کلمه قسط تنها متناسب پاداش نیک است نه مجازات.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵ تا ۶]

اشاره

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ اَلشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ اَلْقَمَرَ نُوراً وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ اَلسِّنِینَ وَ اَلْحِسٰابَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ یُفَصِّلُ اَلْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ (۵) إِنَّ فِی اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ وَ مٰا خَلَقَ اَللّٰهُ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ (۶)

ترجمه:

۵-او کسی است که خورشید را روشنایی و ماه را نور قرار داد،و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد تا عدد سالها و حساب(کارها)را بدانید،خداوند این را جز به حق نیافریده او آیات(خود را)برای گروهی که اهل دانشند شرح می دهد.

۶-مسلما در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمانها و زمین آفریده آیات(و نشانه هایی) است بر آنها که پرهیزکارند(و گناه چشم دلشان را نابینا نکرده است).

تفسیر:

گوشه ای از آیات عظمت خدا

در آیات گذشته اشاره کوتاهی به مساله مبدأ و معاد شده بود،ولی از این آیات به بعد این دو مساله اصولی که مهمترین پایه دعوت انبیاء بوده است به طور مشروح مورد بحث قرار می گیرد و به تعبیر دیگر آیات آینده نسبت به گذشته از قبیل تفصیل و اجمال است.

نخستین آیه مورد بحث اشاره به قسمتهایی از آیات عظمت خدا در جهان آفرینش کرده می گوید:او کسی است که خورشید را ضیاء و روشنی و قمر را نور قرار داد"(هُوَ الَّذِی جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیٰاءً وَ الْقَمَرَ نُوراً .) خورشید با نور عالمگیرش نه تنها بستر موجودات را گرم و روشن می سازد بلکه در تربیت گیاهان و پرورش حیوانات سهم عمده و اساسی دارد، و اصولا هر حرکت و جنبشی در کره زمین وجود دارد حتی حرکت بادها و امواج دریاها و جریان رودها و آبشارها-اگر درست دقت کنیم از برکت نور آفتاب است،و اگر روزی این اشعه حیاتبخش از کره خاکی ما قطع شود در فاصله کوتاهی تاریکی و سکوت و مرگ همه جا را فرا خواهد گرفت.

ماه با نور زیبایش چراغ شبهای تار ما است،نه تنها شبروان را در بیابانها رهبری می کند بلکه روشنایی ملائمش برای همه ساکنان زمین مایه آرامش و نشاط است.

سپس به یکی دیگر از آثار مفید وجود ماه اشاره کرده می گوید:

"خداوند برای آن منزلگاههایی مقدر کرد تا شماره سالها و حساب زندگی و کار خویش را بدانید"(وَ قَدَّرَهُ مَنٰازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِینَ وَ الْحِسٰابَ).

یعنی اگر می بینید ماه از نخستین شب که هلال باریکی بیش نیست رو به افزایش

می رود تا حدود نیمه ماه و از آن پس تدریجا نقصان می یابد تا یکی دو روز آخر ماه بعد در تاریکی محاق فرو می رود و بار دیگر به شکل هلال ظاهر می گردد، و همان منزلگاههای پیشین را طی می کند،این دگرگونی عبث و بیهوده نیست، بلکه یک تقویم بسیار دقیق و زنده طبیعی است که عالم و جاهل می توانند آن را بخوانند و حساب تاریخ کارها و امور زندگی خود را نگهدارند و این اضافه بر نوری است که ماه به ما می بخشد (۱).

سپس اضافه می کند این آفرینش و این گردش مهر و ماه سرسری و از بهر بازیگری نیست"خداوند آن را نیافریده است مگر به حق"(مٰا خَلَقَ اللّٰهُ ذٰلِکَ إِلاّٰ بِالْحَقِّ).

و در پایان آیه تاکید می کند که"خدا آیات و نشانه های خود را برای آنها که می فهمند و درک می کنند شرح می دهد"(یُفَصِّلُ الْآیٰاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ).

اما بیخبران بی بصر چه بسیار از کنار همه این آیات و نشانه های پروردگار می گذرند و کمترین چیزی از آن درک نمی کنند.

*** در آیه دوم به قسمتی دیگر از نشانه ها و دلائل وجودش در آسمان و زمین پرداخته می گوید:"در آمد و شد شب و روز و آنچه خداوند در آسمان و زمین آفریده است نشانه هایی است برای گروه پرهیزکاران"(إِنَّ فِی اخْتِلاٰفِ اللَّیْلِ وَ النَّهٰارِ وَ مٰا خَلَقَ اللّٰهُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَتَّقُونَ).

نه تنها خود آسمانها و زمین از آیات خدا است بلکه تمام ذرات موجوداتی که در آنها وجود دارد هر یک آیتی و نشانه ای محسوب می شود،اما تنها کسانی آنها را درک می کنند که در پرتو تقوا و پرهیز از گناه،صفای روح و روشن بینی یافته،

ص:۲۲۵

۱- ۱) در مورد اینکه ماه یک تقویم طبیعی است و می توان از حالات مختلفش روزهای ماه را دقیقا تعیین کرد در جلد دوم صفحه ۶ بحث کرده ایم.

و می توانند چهره حقیقت و جمال یار را ببینند.

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[فرق میان"ضیاء"و"نور"]

۱-در اینکه میان"ضیاء"و"نور"چه تفاوتی است مفسران گفتگوی فراوان دارند بعضی هر دو را مترادف و به یک معنی دانسته اند،و بعضی گفته اند"ضیاء" که در مورد،نور خورشید در آیه فوق به کار رفته همان نور قوی است،اما کلمه "نور"که در باره ماه به کار رفته نور ضعیفتر است.

سومین نظر در این باره این است که"ضیاء"به معنی نور ذاتی است ولی "نور"مفهوم اعمی دارد،که ذاتی و عرضی را هر دو شامل میشود،بنا بر این تفاوت تعبیر در آیه فوق اشاره به این نکته است که خداوند خورشید را منبع جوشش نور قرار داد در حالی که نور ماه جنبه اکتسابی دارد و از خورشید سرچشمه می گیرد.

این تفاوت با توجه به پاره ای از آیات قرآن صحیحتر به نظر می رسد زیرا در آیه ۱۶ سوره نوح می خوانیم:" وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُوراً وَ جَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجاً "و در آیه ۶۱ سوره فرقان می خوانیم:" وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَ قَمَراً مُنِيراً " با توجه به اینکه"سراج"(چراغ)نور از خودش پخش می کند و منبع و سرچشمه نور است و خورشید در دو آیه فوق تشبیه به سراج شده است روشن می شود که در آیات مورد بحث نیز این تفاوت بسیار متناسب است.

۲-در اینکه آیا"ضیاء"جمع است یا مفرد در میان اهل ادب و نویسندگان لغت اختلاف است. بعضی مانند نویسنده کتاب"قاموس"آن را مفرد دانسته اند، ولی بعضی دیگر مانند"زجاج""ضیاء"را جمع"ضوء"می دانند،نویسنده تفسیر"المنار"و تفسیر"قرطبی"نیز این معنی را پذیرفته اند و مخصوصا "المنار"بر اساس آن استفاده خاصی از آیه کرده است و می گوید:ذکر ضیاء به صورت جمع در قرآن در مورد نور آفتاب اشاره به چیزی است که علم امروز پس از قرنها آن را اثبات کرده است و آن اینکه نور آفتاب مرکب از هفت نور

ص: ۲۲۶

و یا به تعبیر دیگر هفت رنگ است،همان رنگهایی که در رنگین کمان،و به هنگام عبور نور از منشورهای بلورین دیده می شود.

ولی جای این سؤال باقی می ماند که مگر نور ماه-هر چند ضعیفتر است- مرکب از رنگهای مختلف نیست؟.

[منزلگاههای ماه]

۳-در اینکه مرجع ضمیر "قدره منازل"(برای آن منزلگاههایی قرار داد)تنها"ماه"است و یا ماه و خورشید هر دو را شامل می شود باز در میان مفسران گفتگو است بعضی معتقدند که این ضمیر گرچه مفرد است اما به هر دو بازمی گردد و نظیر آن در ادبیات عرب کم نیست.

انتخاب این نظر به خاطر آن است که نه تنها ماه بلکه خورشید هم منزلگاههایی دارد و هر وقت در برج مخصوصی است و همین اختلاف برجها مبدأ پیدایش تاریخ و ماههای شمسی است.

ولی انصاف این است که ظاهر آیه نشان می دهد که این ضمیر مفرد تنها به "قمر"که نزدیک آن است بازمی گردد و این خود نکته ای دارد،زیرا:

اولا-ماههایی که در اسلام و قرآن به رسمیت شناخته شده ماههای قمری است.

و ثانیا-ماه کره ای است متحرک و منزلگاههایی دارد و اما خورشید در وسط منظومه شمسی قرار گرفته و حرکتی در مجموع این منظومه ندارد،و این اختلاف برجها و سیر خورشید در صور فلکی دوازده گانه که از"حمل"شروع می شود و به"حوت"ختم می گردد به خاطر حرکت خورشید نیست بلکه به خاطر حرکت زمین به دور خورشید است و این گردش زمین سبب می شود که خورشید را هر ماه روبروی یکی از صور فلکی دوازده گانه ببینیم،بنا بر این خورشید منزلگاههای مختلف ندارد بلکه تنها ماه دارای منزلگاهها است.(دقت کنید).

آیه فوق در حقیقت اشاره به یکی از مسائل علمی مربوط به کرات آسمانی

می کند،که در آن زمان از نظر علم و دانش بشر پوشیده بود و آن اینکه ماه دارای حرکت است و اما خورشید حرکتی ندارد.

۴-در آیات فوق آمد و شد شب و روز یکی از نشانه های خدا شمرده شده است،و این به خاطر آن است که اگر نور آفتاب یک نواخت و به طور مداوم بر زمین می تابید مسلما درجه حرارت در زمین به قدری بالا می رفت که قابل زندگی نبود(مانند حرارت سوزان ماه در روزهایش که به اندازه ۱۵ شبانه روز زمین طولانی است)و همچنین اگر شب به طور مستمر ادامه می یافت همه چیز از شدت سرما می خشکید(همانند شبهای طولانی ماه)ولی خداوند این دو را پشت سر یکدیگر قرار داده تا بستر حیات و زندگی را در کره زمین آماده و مهیا سازد (۱).

نقش عدد و حساب و تاریخ و سال و ماه در نظام زندگی بشر و پیوندهای اجتماعی و کسب و کار بر همه کس روشن و آشکار است.

[عدد و حساب مهمترین مساله در زندگی بشر]

۵-مساله عدد و حساب که در آیات فوق به آن اشاره شده در واقع یکی از مهمترین مسائل زندگی بشر در تمام زمینه ها است.

می دانیم اهمیت یک موهبت هنگامی آشکار می شود که زندگی را بدون آن مورد مطالعه و بررسی قرار بدهیم،روی این حساب،فکر کنید اگر یک روز تاریخ(امتیاز روزها،ماهها و سالها)از زندگی بشر برداشته شود و مثلا نه روزهای هفته روشن باشد و نه روزهای ماه و نه شماره ماهها و سالها،در این موقع تمام مسائل تجاری،اقتصادی،سیاسی و هر گونه قرار داد و برنامه زمان بندی شده به هم می ریزد،و هیچ کاری نظم و انضباطی به خود نخواهد گرفت،حتی وضع کشاورزی،دامداری و صنایع تولیدی نیز دچار هرج و مرج می شود.

اما از آنجا که خداوند،انسان را برای یک زندگی سعادتبخش،و توأم

۱- ۱) در جلد اول صفحه ۴۱۰ و جلد ۳ صفحه ۲۱۴ نیز در این باره توضیحات دیگری داده ایم.

با نظام،آفریده،وسائل آن را نیز در اختیارش گذاشته است.

درست است که انسان با یک تاریخ قرار دادی می تواند کارهای خود را تا حدودی منظم سازد،ولی اگر بر پایه یک میزان طبیعی استوار نباشد نه عمومیت پیدا می کند و نه چندان قابل اعتماد است.

گردش ماه و خورشید(یا صحیحتر زمین به دور خورشید)و منزلگاههایی که دارند یک تقویم طبیعی را پی ریزی می کند که همه جا و برای همه کس روشن و قابل اعتماد است.

همانطور که مقدار شبانه روز که یک واحد کوچک تاریخی است،بر اثر یک عامل طبیعی یعنی حرکت زمین به دور خود به وجود می آید،ماه و سال نیز باید متکی به یک گردش طبیعی باشد،و به این ترتیب حرکت ماه به دور کره زمین یک واحد بزرگتر(ماه که تقریبا مساوی ۳۰ روز است)و حرکت زمین به دور آفتاب واحد عظیمتری یعنی سال را تشکیل می دهد.

گفتیم تقویم اسلامی بر اساس تقویم قمری و گردش ماه است،درست است که گردش خورشید در برجهای دوازده گانه نیز وسیله خوبی برای تعیین ماههای شمسی است،ولی این تقویم با اینکه طبیعی است به درد همه نمی خورد،و تنها دانشمندان نجوم از طریق رصدهای نجومی می توانند،بودن خورشید را در فلان برج تشخیص دهند،به همین دلیل دیگران مجبورند به تقویمهایی که بوسیله همان منجمان تنظیم شده مراجعه کنند.

ولی گردش منظم ماه به دور زمین،تقویم روشنی به دست می دهد که حتی افراد بی سواد و بیابان گرد نیز قادر به خواندن خطوط و نقوش آن هستند.

توضیح اینکه قیافه ماه هر شب در آسمان به گونه خاصی غیر از شب قبل و بعد است به طوری که در شب در تمام ماه وضع و قیافه ماه در آسمان یکسان نیست،و اگر کمی در وضع ماه هر شب دقت کنیم کم کم عادت خواهیم کرد که با دقت

تعیین کنیم آن شب،چندمین شب ماه هست.

ممکن است بعضـی تصور کننـد از نیمه دوم مـاه به بعـد منظره هـای نیمه اول مـاه عینا تکرار می شود،و مثلا چهره ماه در شـب بیست و یکم درست مانند شب هفتم است، ولی این یک اشتباه بزرگ است،زیرا قسمت ناقص ماه در نیمه اول طرف بالا است در حـالی که قسـمت نـاقص در نیمه دوم طرف پائین است و به تعبیر دیگر نوکهای هلال در آغاز ماه به سـمت شـرق است،در حـالی که نوکهـای ماه در اواخر ماه به سـمت غرب می باشـد،به علاوه ماه در اوائل ماه در سـمت غرب دیـده می شود،ولی در اواخر بیشتر در سمت شرق و بسیار دیرتر طلوع می کند.

به این ترتیب می توان از شـکل ماه با تغییرات تـدریجی اش به عنوان یک روز شـمار اسـتفاده کرد،و با دقت روزهای ماه را از شکل ماه بدست آورد.

به هر حـال مـا در این موهبت که نـامش را"نظـام تـاریخی"می نـامیم، مـدیون این آفرینش الهی هسـتیم،و اگر حرکـات مـاه و خورشید(زمین)نبود، چنان هرج و مرج و ناراحتی در زندگی برای ما پدید می آمد که حسابی برای آن متصور نبود.

زنـدانیانی که در سـلولهای انفرادی و تاریـک گرفتـار شـده انـد و زمان را گم کرده انـد این سـرگردانی و بلاتکلیفی را کاملا احساس کرده اند.

یکی از زندانیانی که در عصـر ما حدود یک ماه در سـلول تاریک انفرادی عمال اسـتبداد گرفتار شده بود نقل می کرد که من برای تشـخیص وقت نماز هیـچ وسـیله ای نداشـتم جز اینکه به هنگامی که نهار می آوردنـد نماز ظهر و عصـر می خواندم و به هنگامی که شام می آوردند،نماز مغرب و عشا و نماز صـبح را نیز معمولا همراه آوردن صـبحانه می خواندم!برای اینکه روزها را بشـمرم حسـاب وعـده های غـذا را در نظر می گرفتم،هر سه وعـده غـذا را یک روز حساب می کردم! اما نمی دانم چه شـد هنگامی که از زندان بیرون آمدم حساب من با حساب مردم

در خارج تفاوت پیدا کرده بود!

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷ تا ۱۰]

اشاره

إِنَّ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَیٰاهِ اَلدُّنْیٰا وَ اِطْمَأَنُّوا بِهٰا وَ اَلَّذِینَ هُمْ عَنْ آیٰاتِنٰا غٰافِلُونَ (٧) أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمُ اَلنّٰارُ بِمٰا کٰانُوا
یَکْسِبُونَ (٨) إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمٰانِهِمْ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ اَلْأَنْهٰارُ فِی جَنّٰاتِ اَلنَّعِیمِ (٩) دَعْوٰاهُمْ
فِیهٰا سُبْحٰانَکَ اَللّٰهُمَّ وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ اَلْعٰالَمِینَ (١٠)

ترجمه:

۷-آنها که امید لقای ما(و رستاخیز)را ندارند،و به زندگی دنیا خشنود شدند،و بر آن تکیه کردند،و آنها که از آیات ما غافلند.

۸-(همه)آنها جایگاهشان آتش است به خاطر کارهایی که انجام می دادند.

۹-(ولی)کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند آنها را در پرتو ایمانشان هدایت می کند،از زیر(قصرهای)آنها نهرها،در باغهای بهشت،جریان دارد.

۱۰-گفتار(و دعای)آنها در بهشت این است که خداوندا!منزهی تو،و تحیت آنها سلام، و آخرین سخنشان حمد مخصوص پروردگار عالمیان است.

ص: ۲۳۱

تفسیر:

بهشتیان و دوزخیان

در آغاز این سوره همانگونه که اشاره شد،قرآن نخست یک بحث اجمالی پیرامون مساله مبدء و معاد نموده،سپس به شرح آن پرداخته است،در آیات قبل شرحی پیرامون مساله معاد بود،و در آیات مورد بحث شرحی پیرامون معاد، و سرنوشت مردم در جهان دیگر،دیده می شود.

نخست می فرماید:"کسانی که امید لقای ما را ندارند و به رستاخیز معتقد نیستند و به همین دلیل تنها به زندگی دنیا خشنودند و به آن اطمینان می کنند..." (إِنَّ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا وَ رَضُوا بِالْحَیٰاهِ الدُّنْیٰا وَ اطْمَأَنُّوا بِهٰا).

"و همچنین آنها که از آیات ما غافلند و در آنها اندیشه نمی کنند،تا قلبی بیدار و دلی مملو از احساس مسئولیت پیدا کنند..."(وَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ آیٰاتِنٰا غٰافِلُونَ).

*** "این هر دو گروه جایگاهشان آتش است،به خاطر اعمالی که انجام می دهند" (أُولٰئِکَ مَأْوٰاهُمُ النّٰارُ بِمٰا کٰانُوا یَکْسِبُونَ).

در حقیقت نتیجه مستقیم عدم ایمان به معاد همان دلبستگی به این زندگی محدود و مقامهای مادی و اطمینان و اتکاء به آن است،و نتیجه آن نیز آلودگی از نظر عمل و فعالیتهای مختلف زندگی است و پایان آن چیزی جز آتش نخواهد بود.

همچنین غفلت از آیات الهی،سرچشمه بیگانگی از خدا،و بیگانگی از خدا سرچشمه عدم احساس مسئولیت،و آلودگی به ظلم و فساد و گناه است،و سرانجام

ص: ۲۳۲

آن چیزی جز آتش نمی تواند باشد.

بنا بر این هر دو گروه فوق یعنی آنها که ایمان به مبدء یا ایمان به معاد ندارند،مسلما از نظر عمل آلوده خواهند بود و آینده هر دو گروه تاریک است.

این دو آیه بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که برای اصلاح یک جامعه و نجات آن از آتش ظلم و فساد،تقویت پایه های ایمان به"خدا"و"معاد" دو شرط ضروری و اساسی است چرا که بدون ایمان به خدا،احساس مسئولیت از وجود انسان برچیده می شود،و بدون توجه به معاد ترس از مجازات از میان خواهد رفت،و به این ترتیب این دو پایه اعتقادی پایه تمام اصلاحات اجتماعی است.

*** سپس اشاره به حال گروه دیگری می کند که نقطه مقابل این دو گروه می باشند و می گوید"کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند،خداوند به کمک ایمانشان آنها را هدایت می کند"(إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ).

این نور هدایت الهی که از نور ایمانشان سرچشمه می گیرد،تمام افق زندگانی آنها را روشن می سازد،در پرتو این نور آن چنان روشن بینی پیدا می کنند که جار و جنجالهای مکتبهای مادی،و وسوسه های شیطانی،و زرق و برقهای گناه،و زر و زور،فکر آنها را نمی دزدد،و از راه به بیراهه گام نمی نهند.

این حال دنیای آنها"و در جهان دیگر خداوند در باغهای پر نعمت بهشت قصرهایی به آنها می بخشد که از زیر آنها نهرهای آب جریان دارد"(تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنّاتِ النَّعِيمِ).

*** آنها در محیطی مملو از صلح و صفا و عشق به پروردگار و انواع نعمتها به

سر می برند.

هر زمان که جذبه ذات و صفات خدا وجودشان را روشن می سازد،"می گویند پروردگارا منزه و پاک از هر گونه عیب و نقصی"(دعویهم فِیهٰا سُبْحٰانَکَ اللّٰهُمَّ) و هر زمان به یکدیگر می رسند سخن از صلح و صفا می گویند"و تحیتشان آنجا سلام است"(وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیهٰا سَلاٰمٌ).

و سرانجام هر گاه از نعمتهای گوناگون خداوند در آنجا بهره می گیرند به شکر پرداخته و می گویند:"حمد و سپاس مخصوص خداوندی است که پروردگار عالمیان است"(وَ آخِرُ دَعْوٰاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰالَمِینَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[منظور از ملاقات پروردگار]

۱-منظور از ملاقات پروردگار که در آیه نخست آمده مسلما ملاقات حسی نیست بلکه منظور علاوه بر ملاقات پاداش و کیفرهای پروردگار،یک نوع شهود باطنی است که انسان در قیامت نسبت به ذات مقدس پیدا می کند،زیرا آیات و نشانه های او را همه جا آشکارتر می بیند و دید و درک تازه ای برای شناختش می یابد (۱)۲-در جمله" یَهْدِیهِمْ رَبُّهُمْ بِإِیمٰانِهِمْ "سخن از هدایت انسان در پرتو ایمان به میان آمده است،این هدایت،مخصوص به زندگی جهان دیگر نیست،بلکه در این جهان نیز انسان مؤمن در پرتو ایمانش از بسیاری اشتباهات و فریبکاری ها و لغزشهایی که مولود طمع،خود خواهی،هوی و هوس است نجات می یابد،و راه خود را در جهان دیگر به سوی بهشت در پرتو این ایمان پیدا می کند،چنان که قرآن می گوید:" یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُؤْمِنٰاتِ یَسْعیٰ نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمٰانِهِمْ " (۲)"در آن روز مردان و زنان با ایمان را می بینی که شعاع نورشان

۱- ۱) برای توضیح بیشتر به جلد اول صفحه ۱۵۶ ذیل آیه ۴۶ سوره بقره مراجعه فرمائید.

۲- ۲) سوره حدید آیه ۱۲.

در پیشاپیش رو،و در طرف راستشان در حرکت است".

و در حدیثی از پیامبر ص می خوانیم:

ان المؤمن اذا خرج من قبره صور له عمله فی صوره حسنه فیقول له انا عملک فیکون له نورا و قائدا الی الجنه " (۱):"هنگامی که مؤمن از قبر خود خارج میشود،اعمالش به صورت زیبایی نمایان می گردد و با او سخن می گوید که من اعمال توام و به صورت نوری در می آید که او را به سوی بهشت هدایت می کند"! ۳-در آیات فوق تَجْرِی مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهٰارُ آمده است،در حالی که در آیات دیگر قرآن" تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰارُ "دیده می شود،و به تعبیر دیگر در موارد دیگر می خوانیم که از زیر درختان بهشت نهرها جریان دارد،اما در آیه فوق می خوانیم از زیر پای بهشتیان نهرها جاری است.

این تعبیر ممکن است اشاره به این باشد که حتی قصرهای بهشتیان بر روی نهرها بنا شده،که لطف و زیبایی فوق العاده ای به آنها می بخشد.

و یا اشاره به اینکه نهرهای بهشتی به فرمان آنها هستند و در قبضه قدرتشان می باشد،چنان که در سرگذشت فرعون می خوانیم که می گفت أَ لَیْسَ لِی مُلْکُ مِصْرَ وَ هٰذِهِ الْأَنْهٰارُ تَجْرِی مِنْ تَحْتِی :"آیا حکومت مصر در اختیار من نیست و این نهرها به فرمان من جریان ندارند" (۲).

این احتمال نیز داده شده است که کلمه"تحت"به معنی"بین ایدی" باشد یعنی در مقابل آنها نهرهای آب جریان دارد.

۴-جالب توجه اینکه در آخرین آیه مورد بحث اشاره به سه حالت و یا سه نعمت و لذت بزرگ بهشتیان شده است:

حالت نخست توجه به ذات پاک پروردگار و لذتی که از این توجه به آنها

۱- ۱) تفسیر فخر رازی جزء ۱۷ صفحه ۴۰.

۲- ۲) زخرف آیه ۵۲.

دست می دهد که قابل مقایسه با هیچ لذتی نیست.

حالت دوم لـذتی است که بر اثر تماس داشـتن با مؤمنان دیگر در آن محیط پر از صـلح و تفاهم پیـدا می شود که بعد از لذت توجه به خدا از همه چیز برتر است.

حالت سوم لذتی است که از انواع نعمتهای بهشتی به آنها دست می دهد و باز آنها را متوجه به خدا می سازد،و حمد و سپاس او را می گویند(دقت کنید).

[سوره یونس (١٠): آیات ١١ تا ١٢]

اشاره

وَ لَوْ یُعَجِّلُ اَللّٰهُ لِلنّٰاسِ اَلشَّرَّ اِسْتِعْجٰالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ اَلَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ (١١) وَ إِذٰا مَسَّ اَلْإِنْسٰانَ اَلضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً فَلَمّٰا کَشَفْنٰا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنٰا إِلیٰ ضُرٍّ مَسَّهُ کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ (١٢)

ترجمه:

١١-اگر همانگونه که مردم در بـدست آوردن خوبیها عجله دارند،خداوند(به کیفر اعمالشان) مجازاتشان کند عمرشان به پایان می رسد(و همگی نابود خواهند شد)ولی آنها که امید لقای ما را ندارند بحال خودشان رها می کنیم تا در طغیانشان سرگردان شوند.

١٢-و هنگامی که به انسان زیان(و ناراحتی)برسد ما را(در همه حال)در حالی که به پهلو خوابیده،یا نشسـته،یا ایستاده است می خوانـد،امـا هنگـامی که نـاراحتی او را بر طرف ساختیم چنان می رود که گویی هرگز ما را برای حل مشـکلی که به او رسـیده نخوانده،اینگونه برای اسرافکاران اعمالشان زینت داده شده است.

ص: ٢٣۶

تفسیر:

انسانهای خودرو!

در این آیات نیز هم چنان سخن پیرامون مساله پاداش و کیفر بدکاران است.

در آیه نخست می گوید:"اگر خداوند مجازات مردم بد کار را سریعا و در این جهان انجام دهد و همانگونه که آنها در بدست آوردن نعمت و خیر و نیکی عجله دارند،در مجازاتشان تعجیل کند،عمر همگی به پایان می رسد و اثری از آنها باقی نمی ماند"(وَ لَوْ یُعَجِّلُ اللّهُ لِلنّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَیْرِ لَقُضِیَ إِلَیْهِمْ أَجَلُهُمْ).

ولی از آنجا که لطف خداوند همه بندگان حتی بدکاران و کافران و مشرکان را نیز شامل می شود،در مجازاتشان عجله به خرج نمی دهد،شاید بیدار شوند و توبه کنند،و از بیراهه به راه بازگردند.

به علاوه اگر مجازات با این سرعت انجام می گرفت،حالت اختیار که پایه تکلیف است تقریبا از میان می رفت،و اطاعت مطیعان جنبه اضطراری به خود می گرفت،چرا که در صورت تخلف فورا مجازات دردناکی را در برابر خود می دیدند.

این احتمال نیز در تفسیر جمله فوق داده شده است که گروهی از کفار لجوج-همانگونه که آیات قرآن کرارا بازگو کرده-به پیامبران می گفتند اگر شما راست می گوئید هر چه زودتر از خدا بخواهید ما را نابود یا مجازات کند،و اگر خدا می خواست این تقاضای آنها را بپذیرد احدی از آنها باقی نمی ماند.

ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

ص:۲۳۷

و در پایـان آیه می فرمایـد:"مجازاتشـان همین بس که افرادی را که ایمـان به رسـتاخیز و لقـای ما ندارنـد به حال خود رها می کنیم تـا در طغیانشان حیران و سـر گردان شونـد"،نه حق را از باطل بشناسـند،و نه راه را از چاه(فَنَذَرُ الَّذِینَ لاٰ یَرْجُونَ لِقٰاءَنٰا فِی طُغْیٰانِهِمْ یَعْمَهُونَ).

*** آن گاه اشاره به وجود نور توحید در فطرت و عمق روح آدمی کرده می گوید:

"هنگامی که به انسان زیانی می رسـد،و دسـتش از همه جا کوتاه می شود،دست به سوی ما دراز می کند و ما را در همه حال در حالی که به پهلو خوابیده یا نشسـته یا ایسـتاده است می خواند"(وَ إِذٰا مَسَّ الْإِنْسٰانَ الضُّرُّ دَعٰانٰا لِجَنْبِهِ أَوْ قٰاعِداً أَوْ قٰائِماً) آری خاصـیت مشـکلات و حوادث دردنـاک،کنـار رفتن حجابهـا از روی فطرت پـاک آدمی است،در کوره حوادث تمام قشـرهای سیـاهی کـه روی ایـن فطرت را پوشانـده است می سـوزد و از میـان می رود،و برای مـدتی،هر چنـد کوتـاه درخشـش این نـور توحیدی آشکار می گردد.

سپس می گویـد امـا این افراد،چنـان کم ظرفیت و بی خردنـد که"به مجرد اینکه بلاـ و ناراحتی آنها را بر طرف می سازیم،آن چنان در غفلت فرو می رونـد که گویا هرگز از ما تقاضایی نداشـتند"و ما نیز به آنها کمکی نکردیم(فَلَمّٰا کَشَفْنٰا عَنْهُ ضُـرَّهُ مَرَّ کَأَنْ لَمْ یَدْعُنٰا إِلیٰ ضُرٍّ مَسَّهُ) "آری این چنین اعمال مسرفان در نظرشان جلوه داده شده است"(کَذٰلِکَ زُیِّنَ لِلْمُسْرِفِینَ مٰا کٰانُوا یَعْمَلُونَ).

در اینکه چه کسـی اعمـال اینگونه افراد را در نظرشـان جلوه و زینت می دهـد، در ذیـل آیه ۱۲۲ سوره انعام جلد پنجم تفسـیر نمونه صفحه ۴۲۸ بحث کرده ایم و اجمال سخن این است که:

زینت دهنده خداوند است اما از این طریق که این خاصیت را در اعمال

زشت و آلوده آفریده که هر قدر انسان به آنها بیشتر آلوده شود،بیشتر خو می گیرد و نه تنها قبح و زشتی آنها تدریجا از میان می رود بلکه کم کم به صورت عملی شایسته در نظرشان مجسم می گردد! و اما چرا در آیه فوق اینگونه افراد به عنوان"مسرف"(اسرافکار)معرفی شده اند به خاطر این است که چه اسرافی از این بالاتر که انسان مهمترین سرمایه وجود خود یعنی عمر و سلامت و جوانی و نیروها را بیهوده در راه فساد و گناه و عصیان و یا در مسیر بدست آوردن متاع بی ارزش و ناپایدار این دنیا به هدر دهد، و در برابر این سرمایه چیزی عائد او نشود.

آیا این کار اسراف نیست و چنین کسان مسرف محسوب نمی شوند.

***

در اینجا به یک نکته باید توجه کرد انسان در قرآن کریم

در باره"انسان"تعبیرات مختلفی در قرآن مجید آمده است.

در آیات زیادی از او به"بشر"تعبیر شده.

و در آیات فراوانی به انسان،و در آیاتی نیز به عنوان"بنی آدم"و عجیب اینکه در بسیاری از آیاتی که از او به انسان تعبیر شده صفات نکوهیده و مذمومی برای او ذکر گردیده است.

مثلا در آیات مورد بحث انسان به عنوان یک موجود فراموشکار و حق نشناس معرفی شده.

در جای دیگر به عنوان یک موجود ضعیف(خُلِقَ الْإِنْسانُ ضَعِیفاً -نساء-۲۸) و در جای دیگر به عنوان یک موجود ستمگر و کفران کننده(إِنَّ الْإِنْسانَ لَظَلُومٌ كَفّارٌ -ابراهیم-۳۴).

و در جایی دیگر انسان را بخیل(كانَ الْإِنْسانُ قَتُوراً -اسراء-۱۰۰).

و در مورد دیگر موجودی عجول(وَ کانَ الْإِنْسانُ عَجُولاً -اسراء-۱۱).

و در جای دیگر کفور و کفران کننده(وَ کانَ الْإِنْسانُ کَفُوراً -اسراء-۶۷).

و در مورد دیگر موجودی پرخاشگر(کانَ الْإِنْسانُ أَکْثَرَ شَیْءٍ جَدَلاً - کهف-۵۴).

و در جای دیگر ظلوم و جهول(إِنَّهُ کانَ ظَلُوماً جَهُولاً -احزاب-۷۲).

و در جای دیگر کفور مبین و کفران کننده آشکار(إِنَّ الْإِنْسانَ لَکَفُورٌ مُبِینٌ -زخرف-۱۹).

و در مورد دیگر موجودی کم ظرفیت و دمدمی مزاج که هنگام نعمت بخیل و به هنگامی بلا پر جزع است(إِنَّ الْإِنْسانَ خُلِقَ هَلُوعاً إِذا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعاً وَ إِذا مَسَّهُ الْخَیْرُ مَنُوعاً -معارج-۱۹ و ۲۰ و ۲۱).

و در جای دیگر مغرور حتی در برابر خدا(یا أَیُّهَا الْإِنْسانُ ما غَرَّکَ بِرَبِّکَ الْکَرِیمِ -انفطار-۶).

و در مورد دیگر موجودی که به هنگام نعمت طغیان می کند(إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی -علق-۶).

به این ترتیب می بینیم "انسان" در قرآن مجید به عنوان موجودی که دارای جنبه های منفی فراوان و نقطه های ضعف متعددی است معرفی شده است.

آیا این همان انسانی است که خدا او را در "احسن تقویم" و "بهترین ساختمان"، آفریده است؟(لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسانَ فِی أَحْسَنِ تَقْوِیمٍ -تین-۴).

و نیز آیا این همان انسانی است که خدا معلم او بوده و آنچه را نمی دانسته است به وی آموخته است(عَلَّمَ الْإِنْسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ -علق-۵).

و آیا این همان انسانی است که خدا بیان به او آموخته(خَلَقَ الْإِنْسانَ عَلَّمَهُ الْبَیانَ -رحمان-۳).

و بالآخره آیا این همان انسانی است که خدا او را در مسیر پروردگار به

سعی و تلاش واداشته(یَا أَیُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّکَ کَادِحٌ إِلَى رَبِّکَ کَدْحاً -انشقاق-۶).

باید دید اینها چه انسانی هستند که با آن همه کرامت و محبت الهی اینهمه نقاط ضعف و نارسایی از خود نشان می دهند؟! ظاهر این است که این بحثها همه مربوط به انسانهایی است که تحت تربیت رهبران الهی قرار نگرفته بلکه به صورت گیاهی خودرو پرورش یافته اند،نه معلمی و نه راهنمایی،و نه بیدار کننده ای داشته اند،شهواتشان آزاد و در میان هوسها غوطه ور هستند.

بدیهی است چنین انسانی نه تنها از امکانات فراوان و سرمایه های عظیم وجود خویش بهره نمی گیرد،بلکه با بکار انداختن آنها در مسیرهای انحرافی و غلط به صورت موجودی خطرناک و سرانجام ناتوان و بینوا در می آید.

و الا انسانی که با استفاده از وجود رهبران الهی و بکار گرفتن اندیشه و فکر و قرار گرفتن در مسیر حرکت تکاملی و حق و عدالت به مرحله"آدمیت"گام می نهد و شایسته نام"بنی آدم"می شود،بجایی می رسد که بجز خدا نمی بیند، آن چنان که قرآن می گوید وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّیِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى کَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِیلاً :

"ما آدمیزادگان را گرامی داشتیم و صفحه خشکی و دریا را جولانگاه آنها قرار دادیم و از روزیهای پاکیزه به او بخشیدیم و بر بسیاری از مخلوقات خود فضیلت و برتریش دادیم"(سوره اسراء آیه ۷۰).

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۳ تا ۱۴]

اشاره

وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا اَلْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذٰلِكَ نَجْزِي اَلْقَوْمَ اَلْمُجْرِمِينَ (۱۳) ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي اَلْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (۱۴)

ترجمه:

۱۳-ما امتهای پیش از شما را،به هنگامی که ظلم کردند،هلاک کردیم،در حالی که پیامبرانشان با دلایل روشن به سراغ آنها آمدند ولی آنها ایمان نیاوردند،اینگونه گروه مجرمان را جزا می دهیم.

۱۴-سپس شما را جانشینان آنها در روی زمین-پس از آنان-قرار دادیم تا بنگریم شما چگونه عمل می کنید.

تفسیر:

ستمگران پیشین و شما

در این آیات نیز اشاره به مجازاتهای افراد ستمگر و مجرم در این جهان می کند و با توجه دادن مسلمانان به تاریخ گذشته به آنها گوشزد می نماید که اگر راه آنان را بپویند به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

در آیه نخست می گوید:"ما امتهای قبل از شما را هنگامی که دست به ستمگری زدند و با اینکه پیامبران با دلائل و معجزات روشن برای هدایت آنان آمدند هرگز به آنها ایمان نیاوردند،هلاک و نابود ساختیم"(وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمّا ظَلَمُوا وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا).

و در پایان آیه می افزاید"این برنامه مخصوص جمعیت خاصی نیست،اینچنین مجرمان را کیفر می دهیم"(كَذٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ)

ص:۲۴۲

در آیه بعد مطلب را صریحتر بیان می کند و می گوید:

"سپس شما را جانشین آنها در زمین قرار دادیم تا ببینیم چگونه عمل می کنید" (ثُمَّ جَعَلْنٰاکُمْ خَلاٰئِفَ فِی الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-قرون جمع "قرن" معمولا به معنی یک زمان طولانی استعمال می شود ولی همانگونه که علمای لغت گفته اند به معنی قوم و جمعیتی که در عصر واحدی زندگی می کنند نیز آمده است زیرا ماده اصلی آن به معنی اقتران و نزدیکی است-در آیه مورد بحث نیز به همین معنی یعنی گروه و اقوام "هم عصر" به کار رفته.

۲-در آیات فوق علت نابودی اقوام گذشته ظلم و ستم ذکر شده است،این بخاطر آن است که واژه ظلم آن چنان مفهوم جامعی دارد که هر گونه گناه و فسادی را در بر می گیرد.

۳-از جمله وَ مٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا (چنان نبود که ایمان بیاورند)استفاده می شود که خداوند تنها آن گروهی را به هلاکت کیفر می دهد که امیدی به ایمان آنها در آینده نیز نباشد،و به این ترتیب اقوامی که در آینده ممکن است ایمان بیاورند مشمول چنین کیفرهایی نمی شوند.

زیرا فرق بسیار است بین اینکه گفته شود ایمان نیاورند و یا گفته شود چنان نبود که ایمان بیاورند.(دقت کنید) ۴-جمله لِنَنْظُرَ کَیْفَ تَعْمَلُونَ (ببینیم چگونه عمل می کنید)مسلما نه به معنی نگاه کردن با چشم است،و نه تفکر و نگاه قلبی،چون خداوند از هر دو پیراسته است،بلکه مفهوم آن حالتی شبیه انتظار است یعنی شما را به حال خود واگذارده ایم و منتظریم که چه خواهید کرد.

ص :۲۴۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۵ تا ۱۷]

اشاره

وَ إِذا تُتْلی عَلَیْهِمْ آیاتُنا بَیِّناتٍ قالَ اَلَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنَا اِئْتِ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هٰذا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ ما یَکُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحیٰ إِلَیَّ إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ (۱۵) قُلْ لَوْ شاءَ اَللّٰهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ وَ لا أَدْراکُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَ فَلا تَعْقِلُونَ (۱۶) فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اِفْتَریٰ عَلَی اَللّٰهِ کَذِباً أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ إِنَّهُ لا یُفْلِحُ اَلْمُجْرِمُونَ (۱۷)

ترجمه:

۱۵-و هنگامی که آیات روشن ما بر آنها خوانده می شود کسانی که امید لقای ما(و رستاخیز) را ندارند می گویند قرآنی غیر از این بیاور،و یا آن را تبدیل کن(و آیات نکوهش بتها را بردار!)بگو من حق ندارم که آن را از پیش خود تغییر دهم،فقط از چیزی که بر من وحی می شود پیروی می کنم،من اگر معصیت پروردگارم را کنم از مجازات روز بزرگ(قیامت)می ترسم.

۱۶-بگو اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم و از آن آگاهتان نمی کردم چه اینکه مدتها پیش از این در میان شما زندگی نمودم آیا نمی فهمید؟! ۱۷-چه کسی ستمکارتر است از آن کس که بر خدا دروغ می بندد و آیات او را تکذیب می کند،مسلما مجرمان رستگار نخواهند شد.

شان نزول:

بعضی از مفسران گفته اند که این آیات در باره چند نفر از بت پرستان نازل

شـد،چرا که خـدمت پیامبر ص آمدنـد و گفتند:آنچه در این قرآن در باره ترک عبادت بتهای بزرگ ما،لات و عزی و منات و هبـل و همچنین مـذمت از آنـان وارد شـده برای ما قابل تحمل نیست،اگر می خواهی از تو پیروی کنیم،قرآن دیگری بیاور که این ایراد در آن نباشد،! و یا حد اقل این گونه مطالب را در قرآن کنونی تغییر ده!آیات فوق نازل شد و به آنها پاسخ گفت.

تفسیر:

این آیات نیز در تعقیب آیات گذشـته که پیرامون مبدء و معاد سخن می گفت در همین زمینه و مسائل مربوط به آن بحث می کند.

نخست به یکی از اشتباهات بزرگ بت پرستان اشاره کرده می گوید:

"هنگـامی که آیات آشـکار و روشن ما بر آنها خوانـده می شود،آنها که به رسـتاخیز و لقای ما ایمان ندارنـد می گوینـد قرآن دیگری غیر از این بیـاور و یـا لاـ اقل این قرآن را،تغییر ده"(وَ إِذا تُتْلی عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ).

ایـن بیخـبران بینـوا،پیـامبر ص را برای رهـبری خـود نمی خواسـتند،بلکـه بـه پیروی از خرافـات و اباطیـل خـویش دعـوت می کردند،قرآنی از او می خواستند که دنباله رو انحرافاتشان باشد،نه اصلاح کننده مجتمعشان،آنها نه فقط به قیامت ایمان نداشتند و در برابر کارهـای خـود احسـاس مسئولیت نمی کردنـد،بلکه این گفتارشـان نشـان می داد،اصـلا مفهـوم"نبـوت"را نفهمیـده بودند،یا به بازی می گرفتند.

قرآن بـا صـراحت آنهـا را از این اشـتباه بزرگ در می آورد،و به پیغمبر ص دسـتور می دهـد که به آنها بگو:"برای من ممکن نیست که از پیش خود آن را تغییر

دهم"(قُلْ ما يَكُونُ لِی أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِی) (۱).

سپس برای تاکید اضافه می کند"من فقط پیروی از چیزی می کنم که بر من وحی می شود"(إِنْ أَتَّبِعُ إِلاّ ما یُوحیٰ إِلَیَّ).

نه تنها نمی توانم تغییر و تبدیلی در این وحی آسمانی بدهم،بلکه"اگر کمترین تخلفی از فرمان پروردگارم بکنم،از مجازات آن روز بزرگ(رستاخیز) می ترسم"(إِنِّی أَخافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ).

*** در آیه بعد به دلیل این موضوع می پردازد و می گوید به آنها بگو:من کمترین اراده ای از خودم در باره این کتاب آسمانی ندارم"و اگر خدا می خواست این آیات را بر شما تلاوت نمی کردم و از آن آگاهتان نمی ساختم"(قُلْ لَوْ شاءَ اللّٰهُ ما تَلَوْتُهُ عَلَیْکُمْ و لا ادریکم به).

به دلیل اینکه"سالها پیش از این در میان شما زندگی کردم"و هرگز این گونه سخنان را از من نشنیده اید،اگر آیات از ناحیه من بود لا-بد در این مدت چهل سال از فکر من بر زبانم جاری می شد و حد اقل گوشه ای از آن را بعضی از من شنیده بودند(فَقَدْ لَبِثْتُ فِیکُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ).

آیا مطلبی را به این روشنی درک نمی کنید(أَ فَلا تَعْقِلُونَ).

*** باز برای تاکید اضافه می کند که من به خوبی می دانم بدترین انواع ظلم و ستم آن است که کسی بر خدا افتراء ببندد،"چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی را به خدا نسبت بدهد"(فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَریٰ عَلَی اللّٰهِ کَذِباً).

۱- ۱) کلمه تلقاء مصدر یا اسم مصدر است و به معنی مقابله و محاذات آمده و در آیه و مانند آن به معنی ناحیه و نزد می آید یعنی من از ناحیه و از نزد خودم نمی توانم آن را تغییر دهم.

بنا بر این چگونه چنین گناه بزرگی را ممکن است من مرتکب بشوم.

"همچنین کار کسی که آیات الهی را تکذیب می کند،نیز بزرگترین ظلم و ستم است"(أَوْ کَذَّبَ بِآیاتِهِ).

اگر شما از عظمت گناه تکذیب و انکار آیات حق بیخبرید من بی خبر نیستم، و به هر حال این کار شما جرم بزرگی است،و"مجرمان هرگز رستگار نخواهند شد" (إِنَّهُ لا یُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

اشاره

[مشرکان تقاضا کردند قرآن را عوض کند!]

۱-مشرکان از پیامبر ص می خواستند که یا قرآن را تعویض به کتاب دیگر کند و یا آن را تغییر دهد.فرق میان این دو روشن است،در تقاضای اول هدفشان این بود که این کتاب به کلی برچیده شود و به جای آن کتاب دیگری از سوی پیامبر ص قرار گیرد،اما در تقاضای دوم می خواستند حد اقل آیاتی که مخالف بتهای آنها بود اصلاح گردد،تا هیچگونه احساس ناراحتی از این ناحیه نکنند!.

و می بینیم که قرآن با چه لحن قاطعی به آنها پاسخ می گوید:که نه"تبدیل" در اختیار پیامبر است،نه"تغییر"و نه حتی دیر و زود شدن وحی.

و براستی چه افکار پست و خامی داشتند،پیامبری را می پرستیدند که پیرو خرافات و هوسهای آنها باشد،نه پیشوا و رهبر و مربی و راهنما!.

۲-قابل توجه اینکه پیامبر ص در پاسخ دو تقاضای آنها،تنها به عدم توانایی بر انجام خواسته دوم قناعت می کند و می فرماید:من نمی توانم از پیش خود آن را تغییر دهم،و با این بیان،خواسته اول نیز به طریق اولی نفی شده است، زیرا هنگامی که تغییر بعضی از آیات از صلاحیت پیامبر ص بیرون باشد،آیا تعویض مجموع این کتاب آسمانی ممکن است در اختیار او قرار گیرد،این یک

نوع فصاحت در تعبیر است که قرآن در نهایت فشردگی و اختصار،همه مسائل را بازگو می کند بدون یک جمله یا یک کلمه زائد و اضافی.

۳-ممکن است گفته شود دلیلی که در آیات فوق بر نفی انتساب قرآن به شخص پیغمبر ص و اینکه حتما از ناحیه خدا است ذکر شده،قانع کننده نمی باشد چه لزومی دارد که اگر این کتاب مستند به پیامبر ص باشد،حتما باید نمونه آن را قبلا از او شنیده باشند.

اما پاسخ این سؤال با کمی دقت روشن است،زیرا طبق آنچه روانشناسان گفته اند نبوغ فکری و اکتشاف و ابداع مسائل تازه و نو ظهور در انسان معمولا از سن بیست سالگی شروع می شود،و حد اکثر به سی و پنج الی چهل سالگی می رسد،یعنی اگر انسان تا این تاریخ دست به ابتکار تازه ای نزند،بعد از آن غالبا امکان پذیر نیست این موضوع که امروز به عنوان یک کشف روانشناسی تلقی می شود مسلما در گذشته تا این حد روشن نبوده،ولی غالب مردم با هدایت فطرت به این موضوع توجه دارند که عادتا ممکن نیست انسان روش و مکتبی داشته و چهل سال در میان قوم و ملتی زندگی کند و مطلقا آن را بروز ندهد،قرآن نیز روی همین اصل تکیه می کند که چگونه تا این سن و سال ممکن بود پیامبر ص چنین افکاری داشته باشد و آن را مطلقا مکتوم دارد.

۴-همانگونه که در ذیل آیه ۲۱ سوره انعام اشاره کرده ایم در موارد زیادی از قرآن گروهی به عنوان ستمکارترین مردم(با تعبیر"اظلم")معرفی شده اند،و در ابتدا شاید به نظر برسد که اینها با هم تضاد دارد،زیرا هنگامی که یک دسته به عنوان ستمکارترین معرفی شود،دسته دیگر چگونه می تواند این عنوان را به خود بپذیرد.

در پاسخ این سؤال گفته ایم که همه این عناوین به یک عنوان باز می گردد و آن مساله شرک و کفر و عناد است،و افترا و تکذیب آیات الهی،در آیات مورد،بحث

نیز از همین ریشه است(برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۸۳ مراجعه فرمائید).

[سوره يونس (۱۰): آيه ۱۸]

اشاره

وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اَللّٰهِ قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اَللّٰهَ بِمٰا لاٰ يَعْلَمُ فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِي اَلْأَرْضِ سُبْحٰانَهُ وَ تَعٰالىٰ عَمّٰا يُشْرِكُونَ (۱۸)

ترجمه:

۱۸-و غیر از خدا چیزهایی را پرستش می کنند که نه به آنها زیان می رساند و نه سودی به آنان می دهد،و می گویند اینان شفیعان ما نزد خدا هستند بگو:آیا خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد؟منزه است او،و برتر است از آن شریکهایی که قرار می دهند.

تفسیر:

معبودهای بی خاصیت

در این آیه نیز بحث "توحید"،از طریق نفی الوهیت بتها،تعقیب شده است، و با دلیل روشنی بی ارزش بودن بتها اثبات گردیده:"آنها غیر از خدا معبودهایی را می پرستند که نه زیانی به آنان می رساند که از ترس زیانشان آنها را بپرستند، و نه سودی می رساند،که به خاطر سودشان مورد،عبادت قرار دهند"(وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَضُرُّهُمْ وَ لاٰ يَنْفَعُهُمْ).

بدیهی است اگر بتها فرضا منشا سود و زیانی بودند،باز هم شایسته عبودیت نبودند،ولی قرآن با این تعبیر می خواهد این نکته را بفهماند که بت پرستان کوچکترین بهانه ای برای این کار ندارند و موجوداتی را می پرستند که مطلقا بی خاصیتند و این بدترین و زشتترین پرستش است.

ص: ۲۴۹

سپس به ادعای واهی بت پرستان پرداخته،می گوید"آنها می گویند:

این بتها شفیعان ما در پیشگاه خدا هستند"،یعنی می توانند از طریق شفاعت، منشا سود و زیانی شوند،هر چند مستقلا از خودشان کاری ساخته نباشد(وَ یَقُولُونَ هٰؤُلاٰءِ شُفَعٰاؤُنٰا عِنْدَ اللّٰهِ).

اعتقاد به شفاعت بتها یکی از انگیزه های بت پرستی بود،و چنان که در تواریخ آمده هنگامی که"عمرو بن لحی"،بزرگ عرب،برای استفاده از آبهای معدنی شام و مداوای خویش به آن منطقه رفته بود،وضع بت پرستان نظر او را به خود جلب کرد،هنگامی که دلیل این پرستش را از آنها پرسید،به او گفتند این بتها سبب نزول باران،و حل مشکلات،و شفاعت در پیشگاه خدا هستند،او که یک مرد خرافی بود تحت تاثیر قرار گرفت و خواهش کرد بعضی از بتها را در اختیار او بگذارند تا به حجاز بیاورد،و به این طریق بت پرستی در میان مردم حجاز رواج یافت.

قرآن در پاسخ این پندار می گوید"آیا شما خداوند را به چیزی خبر می دهید که در آسمانها و زمین سراغ ندارد"(قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللّٰهَ بِمٰا لاٰ یَعْلَمُ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی الْأَرْضِ).

کنایه از اینکه اگر خدا چنین شفیعانی می داشت،در هر نقطه ای از زمین و آسمان که بودند،از وجودشان آگاه بود،زیرا وسعت علم خداوند چنان است که کوچکترین ذره ای در آسمان و زمین نیست،مگر اینکه از آنها آگاهی دارد.

و به تعبیر دیگر این درست به آن می ماند که به کسی بگویند تو چنین نماینده ای داری،و او در پاسخ بگوید من از وجود چنین نماینده ای خبر ندارم، و این بهترین دلیل بر نفی وجود او است،چرا که ممکن نیست کسی از وجود نماینده خود بی خبر باشد.

و در پایان آیه برای تاکید می فرماید:"خداوند منزه،و برتر است از

ص : ۲۵۰

شریکهایی که برای او می سازند"(سُبْحانَهُ وَ تَعالی عَمّا یُشْرِکُونَ).

(در باره شفاعت به طور مشروح در جلد اول صفحه ۱۶۳ و جلد دوم صفحه ۱۹۶ بحث شده است).

[سوره یونس (۱۰): آیه ۱۹]

اشاره

وَ ما کانَ اَلنّاسُ إِلاّ أُمَّةً واحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَ لَوْ لا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیما فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۱۹)

ترجمه:

۱۹-و(در آغاز)همه مردم امت واحدی بودند سپس اختلاف کردند،و اگر فرمانی از طرف پروردگار تو(در باره عدم مجازات سریع آنان)نبود،در آنچه اختلاف داشتند میان آنها داوری می کرد.

تفسیر:

این آیه به تناسب بحثی که در آیه قبل در زمینه نفی شرک و بت پرستی گذشت اشاره به فطرت توحیدی همه انسانها می کند و می گوید:"در آغاز همه افراد بشر امت واحدی بودند"و جز توحید در میان آنها آئین دیگری نبود(وَ ما کانَ النّاسُ إِلاّ أُمَّةً واحِدَةً).

این فطرت توحیدی که در ابتدا دست نخورده بود با گذشت زمان بر اثر افکار کوتاه و گرایشهای شیطانی،دستخوش دگرگونی شد،گروهی از جاده توحید منحرف شدند و به شرک روی آوردند و طبعا"جامعه انسانی به دو گروه مختلف تقسیم شد"گروهی موحد و گروهی مشرک(فَاخْتَلَفُوا).

بنا بر این شرک در واقع یک نوع بدعت و انحراف از فطرت است،انحرافی که از مشتی اوهام و پندارهای بی اساس سرچشمه گرفته است.

در اینجا ممکن بود این سؤال پیش بیاید که چرا خداوند این اختلاف را از طریق مجازات سریع مشرکان بر نمی چیند؟تا بار دیگر همه جامعه انسانی موحد شوند.

قرآن بلافاصله برای پاسخ به این سؤال اضافه می کند،"اگر فرمان سابق الهی دائر بر آزادی بشر در مسیر هدایت که رمز تکامل و پیشرفت او است نبود، خداوند به زودی در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کرد"،و مشرکان و منحرفان را به کیفر می رسانید(وَ لَوْ لاٰ کَلِمَهٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّکَ لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ فِیمٰا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ).

بنا بر این،"کلمه"در آیه فوق اشاره به سنت و فرمان آفرینش دائر به آزادی انسانها است که از آغاز چنین بوده است،چه اینکه اگر منحرفان و مشرکان بلافاصله مجازات شوند،ایمان موحدان تقریبا جنبه اضطراری و اجباری پیدا می کند و حتما از روی ترس و وحشت خواهد بود،و چنین ایمانی نه مایه افتخار است،و نه دلیل بر تکامل،خداوند این داوری و کیفر را بیشتر برای سرای دیگر گذاشته است تا نیکوکاران و پاکان آزادانه راه خود را انتخاب کنند.

[سوره یونس (۱۰): آیه ۲۰]

اشاره

وَ یَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَهٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا اَلْغَیْبُ لِلّٰهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ (۲۰)

ترجمه:

۲۰-و می گویند چرا معجزه ای از پروردگارش بر او نازل نمی شود؟بگو غیب(و معجزات) برای خدا(و به فرمان او)است شما در انتظار باشید من هم با شما در انتظارم (شما در انتظار معجزات اقتراحی و بهانه جویانه باشید و من هم در انتظار مجازات شما!).

ص: ۲۵۲

تفسیر:

معجزات اقتراحی

دگر بار قرآن به بهانه جوئیهای مشرکان به هنگام سرباز زدن از ایمان و اسلام می پردازد و می گوید:"مشرکان چنین می گویند که چرا معجزه ای از ناحیه خداوند بر پیامبر نازل نشده است"(وَ یَقُولُونَ لَوْ لاٰ أُنْزِلَ عَلَیْهِ آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ).

البته به قرائنی که بعدا اشاره خواهیم کرد،منظور آنها هر گونه معجزه ای نبوده است،زیرا مسلما پیامبر اسلام علاوه بر قرآن معجزات دیگری نیز داشته و تواریخ اسلام و بعضی از آیات قرآن گواه بر این حقیقت است.

بلکه منظور آنها این بوده که هر وقت معجزه ای به میل خود پیشنهاد کنند فورا آن را انجام دهد! آنها چنین می پنداشتند که اعجاز امری است در اختیار پیامبر ص و هر وقت و هر گونه اراده کند می تواند انجام دهد،و علاوه بر این موظف است از این نیروی خود در برابر هر مدعی لجوج و بهانه جو استفاده کند و مطابق میل او عمل نماید.

لذا بلافاصله به پیامبر ص چنین دستور داده می شود که"به آنها بگو معجزه مخصوص خدا و مربوط به جهان غیب و ما وراء طبیعت است"(فَقُلْ إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّٰهِ).

بنا بر این چیزی نیست که در اختیار من باشد و من بر طبق هوسهای شما هر روز معجزه تازه ای انجام دهم،و بعدا هم با عذر و بهانه ای از ایمان آوردن خود داری کنید.

و در پایان آیه با بیانی تهدید آمیز به آنها می گوید:"اکنون که شما دست از لجاجت بر نمی دارید در انتظار باشید،من هم با شما در انتظارم"(فَانْتَظِرُوا

ص:۲۵۳

إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِینَ

).

شما در انتظار مجازات الهی باشید،و من هم در انتظار پیروزیم!؟ و یا اینکه شما در انتظار آمدن چنین معجزاتی باشید،و من هم در انتظار مجازات شما افراد لجوجم! ***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

[این آیه دلیل بر نفی معجزه نیست]

۱-همانگونه که در بالا اشاره کردیم کلمه"آیه"(معجزه)اگر چه مطلق است و هر گونه معجزه ای را شامل می شود ولی قرائنی در دست است که نشان می دهد آنها طالب معجزه برای شناخت پیامبر ص نبودند،بلکه آنها خواهان معجزات اقتراحی بودند،یعنی هر روز معجزه ای به نظرشان می رسید،آن را به پیامبر پیشنهاد می کردند و انتظار داشتند او هم تسلیم پیشنهاد آنان باشد،گویی پیامبر انسان بیکاری است که کلید همه معجزات را در دست گرفته و منتظر است کسی از راه برسد و پیشنهادی به او بکند! غافل از اینکه اولا معجزه کار خدا است،و تنها به فرمان او انجام می گیرد، و ثانیا معجزه برای شناخت پیامبر و هدایت است و یک مورد آن هم برای این منظور کافی است،و پیامبر اسلام علاوه بر آن،به اندازه کافی معجزه به آنها نشان داده بود،و بیش از آن چیزی جز یک مشت اقتراحات هوس آلود نبود.

شاهد بر اینکه منظور از"آیه"در جمله فوق معجزات اقتراحی است اینکه:

اولا-ذیل آیه آنها را تهدید می کند،و اگر آنها برای کشف حقیقت خواهان معجزه بودند جای تهدید ندارد.

ثانیا-در چند آیه قبل خواندیم که آنها به قدری لجوج بودند که به پیامبر پیشنهاد می کردند کتاب آسمانی خود را به کتاب دیگری تبدیل کند

و یا حد اقل آیاتی که اشاره به نفی بت پرستی است تغییر دهد! ثالثا-طبق اصل مسلمی که در تفسیر آیات داریم"القرآن یفسر بعضه بعضا":آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند ما می توانیم از آیاتی مانند آیات ۹۰-۹۴ سوره اسراء به خوبی بفهمیم که این بت پرستان لجوج طالب معجزه برای هدایت نبودند لذا گاهی می گفتند ما به تو ایمان نمی آوریم تا چشمه هایی از این زمین خشکیده بیرون بیاوری،دیگری می گفت اینهم کافی نیست باید قصری از طلا داشته باشی،دیگری می گفت اینهم برای ما قانع کننده نیست باید جلو چشم ما به آسمان پرواز کنی،سپس اضافه می کرد که پرواز به آسمان نیز کافی نیست مگر اینکه نامه ای از طرف خدا برای ما بیاوری!و از این گونه ترهات و لا طائلات.

از آنچه در بالا- گفتیم روشن شد کسانی که خواسته اند این آیه فوق را دلیل بر نفی هر گونه معجزه،یا نفی معجزات غیر از قرآن بدانند،در اشتباهند (توضیح بیشتر در باره این موضوع را به خواست خدا ذیل آیه ۵۹ از سوره اسراء خواهید خواند).

۲-کلمه"غیب"در جمله" إِنَّمَا الْغَیْبُ لِلّهِ "ممکن است اشاره به این باشد که معجزه امری است مربوط به عالم غیب،و در اختیار من نیست و مخصوص خدا است.

و یا اشاره به این است که مصالح امور و اینکه در چه موردی حکمت ایجاب نزول معجزه را می کند جزء اسرار غیب است،و مخصوص خدا است،او هر مورد را که صلاح بداند،و طالب معجزه را جویای حقیقت ببیند،معجزه را نازل می کند،چرا که غیب و اسرار نهان مخصوص ذات پاک او است.

ولی تفسیر اول نزدیکتر به نظر می رسد.

ص :۲۵۵

[سوره يونس (۱۰): آيات ۲۱ تا ۲۳]

اشاره

وَ إِذا أَذَقْنَا اَلنّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آياتِنا قُلِ اَللّهُ أَسْرَعُ مَكْراً إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ (۲۱) هُوَ اَلَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ حَتّى إِذا كُنْتُمْ فِي اَلْفُلْكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها رِيحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ اَلْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اَللّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ اَلدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ اَلشّاكِرِينَ (۲۲) فَلَمّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي اَلْأَرْضِ بِغَيْرِ اَلْحَقِّ يا أَيُّهَا اَلنّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ مَتاعَ اَلْحَياةِ اَلدُّنْيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۲۳)

ترجمه:

۲۱-هنگامی که به مردم رحمتی پس از زیانی که به آنها رسیده می چشانیم آنها در آیات ما مکر می کنند(و دست به توجیهات ناروا برای آن نعمت و رحمت می زنند)بگو خداوند از شما سریعتر چاره جویی می کند،و رسولان ما آنچه مکر می کنید(و نقشه می کشید)می نویسند.

۲۲-او کسی است که شما را در خشکی و دریا سیر می دهد تا اینکه در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق آنها را(به سوی مقصد)حرکت می دهند و خوشحال می شوند ناگهان طوفان شدیدی می وزد و امواج از هر سو به سراغ آنها می آید و گمان می برند هلاک خواهند شد در این موقع خدا را از روی اخلاص عقیده می خوانند که اگر ما را نجات دهی حتما از سپاسگزاران خواهیم بود.

۲۳-اما هنگامی که آنها را رهایی بخشید،(دوباره)در زمین،بدون حق،ستم می کنند ای مردم ستمهای شما به زیان خود شماست،بهره ای از زندگی دنیا(می برید) سپس بازگشت شما بسوی ماست و(خدا)شما را به آنچه عمل می کردید خبر می دهد.

تفسیر: [عقاید و کارهای مشرکان]

در این آیات باز سخن از عقائد و کارهای مشرکان و سپس دعوت آنها به توحید و نفی هر گونه شرک است.

در آیه نخست اشاره به یکی از نقشه های جاهلانه مشرکان کرده،می گوید:

"هنگامی که مردم را برای بیداری و آگاهی،گرفتار مشکلات و زیانهایی می سازیم سپس آن را بر طرف ساخته،طعم آرامش و رحمت خود را به آنها می چشانیم به جای اینکه متوجه ما شوند این آیات و نشانه ها را به باد مسخره و استهزاء گرفته،و یا با توجیهات نادرست در مقام انکار آنها بر می آیند"و مثلا بلاها،و مشکلات را به عنوان غضب بتها و نعمت و آرامش را دلیل بر شفقت و محبت آنان می گیرند،و یا به طور کلی همه را معلول یک مشت تصادف می شمرند (وَ إِذٰا أَذَقْنَا النّٰاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرّٰاءَ مَسَّتْهُمْ إِذٰا لَهُمْ مَكْرٌ فِی آيٰاتِنٰا).

کلمه"مکر"در آیه فوق که به معنی هر گونه چاره اندیشی است اشاره به توجیهات ناروا و راههای فراری است که مشرکان در برابر آیات پروردگار و ظهور بلاها و نعمتها می اندیشیدند.

اما خداوند به وسیله پیامبرش به آنها هشدار می دهد که"به آنها بگو خدا از هر کس در چاره اندیشی و طرح نقشه های کوبنده قادرتر و سریعتر است" (قُلِ اللّٰهُ أَسْرَعُ مَكْراً).

همانگونه که مکرر اشاره کرده ایم"مکر"در اصل به معنی هر گونه چاره اندیشی توأم با پنهان کاری است،نه به آن معنی که در فارسی امروز از آن می فهمیم که توأم با یک نوع شیطنت است،بنا بر این هم در مورد خداوند صدق می کند و هم در مورد بندگان (۱).

ص: ۲۵۷

۱- ۱) -برای توضیح بیشتر به جلد ۲ صفحه ۴۲۹ و جلد ۶ صفحه ۲۷۱ و جلد ۷ صفحه ۱۴۸ مراجعه فرمائید.

اما اینکه در آیه مورد بحث مصداق این مکر الهی چیست؟ظاهرا اشاره به همان مجازاتهای پروردگار است که بعضا در نهایت اختفا و بدون هیچ مقدمه و با سرعت هر چه تمامتر انجام می گیرد،حتی گاهی خود مجرمان را با دست خودشان مجازات می کند،بدیهی است که آن کس که از همه قادرتر،و بر دفع موانع و تهیه اسباب تواناتر است،نقشه های او نیز سریعتر خواهد بود.

و به تعبیر دیگر او هر زمان اراده مجازات و تنبیه کسی کند بلافاصله تحقق می یابد،در حالی که دگران چنین نیستند.

سپس آنها را تهدید می کند که گمان نبرید این توطئه ها و نقشه ها فراموش می گردد،"فرستادگان ما،یعنی فرشتگان ثبت اعمال،تمام نقشه هایی را که برای خاموش کردن نور حق می کشید می نویسند"(إِنَّ رُسُلَنا یَکْتُبُونَ ما تَمْکُرُونَ).

و باید خود را برای پاسخگویی و مجازات در سرای دیگر آماده کنید.

در باره ثبت اعمال،و فرشتگان مامور آن ذیل آیات مناسب بحث خواهیم کرد.

*** در آیه بعد دست به اعماق فطرت بشر انداخته و توحید فطری را برای آنها تشریح می کند که چگونه انسان در مشکلات بزرگ و به هنگام خطر،همه چیز را جز خدا فراموش می نماید،اما به محض اینکه بلا بر طرف شد،آتش خاموش گشت و مشکل حل گردید بار دیگر ستمگری را پیشه می کند و از خدا بیگانه می شود.

نخست می گوید:"او خدایی است که شما را در صحرا و دریا سیر می دهد" (هُوَ الَّذِی یُسَیِّرُکُمْ فِی الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ).

"تا هنگامی که در کشتی قرار می گیرید و بادهای موافق سرنشینان کشتی را آرام آرام به سوی مقصد حرکت می دهند و همه شادمان و خوشحالند"(حَتّی إِذا کُنْتُمْ فِی الْفُلْکِ وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها).

"اما ناگهان طوفان شدید و کوبنده ای می وزد،و امواج از هر سو به طرف آنها هجوم می آورد،آن چنان که مرگ را با چشم خود می بینند و دست از زندگانی می شویند"(جٰاءَتْهٰا رِيحٌ عٰاصِفٌ وَ جٰاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكٰانٍ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ).

درست در چنین موقعی به یاد خدا می افتند"و او را از روی اخلاص می خوانند و آئین خود را برای او از هر گونه شرک و بت پرستی خالص می کنند"! (دَعَوُا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ).

در این هنگام دست به دعا بر می دارند و می گویند:"خداوندا!اگر ما را از این مهلکه رهایی بخشی سپاسگزار تو خواهیم بود"نه ستم می کنیم و نه به غیر تو روی می آوریم(لَئِنْ أَنْجَيْتَنٰا مِنْ هٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشّٰاكِرِينَ).

*** "اما هنگامی که خدا آنها را رهایی می بخشد و به ساحل نجات می رسند شروع به ظلم و ستم در زمین می کنند"(فَلَمّٰا أَنْجٰاهُمْ إِذٰا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ).

ولی"ای مردم بدانید هر گونه ظلم و ستمی مرتکب شوید و هر انحرافی از حق پیدا کنید زیانش متوجه خود شما است"(يٰا أَيُّهَا النّٰاسُ إِنَّمٰا بَغْيُكُمْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ).

آخرین کاری که می توانید انجام دهید این است که"چند روزی از متاع زندگی دنیا بهره مند شوید"(مَتٰاعَ الْحَيٰاةِ الدُّنْيٰا) (۱).

"سپس بازگشت شما به سوی ما است"(ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُكُمْ).

"آن گاه ما شما را از آنچه انجام می دادید آگاه خواهیم ساخت

۱- ۱) -کلمه"متاع"منصوب به فعل مقدری است،و در اصل تتمعون متاع الحیاه الدنیا بوده است.

"(فَنُنَبِّئُکَمْ بِمٰا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-آنچه در آیات فوق خواندیم مخصوص به بت پرستان نیست،بلکه یک اصل کلی در باره همه افراد آلوده و دنیاپرست و کم ظرفیت و فراموشکار است،به هنگامی که امواج بلاها آنها را احاطه می کند و دستشان از همه جا کوتاه، و کارد به استخوانشان می رسد،و یار و یاوری برای خود نمی بینند،دست به درگاه خدا بر می دارند و هزار گونه عهد و پیمان با او می بندند و نذر و نیاز می کند که اگر از این بلاها رهایی یابیم چنین و چنان می کنیم.

اما این بیداری و آگاهی که انعکاسی است از روح توحید فطری برای اینگونه اشخاص چندان به طول نمی انجامد،همین که طوفان بلا-فرو نشست و مشکل حل شد پرده های غفلت بر قلب آنها فرو می افتد پرده های سنگینی که جز طوفان بلا نمی توانست آن را جابجا کند.

با اینکه این بیداری موقتی،اثر تربیتی در افراد فوق العاده آلوده ندارد حجت را بر آنها تمام می کند،و دلیلی خواهد بود بر محکومیتشان.

ولی افرادی که آلودگی مختصری دارند در این گونه حوادث معمولا-بیدار می شوند و مسیر خود را اصلاح می کنند،اما بندگان خدا حسابشان روشن است، در آرامش همان قدر به خدا توجه دارند که به هنگام سختی زیرا می دانند هر خیر و برکتی که ظاهرا از عوامل طبیعی به آنها می رسد آنهم در واقع از ناحیه خدا است.

و به هر حال این یادآوری و تذکر در آیات فراوانی از قرآن مجید آمده است.

۲-در آیات فوق نقطه مقابل "ضراء"(ناراحتی و زیان)"رحمت"

ذکر شده است نه "سراء "(خوشی و مسرت)اشاره به اینکه هر گونه خوبی به انسان برسد از ناحیه خدا و رحمت بی پایان او است در حالی که بدیها اگر به عنوان درس عبرت نباشد از اثرات اعمال خود انسان می باشد.

۳-در آغاز دومین آیه مورد بحث ضمیرها به صورت مخاطب ذکر شده، اما در اثناء آیه به صورت غائب در می آید،و مسلما این نکته ای دارد.

بعضی از مفسران گفته اند که این تغییر لحن آیه به خاطر آن است که وضع حال مشرکان را به هنگامی که گرفتار طوفان و بلا می شوند به عنوان درس عبرتی برای دیگران بیان کنند به همین دلیل آنها را غائب فرض کرده و بقیه را در حضور.

بعضی دیگر گفته اند نکته اش بی اعتنایی و تحقیر آنها است گویی نخست آنها را خداوند به حضور می پذیرد و مخاطب می سازد،سپس آنها را از خود دور کرده و رها می نماید.

این احتمال نیز وجود دارد که آیه به صورت یک ترسیم طبیعی از چگونگی وضع مردم باشد،تا آن زمان که در کشتی نشسته اند و از ساحل دور نشده اند در میان جمعند،و بنا بر این می توانند مخاطب باشند،اما هنگامی که کشتی آنها را از ساحل دور می کند و از چشمها تدریجا پنهان می شوند به صورت گروه غائبی در شمار می آیند و این یک ترسیم زنده از دو حالت مختلف آنها است.

۴-جمله" أُحِیطَ بِهِمْ "به معنی این است که آنها از هر سو در احاطه امواج بلا قرار گرفته اند ولی در اینجا کنایه از هلاکت و نابودی است،که لازمه آن می باشد.

ص :۲۶۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۴ تا ۲۵]

اشاره

إِنَّما مَثَلُ اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ اَلسَّماءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ اَلْأَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ اَلنّاسُ وَ اَلْأَنْعامُ حَتّی إِذا أَخَذَتِ اَلْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ کَذلِکَ نُفَصِّلُ اَلْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ (۲۴) وَ اَللّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ اَلسَّلامِ وَ یَهْدِی مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ (۲۵)

ترجمه:

۲۴-زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم که بر اثر آن گیاهان گوناگون که مردم و چهار پایان از آن می خورند،می روید،تا زمانی که روی زمین زیبایی خود را(از آن)گرفته و تزیین می گردد و اهل آن مطمئن می شوند که می توانند از آن بهره مند گردند(ناگهان)فرمان ما شب هنگام یا در روز(برای نابودی آن)فرا می رسد(سرما یا صاعقه ای را بر آن مسلط می سازیم)و آن چنان آن را درو می کنیم که(گویی)هرگز نبوده است اینچنین آیات خود را برای گروهی که تفکر می کنند شرح می دهیم.

۲۵-و خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می کند و هر کس را بخواهد به راه راست هدایت می نماید.

تفسیر:

دورنمای زندگی دنیا

در آیات گذشته اشاره ای به ناپایداری زندگی دنیا شده بود،در نخستین آیه مورد بحث این واقعیت ضمن مثال جالبی تشریح شده تا پرده های غرور و غفلت را

از مقابل دیده های غافلان و طغیانگران کنار زند.

"زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده ایم"(إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ).

این دانه های حیاتبخش باران بر سرزمینهای آماده می ریزند،"و به وسیله آن گیاهان گوناگون که بعضی قابل استفاده برای انسانها،و بعضی برای حیوانات است،می رویند"(فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ مِمّا یَأْکُلُ النّاسُ وَ الْأَنْعامُ).

این گیاهان علاوه بر خاصیت های غذایی که برای موجودات زنده دارند سطح زمین را می پوشانند و آن را زینت می بخشند،تا آنجا که"زمین بهترین زیبایی خود را در پرتو آن پیدا کرده و تزیین می شود"(حَتّی إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها وَ ازَّیَّنَتْ).

در این هنگام شکوفه ها،شاخساران را زینت داده و گلها می خندند، و گیاهان در پرتو نور آفتاب می درخشند،و ساقه ها و شاخه ها همراه وزش باد در طربند،دانه های غذایی و میوه ها کم کم خود را نشان می دهند،و صحنه پر جوشی را از حیات و زندگی به تمام معنی کلمه مجسم می کنند،که دلها را پر از امید و چشمها را پر از شادی و سرور می سازند،آن چنان که"اهل زمین مطمئن می شوند،که می توانند از مواهب این گیاهان بهره گیرند"هم از میوه ها و هم از دانه های حیاتبخششان(وَ ظَنَّ أَهْلُها أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَیْها).

"اما ناگهان فرمان ما فرا می رسد(سرمای سخت و یا تگرگ شدید و یا طوفان درهم کوبنده ای بر آنها مسلط می گردد)و آنها را چنان درو می کنیم که گویا هرگز نبوده اند"!(أَتاها أَمْرُنا لَیْلاً أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها حَصِیداً کَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ).

" لَمْ تَغْنَ "از ماده"غنا"به معنی اقامت کردن در مکانی است،بنا بر این جمله"لم تغن بالامس"یعنی"دیروز در این مکان نبوده است"و این کنایه از این است که چیزی به کلی از میان برود آن چنان که گویی هرگز وجود نداشته!

ص :۲۶۳

در پایان آیه برای تاکید بیشتر می فرماید:"این چنین آیات خود را برای افرادی که تفکر می کند تشریح می کنیم"(کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ).

*** آنچه گفته شد ترسیم روشن و گویایی از زندگی زودگذر و فریبنده و پر زرق و برق دنیای مادی است که نه مقام و ثروتش قابل دوام است و نه جای امنیت و سلامت می باشد.

لذا در آیه بعد با یک جمله کوتاه اشاره به نقطه مقابل اینگونه زندگی کرده و می فرماید"خداوند به دار السلام،خانه صلح و سلامت و امنیت دعوت می کند"(وَ اللّٰهُ یَدْعُوا إِلیٰ دٰارِ السَّلاٰمِ).

در آنجا که نه از این کشمکشهای غارتگران دنیای مادی خبری است، و نه از مزاحمتهای احمقانه ثروت اندوزان از خدا بیخبر،و نه جنگ و خونریزی و استعمار و استثمار،و تمام این مفاهیم در کلمه دٰارِ السَّلاٰمِ (خانه صلح و سلامت) جمع است.

و هر گاه زندگی در این دنیا نیز شکل توحیدی و رستاخیزی به خود گیرد آن هم تبدیل به"دار السلام"می شود،و از صورت آن"مزرعه بلا دیده طوفان زده" در می آید.

سپس اضافه می کند"خدا هر کس را بخواهد(و شایسته و لایق ببیند) به سوی راه مستقیم،همان راهی که به دار السلام و مرکز امن و امان منتهی می شود،دعوت می کند"(وَ یَهْدِی مَنْ یَشٰاءُ إِلیٰ صِرٰاطٍ مُسْتَقِیمٍ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱-از آنجا که قرآن یک کتاب انسانسازی و تربیت است در بسیاری از موارد برای روشن ساختن حقایق عقلی متوسل به ذکر مثال می شود و گاهی

موضوعاتی را که آغاز و انجامش،سالها طول می کشد در یک صحنه زودگذر و قابل مطالعه در برابر چشمان مردم مجسم می سازد.

بررسی تاریخ پر ماجرای عمر یک انسان یا یک نسل که گاهی یکصد سال طول می کشد برای افراد عادی کار آسانی نیست،اما هنگامی که صحنه ای همانند زندگی بسیاری از گیاهان که در چند ماه خلاصه می شود(از تولد و رشد و نمو و زیبایی و سپس نابودی)در مقابل او قرار دهند بسیار راحت می تواند چگونگی زندگی خود را در این آئینه شفاف ببیند.

درست این صحنه را در مقابل چشم خود مجسم کنید،باغی است پر از درخت و سبزه و گیاه که همگی به ثمر نشسته و غوغای حیات در سرتاسر آن نمایان است، اما در یک شب تاریک یا یک روز روشن ناگهان ابرهای سیاه آسمان را می پوشاند، رعد و برق و سپس طوفان و رگبارهای شدید و تگرگهای دانه درشت آن را از هر سو درهم می کوبد.

فردا که به دیدن آن باغ می آئیم درختان در هم شکسته،گیاهان از هم پاشیده و پژمرده،و همه چیز را در هم به روی خاک ریخته در مقابل خودمان مشاهده می کنیم آن چنان که باور نمی کنیم این همان باغ سرسبز خرمی است که دیروز بروی ما می خندید.

آری چنین است ماجرای زندگی انسانها مخصوصا در عصر و زمان ما که گاه یک زلزله یا یک جنگ چند ساعته چنان یک شهر آباد و خرم را در هم می کوبد که چیزی جز یک ویرانه با یک مشت اجساد قطعه قطعه شده باقی نمی گذارد.

وه چه غافلند مردمی که به چنین زندگی ناپایدار دل خوش کرده اند؟! در جمله" فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ "باید توجه داشت که"اختلاط"در اصل آن چنان که"راغب"در"مفردات"گفته:به معنی جمع میان دو چیز یا بیشتر است،خواه مایع باشند یا جامد،و"اختلاط"اعم از"امتزاج"است(زیرا

امتزاج معمولا در مایعات گفته می شود)بنا بر این معنی جمله چنین می شود که بوسیله آب باران،گیاهان از هر قسم به هم می آمیزند،گیاهانی که بدرد انسان می خورد یا مورد استفاده حیوانات است. (۱).

جمله فوق اشاره ضمنی به این حقیقت نیز می کند که خداوند از آب باران که یک نوع و یک حقیقت بیشتر ندارد انواع و اقسام گیاهانی را می رویاند که نیازمندیهای مختلف انسانها و حیوانات را با مواد غذایی گوناگونشان تامین می کنند.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۶ تا ۲۷]

اشاره

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اَلْحُسْنىٰ وَ زِيٰادَةٌ وَ لاٰ يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلْجَنَّةِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۶) وَ اَلَّذِينَ كَسَبُوا اَلسَّيِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مٰا لَهُمْ مِنَ اَللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ كَأَنَّمٰا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اَللَّيْلِ مُظْلِماً أُولٰئِكَ أَصْحٰابُ اَلنّٰارِ هُمْ فِيهٰا خٰالِدُونَ (۲۷)

ترجمه:

۲۶-کسانی که نیکی کردند،پاداش نیک و زیاده بر آن دارند و تاریکی و ذلت چهره هایشان را نمی پوشاند آنها یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند.

۲۷-اما کسانی که مرتکب گناهان شدند جزای بدی بمقدار آن دارند و ذلت و خواری چهره آنها را می پوشاند و هیچ چیز نمی تواند آنها را از(مجازات)خدا نگهدارد،(چهره هاشان آن چنان تاریک است که)گویی پاره هایی از شب تاریک صورت آنها را پوشانده،آنها یاران آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند.

---

۱ - ۱) از آنچه در بالا گفته شد روشن می شود که باء در"به"به معنی سببیت است، ولی بعضی احتمال داده اند،که به معنی"مع"بوده باشد یعنی آبی از آسمان نازل می شود با گیاهان مخلوط می گردد،و آنها را رشد و نمو می دهد،ولی این احتمال دوم با ذیل آیه که می گوید" مِمّٰا يَأْكُلُ النّٰاسُ وَ اَلْأَنْعٰامُ "سازگار نیست،زیرا ظاهر این جمله آنست که اختلاط در میان انواع گیاهان منظور بوده است،نه اختلاط آب و گیاه.(دقت کنید)

تفسیر:

رو سفیدان و رو سیاهان

در آیات گذشته اشاره به سرای آخرت و روز رستاخیز شده بود،به همین مناسبت،آیات مورد بحث سرنوشت نیکوکاران و آلودگان به گناه را در آنجا تشریح می کند.

نخست می گوید:"کسانی که کار نیک انجام دهند پاداش نیک و زیاده بر آن دارند"(لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنىٰ وَ زِيٰادَةٌ) (۱).

در اینکه منظور از"زیاده"در این جمله چیست میان مفسران گفتگو است ولی با توجه به اینکه آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند،اشاره به پاداشهای مضاعف و فراوانی است که گاهی ده برابر و گاهی هزاران برابر(به نسبت اخلاص و پاکی و تقوا و ارزش عمل)بر آن افزوده می شود،در آیه ۱۶۰ سوره انعام می خوانیم مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثٰالِهٰا :"کسی که کار نیکی انجام دهد ده برابر به او پاداش داده خواهد شد.

و در جای دیگر می خوانیم: فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ :"اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند خداوند پاداش آنها را بطور کامل می دهد و از فضل و کرم خود نیز بر آن می افزاید" (سوره نساء آیه ۱۲۷).

در آیات مربوط به انفاق در سوره بقره(آیه ۲۶۱)نیز سخن از پاداش

۱- ۱) باید توجه داشت که"حسنی"در این جمله مبتدای مؤخر است و معنی آیه چنین است:"الحسنی للذین احسنوا"و لذا زیاده که بر آن عطف شده مرفوع است و"الحسنی"صفت برای"المثوبه"است که در تقدیر می باشد و بجای موصوف نشسته است.

نیکوکاران تا هفتصد برابر و یا چند مقابل آن به میان آمده است.

نکته دیگر که در اینجا باید به آن توجه داشت این است که کاملاـ امکان دارد،که این اضافه در جهان دیگر مرتبا افزایش یابد،یعنی هر روز موهبت و لطف تازه ای از ناحیه خداوند به آنها ارزانی داشته شود و این در واقع نشان می دهد که زندگی جهان دیگر یک نواخت نیست و به سوی تکامل در یک شکل نامحدود پیش می رود.

روایاتی که از پیامبر ص در تفسیر این آیه نقل کرده اند که منظور از "زیاده"توجه به جلوه ذات پاک پروردگار و استفاده از این موهبت بزرگ معنوی است ممکن است اشاره به همین نکته باشد.

در پاره ای از روایات که از ائمه اهل بیت نقل شده"زیاده"به نعمتهای دنیا تفسیر شده است که خداوند علاوه بر پاداش جهان دیگر نیکوکاران را از آن بهره مند می سازد.

ولی هیچ مانعی ندارد که کلمه"زیاده"در آیه فوق اشاره به همه این مواهب بوده باشد.

سپس اضافه می کند"نیکوکاران در آن روز چهره های درخشانی دارند و تاریکی و ذلت،صورت آنها را نمی پوشاند"(وَ لاٰ یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لاٰ ذِلَّةٌ).

"یرهق"از ماده"رهق"به معنی پوشاندن قهری و اجباری است و"قتر" به معنی غبار و یا دود است.

و در پایان آیه می فرماید:"این گروه یاران بهشتند و جاودانه در آن خواهند ماند"(أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ).

تعبیر به اصحاب اشاره به تناسبی است که میان روحیه این گروه و محیط بهشت وجود دارد.

ص :۲۶۸

در آیه بعد سخن از دوزخیان به میان می آید که در نقطه مقابل گروه اولند می گوید"کسانی که مرتکب گناهان می شوند جزای بدی به مقدار عملشان دارند"(وَ الَّذِینَ کَسَبُوا السَّیِّئٰاتِ جَزٰاءُ سَیِّئَةٍ بِمِثْلِهٰا).

در اینجا سخنی از"زیاده"در کار نیست،چرا که در پاداش زیاده،فضل و رحمت است اما در کیفر،عدالت ایجاب می کند که ذره ای بیش از گناه نباشد.

ولی آنها به عکس گروه اول چهره هایی تاریک دارند"و ذلت،صورت آنها را می پوشاند"(وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ) (۱).

ممکن است سؤال شود که عدالت ایجاب می کند بیش از گناهشان کیفر نبینند و این تاریکی چهره و گرد و غبار مذلت بر آن نشستن چیز اضافه ای است.

اما باید توجه داشت که این خاصیت و اثر عمل است که از درون جان انسان به بیرون منعکس می گردد،درست مثل این است که بگوئیم افراد شرابخوار باید تازیانه بخورند و در عین حال شراب انواع بیماریهای معده و قلب و کبد و اعصاب را ایجاد می کند.

به هر حال ممکن است بدکاران گمان کنند راه فرار و نجاتی خواهند داشت و یا بتها و مانند آنها می توانند برایشان شفاعت کنند اما جمله بعد صریحا می گوید که"هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند آنها را از مجازات الهی دور نگه دارد" (مٰا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عٰاصِمٍ).

تاریکی چهره های آنها به اندازه ای زیاد است که"گویی پاره هایی از شب تاریک و ظلمانی،یکی پس از دیگری بر صورت آنها افکنده شده است"(کَأَنَّمٰا أُغْشِیَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّیْلِ مُظْلِماً).

"آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن می مانند"(أُولٰئِکَ أَصْحٰابُ النّٰارِ هُمْ فِیهٰا خٰالِدُونَ).

۱- ۱) ممکن است به قرینه آیه گذشته جمله" تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ "در تقدیر"ترهقهم قتر و ذله"بوده باشد که به قرینه مقابله برای اختصار،"قتر"از آن حذف شده است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۲۸ تا ۳۰]

اشاره

وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ فَزَیَّلْنا بَیْنَهُمْ وَ قالَ شُرَکاؤُهُمْ ما کُنْتُمْ إِیّانا تَعْبُدُونَ (۲۸)
فَکَفی بِاللّهِ شَهِیداً بَیْنَنا وَ بَیْنَکُمْ إِنْ کُنّا عَنْ عِبادَتِکُمْ لَغافِلِینَ (۲۹) هُنالِکَ تَبْلُوا کُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ وَ رُدُّوا إِلَی اَللّهِ مَوْلاهُمُ اَلْحَقِّ
وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما کانُوا یَفْتَرُونَ (۳۰)

ترجمه:

۲۸-بخاطر بیاورید آن روز را که همه آنها را جمع می کنیم سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خودتان باشید(تا به حسابتان رسیدگی شود)سپس آنها را از هم جدا می کنیم(و از هر یک جداگانه سؤال می نمائیم)و معبودهایشان (به آنها)می گویند شما(هرگز)ما را عبادت نمی کردید!.

۲۹-همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما از عبادت کردن شما غافل(و بیخبر) بودیم.

۳۰-در آن هنگام(و در آنجا)هر کس عملی را که قبلا انجام داده است می آزماید و همگی به سوی اللّه،مولا و سرپرست حقیقتی خود باز می گردند،و آنها را که به دروغ شریک خدا قرار داده بودند گم و نابود می شوند.

تفسیر:

یک صحنه از رستاخیز بت پرستان

این آیات نیز بحثهای گذشته را در زمینه"مبدء"و"معاد"و وضع مشرکان دنبال می کند،و بیچارگی آنها را به هنگامی که در محضر عدل الهی و در پیشگاه حسابرسی او حاضر می شوند مجسم می سازد.

نخست می گوید:"به خاطر بیاورید روزی را که همه بندگان را جمع

ص: ۲۷۰

و محشور می کنیم"(وَ یَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعاً).

"سپس به مشرکان می گوئیم شما و معبودهایتان در جای خود باشید تا به حسابتان رسیدگی شود"(ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ و شرکائکم) (۱).

جالب این است که در آیه فوق از"بتها"تعبیر به"شرکائکم"شده، یعنی "شریکهای شما"در حالی که مشرکان بتها را شریک خدا قرار داده بودند،نه شریک خودشان.

این تعبیر در حقیقت اشاره لطیفی به این نکته است که بتها در واقع شریک خدا نبودند و این اوهام و خیالات بت پرستان بود که این موقعیت را به آنان بخشید، یعنی آنها شریکان انتخابی شما هستند،و این درست به آن می ماند که کسی، معلم یا رئیس ناصالحی برای مدرسه ای انتخاب بکند،و کارهای نادرستی از او سرزند،ما به او می گوئیم بیا ببین این معلم تو و این رئیس تو چه کاری که نکرده است(در حالی که نه معلم و نه رئیس او است،بلکه معلم و رئیس مدرسه است ولی او انتخابشان کرده).

سپس اضافه می کند که"ما این دو گروه(معبودان و عابدان)را از یکدیگر جدا می کنیم"و از هر کدام جداگانه سؤال می نمائیم(همانگونه که در تمام دادگاهها این مساله معمول است که از هر کس جداگانه بازپرسی به عمل می آید).

از بت پرستان سؤال می کنیم به چه دلیل این بتها را شریک خدا قرار دادید و عبادت کردید؟و از معبودان نیز می پرسیم به چه سبب شما معبود واقع شدید

ص: ۲۷۱

۱- ۱) "مکانکم"در واقع مفعول فعل مقدری است،و در اصل چنین بوده"الزموا مَکانَکُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَکاؤُکُمْ حتی تسئلوا"و این جمله در حقیقت شبیه آیه ۲۴ سوره صافات است که می فرماید" وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْؤُلُونَ ".

و یا تن به این کار دادید؟(فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ) (۱).

در این هنگام شریکانی را که آنها ساخته بودند،به سخن می آیند"و می گویند شما هرگز ما را پرستش نمی کردید"(وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ ما كُنْتُمْ إِيّانا تَعْبُدُونَ).

شما در حقیقت هوی و هوسها و اوهام و خیالات خویش را می پرستیدید، نه ما را و از این گذشته این عبادت شما نسبت به ما نه به امر و فرمان ما بوده و نه به رضایت ما،و عبادتی که چنین باشد در حقیقت عبادت نیست.

*** سپس برای تاکید بیشتر می گویند"همین بس که خدا گواه میان ما و شما است که ما به هیچوجه از عبادت شما آگاه نبودیم"(فَكَفى بِاللّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ) (۲).

در اینکه منظور از بتها و شرکاء در آیه فوق چه معبودهایی است،و اینکه چگونه آنها چنین سخن می گویند در میان مفسران گفتگو است.

بعضی احتمال داده اند که منظور معبودهای انسانی و شیطانی و یا از فرشتگان است که دارای عقل و شعور و ادراکند،ولی با این حال خبر ندارند که گروهی آنها را پرستش می کنند،به خاطر اینکه یا در غیاب آنها چنین عبادتی صورت گرفته و یا پس از مرگ آنها(مانند انسانهایی که پس از مرگشان مورد پرستش قرار گرفته اند).

---

۱ - ۱) "زیلنا"از ماده"تزییل"به معنی جدا ساختن است،و به طوری که بعضی از ارباب لغت گفته اند ماده ثلاثی آن"زال یزیل"است که به معنی جدا شدن می باشد، نه از ماده"زال یزول"به معنی زوال پذیرفتن.

۲ - ۲) "ان"در جمله بالا به اصطلاح مخففه از ثقیله است و برای تاکید می باشد و معنی جمله این است اننا كُنّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ :"ما بطور مسلم از عبادت شما غافل بودیم".

بنـا بر این سـخن گفتن آنها کاملا طبیعی خواهـد بود،و این آیه نظیر آیه ۴۱ سوره سـبا می باشد که می گوید: وَ یَوْمَ یَحْشُـرُهُمْ جَمِیعاً ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلاٰئِکَهِ أَ هٰؤُلاٰءِ إِیّاٰکُمْ کاٰنُوا یَعْبُدُونَ :"آن روز که خداوند همه را جمع و محشور می کند سـپس به فرشـتگان می گوید:آیا این گروه شـما را عبادت می کردند؟! احتمال دیگری که بسـیاری از مفسـران ذکر کرده اند این است که در آن روز خداونـد حیات و شـعور در بتها می آفرینـد آن چنان که بتوانند حقایق را بازگو کنند،و جمله بالا که از زبان بتها نقل شده که آنهـا خـدا را به شـهادت می طلبنـد که از عبـادت عابـدان خود غافـل بودنـد،بیشتر تناسب با همین معنی دارد چرا که بتهای سنگی و چوبی اصلا چیزی نمی فهمند.

این احتمال را نیز می توانیم در تفسیر آیه بگوئیم که تمام معبودها را شامل می شود منتها معبودهایی که عقل و شعور دارند،به زبـان خود حقیقت را بـازگو می کننـد،ولی معبودهایی که دارای عقل و شـعور نیسـتند به زبان حال و از طریق منعکس ساختن آثار عمل سخن می گویند،درست مثل اینکه می گوئیم رنگ رخسار تو از سر درونت خبر می دهد،قرآن نیز در آیه ۲۱ سوره فصـلت می گوید که پوسـتهای انسان در عالم رسـتاخیز به سخن در می آیند و همچنین در سوره زلزال می گوید زمینهایی که انسان روی آنها زندگی داشته،حقایق را بازگو می کنند.

این مسـاله در عصـر و زمـان مـا مساله پیچیـده ای نیست جایی که یک نوار بی زبان تمام گفته های ما را روی خود ضـبط و به هنگام لزوم بازگو می کند،تعجبی ندارد که بتها نیز واقعیات اعمال عبادت کنندگان خود را منعکس نمایند!.

*** به هر حال"در آن روز و در آن مکان و در آن حال-همانگونه که قرآن در آخرین آیه مورد بحث می گویـد-"هر کس اعمال خویش را که قبلا انجام

داده است می آزمایـد و نتیجه بلکه خود آن را می بینـد"چه عبـادت کننـدگان و چه معبودهای گمراهی که مردم را به عبادت خویش دعوت کردند،چه مشرکان و چه مؤمنان از هر گروه و از هر قبیل(هُنالِكَ تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ).

"و در آن روز همگی به سوی اللّه که مولی و سرپرست حقیقی آنان است باز می گردنـد"و دادگاه محشر نشان می دهـد که تنها حکومت به فرمان او است (وَ رُدُّوا إِلَى اللّهِ مَوْلاهُمُ الْحَقِّ).

"و سرانجام تمام بتها و معبودهای ساختگی که به دروغ آنها را شریک خـدا قرار داده بودنـد،گم و محو و نابود می شونـد(وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ).

چرا که آنجا عرصه ظهور و بروز تمام اسرار مکتوم بندگان است و هیچ حقیقتی نمی ماند مگر اینکه خود را آشکار می سازد اصولا در آنجا موقفها و مقاماتی است که نه نیاز به سؤال دارد،نه جدال و گفتگو،بلکه تنها وضع حال حکایت از همه چیز می کند و نیازی به مقال نیست!

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۱ تا ۳۳]

اشاره

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ اَلْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ اَلسَّمْعَ وَ اَلْأَبْصٰارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ اَلْحَيَّ مِنَ اَلْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ اَلْمَيِّتَ مِنَ اَلْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ اَلْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اَللّٰهُ فَقُلْ أَ فَلاٰ تَتَّقُونَ (۳۱) فَذٰلِكُمُ اَللّٰهُ رَبُّكُمُ اَلْحَقُّ فَمٰا ذٰا بَعْدَ اَلْحَقِّ إِلاَّ اَلضَّلاٰلُ فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ (۳۲) كَذٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى اَلَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۳۳)

ترجمه:

۳۱-بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد و یا چه کسی مالك(و خالق) گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می سازد و چه کسی امور(جهان)را تدبیر می کند؟به زودی(در پاسخ)می گویند:

خدا،بگو پس چرا تقوا پیشه نمی کنید(و از خدا نمی ترسید)؟! ۳۲-اینچنین است خداوند پروردگار حق شما،با اینحال بعد از حق جز گمراهی وجود دارد؟پس چرا(از پرستش او)روی می گردانید؟! ۳۳-اینچنین فرمان پروردگارت بر فاسقان مسلم شده که آنها(پس از اینهمه طغیان و گناه)ایمان نخواهند آورد.

تفسیر: [نشانه های پروردگار]

در این آیات سخن از نشانه های وجود پروردگار و شایستگی او برای عبودیت است و بحثهای آیات گذشته را در این زمینه تعقیب می کند.

نخست می فرماید:به مشرکان و بت پرستانی که در بیراهه سرگردانند"بگو

ص:۲۷۵

چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟"(قُلْ مَنْ یَرْزُقُکَمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ).

"رزق"به معنی عطا و بخشش مستمر است،و از آنجا که بخشنده تمام مواهب در حقیقت خدا است،"رازق"و"رزاق"به معنی حقیقی تنها بر او اطلاق می شود، و اگر این کلمه در غیر مورد او به کار رود،بدون شک جنبه مجازی دارد،همانند آیه ۲۳۳ سوره بقره که در زمینه زنان شیرده می گوید وَ عَلَی الْمَوْلُودِ لَهُ رِزْقُهُنَّ وَ کِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ (پدران موظفند زنانی را که فرزندانشان را شیر می دهند بطور شایسته روزی دهند و لباس بپوشانند".

این نکته نیز لازم به یادآوری است که بیشتر روزیهای انسان از آسمان است،باران حیاتبخش از آسمان می بارد،و هوا که مورد نیاز همه موجودات زنده است نیز بر فراز زمین قرار گرفته،و از همه مهمتر نور آفتاب که بدون آن هیچ موجود زنده و هیچگونه حرکت و جنبشی در سرتاسر زمین وجود نخواهد داشت از آسمان است،و حتی حیوانات اعماق دریاها از پرتو نور آفتاب زنده اند زیرا می دانیم غذای بسیاری از آنها گیاهان بسیار کوچکی است که در لابلای امواج در سطح اقیانوس در برابر تابش نور آفتاب رشد و نمو می کند،و قسمت دیگری از آن حیوانات از گوشت دیگر حیوانات دریا که وسیله آن گیاهان تغذیه شده اند استفاده می کنند.

ولی زمین تنها به وسیله مواد غذایی خود ریشه گیاهان را تغذیه می کند و شاید به همین دلیل است که در آیه فوق نخست سخن از ارزاق آسمان و سپس ارزاق زمین به میان آمده است(به تفاوت درجه اهمیت) سپس به دو قسمت از مهمترین حواس انسان که بدون آن دو،کسب علم و دانش برای بشر امکان پذیر نیست اشاره کرده می گوید:"و بگو چه کسی است که مالک و خالق گوش و چشم و قدرت دهنده این دو حس آدمی است"؟(أَمَّنْ

يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ

).

در واقع در این آیه نخست به نعمتهای مادی،و بعد به مواهب و روزیهای معنوی که بدون آنها نعمتهای مادی فاقد هدف و محتوا است اشاره شده.

کلمه"سمع"مفرد(و به معنی گوش)و ابصار جمع"بصر"به معنی بینایی و چشم است،و در اینجا این سؤال پیش می آید که چرا"سمع"در همه جا در قرآن مفرد ذکر شده و اما"بصر"گاهی به صورت جمع و گاهی به صورت مفرد آمده؟،پاسخ این سؤال را در جلد اول صفحه ۵۶ ذکر کرده ایم.

بعد از دو پدیده مرگ و حیات که عجیب ترین پدیده های عالم آفرینش است سخن به میان آورده،می گوید"و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده خارج می کند"؟(وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ).

این همان موضوعی است که تا کنون عقل دانشمندان و علمای علوم طبیعی و زیست شناسان در آن حیران مانده است که چگونه موجود زنده از موجود بی جان به وجود آمده است؟آیا چنین چیزی که تلاش و کوشش مداوم دانشمندان تا کنون در آن به جایی نرسیده است می تواند یک امری ساده و وابسته به تصادف و حوادث رهبری نشده و بدون برنامه و هدف طبیعت بوده باشد؟بدون شک پدیده پیچیده و ظریف و اسرار آمیز حیات نیازمند به علم و قدرت فوق العاده و عقل کلی است.

او نه تنها در آغاز موجود زنده را از موجودات بی جان زمین آفریده است بلکه علاوه بر این سنت او بر این قرار گرفته که حیات نیز جاودانی نباشد و به همین جهت مرگ را در دل حیات آفریده،تا از این طریق میدان را برای دگرگونیها و تکامل باز گذارد.

در تفسیر آیه فوق این احتمال نیز داده شده که علاوه بر مرگ و حیات مادی مرگ و حیات معنوی را نیز شامل می شود،زیرا انسانهای هوشمند و پاکدامن

و با ایمان را می بینیم که گاهی از پدر و مادری آلوده و بی ایمان و گمراه متولد می شوند،عکس آن نیز مشاهده شده است که بر خلاف قانون وراثت انسانهای بی ارزش و مرده از پدر و مادر ارزشمندی به وجود آمده اند (۱).

البته مانعی ندارد که آیه فوق اشاره به هر دو قسمت باشد زیرا هر دو از عجائب آفرینش و از پدیده های اعجاب انگیز جهانند و روشنگر این حقیقتند که علاوه بر عوامل طبیعی،دست قدرت آفریدگار عالم و حکیمی در کار است.

(در جلد پنجم صفحه ۳۵۶ ذیل آیه ۹۵ سوره انعام توضیحات دیگری نیز در این باره داده ایم).

بعد اضافه می کند:"چه کسی است که امور این جهان را تدبیر می کند"؟ (وَ مَنْ یُدَبِّرُ الْأَمْرَ).

در حقیقت نخست سخن از آفرینش مواهب،سپس سخن از حافظ و نگهبان و مدبر آنها است.

بعد از آنکه قرآن این سؤالات سه گانه را مطرح می کند بلافاصله می گوید:

"آنها بزودی در پاسخ خواهند گفت:اللّه".

از این جمله به خوبی استفاده می شود که حتی مشرکان و بت پرستان عصر جاهلیت خالق و رازق و حیاتبخش و مدبر امور جهان هستی را خدا می دانستند، و این حقیقت را از طریق عقل و هم از راه فطرت در یافته بودند که این نظام حساب شده جهان نمی تواند مولود بی نظمی و یا مخلوق بتها باشد.

و در آخر آیه به پیامبر ص دستور می دهد:"به آنها بگو آیا با این حال تقوا را پیشه نمی کنید"(فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ).

تنها کسی شایسته عبادت و پرستش است که آفرینش و تدبیر جهان به دست

۱- ۱) این مضمون در روایات متعددی در جلد اول تفسیر برهان صفحه ۵۴۳ ذیل آیه ۹۵ سوره انعام آمده است.

او است،اگر عبادت به خاطر شایستگی و عظمت ذات معبود باشد،این شایستگی و عظمت تنها در خدا است،و اگر برای این باشد که می تواند سرچشمه سود و زیان گردد این نیز مخصوص خدا است.

*** پس از آنکه نمونه هایی از آثار عظمت و تدبیر خداوند را در آسمان و زمین بیان کرد و وجدان و عقل مخالفان را به داوری طلبید و آنها به آن معترف گردیدند، در آیه بعد با لحنی قاطع می فرماید:"این است اللّه،پروردگار بر حق شما"! (فَذٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ).

نه بتها،و نه سایر موجوداتی را که شریک خداوند در عبودیت قرار داده اید و در برابر آنها سجده و تعظیم می کنید.

آنها چگونه می توانند شایسته عبودیت باشند در حالی که نه فقط نمی توانند در آفرینش و تدبیر جهان شرکت کنند،بلکه خودشان سر تا پا نیاز و احتیاجند.

سپس نتیجه گیری می کند"اکنون که حق را بروشنی شناختید،آیا بعد از حق چیزی جز ضلال و گمراهی وجود دارد؟"(فَمٰا ذٰا بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلاٰلُ).

با این حال چگونه از عبادت و پرستش خدا روی می گردانید،با اینکه می دانید معبود حقی جز او نیست"؟!(فَأَنّٰى تُصْرَفُونَ).

این آیه در حقیقت یک راه منطقی روشن را برای شناخت باطل و ترک آن پیشنهاد می کند،و آن اینکه نخست باید از طریق و جدان و عقل برای شناخت حق گام برداشت،هنگامی که حق شناخته شد،هر چه غیر آن و مخالف آن است باطل و گمراهی است،و باید کنار گذاشته شود.

*** و در آخرین آیه برای بیان این نکته که چرا آنها با وضوح مطلب و روشنایی حق به دنبال آن نمی روند می گوید:"اینگونه فرمان خدا در باره این افراد که

از روی علم و عمـد و بر خلاف عقل و و جـدان سـر از اطاعت پیچیـده انـد صادر شـده که آنها ایمان نیاورند"(کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ عَلَی الَّذِینَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لا یُؤْمِنُونَ) (۱).

در واقع این خاصـیت اعمـال نـادرست و مسـتمر آنها است که قلبشان را چنان تاریک و روحشان را چنان آلوده می کنـد که با وضوح و روشنی حق آن را نمی بینند و به بیراهه می روند.

بنا بر این آیه فوق هیچگونه دلالت بر مساله جبر نـدارد،بلکه اشاره به آثار اعمال خود انسان می باشـد ولی شک نیست که این اعمال چنان خاصیتی را به فرمان خدا دارد.

درست مثـل این است که به کسـی بگـوئیم صـد بـار به تـو گفـتیم گرد مواد مخـدر و مشـروبات الکلی مگرد،اکنون که گوش ندادی و شدیدا معتاد شدی،محکوم به این هستی که مدتها در بدبختی بمانی.

ص :۲۸۰

۱- ۱) کـاف تشبیه در اینجـا اشاره به مطلبی است که در آخرین جمله آیه قبل ذکر شـده است و معنی آیه چنین است"کما انه لیس بَعْدَ الْحَقِّ إِلاَّ الضَّلالُ کَذٰلِکَ حَقَّتْ کَلِمَةُ رَبِّکَ ".

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۴ تا ۳۶]

اشاره

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اَللّهُ يَبْدَؤُا اَلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنّى تُؤْفَكُونَ (۳۴) قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى اَلْحَقِّ قُلِ اَللّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى اَلْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلاّ أَنْ يُهْدى فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (۳۵) وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ اَلظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ اَلْحَقِّ شَيْئاً إِنَّ اَللّهَ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ (۳۶)

ترجمه:

۳۴-بگو آیا هیچیک از معبودهای شما آفرینش را ایجاد و سپس باز می گرداند؟بگو تنها خدا آفرینش را ایجاد کرده سپس باز می گرداند،با اینحال چرا از حق روی گردان می شوید؟ ۳۵-بگو آیا هیچیک از معبودهای شما به سوی حق هدایت می کند؟-بگو تنها خدا به حق هدایت می کند آیا کسی که هدایت به حق می کند برای پیروی شایسته تر است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر هدایتش کنند،شما را چه می شود؟ چگونه داوری می کنید؟ ۳۶-و بیشتر آنها جز از گمان(و پندارهای بی اساس)پیروی نمی کنند(در حالی که) گمان هرگز انسان را از حق بی نیاز نمی سازد(و به حق نمی رساند)خداوند به آنچه انجام می دهند آگاه است.

تفسیر:

یکی از نشانه های حق و باطل

این آیات نیز هم چنان استدلالات مربوط به مبدء و معاد را تعقیب می کند

ص :۲۸۱

و در نخستین آیه به پیامبر ص دستور می دهد"به آنها بگو آیا هیچیک از این معبودهایی که شما شریک خدا قرار داده اید می تواند آفرینش را ایجاد کند و سپس باز گرداند"(قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

بعد اضافه می کند"بگو خداوند آفرینش را آغاز کرده و سپس باز می گرداند" (قُلِ اللّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ).

"با اینحال چرا از حق روی می گردانید و در بیراهه سرگردان می شوید" (فَأَنّى تُؤْفَكُونَ).

در اینجا دو سؤال پیش می آید نخست اینکه مشرکان عرب غالبا اعتقاد به معاد مخصوصا به شکلی که قرآن می گوید نداشتند با اینحال چگونه قرآن از آنها اعتراف می خواهد.

دیگر اینکه در آیه قبل سخن از اعتراف مشرکان بود ولی در اینجا به پیامبر ص دستور می دهد،که تو اعتراف به این واقعیت کن!این تفاوت تعبیر برای چیست؟ اما با توجه به یک نکته جواب هر دو سؤال روشن می شود و آن اینکه:

گر چه مشرکان به معاد(معاد جسمانی)عقیده نداشتند ولی همین اندازه که معتقد بودند آغاز آفرینش از خدا است برای پذیرش معاد کافی است چرا که هر کس آغاز را انجام داده قادر به اعاده آن نیز هست بنا بر این اعتقاد به مبدء با کمی دقت معاد را اثبات می کند.

و از اینجا روشن می شود که چرا به جای مشرکان،پیامبر ص اعتراف به این واقعیت می کند،زیرا گر چه ایمان به معاد از لوازم ایمان به مبدء است، اما چون آنها توجه به این ملازمه نداشتند،طرز تعبیر عوض شده و پیامبر ص به جای آنها اعتراف می کند.

***

ص :۲۸۲

بار دیگر به پیامبر ص دستور می دهد"به آنها بگو آیا هیچیک از معبودهای ساختگی شما هدایت به سوی حق می کنند"؟(قُلْ هَلْ مِنْ شُرَکائِکُمْ مَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ).

زیرا معبود باید رهبر عبادت کنندگان خود باشد،آن هم رهبری به سوی حق،در حالی که معبودهای مشرکان اعم از بتهای بی جان و جاندار هیچکدام قادر نیستند بدون هدایت الهی کسی را به سوی حق رهنمون گردند،چون هدایت به سوی حق نیاز به مقام عصمت و مصونیت از خطا و اشتباه دارد و این بدون رهبری و حمایت خداوند ممکن نیست.

لذا بلافاصله اضافه می کند:"بگو تنها خداوند هدایت به سوی حق می کند" (قُلِ اللّهُ یَهْدِی لِلْحَقِّ).

با این حال"آیا کسی که هدایت به سوی حق می کند شایسته تر برای پیروی است یا آن کس که خود هدایت نمی شود مگر آنکه هدایتش کنند"(أَ فَمَنْ یَهْدِی إِلَی الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ یُتَّبَعَ أَمَّنْ لا یَهِدِّی إِلاّ أَنْ یُهْدی) (۱).

و در پایان آیه با بیانی توبیخ آمیز و سرزنش بار می گوید:"شما را چه می شود؟چگونه قضاوت می کنید"؟(فَما لَکُمْ کَیْفَ تَحْکُمُونَ).

*** و در آخرین آیه اشاره به سرچشمه و عامل اصلی انحرافات آنها کرده می گوید:"اکثر آنها جز از پندار و گمان پیروی نمی کنند،در حالی که گمان و پندار هرگز انسان را بی نیاز از حق نمی کند و به حق نمی رساند" (وَ ما یَتَّبِعُ أَکْثَرُهُمْ إِلاّ ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لا یُغْنِی مِنَ الْحَقِّ شَیْئاً).

سرانجام با لحنی تهدید آمیز نسبت به این گونه افرادی که تابع هیچ منطق

۱- ۱) "یهدی"در اصل"یهتدی"بود که"تا"در آن تبدیل به"دال"و در آن ادغام شده است.

و حسابی نیستند می فرماید:"خداوند به آنچه آنها انجام می دهند عالم است" (إِنَّ اللّهَ عَلِیمٌ بِما یَفْعَلُونَ).

***

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

۱-در آیات فوق خواندیم که تنها خدا است که هدایت به سوی حق می کند این انحصار یا به خاطر آن است که منظور از هدایت تنها ارائه طریق نیست بلکه رساندن به مقصد نیز می باشد و این کار تنها بدست پروردگار است،و یا به این جهت است که ارائه طریق و نشان دادن راه نیز در درجه اول کار خدا است،و غیر او یعنی پیامبران و راهنمایان الهی تنها از طریق هدایت او آگاه به راههای هدایت می شوند،و با تعلیم او عالم می گردند.

۲-اینکه در آیات فوق می خوانیم معبودهای مشرکان نه تنها نمی توانند کسی را هدایت کنند بلکه خودشان نیازمند هدایت الهی هستند،گر چه در باره بتهای سنگی و چوبی،صدق نمی کند،زیرا آنها مطلقا عقل و شعوری ندارند، ولی در مورد معبودهای صاحب شعور مانند فرشتگان و انسانهایی که معبود واقع شدند کاملا صدق می کند.

این احتمال نیز وجود دارد که جمله مزبور به معنی یک قضیه شرطیه باشد یعنی به فرض که بتها عقل و شعور هم داشته باشند بدون راهنمایی الهی،خودشان راه را پیدا نمی کنند،تا چه رسد که بخواهند راهنمای دگران باشند.

و به هر حال آیات فوق به خوبی نشان می دهد که یکی از برنامه های اصلی پروردگار در برابر بندگان،هدایت آنها به سوی حق است که این کار از طریق بخشیدن عقل و خرد،و دادن درسهای گوناگون از راه فطرت،و ارائه آیات و نشانه هایش در جهان آفرینش همچنین از طریق فرستادن پیامبران و کتب آسمانی صورت می گیرد.

۳-در آخرین آیه مورد بحث خواندیم که اکثر بت پرستان و مشرکان دنبال گمان و پندار خویشند،در اینجا این سؤال پیش می آیـد که چرا نفرموده است همه آنها،زیرا می دانیم تمام بت پرسـتان در این پنـدار باطل شـریکند که بتها را معبودهای به حق و مالکان نفع و ضـرر و شـفیعان درگاه خـدا می پندارنـد، و به همین جهت بعضـی ناچار شـده اند که کلمه اکثر را به معنی تمام تفسیر کنند و معتقدند که این کلمه گاهی به معنی تمام آمده است.

ولی این پاسخ چندان قابل ملاحظه نیست و بهتر این است که بگوئیم بت پرسـتان دو گروهند یک گروه که اکثریت را تشکیل می دهند افرادی خرافی و نادان و بیخبرند و تحت تاثیر پندارهای غلطی قرار گرفته و بتها را برای پرستش برگزیده اند،اما گروه دیگری که اقلیت را تشـکیل می دهند رهبران سیاه دل و آگاهی هسـتند که با علم و اطلاع از بی اساس بودن بت پرستی برای حفـظ منافع خویش،مردم را به سوی بتها دعوت می کننـد،و به همین دلیل خداونـد تنها به گروه اول پاسـخ می گویـد چرا که قابل هدایتند و اما گروه دوم را که آگاهانه این راه غلط را می پیمایند مطلقا مورد اعتنا قرار نداده است.

۴-گروهی از علمـای اصول،آیه فوق وماننـد آن را دلیل بر آن می داننـد که ظن و گمان به هیچوجه،حجت و سـند نمی تواند باشد و تنها دلائل قطعی است که می تواند مورد اعتماد قرار گیرد.

امـا گروهی دیگر با توجه به اینکه در میان دلائل فقهی،دلائل ظنی فراوان داریم(ماننـد حجت بودن ظواهر الفاظ و شـهادت دو شاهـد عادل و یا خبر واحـد ثقه و امثال آن)می گوینـد آیه فوق دلیل بر این است که قاعـده اصـلی در مساله ظن،عـدم حجیت است،مگر اینکه با دلیل قطعی حجت بودن آن ثابت گردد مانند چند مثال بالا.

ولی انصاف این است که آیه فوق تنها سخن از پندارهای بی اساس و گمانهای

بی پایه و خرافی ماننـد گمان و پندار بت پرسـتان می گوید،و کار به ظن و گمان قابل اعتمادی که در میان عقلا موجود اسـت ندارد،بنا بر این آیه فوق و آیات مشابه آن در مساله عدم حجیت ظن به هیچوجه قابل استناد نیست(دقت کنید)

[سوره یونس (۱۰): آیات ۳۷ تا ۴۰]

اشاره

وَ مٰا كٰانَ هٰذَا اَلْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ اَلَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلَ اَلْكِتٰابِ لاٰ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ اَلْعٰالَمِينَ (۳۷) أَمْ يَقُولُونَ اِفْتَرٰاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ اُدْعُوا مَنِ اِسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۳۸) بَلْ كَذَّبُوا بِمٰا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمّٰا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذٰلِكَ كَذَّبَ اَلَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلظّٰالِمِينَ (۳۹) وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لاٰ يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (۴۰)

ترجمه:

۳۷-شایسـته نیست(و امکان نداشت)که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شود ولی تصدیقی است برای آنچه پیش از آن است(از کتب آسمانی)و تفصیلی است برای آنها،و شکی در آن نیست که از طرف پروردگار جهانیان است.

۳۸-آنها می گویند،او قرآن را به دروغ به خدا نسـبت داده بگو اگر راست می گوئید یک سوره همانند آن بیاورید و هر کس را می توانید غیر از خدا(به یاری)بطلبید.

۳۹-(آنها از روی علم و دانش قرآن را انکار نمی کننـد)بلکه آنها چیزی را تکـذیب کردند که آگاهی از آن نداشـتند،و هنوز واقعیتش بر آنان روشن نشـده است اینچنین پیشـینیان آنها نیز تکـذیب کردند پس بنگر عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟! ۴۰-و بعضـی از آنهـا ایمـان به آن می آورنـد و بعضـی ایمان نمی آورنـد،و پروردگارت به مفسـدان آگاهتر است(و آنها را بهتر می شناسد).

تفسیر:

اشاره

عظمت و حقانیت دعوت قرآن

این آیات به پاسخ قسمت دیگری از سخنان ناروای مشرکان می پردازد، چرا که آنها تنها در شناخت مبدء گرفتار انحراف نبودند،بلکه به پیامبر اسلام ص نیز افترا می زدند،که قرآن را با فکر خود ساخته و به خدا نسبت داده است،لذا در آیات گذشته خواندیم که از پیامبر ص تقاضا داشتند قرآنی غیر از این قرآن بیاورد و یا لا اقل آن را تغییر دهد،این خود دلیل آن است که قرآن را ساخته فکر او می پنداشتند! نخستین آیه مورد بحث می گوید:"شایسته نیست که این قرآن بدون وحی الهی به خدا نسبت داده شده باشد"(وَ مٰا كٰانَ هٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرىٰ مِنْ دُونِ اللّٰهِ) جالب اینکه به جای نفی ساده،نفی شانیت شده است و می دانیم این گونه تعبیر از نفی ساده رساتر است،این درست به آن می ماند که کسی در مقام دفاع از خود بگوید شان من نیست که دروغ بگویم و البته این تعبیر از اینکه بگوید من دروغ نمی گویم بسیار پرمعنی تر و عمیقتر می باشد.

سپس به ذکر دلیل بر اصالت قرآن و وحی آسمانی بودنش پرداخته می گوید:

"ولی این قرآن کتب آسمانی پیش از خود را تصدیق می کند"(وَ لٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ).

یعنی تمام بشارات و نشانه های حقانیتی که در کتب آسمانی پیشین آمده بر قرآن و آورنده قرآن کاملا منطبق است و این خود ثابت می کند که تهمت و افترا بر خدا نیست و واقعیت دارد،اصولا-خود قرآن از باب"آفتاب آمد دلیل آفتاب" شاهد صدق محتوای خویش است.

و از اینجا روشن می شود کسانی که این گونه آیات قرآن را دلیل بر عـدم تحریف تورات و انجیل گرفته اند در اشـتباهند زیرا قرآن منـدرجات این کتب را که در عصـر نزول قرآن وجود داشـتند،تصدیق نمی کند بلکه نشانه هایی که از پیامبر ص و قرآن در این کتب بوده مورد تایید قرار داده است(دقت کنید) در این زمینه توضـیحات بیشتری در جلد اول تفسیر نمونه ذیل آیه ۴۱ سوره بقره بیان گردید.

سپس دلیل دیگری بر اصالت این وحی آسمانی ذکر کرده می گوید:"در این قرآن شرح کتب اصیل انبیاء پیشین و بیان احکام اساسی و عقائد اصولی آنها است و به همین دلیل شکی در آن نیست که از طرف پروردگار عالمیان است" (وَ تَفْصِيلَ الْكِتَابِ لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ).

و به تعبیر دیگر هیچگونه تضادی با برنامه انبیا گذشـته نـدارد،بلکه تکامل آن تعلیمات و برنامه ها در آن دیـده می شود،و اگر این قرآن مجعول بود حتما مخالف و مباین آنها بود.

و از اینجـا می دانیم که در اصول مسائـل چه در عقائـد دینی و چه در برنـامه هـای اجتماعی،و حفظ حقوق،و مبارزه با جهل،و دعوت به حق و عدالت و همچنین زنده کردن ارزشـهای اخلاقی و مانند اینها هیچگونه اختلافی در میان کتب آسـمانی نیسـت جز اینکه هر کتابی که بعدا نازل شده،در سـطحی بالاتر و کاملتر بوده، همچون سـطوح مختلف تعلیمات در دبستان و دبیرستان و دانشگاه،تا به کتاب نهایی که مخصوص دوران پایان تحصیل دینی امتها است یعنی قرآن رسیده است.

شـک نیست که در جزئیـات احکـام و شاخ و برگها تفاوت در میان ادیان و مـذاهب آسـمانی وجود دارد ولی سـخن از اصول اساسی آنها است که همه جا هماهنگ است.

***

ص :۲۸۸

در آیه بعد دلیل سومی بر اصالت قرآن ذکر کرده می گوید:"آنها می گویند این قرآن را پیامبر ص به دروغ به خدا نسبت داده،به آنها بگو اگر راست می گوئید شما هم مثل یک سوره از آن را بیاورید،و از هر کس می توانید غیر از خدا برای همکاری دعوت کنید"(ولی هرگز توانایی بر این کار را نخواهید داشت،به همین دلیل ثابت می شود که این وحی آسمانی است)(أَمْ یَقُولُونَ افْتَراهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللّهِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ).

این آیه از جمله آیاتی است که با صراحت اعجاز قرآن را بیان می کند نه تنها همه قرآن را بلکه حتی اعجاز یک سوره را،و از همه جهانیان بدون استثناء دعوت می کند که اگر معتقدید این آیات از طرف خدا نیست همانند آن و یا لا اقل همانند یک سوره آن را بیاورید.

و همانگونه که در جلد اول در ذیل آیه ۲۳ سوره بقره بیان کردیم،در آیات قرآن گاهی "تحدی"یعنی دعوت به مبارزه نسبت به مجموع قرآن و گاهی به ده سوره و گاهی به یک سوره شده است و این نشان می دهد که جزء و کل قرآن همه اعجاز است.

و از آنجا که سوره معینی ذکر نشده هر سوره از قرآن را نیز شامل می شود.

البته شک نیست که اعجاز قرآن منحصر به جنبه فصاحت و بلاغت و شیرینی بیان و رسایی تعبیرات-آن چنان که گروهی از قدمای مفسرین فکر کرده اند- نیست،بلکه علاوه بر اینها از نظر بیان معارف دینی،و علومی که تا آن روز شناخته نشده بود،و بیان احکام و قوانین،و ذکر تواریخ پیشین پیراسته از هر گونه خطا و خرافات،و عدم وجود تضاد و اختلاف در آن،نیز جنبه اعجاز دارد (۱).

ص :۲۸۹

۱- ۱) برای شرح بیشتر به جلد اول صفحه ۸۳ به بعد و کتاب قرآن و آخرین پیامبر" مراجعه فرمائید.

جلوه تازه ای از اعجاز قرآن

جالب اینکه با گـذشت زمان جلوه های تازه ای از اعجاز قرآن آشکار می شود که در گذشته مورد توجه قرار نمی گرفت،از جمله محاسبات فراوانی است که روی کلمات آیات قرآن با مغزهای الکترونیکی انجام شده ویژگیهای تازه ای برای کلمات و جمله بندیهای قرآن و رابطه آن با زمان نزول هر سوره ثابت کرده است و آنچه ذیلا می خوانید نمونه ای از آن است:

پژوهشهای برخی از دانشمندان محقق امروز،به کشف روابط پیچیده و فورمولهای محاسباتی بسیار دقیق منجر شده است که حیرت انگیز است با یقین به این امر که چنین نظم علمی در ساختمان قرآن است،از طریق بررسیهای آماری و به زبان ریاضی به کشف قواعد دقیق و فورمولهای ریاضی و منحنی های کامل و سالمی توفیق یافته است که از نظر اهمیت و شناخت،کشف نیوتن را در جاذبه، تداعی می کند.

یک قرآن شناس بزرگ نقطه شروع کارش این مساله ساده است که آیات نازل شده در مکه کوتاه است و آیات نازل شده در مدینه،بلند این یک مساله طبیعی است هر نویسنده یا سخنران ورزیده،طول جملات و آهنگ کلمات سخنش را بر حسب موضوع سخن تغییر می دهد:

مسائل توصیفی،جملات کوتاه و مسائل تحلیلی و استدلالی،بلند،آنجا که سخن،تحریکی و انتقادی و یا بیان اصول کلی اعتقادی است لحن شعاری می شود، و عبارات کوتاه و آنجا که شروع داستان است و بیان کلام در نتیجه گیریهای اخلاقی و...لحن،آرام و عبارات طولانی و آهنگ نرم.

مسائل طرح شده در مکه از نوع اول است و مسائل طرح شده در مدینه،از نوع دوم،چه در مکه آغاز یک نهضت است و بیان اصول کلی اعتقادی و انتقادی،و در مدینه یک جامعه و مسائل حقوقی و اخلاقی و قصه های تاریخی و نتیجه گیریهای

فکری و علمی.

اما قرآن یک سخن گفتن طبیعی است و ناچار تابع سبک زیبا و بلیغ سخن گفتن بشر،و در نتیجه رعایت کوتاهی و بلندی آیات نیز به تناسب مفاهیم.

اما اگر قبول کنیم که این کلام در عین حال که یک کتاب است یک طبیعت نیز هست، باید این کوتاهی و بلندی بی حساب نباشد و طبق یک قاعده دقیق علمی از آیات کوتاه آغاز کند و یک نواخت و تصاعدی رو به آیات بلند رود،بر این اساس باید طول هر آیه ای کوتاه تر از آیه نازل شده سال بعد و بلندتر از آیه نازل شده سال پیش باشد،و اندازه این طولانی شدن اندازه های دقیق و حساب شده باشد،بنا بر این در طول ۲۳ سال که وحی نازل می شده است،باید ۲۳ طول معدل در آیات داشته باشیم! بر این قاعده می توانیم ۲۳ ستون داشته باشیم که همه آیات بر حسب طول در این ستونها تقسیم بندی شود،حال از کجا می توانیم بفهمیم که این تقسیم بندیها درست است؟می دانیم که شان نزول بعضی از آیات قرآن معلوم است برخی را روایات تاریخی معین کرده و صریحا گفته که در چه سال نازل شده است،و برخی را از روی مفاهیم آن می توان تعیین کرد:مثلا آیاتی که احکامی چون تغییر قبله، حرمت شراب،وضع حجاب،زکاه و خمس را بیان می کند و آیاتی که از "هجرت" سخن می گویند سال تعیین این احکام معلوم است.

با شگفتی فوق العاده می بینیم که این آیات-که سال نزولشان معلوم است- درست در همان ستونهایی قرار می گیرند که در این جدول از نظر معدل طول آیات ویژه هر سال فرض شده اند!(دقت کنید).

آنچه جالب تر است پیدا شدن دو سه مورد استثنایی است.به این معنی که سوره "مائده" آخرین سوره بزرگ نازل شده است،در حالی که چند آیه از آن طبق فرمول،باید در سالهای اولیه نازل شده باشد.پس از تحقیق در متون تفاسیر و

روایات اسلامی،اقوال مفسران معتبری را می یابیم که گفته اند این چند آیه در اوایل نازل شده،اما از نظر تدوین به دستور پیامبر در سوره "مائده"جای داده شده است به این طریق می توان سال نزول هر آیه را از روی این ملاک ریاضی تعیین کرد و قرآن را بر حسب سال نزول نیز تدوین نمود! چه سخنوری است در عالم که بتوان از روی طول عبارت،سال ادای هر جمله اش را معین کرد؟بخصوص که این متن کتابی نباشد که مثل یک اثر علمی یا ادبی نویسنده اش نشسته باشد و آن را در یک مدت معین،و پیوسته،نوشته،و بر زبانش رفته و بویژه کتابی نباشد که نویسنده اش در یک موضوع-یا حتی زمینه تعیین شده ای-تالیف کرده باشد،بلکه مسائل گوناگونی است که به تدریج بر حسب نیاز جامعه و در پاسخ به سؤالاتی که عنوان می شود،حوادث یا مسائلی که در مسیر مبارزه طولانی مطرح می شود،به وسیله رهبر بیان و سپس جمع آوری و تنظیم شده است (۱).

***

[آهنگ معجزه آسای قرآن و داستان شنیدنی سید قطب]

بلکه به گفته بعضی از مفسران،آهنگ مخصوص لغات و کلمات قرآن نیز در نوع خود معجزه آسا است.

شواهد گوناگون جالبی برای این موضوع ذکر کرده اند از جمله جریان زیر است که برای سید قطب مفسر معروف واقع شده:

او در ذیل آیه مورد بحث چنین می گوید:

من از حوادثی که برای دیگران واقع شده سخنی نمی گویم،تنها حادثه ای را بیان می کنم که برای خود من واقع شد و شش نفر ناظر آن بودند(خودم و پنج نفر دیگر).

ما شش نفر از مسلمانان بودیم که با یک کشتی مصری،اقیانوس اطلس را به

۱- ۱) نقل از نشریه فلق(نشریه دانشجویان دانشگاه).

سوی نیویورک می پیمودیم،مسافران کشتی ۱۲۰ مرد و زن بود،و کسی در میان مسافران جز ما مسلمان نبود،روز جمعه به این فکر افتادیم که نماز جمعه را در قلب اقیانوس و بر روی کشتی انجام دهیم، و ما علاوه بر اقامه فریضه مذهبی مایل بودیم یک حماسه اسلامی در مقابل یک مبشر مسیحی که در داخل کشتی نیز دست از برنامه تبلیغاتی خود بر نمی داشت،بیافرینیم،بخصوص که او حتی مایل بود ما را هم به مسیحیت تبلیغ کند!.

ناخدای کشتی که یک نفر انگلیسی بود موافقت کرد که ما نماز جماعت را در صفحه کشتی تشکیل دهیم،و به کارکنان کشتی نیز که همه از مسلمانان آفریقا بودند نیز اجازه داده شد که با ما نماز بخوانند،و آنها از این جریان بسیار خوشحال شدند زیرا این نخستین باری بود که نماز جمعه بر روی کشتی انجام می گرفت! من(سید قطب)به خواندن خطبه نماز جمعه و امامت پرداختم و جالب اینکه مسافران غیر مسلمان اطراف ما حلقه زده بودند و با دقت مراقب انجام این فریضه اسلامی بودند.

پس از پایان نماز گروه زیادی از آنها نزد ما آمدند،و این موفقیت را به ما تبریک گفتند،ولی در میان این گروه خانمی بود که بعدا فهمیدیم یک زن مسیحی یوگسلاوی است که از جهنم "تیتو" و کمونیسم او،فرار کرده است!.

او فوق العاده تحت تاثیر نماز ما قرار گرفته بود به حدی که اشک از چشمانش سرازیر بود و قادر به کنترل خویشتن نبود.

او به زبان انگلیسی ساده و آمیخته با تاثر شدید و خضوع و خشوع خاصی سخن می گفت،و از جمله سخنانش این بود،بگوئید ببینم کشیش شما با چه لغتی سخن می گفت(او فکر می کرد که حتما باید کشیش یا یک مرد روحانی اقامه نماز کند آن چنان که در نزد مسیحیان است،ولی ما بزودی به او حالی کردیم که این برنامه

اسلامی را هر مسلمان با ایمانی می تواند انجام دهد)و سرانجام به او گفتیم که ما با لغت عربی صحبت می کردیم.

ولی او گفت من هر چند یک کلمه از مطالب شما را نفهمیدم اما بوضوح دیدم که این کلمات آهنگ عجیبی داشت اما از این مهمتر مطلبی که نظر مرا فوق العاده بخود جلب کرد این بود که در لابلای خطبه امام شما جمله هایی وجود داشت که از بقیه ممتاز بود،آنها دارای آهنگ فوق العاده مؤثر و عمیقی بودند آن چنان که لرزه بر اندام من می انداخت یقینا این جمله ها مطالب دیگری بودند،فکر می کنم امام شما به هنگامی که این جمله ها را ادا می کرد مملو از روح القدس شده بود! ما کمی فکر کردیم و متوجه شدیم این جمله ها همان آیاتی از قرآن بود که من در اثناء خطبه و در نماز آنها را می خواندم،این موضوع ما را تکان داد و متوجه این نکته ساخت که آهنگ مخصوص قرآن آن چنان مؤثر است که حتی بانویی را که یک کلمه مفهوم آن را نمی فهمد تحت تاثیر شدید خود قرار می دهد (۱)*** در آیه بعد اشاره به یکی از علل اساسی مخالفتهای مشرکان کرده،می گوید:

آنها قرآن را به خاطر اشکالات و ایرادهایی انکار نمی کردند"بلکه تکذیب و انکارشان به خاطر این بود که از محتوای آن آگاهی نداشتند"(بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ).

در واقع عامل انکار عدم آگاهی و جهل آنها بود.

اما اینکه منظور از این جمله جهل در باره چه اموری بوده است،مفسران احتمالات متعددی داده اند که تمام آنها می تواند در آیه منظور بوده باشد از جمله:

جهل به معارف دینی و مبدء و معاد،همانگونه که قرآن از قول مشرکان در مورد معبود حقیقی(اللّٰه)نقل می کند که می گفتند: أَ جَعَلَ الْآلِهَةَ إِلٰهاً وٰاحِداً إِنَّ هٰذٰا لَشَيْءٌ عُجٰابٌ :"

ص :۲۹۴

۱- ۱) تفسیر فی ظلال جلد ۴ صفحه ۴۲۲.

آیا خـدایان ما را تبـدیل به یک معبود کرده است این چیز عجیبی است"(سوره ص آیه ۵)و یا در مورد معاد می گفتنـد: أَ إِذا کُنّا عِظاماً وَ رُفاتاً أَ إِنّا لَفِی خَلْقٍ جَدِیدٍ أَفْتَری عَلَی اللّهِ کَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّهٌ :"آیا هنگامی که ما تبدیل به استخوان پوسیده شدیم بار دیگر به زندگی باز می گردیم، گوینده این سخن به خدا تهمت زده،یا مجنون است"(سجده-۱۰).

در حقیقت آنها هیچگونه دلیلی بر نفی مبـدء و معاد نداشـتند و تنها جهل و بیخبری ناشـی از خرافات و عادت به مذهب نیاکان سد راهشان بود.

و یا جهل به اسرار احکام.

جهل به مفهوم بعضی از آیات متشابه.

جهل به مفهوم حروف مقطعه.

و جهل به درسهای عبرت انگیزی که هدف نهایی ذکر تاریخ پیشینیان بوده است.

مجموع این جهالتها و بیخبریها،آنها را وادار به انکار و تکذیب می کرد.

در حالی که هنوز تاویل و تفسیر و واقعیت مسائل مجهول برای آنها روشن نشده بود"(وَ لَمّا یَأْتِهِمْ تَأْوِیلُهُ).

"تاویل"در اصل لغت به معنی بازگشت دادن چیزی است،و بنا بر این هر کار یا سـخنی به هـدف نهایی برسد،می گوئیم تاویل آن آمده است،به همین دلیل بیان هدف اصلی یک اقدام،و یا تفسیر واقعی یک سخن،و یا تفسیر و نتیجه و پایان یک خواب،و یا تحقق یافتن واقعیت یک مطلب،همه اینها تاویل نامیـده می شود(در این باره در جلـد دوم صـفحه ۳۲۴ به طور مشروح سخن گفته ایم).

قرآن سـپس اضـافه می کنـد که این روش نادرست،منحصـر به مشـرکان عصـر جاهلیت نیست بلکه"اقوام گمراه گذشـته نیز به همین گرفتاری مبتلا بودند، آنها نیز بدون اینکه تحقیق در شناخت واقعیتها بکنند و یا انتظار برای تحقق

آنها بکشند،حقایق را انکار و تکذیب می کردند"(کَذٰلِکَ کَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ).

در آیات ۱۱۳ و ۱۱۸ سوره بقره نیز اشاره به وضع امتهای گذشته،از این نظر،آمده است.

در واقع همه آنها عذرشان،جهلشان بود،و بدبختیشان در عدم تحقیق و عدم جستجو و شناخت واقعیتها بود،در حالی که عقل و منطق حکم می کند که انسان چیزی را که نمی داند،هرگز انکار نکند،بلکه به جستجو و تحقیق بپردازد.

و در پایان آیه روی سخن را به پیامبر ص کرده می گوید"بنگر عاقبت کار این ستمکاران به کجا کشید"(فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الظّٰالِمِینَ).

یعنی اینها نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهند شد.

*** در آخرین آیه مورد بحث اشاره به دو گروه عظیم مشرکان کرده و می گوید:

اینها همگی به این حال باقی نمی مانند بلکه"گروهی از آنان که روح حق طلبی در وجودشان نمرده است سرانجام به این قرآن ایمان می آورند،در حالی که گروهی دیگر هم چنان در جهل و لجاجت پا فشاری کرده و ایمان نخواهند آورد" (وَ مِنْهُمْ مَنْ یُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لاٰ یُؤْمِنُ بِهِ).

روشن است که این گروه دوم،افراد فاسد و مفسدی هستند و به همین دلیل در پایان آیه می فرماید:"پروردگار تو مفسدان را بهتر می شناسد"(وَ رَبُّکَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِینَ).

اشاره به اینکه افرادی که زیر بار حق نمی روند،افرادی هستند که شیرازه اجتماع را از هم گسیخته و در فاسد کردن نظام جامعه نقش مؤثری دارند.

***

جهل و انکار

همانگونه که از آیات فوق استفاده می شود،اصولا قسمت مهمی از مخالفتها و دشمنیها و ستیز با حق،از جهل و نادانی سرچشمه می گیرد،و به همین دلیل گفته اند:سرانجام جهل کفر است! نخستین وظیفه ای که هر انسان حق طلبی دارد این است که در مقابل آنچه نمی داند سکوت و انتظار اختیار کند و به جستجو برخیزد و تمام جوانب مطلبی را که نمی داند بررسی کند و تا دلیل قاطعی بر نفی پیدا نکند به سراغ نفی نرود، همانگونه که بدون دلیل قاطع زیر بار اثبات نباید برود.

مرحوم"طبرسی"در"مجمع البیان"حدیث جالبی را از امام صادق ع در این زمینه نقل کرده که فرمود:"خداوند با دو آیه از قرآن،دو درس مهم به این امت داده است،نخست اینکه جز آنچه می دانند نگویند،و دیگر اینکه آنچه را نمی دانند انکار نکنند،سپس دو آیه زیر را تلاوت فرمود أَ لَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لاَ يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلاَّ الْحَقَّ (آیا خداوند پیمان کتاب آسمانی را از آنها نگرفته است که جز حق در مورد خداوند نگویند) بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ (مشرکان چیزهایی را انکار کردند که از آن آگاهی نداشتند،در حالی که جهل دلیل بر انکار نیست).

ص :۲۹۷

[سوره يونس (۱۰): آيات ۴۱ تا ۴۴]

اشاره

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمّا تَعْمَلُونَ (۴۱) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَ
فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ (۴۲) وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ (۴۳) إِنَّ اللّهَ لا
يَظْلِمُ النّاسَ شَيْئاً وَ لكِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (۴۴)

ترجمه:

۴۱-و اگر تو را تكذيب كردند بگو:عمل من براى من،و عمل شما براى شما،شما بيزاريد از آنچه من مى كنم،و من بيزارم از آنچه شما انجام مى دهيد.

۴۲-و گروهى از آنان گوش به سوى تو فرا مى دهند(اما گويى هيچ نمى شنوند و كرند!) ۴۳-و گروهى از آنان به سوى تو نگاه مى كنند(اما گويى هيچ نمى بينند)آيا تو مى توانى نابينايان را هدايت كنى هر چند نبينند؟! ۴۴-خداوند هيچ به مردم ستم نمى كند ولى اين مردمند كه به خويشتن ستم مى نمايند.

تفسير:

كوران و كران

در اين آيات بحثى كه در آيات گذشته در زمينه انكار و تكذيب لجوجانه مشركان گذشت هم چنان دنبال مى شود:

در نخستين آيه،طريق جديدى براى مبارزه به پيامبر ص تعليم داده، مى گويد:"اگر آنها تو را تكذيب كنند به آنان بگو عمل من براى من و عمل

ص: ۲۹۸

شما برای خودتان باشد"(وَ إِنْ کَذَّبُوکَ فَقُلْ لِی عَمَلِی وَ لَکُمْ عَمَلُکُمْ).

"شما از آنچه من انجام می دهم بیزارید،و من هم از اعمال شما بیزارم" (أَنْتُمْ بَرِیئُونَ مِمّٰا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِیءٌ مِمّٰا تَعْمَلُونَ).

این اعلام بیزاری و بی اعتنایی که توأم با اعتماد و ایمان قاطع به مکتب خویشتن است،اثر روانی خاصی،مخصوصا در منکران لجوج،دارد،و به آنها می فهماند که هیچ اصرار و اجباری در مورد قبول و پذیرش آنها نیست،آنها با عدم تسلیم در مقابل حق،خود را به محرومیت می کشانند و تنها به خویشتن ضرر می زنند.

نظیر این تعبیر در آیات دیگر قرآن نیز آمده است،همانگونه که در"سوره کافرون"می خوانیم لَکُمْ دِینُکُمْ وَ لِیَ دِینِ :"آئین شما برای خودتان آئین من هم برای خودم".

و از این بیان روشن می شود که محتوای اینگونه آیات هیچگونه منافاتی با دستور تبلیغ یا جهاد در برابر مشرکان ندارد،تا بخواهیم این آیات را منسوخ بدانیم،بلکه همانگونه که گفته شد این یک نوع مبارزه منطقی از طریق بی اعتنایی در برابر افراد لجوج و کینه توز است.

*** در دو آیه بعد اشاره به دلیل انحراف و عدم تسلیم آنها در برابر حق می کند و می گوید:"برای هدایت یک انسان تنها تعلیمات صحیح و آیات تکان دهنده و اعجاز آمیز و دلائل روشن کافی نیست،بلکه آمادگی و استعداد پذیرش و شایستگی برای قبول حق نیز لازم است،همانگونه که برای پرورش سبزه و گل تنها بذر آماده کافی نمی باشد،زمین مستعد نیز لازم است.

لذا نخست می گوید:"گروهی از آنها گوش به سوی تو فرا می دهند اما گویی کرند"(وَ مِنْهُمْ مَنْ یَسْتَمِعُونَ إِلَیْکَ) (1).

۱- ۱) در این آیه در حقیقت جمله کانهم صم لا یستمعون در تقدیر است.

"بـا این حال که آنها گوش شـنوایی ندارنـد،آیا تو می توانی صـدای خود را به گوش کران برسانی هر چنـد درک نکننـد"(أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَ لَوْ کانُوا لا یَعْقِلُونَ).

*** "و گروهی دیگر از آنان چشم به تو می دوزنـد و اعمال ترا می نگرند که هر یک نشانه ای از حقانیت و صدق گفتار تو را در بر دارد،اما گویی کورند و نابینا" (وَ مِنْهُمْ مَنْ یَنْظُرُ إِلَیْکَ) (۱).

"آیا بـا این حـال تو می توانی این نابینایان را هـدایت کنی هر چنـد فاقـد بصـیرت باشـند"(أَ فَأَنْتَ تَهْدِی الْعُمْیَ وَ لَوْ کانُوا لا یُبْصِرُونَ).

*** ولی بـدان و آنها نیز بایـد بداننـد که این نارسایی فکر و عـدم بصـیرت و نابینایی از دیـدن چهره حق و ناشـنوایی در برابر گفتار خـدا،چیزی نیست که با خود از مادر به این جهان آورده باشـند،و خداونـد به آنها سـتمی کرده باشد،بلکه این خود آنها بوده اند که با اعمال نادرسـتشان و دشـمنی و عصیان در برابر حق روح خود را تاریک و چشم بصیرت و گوش شنوایشان را از کار انداختند چرا که"خداوند به هیچ کس از مردم سـتم نمی کند،ولی مردمند که به خویشـتن ستم روا می دارند" (إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ النّاسَ شَیْئاً وَ لکِنَّ النّاسَ أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱-اینکه در آیه دوم می خوانیم گوش به تو فرا می دهند و در آیه سوم می خوانیم به سوی تو نگاه می کنند اشاره به این است گروهی از آنان سخنان اعجاز آمیز ترا می شنوند و گروه دیگری اعمال معجزنشانت را که همگی دلیل

۱- ۱) در اینجا نیز جمله کانهم عمی لا یبصرون نیز در تقدیر است.

روشنی بر صدق گفتار و حقانیت دعوت تو است می نگرند ولی هیچکدام از این دو گروه از استماع و نظرشان بهره نمی گیرند،چرا که نظر آنها نظر فهم و درک نیست،بلکه نظر انتقاد و عیبجویی و مخالفت است.

از استماعشان نیز بهره نمی گیرند چرا که به قصد ادراک محتوای سخن نمی باشد،بلکه می خواهند دستاویزی برای تکذیب و انکار پیدا کنند و می دانیم قصد و نیت انسان به اعمال او شکل می دهد،و اثرات آن را دگرگون می سازد.

۲-در آخر آیه دوم جمله"و لَوْ کانُوا لا یَعْقِلُونَ "و در آخر آیه سوم جمله"و لَوْ کانُوا لا یُبْصِرُونَ "آمده است،اشاره به اینکه استماع یعنی پذیرش الفاظ و راه دادن آنها بگوش به تنهایی کافی نیست بلکه تفکر و تدبر لازم است، تا انسان از محتوای آن بهره گیرد،همچنین نگاه به تنهایی اثری ندارد بلکه بصیرت(درک مفاهیم آنچه را انسان می بیند)لازم است تا به عمق آن برسد و هدایت شود.

ص :۳۰۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۴۵ تا ۴۷]

اشاره

وَ یَوْمَ یَحْشُرُهُمْ کَأَنْ لَمْ یَلْبَثُوا إِلاّ سَاعَةً مِنَ اَلنَّهَارِ یَتَعَارَفُونَ بَیْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ اَلَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقَاءِ اَللّهِ وَ مَا کَانُوا مُهْتَدِینَ (۴۵) وَ إِمّا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ اَلَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اَللّهُ شَهِیدٌ عَلَی مَا یَفْعَلُونَ (۴۶) وَ لِکُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاَ یُظْلَمُونَ (۴۷)

ترجمه:

۴۵-بخاطر بیاور روزی را که آنها را جمع(و محشور)می سازد،و آن چنان احساس می کنند که گویی جز ساعتی از روز(در دنیا)توقف نکردند،به آن مقدار که یکدیگر را(ببینند و)بشناسند،آنها که لقای خداوند(و رستاخیز)را انکار کردند زیان کردند و هدایت نیافتند.

۴۶-و اگر ما پاره ای از مجازاتهایی را که به آنان وعده داده ایم(در حال حیاتت)به تو نشان دهیم و یا(پیش از آنکه آنها گرفتار عذاب شوند)تو را از دنیا ببریم در هر حال بازگشتشان به سوی ماست سپس خداوند گواه است بر آنچه آنها انجام می دادند.

۴۷-و برای هر امتی رسولی است،هنگامی که رسولشان به سوی آنها بیاید خداوند به عدالت در میان آنها داوری می کند و ستمی به آنها نمی شود.

تفسیر: [کوتاهی عمر دنیا در برابر سرای دیگر]

به دنبال شرح بعضی از صفات مشرکان در آیات گذشته در اینجا اشاره به وضع دردناکشان در قیامت کرده می گوید:"به خاطر بیاور آن روز را که خداوند

همه آنهـا را محشور و جمع می کنـد در حالی که چنان احساس می کننـد که تمام عمرشان در این دنیا بیش از ساعتی از یک روز نبوده،به همان مقدار که یکدیگر را ببینند و بشناسند"(وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلاّ ساعَةً مِنَ النَّهارِ يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ).

این احسـاس کم بودن مقـدار اقـامت در دنیا یا به خاطر آن است که اصولا در برابر زنـدگی جاویـدان قیامت به مقـدار ساعتی بیش نیست.

و یا به خاطر آن است که این دنیای ناپایدار چنان با سرعت بر آنها گذشته که گویی یک ساعت بیش نبوده است.

و یـا اینکه به خـاطر عـدم اسـتفاده صـحیح از عمر خود چنین می پندارنـد که همه عمرشـان بیش از یک ساعت ارزش نداشـته است! بنـا بر آنچه در تفسـیر فـوق گفـتیم جمله يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ (یکـدیگر را می شناسـند)اشـاره به مقـدار درنـگ آنهـا در دنیا است،یعنی آن چنان عمر را کوتاه احساس می کننـد که گویا تنها به مقـداری بوده که دو نفر یکدیگر را ببینند و معارفه ای در میان آنها انجام گردد و از همدیگر جدا شوند.

این احتمال نیز در تفسـیر آیه داده شـده است که منظور احساس کوتاهی زمان دوران برزخ است،یعنی آنها در دوران برزخ در حالتی شبیه به خواب فرو می رونـد که گذشت سالها و قرون و اعصار را احساس نمی کنند،بطوری که به هنگام رسـتاخیز فکر می کنند دوران برزخشان که شاید هزاران و یا دهها هزار سال بوده بیش از ساعتی نبوده است.

شاهد این تفسیر آیه ۵۵ و ۵۶ سوره روم است که می گوید: وَ يَوْمَ تَقُومُ السّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ما لَبِثُوا غَيْرَ ساعَةٍ كَذلِكَ كانُوا يُؤْفَكُونَ وَ قالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتابِ اللّهِ إِلى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهذا يَوْمُ الْبَعْثِ وَ لكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ .

از این دو آیه استفاده می شود که گروهی از مجرمان به هنگامی که قیامت

ص :۳۰۳

بر پا می شود سوگند یاد می کنند که دوران برزخشان ساعتی بیش نبوده است ولی مؤمنان به آنها می گویند دورانی طولانی بوده و هم اکنون قیامت بر پا شده است و شما نمی دانید(و می دانیم برزخ برای همه یکسان نیست و شرح آن را ذیل آیات مناسب خواهیم داد).

مطابق این تفسیر معنی جمله" یَتَعٰارَفُونَ بَیْنَهُمْ "چنین خواهد بود که آنها بقدری زمان برزخ را کوتاه احساس می کنند که هیچ مطلبی از دنیا را فراموش نکرده اند و یک دیگر را به خوبی می شناسند.

و یا اینکه اعمال زشت یکدیگر را در آنجا می بینند و باطن یکدیگر را می شناسند و این خود یک رسوایی بزرگ برای آنها است.

سپس اضافه می کند در آن روز به همه آنها ثابت می شود"افرادی که روز رستاخیز و ملاقات پروردگار را تکذیب کردند،زیان بردند"،و تمام سرمایه های وجود خود را از دست دادند بی آنکه نتیجه ای بگیرند(قَدْ خَسِرَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِلِقٰاءِ اللّٰهِ).

"و اینها به خاطر این تکذیب و انکار و اصرار بر گناه و لجاجت،آمادگی هدایت نداشتند"(وَ مٰا کٰانُوا مُهْتَدِینَ).

چرا که قلبشان تاریک و روحشان ظلمانی بود.

*** در آیه بعد به عنوان تهدید کفار و تسلی خاطر پیامبر ص چنین می گوید:

"اگر ما قسمتی از مجازاتهایی را که به آنها وعده داده ایم به تو نشان دهیم و در زمان حیات خود عذاب و مجازات آنها را ببینی،و یا اگر پیش از آنکه به چنین سرنوشتی گرفتار شوند تو را از این دنیا ببریم بهر حال بازگشتشان بسوی ما است و خداوند شاهد و گواه اعمالی است که انجام می دادند"(وَ إِمّٰا نُرِیَنَّکَ بَعْضَ الَّذِی نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّیَنَّکَ فَإِلَیْنٰا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللّٰهُ شَهِیدٌ عَلیٰ مٰا یَفْعَلُونَ).

در آخرین آیه مورد بحث،یک قانون کلی در باره همه پیامبران و از جمله پیامبر اسلام ص و همه امتها از جمله امتی که در عصر پیامبر ص می زیسته اند بیان کرده می گوید:"هر امتی رسول و فرستاده ای از طرف خدا دارد"(وَ لِکُلِّ أُمَّهٍ رَسُولٌ).

"هنگامی که فرستاده آنها آمد و ابلاغ رسالت کرد و گروهی در برابر حق تسلیم شدند و پذیرفتند و گروهی به مخالفت و تکذیب برخاستند،خداوند با عدالتش در میان آنها داوری می کند و به هیچکس ستمی نمی شود"،مؤمنان و نیکان می مانند و بدان و مخالفان یا نابود می شوند و یا محکوم به شکست(فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ).

همانگونه که در باره پیامبر اسلام ص و امت معاصرش چنین شد،مخالفان دعوتش یا در جنگها از میان رفتند و یا سرانجام شکست خورده،از صحنه اجتماع طرد شدند و مؤمنان زمام امور را بدست گرفتند.

بنا بر این قضاوت و داوری که در این آیه به آن اشاره شده همان قضاوت تکوینی و اجرایی در این دنیا است و اما اینکه بعضی از مفسران احتمال داده اند اشاره به داوری خدا در قیامت باشد خلاف ظاهر است.

ص: ۳۰۵

[سوره يونس (۱۰): آيات ۴۸ تا ۵۲]

اشاره

وَ يَقُولُونَ مَتىٰ هٰذَا اَلْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ (۴۸) قُلْ لاٰ أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اَللّٰهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذٰا جٰاءَ أَجَلُهُمْ
فَلاٰ يَسْتَأْخِرُونَ سٰاعَةً وَ لاٰ يَسْتَقْدِمُونَ (۴۹) قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتٰاكُمْ عَذٰابُهُ بَيٰاتاً أَوْ نَهٰاراً مٰا ذٰا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ اَلْمُجْرِمُونَ (۵۰) أَ ثُمَّ إِذٰا مٰا
وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (۵۱) ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذٰابَ اَلْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّٰ بِمٰا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (۵۲)

ترجمه:

۴۸-می گويند اين وعده(مجازات)اگر راست می گوئيد کی عملی می شود؟ ۴۹-بگو من برای خودم زيان و سودی را مالک نيستم(تا چه رسد به شما)مگر آنچه خدا بخواهد،برای هر قوم و ملتی پايانی است هنگامی که اجل آنها فرا رسد (و فرمان مجازات يا مرگشان صادر شود)نه ساعتی تاخير می کنند و نه ساعتی پيشی می گيرند.

۵۰-بگو اگر مجازات او شبهنگام يا در روز به سراغ شما آيد(آيا می توانيد آن را از خود دفع کنيد)پس مجرمان برای چه چيز عجله می کنند؟ ۵۱-يا اينکه آن گاه که واقع شد ايمان می آوريد(اما بدانيد به شما گفته می شود)حالا؟ با اينکه قبلا برای آن عجله می کرديد؟(اکنون چه سود؟) ۵۲-سپس به آنها که ستم کردند گفته می شود عذاب ابدی را بچشيد!آيا جز به آنچه انجام می داديد کيفر داده می شويد؟

ص: ۳۰۶

تفسير:

مجازات الهی در دست من نیست

به دنبال تهدیدهایی که در آیات سابق راجع به عذاب و مجازات منکران حق ذکر شد در این آیات نخست از قول آنها چنین نقل می کنند که از روی استهزاء و مسخره و انکار"می گویند این وعده ای که در مورد نزول عذاب می دهی اگر راست می گویی چه موقع است"؟!(وَ یَقُولُونَ مَتیٰ هٰذَا الْوَعْدُ إِنْ کُنْتُمْ صٰادِقِینَ).

این سخن مسلما از ناحیه مشرکان عصر پیامبر اسلام ص بوده زیرا آیات بعد که متضمن پاسخ پیامبر ص است شاهد گویای این مطلب می باشد.

به هر حال آنها با این تعبیر می خواستند بی اعتنایی کامل خود را به تهدیدهای پیامبر ص نشان دهند و هم برای افرادی که از این تهدیدها متزلزل گشته بودند مایه قوت قلب و آرامش فکر شوند.

*** در برابر این سؤال خداوند به پیامبرش دستور می دهد که از چند راه به آنها پاسخ گوید:

نخست اینکه می فرماید"به آنها بگو وقت و موعد این کار در اختیار من نیست،من مالک سود و زیانی برای خود نیستم،تا چه رسد برای شما،مگر آنچه خدا بخواهد و اراده کند"(قُلْ لاٰ أَمْلِکُ لِنَفْسِی ضَرًّا وَ لاٰ نَفْعاً إِلاّٰ مٰا شٰاءَ اللّٰهُ).

من تنها پیامبر و فرستاده اویم،تعیین موعد نزول عذاب،تنها بدست او است،وقتی که من در باره خودم مالک سود و زیان نباشم بطریق اولی در مورد شما نخواهم بود.

ص:۳۰۷

این جمله در حقیقت اشاره به توحید افعالی است که در این عالم همه چیز به خدا باز می گردد،و هر کار از ناحیه او است،او است که با حکمتش مؤمنان را پیروزی می دهد و او است که با عدالتش منحرفان را مجازات می کند.

بدیهی است که این منافات با آن ندارد که خداوند به ما نیروها و قدرت هایی داده است که بوسیله آن مالک قسمتی از سود و زیان خویش هستیم و می توانیم در باره سرنوشت خویش تصمیم بگیریم،و به تعبیر دیگر این آیه نفی مالکیت "بالذات"را می کند نه"بالغیر"را و جمله إِلاّ ما شاءَ اللّهُ قرینه روشنی بر این موضوع است.

از اینجا معلوم می شود اینکه بعضی از متعصبان همانند نویسنده تفسیر المنار خواسته اند از این آیه نفی جواز توسل به پیامبر ص را استفاده کنند،بسیار بی پایه است.

زیرا اگر منظور از توسل این باشد که ما پیامبر ص را صاحب قدرت و مالك سود و زیان بالذات بدانیم مسلما این شرك است،و هیچ مسلمانی نمی تواند به آن عقیده داشته باشد،و اما اگر این مالکیت از ناحیه خدا باشد و تحت عنوان إِلاّ ما شاءَ اللّهُ قرار گیرد مانعی دارد؟و این عین ایمان و توحید است.

اما او به خاطر غفلت از این نکته،وقت خود و خوانندگان تفسیرش را با بحثهای طولانی تلف کرده است و متاسفانه او با تمام امتیازاتی که در تفسیرش موجود است از این اشتباهات فراوان دارد که سرچشمه همه آنها را می توان تعصب دانست!.

سپس قرآن به پاسخ دیگر پرداخته می گوید:"هر قوم و جمعیتی زمان و اجل معینی دارند،به هنگامی که اجل آنها فرا رسد نه ساعتی از آن تاخیر خواهند کرد و نه ساعتی پیشی خواهند گرفت"(لِکُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ فَلا یَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا یَسْتَقْدِمُونَ).

و به تعبیر دیگر هیچ قوم و ملتی به هنگام انحراف از مسیر حق در مقابل مجازاتهای الهی که نتیجه اعمال خودشان است مصونیت ندارند،هنگامی که در چنین مسیرهایی گام بگذارند و از قوانین قطعی آفرینش منحرف شوند،امکانات خود را از دست داده و سرانجام سقوط می کنند،همانگونه که تاریخ جهان نمونه های فراوانی را از آن به خاطر دارد.

در واقع قرآن به مشرکانی که در مورد آمدن عذاب الهی تعجیل می کردند اخطار می کند که بی جهت عجله نکنند،به هنگامی که زمان آنها فرا برسد، لحظه ای این عذاب تاخیر و تقدیم نخواهد داشت.

ضمنا باید توجه داشت که"ساعت"گاهی به معنی لحظه و گاهی به معنی مقدار کمی از زمان است هر چند امروز معنی معروفش یک بیست و چهارم شبانه روز می باشد.

*** در آیه بعد سومین پاسخ را مطرح کرده،می گوید:"به آنها بگو اگر عذاب پروردگار شب هنگام یا در روز به سراغ شما بیاید امر غیر ممکنی نیست،و آیا شما می توانید این عذاب ناگهانی را از خود دفع کنید"؟(قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً).

"با این حال مجرمان و گنهکاران در برابر چه چیز عجله می کنند(ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ).

و به تعبیر دیگر:این مجرمان جسور اگر یقین به نزول عذاب ندارند حد اقل احتمال این را می دهند که ناگهان به سراغشان بیاید،آنها چه تامین و تضمین و دلیلی در این باره دارند که تهدیدهای پیامبر ص هرگز به وقوع نخواهد پیوست؟انسان عاقل در برابر چنین احتمال ضرری باید لا اقل رعایت احتیاط کند و از آن بر حذر باشد.

ص :۳۰۹

نظیر این معنی در آیات دیگر قرآن به تعبیرهای دیگری آمده است مانند أَ فَأَمِنْتُمْ أَنْ یَخْسِفَ بِکُمْ جٰانِبَ الْبَرِّ أَوْ یُرْسِلَ عَلَیْکُمْ حٰاصِباً ثُمَّ لاٰ تَجِدُوا لَکُمْ وَکِیلاً :"آیا شما ایمن هستید از اینکه خداوند در گوشه ای از زمین شما را فرو ببرد یا سنگریزه ای از آسمان بر شما ببارد و سپس نگهبانی برای خود نیابید" (سوره اسراء آیه ۶۸).

و این همان چیزی است که در علم کلام و اصول از آن به عنوان قاعده "لزوم دفع ضرر محتمل"تعبیر می شود (۱).

*** در آیه بعد چهارمین پاسخ را به آنها می گوید و آن اینکه"اگر شما گمان می کنید که به هنگام نزول عذاب ایمان بیاورید و ایمان شما پذیرفته شود،این خیال باطلی است"(أَ ثُمَّ إِذٰا مٰا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ).

چرا که پس از نزول عذاب،درهای توبه به روی شما بسته می شود و ایمان کمترین اثری ندارد،بلکه"به شما گفته می شود حالا-ایمان می آورید،در حالی که قبلا-از روی استهزاء و انکار تعجیل برای عذاب را می خواستید"؟(آلْآنَ وَ قَدْ کُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ).

*** این مجازات دنیای آنها است،"سپس در روز رستاخیز به کسانی که ستم

۱- ۱) از آنچه در بالا گفتیم روشن می شود که آیه فوق که مشتمل بر قضیه شرطیه است، شرط آن ذکر شده و جزای آن در تقدیر است و جمله مٰا ذٰا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ جمله مستقلی است و تقدیر آیه چنین است: أَ رَأَیْتُمْ إِنْ أَتٰاکُمْ عَذٰابُهُ بَیٰاتاً أَوْ نَهٰاراً کنتم تقدرون علی دفعه او تعدونه امرا محالا فاذا کان الامر کذلک ما ذٰا یَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ -و اینکه بعضی احتمال داده اند جمله ما ذا یستعجل...جزای شرط باشد بسیار بعید است(دقت کنید).

کردند،گفته می شود بچشید عذاب ابدی را!"(ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ).

"آیا جز به آنچه انجام دادید کیفر داده می شوید؟"(هَلْ تُجْزَوْنَ إِلاّ بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

این در واقع اعمال خود شما است که دامانتان را گرفته است،همانهاست که در برابرتان مجسم شده و شما را برای همیشه آزار می دهد.

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-همانگونه که در ذیل آیه ۳۴ سوره اعراف گفتیم بعضی از دین سازان عصر ما به آیاتی مانند لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ...که در قرآن دو بار آمده است برای نفی خاتمیت پیامبر اسلام ص استدلال کرده و چنین نتیجه گرفته اند که هر دین و مذهبی سرانجام پایان می گیرد و جای خود را به مذهب دیگری می دهد.

در حالی که"امت"به معنی گروه و جماعت است،نه به معنی مذهب و خصوصا پیروان یک مذهب.

هدف این آیات آن است که قانون حیات و مرگ مخصوص افراد نیست بلکه ملتها و گروه ها نیز مشمول این قانون هستند،و به هنگامی که در مسیر ظلم و فساد قرار گیرند منقرض خواهند شد.

مخصوصا در مورد بحث با توجه به آیه قبل و بعد از آن بروشنی این حقیقت ثابت می شود که سخن از نسخ مذهب در میان نیست،بلکه از نزول عذاب و نابود شدن یک گروه و ملت است،زیرا هم آیه قبل و همه آیه بعد هر دو از عذاب و مجازات دنیا بحث می کند.

۲-با توجه به آیات فوق این سؤال پیش می آید که آیا جامعه های اسلامی نیز گرفتار مجازات و عذاب در این جهان می شوند؟.

پاسخ این سؤال مثبت است،زیرا هیچ دلیلی نداریم که این امت مستثنی باشند،بلکه این قانون در باره همه امتها و ملتها است،و اینکه در بعضی از آیات قرآن(انفال-۳۳)خوانده ایم که خداوند این امت را مجازات نخواهد کرد، مشروط به یکی از دو شرط است:یا بودن پیامبر ص در میان آنها و یا استغفار و توبه از گناه،نه بی قید و شرط.

۳-آیات فوق بار دیگر این حقیقت را تاکید می کند که به هنگام نزول عذاب درهای توبه بسته می شود و پشیمانی سودی نخواهد داشت،دلیل آن هم روشن است زیرا توبه در چنین حالی،شبیه توبه اجباری و اضطراری است و چنین توبه ای بی ارزش می باشد.

ص: ۳۱۲

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۳ تا ۵۶]

اشاره

وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ (۵۳) وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مٰا فِی اَلْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ وَ أَسَرُّوا اَلنَّدٰامَةَ لَمّٰا رَأَوُا اَلْعَذٰابَ وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لاٰ یُظْلَمُونَ (۵۴) أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ أَلاٰ إِنَّ وَعْدَ اَللّٰهِ حَقٌّ وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَعْلَمُونَ (۵۵) هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ (۵۶)

ترجمه:

۵۳-از تو می پرسند آیا آن(وعده مجازات الهی)حق است؟بگو آری بخدا سوگند قطعا حق است و شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید! ۵۴-و هر کس که ستم کرده اگر تمامی آنچه روی زمین است در اختیار داشته باشد(همه را از هول عذاب)برای نجات خویش می دهد،و هنگامی که عذاب را ببینند(پشیمان می شوند اما)پشیمانی خود را کتمان می کنند(مبادا رسواتر شوند)و در میان آنها به عدالت داوری می شود و ستمی بر آنها نخواهد رفت.

۵۵-آگاه باشید آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است،آگاه باشید وعده خدا حق است ولی اکثر آنها نمی دانند.

۵۶-او است که زنده می کند و می میراند و به سوی او باز می گردید.

تفسیر:

در مجازات الهی تردید نکنید

در آیات گذشته سخن از کیفر و مجازات و عذاب مجرمان در این جهان و جهان دیگر بود،آیات مورد بحث نیز این موضوع را دنبال می کند.

ص:۳۱۳

نخست می گوید:"مجرمان و مشرکان از روی تعجب و استفهام از تو سؤال می کنند که آیا این وعده مجازات الهی در این جهان و جهان دیگر حق است؟ (وَ یَسْتَنْبِئُونَکَ أَ حَقٌّ هُوَ).

البته"حق"در اینجا در مقابل باطل نیست،بلکه منظور این است که آیا این مجازات و کیفر واقعیت دارد و تحقق می یابد؟زیرا"حق"و"تحقق"هر دو از یک ماده اند البته حق در مقابل باطل اگر به معنی وسیع کلمه تفسیر شود، شامل هر واقعیت موجود می گردد،و نقطه مقابل آن معدوم و باطل است.

خداوند به پیامبرش دستور می دهد که در برابر این سؤال با تاکید هر چه بیشتر"بگو به پروردگارم سوگند این یک واقعیت است و هیچ شک و تردیدی در آن نیست"(قُلْ إِی وَ رَبِّی إِنَّهُ لَحَقٌّ).

و اگر فکر می کنید،می توانید از چنگال مجازات الهی فرار کنید اشتباه بزرگی کرده اید،زیرا"هرگز شما نمی توانید از آن جلو گیری کنید،و او را با قدرت خود ناتوان سازید"(وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ).

در واقع این جمله با جمله فوق از قبیل بیان مقتضی و مانع است،در جمله اول می گوید مجازات مجرمان یک واقعیت است،و در جمله دوم اضافه می کند:

هیچ قدرتی نمی تواند جلو آن را بگیرد،درست مانند آیات ۸ و ۹ سوره طور إِنَّ عَذٰابَ رَبِّکَ لَوٰاقِعٌ مٰا لَهُ مِنْ دٰافِعٍ .

تاکیدهایی که در آیه به چشم می خورد قابل توجه است،از یک سو"سوگند"، و از سوی دیگر کلمه"ان"و"لام تاکید"و از سوی سوم جمله" وَ مٰا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِینَ " همه اینها تاکید می کند که به هنگام ارتکاب جرمهای سنگین مجازات الهی حتمی است.

*** در آیه بعد روی عظمت این مجازات مخصوصا در قیامت تکیه کرده می گوید:

ص :۳۱۴

"آن چنـان عـذاب الهی وحشـتناک و هـول انگیز اسـت کـه اگر هر یـک از سـتمکاران مالـک تمـام ثروتهـای روی زمین باشند،حاضرند همه آن را بدهند تا از این کیفر سخت رهایی یابند"(وَ لَوْ أَنَّ لِکُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ما فِی الْأَرْضِ لاَفْتَدَتْ بِهِ) (۱).

در واقع آنها حاضرند بزرگترین رشوه ای را که می توان تصور کرد،برای رهایی از چنگال عذاب الهی بدهند اما کسی از آنها نمیپذیرد و سر سوزنی از مجازاتشان بکاهد.

مخصوصـا بعضـی از این مجازاتهـا جنبه معنوی دارد و آن اینکه"آنها با مشاهـده عـذاب الهی پشـیمان می شونـد،ولی از اظهار ندامت که مایه رسوایی بیشتر در برابر رقیبان مجرم یا پیروانشان می شود خود داری می کنند"(وَ أَسَرُّوا النَّدامَهَ لَمّا رَأَوُا الْعَذابَ).

سپس تاکید می کند که با همه این احوال در میان آنها به عدالت داوری می شود،و ظلم و ستمی در باره آنان نخواهد شد"(وَ قُضِیَ بَیْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا یُظْلَمُونَ).

این جمله تاکیـدی است بر روش قرآن در همه جـا در زمینه مجازات و عـدالت، زیرا تاکیـدهای آیه گذشـته در زمینه مجازات ممکن است این توهم را برای افراد غافل به وجود آورد که مساله انتقام جویی در کار است،لذا قرآن نخست می گوید:

داوری میان آنها با عدالت می شود و باز تاکید می کند که ظلم و ستمی بر آنها نخواهد رفت.

*** سـپس برای اینکه مردم این وعـده هـا و تهدیـدهای الهی را به شوخی نگیرنـد و فکر نکننـد خداونـد از انجـام اینها عاجز است،اضافه می کند"آگاه باشید

۱- ۱) در واقع جمله بالا کلمه ای در تقدیر دارد و آن"من حول القیامه و العذاب" است.

آنچه در آسمانها و زمین است از آن خدا است و مالکیت و حکومت او تمام جهان هستی را فرا گرفته و هیچکس نمی تواند از کشور او بیرون رود"(أَلا إِنَّ لِلّهِ ما فِی السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ).

و نیز"آگاه باشید وعده خداوند در مورد مجازات مجرمان حق است هر چند بسیاری از مردم که ناآگاهی،سایه شوم بر روانشان افکنده این حقیقت را نمی دانند" (أَلا إِنَّ وَعْدَ اللّهِ حَقٌّ وَ لکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لا یَعْلَمُونَ).

*** آخرین آیه مورد بحث نیز تاکید مجددی روی همین مساله حیاتی است که می گوید"خداوند است که زنده می کند،و او است که میمیراند"(هُوَ یُحیِی وَ یُمِیتُ).

بنا بر این هم توانایی بر مرگ و میراندن بندگان دارد و هم زنده کردن آنها برای دادگاه رستاخیز.

"و سرانجام همه شما به سوی او باز می گردید"(وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ).

و پاداش همه اعمال خویش را در آنجا خواهید یافت.

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱-از جمله سؤالاتی که در مورد آیات فوق مطرح می شود این است که آیا سؤال مشرکان از واقعیت داشتن کیفر الهی جنبه استهزاء داشته و یا واقعا سؤال حقیقی بوده است؟بعضی گفته اند سؤال حقیقی نشانه شک است و با وضع مشرکان سازگار نیست.

ولی با توجه به اینکه بسیاری از مشرکان در تردید بودند و گروهی از آنها نیز با علم به حقانیت پیامبر ص به خاطر لجاجت و تعصب و مانند آن به مخالفت برخاسته بودند،روشن می شود که سؤال حقیقی از آنها هیچ بعید نیست.

ص:۳۱۶

۲-حقیقت "ندامت" پشیمانی از انجام کاری است که آثار نامطلوب آن آشکار شده است،خواه انسان بتواند آن را جبران کند و یا نتواند،و پشیمانی مجرمان در قیامت از نوع دوم است،و مکتوم داشتن آن به خاطر آن است که آشکار ساختنش موجب رسوایی بیشتر می شود.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۷ تا ۵۸]

اشاره

یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ وَ شِفٰاءٌ لِمٰا فِی اَلصُّدُورِ وَ هُدیً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِینَ (۵۷) قُلْ بِفَضْلِ اَللّٰهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذٰلِکَ فَلْیَفْرَحُوا هُوَ خَیْرٌ مِمّٰا یَجْمَعُونَ (۵۸)

ترجمه:

۵۷-ای مردم!اندرزی از سوی پروردگارتان برای شما آمده،و درمان آنچه در سینه هاست، و هدایت و رحمت برای مؤمنان.

۵۸-بگو به فضل و رحمت خدا باید خوشحال شوند که از آنچه گردآوری کرده اند بهتر است.

تفسیر:

قرآن رحمت بزرگ الهی

در قسمتی از آیات گذشته بحثهایی در زمینه قرآن آمده،و گوشه ای از مخالفتهای مشرکان در آنها منعکس گردیده بود،در این آیات به همین مناسبت سخن از قرآن به میان آمده نخست به عنوان یک پیام همگانی و جهانی،تمام انسانها را مخاطب ساخته می گوید:

"ای مردم از سوی پروردگارتان،موعظه و اندرزی برای شما آمد" (یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَتْکُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّکُمْ).

ص:۳۱۷

"و كلامى كه مايه شفاء بيمارى دلها است"(وَ شِفَاءٌ لِمَا فِى الصُّدُورِ).

"و چيزى كه مايه هدايت و راهنمايى است"(وَ هُدىً).

"و رحمت براى مؤمنان است"(وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ).

در اين آيه چهار صفت براى قرآن بيان شده است،كه براى فهم بيشتر بايد نخست روى لغات آن تكيه كنيم.

وعظ(و موعظه)آن چنان كه در"مفردات"آمده است،نهى آميخته به تهديد است،ولى ظاهرا معنى موعظه وسيعتر از اين باشد،همانگونه كه از "خليل"دانشمند معروف عرب در همان كتاب مفردات نقل شده:موعظه عبارت از تذكر دادن نيكيها است كه توأم با رقت قلب باشد،در واقع هر گونه اندرزى كه در مخاطب تاثير بگذارد،او را از بديها بترساند و يا قلب او را متوجه نيكيها گرداند،وعظ و موعظه ناميده مى شود.

البته مفهوم اين سخن آن نيست كه هر موعظه اى بايد تاثير داشته باشد، بلكه منظور آن است كه در قلبهاى آماده بتواند چنين اثرى بگذارد.

منظور از شفا دادن بيمارى دلها و يا به تعبير قرآن شفاى چيزى كه در سينه ها است،همان آلودگيهاى معنوى و روحانى است مانند بخل و كينه و حسد و جبن و شرك و نفاق و امثال اينها كه همه از بيماريهاى روحى و معنوى است.

منظور از"هدايت"راهيابى به سوى مقصود،يعنى تكامل و پيشرفت انسان در تمام جنبه هاى مثبت است.

و منظور از"رحمت"همان نعمتهاى مادى و معنوى الهى است كه شامل حال انسانهاى شايسته مى شود همانگونه كه در كتاب مفردات مى خوانيم"رحمت" هر گاه به خدا نسبت داده شود به معنى نعمت بخشيدن او است و هنگامى كه به انسانها نسبت داده شود به معنى رقت قلب و عطوفت است.

در واقع آيه فوق چهار مرحله از مراحل تربيت و تكامل انسان را در سايه

قرآن شرح می دهد.

مرحله اول مرحله"موعظه و اندرز"است.

مرحله دوم مرحله پاکسازی روح انسان از انواع رذائل اخلاقی است.

مرحله سوم مرحله هدایت است که پس از پاکسازی انجام می گیرد.

و مرحله چهارم مرحله ای است که انسان لیاقت آن را پیدا کرده است که مشمول رحمت و نعمت پروردگار شود و هر یک از این مراحل به دنبال دیگری قرار دارد و جالب اینکه تمام آنها در پرتو قرآن انجام می گیرد.

قرآن است که انسانها را اندرز می دهد،و قرآن است که زنگار گناه و صفات زشت را از قلب آنها می شوید،و قرآن است که نور هدایت را به دلها می تاباند،و نیز قرآن است که نعمتهای الهی را بر فرد و جامعه نازل می گرداند.

علی ع در گفتار جامع خود در نهج البلاغه با رساترین تعبیری این حقیقت را توضیح داده است آنجا که می فرماید:

...

فاستشفوه من ادوائکم و استعینوا به علی لاوائکم فان فیه شفاء من اکبر الداء و هو الکفر و النفاق و الغی و الضلال :"از قرآن برای بیماریهای خود شفا بطلبید،و به آن برای حل مشکلاتتان استعانت بجوئید،چه اینکه در قرآن شفای بزرگترین دردها است که آن درد کفر و نفاق و گمراهی و ضلالت است" (۱).

و این خود می رساند که قرآن نسخه ای است برای بهبودی فرد و جامعه از انواع بیماریهای اخلاقی و اجتماعی و این همان حقیقتی است که مسلمانان آن را بدست فراموشی سپرده و به جای اینکه از این داروی شفا بخش بهره گیرند درمان خود را در مکتبهای دیگر جستجو می کنند،و این کتاب بزرگ آسمانی را فقط یک کتاب خواندنی قرار داده اند نه اندیشیدنی و عمل کردنی.

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

در آیه بعد برای تکمیل این بحث و تاکید روی این نعمت بزرگ الهی یعنی قرآن مجید که از هر نعمتی برتر و بالاتر است،می فرماید:"بگو ای پیامبر این مردم به فضل پروردگار و به رحمت بی پایان او و این کتاب بزرگ آسمانی که جامع همه نعمتها است باید خشنود بشنوند،نه به حجم ثروتها و بزرگی مقامها و فزونی قوم و قبیله هاشان"(قُلْ بِفَضْلِ اللّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا).

زیرا این سرمایه از تمام آنچه آنها برای خود گردآوری کرده اند بهتر و بالاتر است و هیچیک از آنها قابل مقایسه با این نیست(هُوَ خَيْرٌ مِمّا يَجْمَعُونَ).

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-آیا قلب کانون احساسات است

ظاهر آیه اول مورد بحث مانند بعضی دیگر از آیات قرآن این است که کانون بیماریهای اخلاقی،"قلب"است،این سخن در ابتدا ممکن است تولید این اشکال کند که ما می دانیم تمام اوصاف اخلاقی و مسائل فکری و عاطفی به روح انسان بازگشت می کند،قلب یک تلمبه خود کار برای نقل و انتقال خون و آبیاری و تغذیه سلولهای بدن بیش نیست.

البته حق همین است،که قلب تنها ماموریت اداره جسم انسان را دارد و مسائل روانی مربوط به روح آدمی است،اما نکته دقیقی در اینجا وجود دارد که با توجه به آن،رمز این تعبیر قرآن روشن می شود و آن اینکه در جسم انسان دو کانون وجود دارد که هر کدام مظهر بخشی از اعمال روانی انسان است،یعنی هر یک از این دو کانون با فعل و انفعالات روانی فورا عکس العمل نشان می دهد یکی "مغز"است و دیگری"قلب".

هنگامی که در محیط روح مسائل فکری را بررسی می کنیم،عکس العمل آن فورا در مغز آشکار می شود،و به تعبیر دیگر مغز ابزاری است برای کمک به روح در مساله تفکر،و لذا به هنگام تفکر خون سریعتر در مغز گردش می کند،

ص: ۳۲۰

سلولهای مغزی فعل و انفعال بیشتری دارند و غذای بیشتری جذب می کنند و امواج زیادتری می فرستند،ولی به هنگامی که پای مسائل عاطفی مانند عشق و محبت و تصمیم و اراده و خشم و کینه و حسد،عفو و گذشت به میان می آید،فعالیت عجیبی در قلب انسان شروع می شود،گاهی ضربان شدید پیدا می کند،گاهی ضربانش بقدری سست می شود گویا می خواهد از کار بایستد،گاهی احساس می کنیم که قلب ما می خواهد منفجر بشود،اینها همه به خاطر پیوند نزدیکی است که قلب با این سلسله مسائل روانی دارد.

از همین رو قرآن مجید ایمان را به قلب نسبت می دهد(وَ لَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ)-(حجرات-۱۴)و یا جهل و لجاجت و عدم تسلیم در مقابل حق را به عنوان نابینایی قلب تعبیر می کند(وَ لٰكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ -حج-۴۶).

ناگفته نماند که این گونه تعبیرات مخصوص قرآن نیست،در ادبیات زبانهای گوناگون در زمانهای گذشته و امروز نیز جلوه های مختلف این مساله دیده می شود، غالبا به کسی که علاقه داریم می گوئیم در قلب ما جای داری و یا قلب ما متوجه تو است،و یا قلب ما در گرو عشق تو است،و همیشه سمبل عشق را ترسیمی از قلب انسان قرار می دهند.

همه اینها به خاطر آن است که انسان همواره این احساس را داشته است که به هنگام عشق و علاقه و یا کینه و حسد و مانند اینها تاثیر و تاثر خاصی در قلب خود احساس می کند،یعنی نخستین جرقه این مسائل روانی به هنگام انتقال به جسم در قلب آشکار می شود.

البته علاوه بر همه اینها،سابقا اشاره کرده ایم که یکی از معانی قلب در لغت عقل و روح آدمی است و معنی آن منحصر به این عضو مخصوص که در درون سینه است نمی باشد و این خود تفسیر دیگری برای آیات قلب می تواند باشد اما

برای همه آنها زیرا در بعضی تصریح شده قلبهایی که در سینه ها است(دقت کنید) ***۲-در اینکه میان"فضل"و"رحمت"که در آیه دوم به آن اشاره شده است چه تفاوتی است در میان مفسران گفتگو بسیار است:

الف-بعضی فضل الهی را اشاره به نعمتهای ظاهری،و رحمت را اشاره به نعمتهای باطنی دانسته اند،و یا به تعبیر دیگر یکی نعمت مادی و دیگری نعمت معنوی را می گوید(کرارا در آیات قرآن جمله و ابتغوا من فضله یا لتبتغوا من فضله به معنی تحصیل روزی و درآمد مادی آمده است).

ب-بعضی دیگر گفته اند:فضل الهی آغاز نعمت،و رحمت او و دوام نعمت است(البته با توجه به اینکه فضل به معنی بخشیدن نعمت می باشد و با توجه به اینکه ذکر رحمت پس از آن باید چیزی اضافه بر آن بوده باشد،تفسیر فوق قابل درک است)و اینکه در روایت متعددی می خوانیم منظور از فضل الهی وجود پیامبر ص و نعمت نبوت،و منظور از رحمت پروردگار وجود علی ع و نعمت ولایت است،نیز شاید اشاره به همین تفسیر باشد،زیرا پیامبر ص سر آغاز اسلام بود و علی ع سبب بقا و ادامه حیات آن شد(یکی علت محدثه و ایجاد کننده و دیگری مبقیه و بقا دهنده) (۱).

بعضی دیگر احتمال داده اند که فضل اشاره به نعمتهای بهشتی،و رحمت اشاره به آمرزش از گناه است.

ج-این احتمال نیز داده شده که فضل اشاره به نعمت عام پروردگار به دوست و دشمن می باشد و رحمت با توجه به کلمه"للمؤمنین"که در آیه قبل به صورت قید رحمت ذکر شده اشاره به رحمت ویژه او نسبت به افراد با ایمان است.

ص:۳۲۲

۱- ۱) برای آگاهی از این روایات به تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۰۷ و ۳۰۸ مراجعه شود.

تفسیر دیگری که برای این دو ذکر شده این است که فضل پروردگار اشاره به مساله ایمان،و رحمت اشاره به قرآن مجید است که در آیه قبل از آن سخن گفته شد.

البته غالب این معانی با هم تضادی ندارند و ممکن است همه در مفهوم جامع فضل و رحمت جمع باشد.

ص :۳۲۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۵۹ تا ۶۱]

اشاره

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اَللّٰهِ تَفْتَرُونَ (۵۹) وَ مٰا ظَنُّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ يَوْمَ اَلْقِيٰامَةِ إِنَّ اَللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى اَلنّٰاسِ وَ لٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لاٰ يَشْكُرُونَ (۶۰) وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ لاٰ فِي اَلسَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ (۶۱)

ترجمه:

۵۹-بگو آیا روزیهایی را که خداوند بر شما نازل کرده مشاهده کردید که بعضی از آن را حلال و بعضی را حرام کرده اید بگو آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می بندید؟(و پیش خود تحریم و تحلیل می کنید).

۶۰-آنها که بر خدا افترا می بندند در باره(مجازات)روز رستاخیز چه می اندیشند؟خداوند فضل(و بخشش)نسبت به همه مردم دارد،اما اکثر آنها سپاسگزاری نمی کنند ۶۱-در هیچ حال(و اندیشه ای)نیستی و هیچ قسمتی از قرآن را تلاوت نمی کنی،و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن می شوید،و هیچ چیز در زمین و آسمان از پروردگار تو مخفی نمی ماند،به اندازه سنگینی ذره ای و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن،مگر اینکه(همه آنها)در کتاب آشکار(و لوح محفوظ علم خداوند)ثبت است.

ص: ۳۲۴

تفسیر:

همه جا ناظر او است!

در آیات گذشته سخن از قرآن و موعظه الهی و هدایت و رحمتی که در این کتاب آسمانی است در میان بود،و در آیات مورد بحث به همین مناسبت از قوانین ساختگی و خرافی و احکام دروغین مشرکان سخن می گوید زیرا کسی که ایمان به خدا دارد و می داند همه مواهب و ارزاق از ناحیه او است باید این حقیقت را نیز بپذیرد که بیان حکم این مواهب و مجاز و غیر مجاز آنها بدست پروردگار است و بدون اذن و فرمان او دخالت در این کار ناروا است.

در نخستین آیه مورد بحث،روی سخن را به پیامبر ص کرده،می فرماید:

"به آنها بگو:چرا این روزیهایی را که خداوند برای شما نازل کرده است بعضی را حرام و بعضی را حلال قرار داده اید"؟!(قُلْ أَ رَأَیْتُمْ مٰا أَنْزَلَ اللّٰهُ لَکُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرٰاماً وَ حَلاٰلاً).

و بر طبق سنن خرافی خود پاره ای از چهار پایان را تحت عنوان سائبه و بحیره و وصیله (۱)و همچنین قسمتی از زراعت و محصول کشاورزی خود را تحریم نموده اید و خود را از این نعمتهای پاک محروم ساخته،به علاوه این مربوط به شما نیست که چه چیز حلال و چه چیز حرام باید باشد،این تنها در اختیار فرمان پروردگار و خالق آنها است.

"بگو آیا خداوند به شما اجازه داده است چنین قوانینی را وضع کنید،یا بر خدا افترا می بندید"(قُلْ آللّٰهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّٰهِ تَفْتَرُونَ).

ص: ۳۲۵

۱- ۱) بحیره حیوانی را می گفتند که چندین بار وضع حمل کرده بود و سائبه شتری بود که ده یا دوازده بچه آورده بود و وصیله نیز به گوسفندی می گفتند که هفت بار فرزند آورده بود (برای توضیح بیشتر به جلد پنجم صفحه ۱۰۳ مراجعه فرمائید).

یعنی این کـار از دو صورت خـارج نیست،و شق سوم نـدارد،یـا بایـد با اجازه پروردگار صورت گرفته باشـد،و یا تهمت و افترا است،و چون احتمال اول منتفی است بنا بر این چیزی جز تهمت و افترا نمی تواند باشد.

*** اکنون که مسـلم شـد آنهـا بـا این احکـام خرافی و ساختگی خود علاوه بر محروم شـدن از نعمتهای الهی تهمت و افترا به سـاحت مقـدس پروردگـار بسـته انـد،اضـافه می کنـد:"آنهـا که بر خـدا دروغ می بندنـد،در بـاره مجـازات روز قیامت چه می اندیشـند؟آیـا تـامینی برای رهـایی از این کیفر دردنـاک به دست آورده انـد"؟ (وَ مٰا ظَنُّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ یَوْمَ الْقِیٰامَهِ).

امـا"خداونـد فضـل و رحمت گسترده ای بر مردم دارد"به همین دلیل آنها را در برابر این گونه اعمال زشـتشان فورا کیفر نمی دهد(إِنَّ اللّٰهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی النّٰاسِ).

ولی آنها به جای اینکه از این مهلت الهی اسـتفاده کنند و عبرت گیرند و شکر آن را بجا بیاورند و به سوی خدا بازگردند اکثر آنان غافلند"و سپاس این نعمت بزرگ را بجا نمی آورند"(وَ لٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لاٰ یَشْکُرُونَ).

این احتمال نیز در تفسـیر این آیه وجود دارد که حلال بودن همه این مواهب و روزیها(بجز اشـیاء زیانبخش و ناپاک که اسـتثنا شده)خود یک نعمت بزرگ الهی است و بسـیاری از مردم بجای سپاسگزاری در برابر این نعمت،ناسپاسی می کنند و با احکام خرافی و ممنوعیتهای بی دلیل خود را از آن محروم می دارند.

*** و برای اینکه تصور نشود این مهلت الهی دلیـل بر عـدم احـاطه علم پروردگـار بر کارهای آنها است،در آخرین آیه مورد بحث این حقیقت را به رساترین عبارت بیان می کند که او از تمام ذرات موجودات در پهنه آسمان و زمین و جزئیات

اعمال بندگان آگاه و با خبر است،و می گوید:"در هیچ حالت و کار مهمی نمی باشی،و هیچ آیه ای از قرآن را تلاوت نمی کنی،و هیچ عملی را انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم در آن هنگام که وارد آن عمل می شوید"(وَ مٰا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ مٰا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَ لاٰ تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلاّٰ كُنّٰا عَلَيْكُمْ شُهُوداً إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ) (۱).

"شهود"جمع"شاهد"در اصل به معنی حضور توأم با مشاهده با چشم و یا قلب و فکر است،و تعبیر به جمع اشاره به این است که نه تنها خدا بلکه فرشتگانی که فرمانبردار او هستند و مراقب اعمال انسانها می باشند نیز از همه این کارها با خبرند و شاهد و ناظرند.

و همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم تعبیر به صیغه جمع در مورد خداوند با اینکه ذات پاک او از هر جهت یگانه و یکتا است برای اشاره به عظمت مقام او است و اینکه همواره مامورینی سر بر فرمان او دارند،و در اطاعت امرش آماده و حاضرند،و در واقع سخن تنها از او نیست،بلکه از او است و آن همه ماموران مطیعش.

سپس با تاکید بیشتر،مساله آگاهی خدا را از همه چیز تعقیب کرده می گوید:"کوچکترین چیزی در زمین و آسمان حتی به اندازه سنگینی ذره بی مقداری،از دیدگاه علم پروردگار تو مخفی و پنهان نمی ماند،و نه کوچکتر از این و نه بزرگتر از این مگر اینکه همه اینها در لوح محفوظ و کتاب آشکار علم خدا ثبت و ضبط است

۱- ۱) بعضی ضمیر"منه"را به خداوند برگردانده اند یعنی آیاتی که از طرف خدا می خوانی،اما ظاهر این است که این ضمیر به شان یا قرآن برمی گردد همانگونه که بسیاری از مفسران گفته اند،یعنی آیاتی که در باره هر کار مهمی تلاوت می کنی،یا آیاتی از قرآن را که تلاوت می کنی.

"(وَ مٰا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقٰالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لاٰ فِي السَّمٰاءِ وَ لاٰ أَصْغَرَ مِنْ ذٰلِكَ وَ لاٰ أَكْبَرَ إِلاّٰ فِي كِتٰابٍ مُبِينٍ).

"يعزب"از ماده"عزوب"در اصل به معنى دورى و جدايى از خانه و خانواده براى يافتن مرتع از جهت گوسفندان و چهار پايان است و سپس به معنى غيبت و پنهانى بطور مطلق استعمال شده است.

"ذره"به معنى جسم بسيار كوچك است و به همين جهت به مورچه هاى ريز نيز ذره گفته مى شود(براى توضيح بيشتر به جلد سوم صفحه ۳۸۹ مراجعه فرمائيد).

"كتاب مبين"اشاره به علم وسيع پروردگار است كه گاهى از آن تعبير به"لوح محفوظ"مى شود(در اين باره در جلد پنجم صفحه ۲۷۱ نيز سخن گفته ايم).

***

در اينجا به چند نكته بايد توجه كرد:

اشاره

[قانونگذارى مخصوص خدا است]

۱-آيات فوق در ضمن عبارات كوتاهى اين حقيقت را ثابت مى كند كه حق قانونگذارى مخصوص خدا است و هر كس بى اذن و اجازه و فرمان او اقدام به چنين كارى كند مرتكب تهمت و افتراء بر خدا شده است،زيرا همه روزيها و مواهب عالم از ناحيه او نازل گرديده،و در حقيقت مالك اصلى همه آنها خدا است،بنا بر اين او است كه حق دارد بعضى را"مجاز"و بعضى را"غير مجاز" اعلام كند،هر چند دستورهاى او در اين زمينه در مسير منافع و تكامل بندگان است و او كمترين نيازى به اين كار ندارد،ولى به هر حال صاحب اختيار و قانونگذار او است.

مگر اينكه اجازه اين كار را در حدودى كه صلاح مى داند به كسى مانند پيامبر ص واگذار كند.

چنان كه از روايات متعددى نيز استفاده مى شود كه پيامبر اسلام ص بعضى از امور را واجب يا حرام كرده است كه در زبان روايات به عنوان"فرض النبى"

ص:۳۲۸

نامیده شده،البته همه اینها طبق فرمان خداوند و اختیاراتی است که به پیامبرش واگذار کرده است.

جمله" آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ "نیز دلیل بر این است که ممکن است خداوند چنین اجازه ای را به کسی بدهد.

این بحث مربوط به مساله"ولایت تشریعی"است که بخواست خدا در محل دیگری به گونه ای مشروحتر بیان خواهیم کرد.

*** ۲-اینکه در آیات فوق در مورد ارزاق تعبیر به نزول شده،با اینکه می دانیم تنها آب باران است که از آسمان فرود می آید،یا به خاطر این است که این قطرات حیاتبخش ریشه اصلی همه روزیها را تشکیل می دهد،و یا به خاطر این است که منظور"نزول مقامی"است که سابقا هم اشاره کرده ایم،این تعبیر در سخنان روزمره نیز دیده می شود که اگر از شخص بزرگی دستوری یا موهبتی به شخص کوچکی بشود،می گویند این برنامه از"بالا"دستور داده شده،یا از بالا به ما رسیده است.

***۳-علمای علم اصول از جمله آللّهُ أَذِنَ لَکُمْ أَمْ عَلَی اللّهِ تَفْتَرُونَ "اصل عدم حجیت ظن"را ثابت کرده اند و گفته اند این تعبیر نشان می دهد که هیچ حکمی از احکام الهی را بدون قطع و یقین نمی توان اثبات کرد و گرنه افترا بر خدا حرام است(البته در این استدلال بحثهایی داریم که در مباحث علم اصول ذکر کرده ایم).

***

[قانونگذاری در برابر قانون خدا آئین جاهلیت است]

۴-آیات فوق یک درس دیگر نیز به ما می دهد و آن اینکه قانونگذاری در برابر قانون خدا،آئین جاهلیت است،که به خود حق می دادند با افکار نارسایشان احکامی وضع کنند،ولی یک خداپرست واقعی هرگز نمی تواند چنین بوده باشد

ص:۳۲۹

و اینکه می بینیم در عصر و زمان ما گروهی هستند که دم از ایمان به خدا و اسلام می زنند و در عین حال دست گدایی به سوی قوانین دیگران که قوانین غیر اسلامی است دراز می کنند،و یا به خود اجازه می دهند که قوانین اسلام را به عنوان اینکه قابل عمل نیست کنار بگذارند و شخصا به جعل قانون بپردازند،آنها نیز پیرو سنتهای جاهلی هستند.

اسلام واقعی تجزیه پذیر نیست،هنگامی که گفتیم مسلمانیم باید همه قوانین آن را برسمیت بشناسیم،و اینکه بعضی می گویند این قوانین همه قابل اجرا نیست پندار بی اساسی است که از یک نوع غرب زدگی و خود باختگی ناشی شده است.

البته اسلام به خاطر جامعیتی که دارد در یک سلسله از مسائل با ذکر اصول کلی دست ما را باز گزارده است که نیازهای هر عصر و زمان را با شور و مشورت بر طبق آن اصول تنظیم و به اجرا در آوریم.

*** ۵-در آخرین آیه مورد بحث به هنگام اشاره به وسعت علم پروردگار روی سه نکته تکیه کرده و فرموده:در هیچ کار و حالی نیستی،و هیچ آیه ای تلاوت نمی کنی،و هیچ عملی انجام نمی دهید مگر اینکه ما شاهد و ناظر بر شما هستیم.

این تعبیرات سه گانه در واقع اشاره به"افکار"و"گفتار"و"اعمال"انسانها است،یعنی خداوند همانگونه که اعمال ما را می بیند،سخنان ما را می شنود، و از افکار و نیات ما آگاه و با خبر است و چیزی از اینها از محیط علم پروردگار بیرون نیست.

بدون شک نیت و حالات روحی در مرحله نخست قرار دارد و گفتار پشت سر آن است و کردار و عمل به دنبال آن،و لذا در آیه نیز به همین ترتیب ذکر

شده است.

ضمنا اینکه می بینیم قسمت اول و دوم به صورت مفرد و خطاب به پیامبر ص ذکر شده و قسمت سوم به صورت جمع و خطاب به عموم مسلمانان است ممکن است به این جهت باشد که مرحله تصمیم گیری در برنامه های اسلامی مربوط به رهبر امت و پیامبر ص می باشد،همانگونه که گرفتن آیات قرآن از سوی خدا و تلاوت آن بر مردم نیز از ناحیه او است،ولی عمل کردن به این برنامه ها به عموم ملت ارتباط دارد،و هیچکس از آن مستثنی نیست.

***

[قانونگذاری در برابر قانون خدا آئین جاهلیت است]

۶-در آخرین آیات فوق درس بزرگی برای همه مسلمانان بیان شده است درسی که می تواند آنها را در مسیر حق براه اندازد و از کجرویها و انحرافات باز دارد،درسی است که توجه به آن جامعه ای صالح و پاک می سازد،و آن اینکه:

به این حقیقت توجه داشته باشیم که هر گامی بر می داریم و هر سخنی که می گوئیم و هر اندیشه ای که در سر می پرورانیم،و به هر سو نگاه می کنیم،و در هر حالی هستیم،نه تنها ذات پاک خدا بلکه فرشتگان او نیز مراقب ما هستند و با تمام توجه ما را می نگرند.

کوچکترین حرکتی در پهنه آسمان و زمین از دیدگاه علم او مخفی و پنهان نمی ماند،نه تنها مخفی نمی ماند بلکه همه آنها ثبت می شود در آن لوحی که محفوظ است و اشتباه و غلط و دگرگونی در آن راه ندارد، در صفحه علم بی پایان خدا،در اندیشه فرشتگان مقربین و نویسندگان اعمال آدمیان،در پرونده ما و در نامه اعمال همه ما.

بی جهت نیست که امام صادق ع می فرماید:پیامبر اسلام ص هر زمان این آیه را تلاوت می کرد شدیدا گریه می نمود(

کان رسول اللّه اذا قرء هذه

الایه بکی بکاء شدیدا) (۱).

جایی که پیامبر ص با آن همه اخلاص و بندگی و آن همه خدمت به خلق و عبادت خالق از کار خود در برابر علم خدا ترسان باشد،حال ما و دیگران معلوم است.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۲ تا ۶۵]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِيٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۲) اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ كٰانُوا يَتَّقُونَ (۶۳) لَهُمُ اَلْبُشْرىٰ فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا وَ فِي اَلْآخِرَةِ لاٰ تَبْدِيلَ لِكَلِمٰاتِ اَللّٰهِ ذٰلِكَ هُوَ اَلْفَوْزُ اَلْعَظِيمُ (۶۴) وَ لاٰ يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ اَلْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً هُوَ اَلسَّمِيعُ اَلْعَلِيمُ (۶۵)

ترجمه:

۶۲-آگاه باشید اولیا(و دوستان)خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند.

۶۳-همانها که ایمان آوردند و(از مخالفت فرمان خدا)پرهیز می کردند.

۶۴-در زندگی دنیا و در آخرت شاد(و مسرور)ند،وعده های الهی تخلف ناپذیر است، و این رستگاری بزرگی است.

۶۵-سخن آنها تو را غمگین نسازد تمام عزت(و قدرت)از آن خدا است و او شنوا و داناست.

تفسیر:

آرامش روح در سایه ایمان

چون در آیات گذشته قسمتهایی از حالات مشرکان و افراد بی ایمان مطرح

۱- ۱) مجمع البیان جلد پنجم صفحه ۱۱۶ ذیل آیه.

شـده بود در این آیـات شـرح حال مؤمنان مخلص و مجاهـد و پرهیزگار که درست نقطه مقابل آنان هسـتند بیان گردیـده،تا با مقایسه-همانگونه که روش قرآن است-نور از ظلمت و سعادت از بدبختی شناخته شود.

در نخستین آیه می گویـد:"آگـاه باشـید که اولیـای خـدا نه ترسـی بر آنـان است و نه غمی دارنـد"(أَلا إِنَّ أَوْلِیاءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ).

برای فهم دقیق محتوای این سخن باید معنی"اولیاء"بخوبی شناخته شود.

"اولیـا"جمع"ولی"در اصـل از ماده"ولی یلی"گرفته شـده که به معنی نبودن واسـطه میان دو چیز و نزدیکی و پی در پی بودن آنها است،به همین دلیل به هر چیزی که نسبت به دیگری قرابت و نزدیکی داشـته باشد،خواه از نظر مکان یا زمان یا نسب و یا مقام،"ولی"گفته می شود،استعمال این کلمه به معنی "سرپرست"و"دوست"و مانند اینها نیز از همین جا است.

بنـا بر این اولیـاء خـدا کسـانی هسـتند که میان آنان و خـدا حائل و فاصـله ای نیست،حجابها از قلبشان کنار رفته،و در پرتو نور معرفت و ایمـان و عمل پاک، خـدا را با چشم دل چنان می بیننـد که هیچگونه شک و تردیـدی به دلهایشان راه نمی یابـد،و به خـاطر همین آشـنایی با خـدا که وجود بی انتها و قـدرت بی پایان و کمال مطلق است،ماسوای خـدا در نظرشان کوچک و کم ارزش و ناپایدار و بی مقدار است.

کسـی که با اقیانوس آشـنا است،قطره در نظرش ارزشـی ندارد و کسی که خورشید را می بیند نسبت به یک شمع بی فروغ بی اعتنا است.

و از اینجا روشن می شود که چرا آنها ترس و انـدوهی ندارنـد،زیرا خوف و ترس معمولا از احتمال فقـدان نعمتهایی که انسان در اختیار دارد و یا خطراتی که ممکن است در آینـده او را تهدید کند،ناشـی می شود،همانگونه که غم و اندوه معمولا نسـبت به گذشـته و فقدان امکاناتی است که در اختیار داشـته است، اولیاء و دوستان راستین خدا از هر گونه وابستگی و اسارت جهان ماده

آزادند،و"زهد"به معنی حقیقیش بر وجود آنها حکومت می کند،نه با از دست دادن امکانات مادی جزع و فزع می کنند و نه ترس از آینده در این گونه مسائل افکارشان را به خود مشغول می دارد.

بنا بر این"غمها"و"ترسهایی"که دیگران را دائما در حال اضطراب و نگرانی نسبت به گذشته و آینده نگه می دارد در وجود آنها راه ندارد.

یک ظرف کوچک آب،از دمیدن یک انسان متلاطم می شود،ولی در پهنه اقیانوس کبیر حتی طوفانها کم اثر است و به همین دلیل اقیانوس آرامش می نامند (لِكَيْلاٰ تَأْسَوْا عَلىٰ مٰا فٰاتَكُمْ وَ لاٰ تَفْرَحُوا بِمٰا آتٰاكُمْ)(حدید-۲۳).

نه آن روز که داشتند به آن دل بستند و نه امروز که از آن جدا می شوند غمی دارند،روحشان بزرگتر و فکرشان بالاتر از آن است که اینگونه حوادث در گذشته و آینده در آنها اثر بگذارد.

به این ترتیب امنیت و آرامش واقعی بر وجود آنها حکمفرماست و بگفته قرآن أُولٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ (انعام-۸۲)و یا به تعبیر دیگر أَلاٰ بِذِكْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ :"یاد خدا مایه آرامش دلها است"(رعد-۲۸).

خلاصه اینکه غم و ترس در انسانها معمولا ناشی از روح دنیا پرستی است، آنها که از این روح تهی هستند،اگر غم و ترسی نداشته باشند بسیار طبیعی است.

این بیان استدلالی مساله بود و گاهی همین موضوع به بیان دیگری که شکل عرفانی دارد به این صورت عرضه می شود.

اولیای خدا آن چنان غرق صفات جمال و جلال او هستند و آن چنان محو مشاهده ذات پاک او می باشند که غیر او را به دست فراموشی می سپردند،روشن است در غم و اندوه و ترس و وحشت حتما نیاز به تصور فقدان و از دست دادن چیزی و یا مواجهه با دشمن و موجود خطرناکی دارد،کسی که غیر خدا در دل او نمی گنجد و به غیر او نمی اندیشد و جز او را در روح خود پذیرا نمی شود،چگونه ممکن است غم و اندوه و ترس و وحشتی داشته باشد.

ص :۳۳۴

از آنچه گفتیم این حقیقت نیز آشکار شد که منظور غمهای مادی و ترسهای دنیوی است،و گرنه دوستان خدا وجودشان از خوف او مالامال است،ترس از عدم انجام وظائف و مسئولیتها،و اندوه بر آنچه از موفقیتها از آنان فوت شده،که این ترس و اندوه جنبه معنوی دارد و مایه تکامل وجود انسان و ترقی او است،به عکس ترس و اندوههای مادی که مایه انحطاط و تنزل است.

امیر مؤمنان علی ع در خطبه معروف "همام"که حالات اولیای خدا در آن به عالیترین وجهی ترسیم شده می فرماید:"

قلوبهم محزونه و شرورهم مامونه :

"دلهای آنها محزون و مردم از شر آنها در امانند"و نیز می فرماید

و لو لا الاجل الذی کتب اللّه علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم طرفه عین شوقا الی الثواب و خوفا من العقاب :"اگر اجلی که خداوند برای آنها مقرر کرده نبود حتی یک چشم بر هم زدن ارواح آنها در بدنهایشان آرام نمی گرفت،به خاطر عشق به پاداش الهی و ترس و وحشت از مجازات و کیفر او" (۱).

قرآن مجید نیز در باره مؤمنان می گوید: اَلَّذِینَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَیْبِ وَ هُمْ مِنَ السّاعَهِ مُشْفِقُونَ :"کسانی که از پروردگارشان با اینکه او را به خشم نمی بینند می ترسند و از رستاخیز بیمناکند"(انبیاء-۴۹)بنا بر این آنها خوف و ترس دیگری دارند (۲).

ص: ۳۳۵

۱- ۱) نهج البلاغه خطبه ۱۹۳(صبحی صالح).

۲- ۲) هم اکنون که این آیات را می نویسیم خبر شهادت یکی از اولیای راستین خداوند یعنی فیلسوف و دانشمند و مجاهد بزرگ آقای مرتضی مطهری به ما رسید و بار دیگر این حقیقت را برای ما ثابت کرد که برای حفظ این انقلاب بزرگ اسلامی که ما در این عصر و زمان در این مملکت شروع کرده ایم و همه قشرهای ملت ما در آن شرکت دارند باز باید خونها و قربانیهای بیشتری بدهیم ولی این بار مردی را از ما گرفتند که تمام عمرش در خدمت علم و دانش بود و آثار گرانبهایش شاهد گویای این مدعا است،او مجاهدی مخلص و مؤمنی آزاده بود،او از همانها بود که قرآن در باره آنان می گوید نه ترسی دارند و نه غمی چرا که رسالت خود را به خوبی انجام داد و هم در راه رسالتش شهید شد(دوازدهم اردیبهشت ۱۳۵۸)

در اینکه منظور از اولیاء خدا چه کسانی است در میان مفسران گفتگو است ولی آیه دوم مطلب را روشن ساخته و بگفتگوها پایان می دهد و می گوید:"آنها کسانی هستند که ایمان آورده اند و به طور مداوم تقوا و پرهیز کاری را پیشه خود ساخته اند"(اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کانُوا یَتَّقُونَ).

جالب اینکه ایمان را به صورت فعل ماضی مطلق آورده و تقوا را به صورت ماضی استمراری اشاره به اینکه ایمان آنها به سر حد کمال رسیده ولی مساله تقوا که در عمل روزمره منعکس می شود و هر روز و هر ساعت کار تازه ای می طلبد و جنبه تدریجی دارد برای آنها به صورت یک برنامه و وظیفه دائمی در آمده است.

آری اینها هستند که با داشتن این دو رکن اساسی دین و شخصیت چنان آرامشی در درون جان خود احساس می کنند که هیچیک از طوفانهای زندگی آنها را تکان نمی دهد بلکه به مضمون"

المؤمن کالجبل الراسخ لا تحرکه العواصف " همچون کوه در برابر تند باد حوادث استقامت به خرج می دهند.

*** در سومین آیه روی مساله عدم وجود ترس و غم و وحشت در وجود اولیای حق با این عبارت تاکید می کند که"برای آنان در زندگی دنیا و در آخرت بشارت است":(لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ فِی الْآخِرَهِ).

به این ترتیب نه تنها ترس و غمی ندارند بلکه بشارت و خوشحالی و سرور به خاطر نعمتهای فراوان و مواهب بی پایان الهی هم در این زندگی و هم در آن زندگی نصیب آنان می شود(توجه داشته باشید که"البشری"با الف و لام جنس و به صورت مطلق ذکر شده و انواع بشارتها را شامل می شود).

باز برای تاکید اضافه می کند"سخنان پروردگار و وعده های الهی تغییر و تبدیل ندارد،و خداوند به این وعده خود نسبت به دوستانش وفا می کند (لاٰ تَبْدِیلَ لِکَلِمٰاتِ اللّٰهِ).

ص :۳۳۶

"و این پیروزی و سعادت بزرگی است برای هر کس که نصیبش شود" (ذٰلِکَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیمُ).

*** و در آخرین آیه روی سخن را به پیامبر ص که سر سلسله اولیاء و دوستان خدا است کرده و به صورت دلداری و تسلی خاطر به او می گوید:"سخنان ناموزون مخالفان و مشرکان غافل و بیخبر تو را غمگین نکند"(وَ لاٰ یَحْزُنْکَ قَوْلُهُمْ).

"چرا که تمام عزت و قدرت از آن خدا است"و در برابر اراده حق از دشمنان کاری ساخته نیست(إِنَّ الْعِزَّةَ لِلّٰهِ جَمِیعاً).

او از تمام نقشه های آنها با خبر است،"سخنانشان را می شنود و از اسرار درونشان آگاه است(هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

۱-منظور از بشارت در این آیه چیست؟

در اینکه بشارتی را که خداوند در آیات فوق به دوستانش در دنیا و آخرت ارزانی داشته چیست؟در میان مفسران گفتگو است.

بعضی آن را مخصوص به بشارتی دانسته اند که فرشتگان در آستانه مرگ و انتقال از این جهان به مؤمنان می دهد و می گویند وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ الَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ (سجده-۳۰).

و بعضی دیگر آن را اشاره به وعده های پیروزی پروردگار و غلبه بر دشمنان و حکومت در روی زمین ما دام که مؤمنند و صالحند می دانند.

در بعضی از روایات این بشارت به خوابهای خوش که مؤمنان می بینند تفسیر شده ولی همانگونه که گفتیم با توجه به مطلق بودن این کلمه و الف و لام جنس در

"البشری"مفهوم وسیعی نهفته شده که هر گونه بشارت و شادی پیروزی و موفقیت را شامل می شود،و همه آنچه در بالا ذکر شد در آن درج است،و در واقع هر کدام اشاره به گوشه ای از این بشارت وسیع الهی می باشد.

و شاید اینکه در بعضی از روایات به خوابهای خوش و رؤیای صالحه تفسیر شده اشاره به این است که هر گونه بشارت حتی بشارتهای کوچک نیز در مفهوم "البشری"افتاده است،نه اینکه منحصر به آن باشد.

در واقع همانطور که قبلا هم گفته شد این اثر تکوینی و طبیعی ایمان و تقوا است که انسان را از انواع دلهره ها و وحشتهایی که زائیده شک و تردید و همچنین مولود گناه و انواع آلودگیها است از روح و جسم انسان دور می سازد، چگونه ممکن است کسی ایمان و تکیه گاه معنوی در درون جان خود نداشته باشد باز احساس آرامش کند؟ او به یک کشتی بی لنگر در یک دریای طوفانی می ماند که امواج کوه پیکر هر لحظه او را به سویی پرتاب می کنند و گردابها برای بلعیدنش دهان باز کرده اند.

چگونه کسی که دست به ظلم و ستم و ریختن خون مردم و غصب اموال و حقوق دیگران آلوده کرده ممکن است آرامش خاطر داشته باشد،او بر خلاف مؤمنان حتی خواب آرام ندارد و غالبا خوابهای وحشتناکی می بیند که در اثناء آن خود را با دشمنان درگیر مشاهده می کند و این خود یک دلیل بر ناآرامی و تلاطم روح آنهاست.

طبیعی است یک شخص جانی بخصوص اینکه تحت تعقیب باشد در عالم خواب خود را در برابر اشباح هولناکی می بیند که برای گرفتن و تعقیب او کمر بسته اند و یا اینکه روح آن مقتول مظلوم از درون ضمیر ناآگاهش فریاد می زند و او را شکنجه می دهد،لذا هنگامی که بیدار می شود همچون یزید ما لی و للحسین "مرا با حسین چکار"؟و یا همچون حجاج ما لی و لسعید بن جبیر:"مرا با

سعید بن جبیر چه کار؟!می گوید.

***

[اولیاء اللّه چه کسانی هستند؟]

۲-در ذیل آیات فوق روایات جالبی از ائمه اهل بیت ع وارد شده است که به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

امیر مؤمنان علی ع آیه أَلاٰ إِنَّ أَوْلِیٰاءَ اللّٰهِ ...را تلاوت فرمود و سپس از یاران خویش سؤال کرد می دانید" أَوْلِیٰاءَ اللّٰهِ "چه اشخاصی هستند؟عرض کردند ای امیر مؤمنان شما خودتان بفرمائید که آنان کیانند:

امام فرمود:

هم نحن و اتباعنا فمن تبعنا من بعدنا طوبی لنا،و طوبی لهم افضل من طوبی لنا،قالوا یا امیر المؤمنین ما شان طوبی لهم افضل من طوبی لنا؟ ا لسنا نحن و هم علی امر؟قال لا،انهم حملوا ما لم تحملوا علیه،و اطاقوا ما لم تطیقوا !:"دوستان خدا،ما و پیروان ما که بعد از ما می آیند هستند،خوشا به حال ما،و بیشتر از آن خوشا به حال آنها-بعضی پرسیدند چرا بیشتر از ما؟مگر ما و آنها هر دو پیرو یک مکتب نیستیم و کارمان یک نواخت نمی باشد؟فرمود:نه،آنها مسئولیتهایی بر دوش دارند که شما ندارید و تن به مشکلاتی می دهند که شما نمی دهید" (۱)در کتاب"کمال الدین"از ابو بصیر از امام صادق ع نقل شده که فرمود:

طوبی لشیعه قائمنا المنتظرین لظهوره فی غیبته،و المطیعین له فی ظهوره، اولئک اولیاء اللّٰه الذین لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ :"خوشا بحال پیروان امام قائم که در غیبتش(با خود سازی)انتظار ظهورش را می کشند،و به هنگام ظهورش مطیع فرمان اویند،آنها اولیای خدا هستند همانها که نه ترسی دارند و نه غمی" (۲).

۱- ۱) تفسیر نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۰۹.

۲- ۲) همان مدرک.

یکی از دوستان امام صادق ع نقل می کند که امام ع فرمود:پیروان این مکتب در لحظات آخر عمر چیزهایی می بینند که چشمشان با آن روشن می شود.

راوی می گوید من اصرار کردم چه چیز می بینند؟و این سخن را بیش از ده بار تکرار کردم ولی در هر بار امام تنها به این جمله قناعت می کرد که"می بینند"..!.

در آخر مجلس رو به سوی من کرد و مرا صدا زد فرمود:مثل اینکه اصرار داری بدانی چه چیز را می بینند؟گفتم آری قطعا!...سپس گریستم.

امام به حال من رقت کرد و گفت آن دو را می بینند،اصرار کردم کدام دو نفر؟فرمود:پیامبر ص و علی ع را،هیچ انسان با ایمانی چشم از جهان نمی پوشد مگر اینکه این دو بزرگوار را خواهد دید که به او بشارت می دهند، سپس فرمود این را خداوند در قرآن بیان کرده،سؤال کردند در کجا و کدام سوره؟فرمود در سوره یونس آنجا که می گوید اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْریٰ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا وَ فِی الْآخِرَهِ (1).

به مضمون همین روایت،روایات دیگری نیز داریم.

روشن است که این روایات اشاره به قسمتی از بشارتهای افراد با ایمان و تقوا است نه همه آن بشارتها،و نیز روشن است که این مشاهده،مشاهده جسم مادی نیست،بلکه مشاهده جسم برزخی با دید برزخی است،زیرا می دانیم در جهان برزخ که فاصله ای است میان این جهان و سرای آخرت،روح انسان بر جسم برزخیش باقی می ماند.

۱- ۱) نور الثقلین جلد ۲ صفحه ۳۱۰(با تلخیص).

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۶ تا ۶۷]

اشاره

أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَتَّبِعُ اَلَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ شُرَکٰاءَ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ (۶۶) هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ (۶۷)

ترجمه:

۶۶-آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند،و آنها که غیر خدا را شریک او می خوانند از منطق و دلیلی پیروی نمی کنند،آنها فقط از پندار بی اساس پیروی می کنند و آنها فقط دروغ می گویند! ۶۷-او کسی است که شب را برای شما آفرید که در آن آرامش بیابید و روز را روشنی بخش قرار داد،در این نشانه هایی است برای کسانی که گوش شنوا دارند.

تفسیر:

قسمتی از آیات عظمت او

آیات فوق بار دیگر به مساله توحید و شرک که یکی از مهمترین مباحث اسلام و مباحث این سوره است باز می گردد،مشرکان را به محاکمه می کشد و ناتوانی آنها را به ثبوت می رساند.

نخست می گوید:"آگاه باشید تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن خدا می باشند"(أَلاٰ إِنَّ لِلّٰهِ مَنْ فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ).

جایی که اشخاص ملک او باشند و از آن او،اشیایی که در این جهان می باشند به طریق اولی از آن او هستند،بنا بر این او مالک تمام عالم هستی است و با این حال چگونه ممکن است مملوکهای او شریک او بوده باشند؟! سپس اضافه می کند:"کسانی که غیر خدا را شریک او قرار می دهند از

ص: ۳۴۱

دلیل و منطقی پیروی نمی کنند و هیچ سند و شاهدی بر گفتار خود ندارند" (وَ مٰا یَتَّبِعُ الَّذِینَ یَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ شُرَکٰاءَ).

"آنها تنها از پندارها و گمانهای بی اساس و بی پایه پیروی می کنند"(إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ الظَّنَّ).

"بلکه آنها فقط با مقیاس حدس و تخمین سخن می گویند،و دروغ می گویند"! (وَ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَخْرُصُونَ).

"خرص"در لغت هم به معنی"دروغ"آمده است،و هم به معنی"حدس و تخمین"،و در اصل-همانگونه که"راغب"در"مفردات"گفته-به معنی جمع آوری کردن میوه است،و پس از به جمع زدن و گردآوری در حساب،و تخمین زدن میوه بر درختان گفته شده،و از آنجا که حدس و تخمین گاهی نادرست از آب در می آید این ماده به معنی"دروغ"نیز آمده است.

اصولا این خاصیت پیروی از پندار و گمان بی اساس است که سرانجام انسان را به وادی دروغ می کشاند.

آنها که بتها را شریک خدا ساخته بودند تکیه گاهشان اوهامی بیش نبود، اوهامی که حتی تصور آن امروز برای ما مشکل است که چگونه ممکن است انسان اشکال و مجسمه های بیروحی بسازد و بعد مخلوق خود را ارباب و صاحب اختیار خویش بداند؟مقدراتش را به دست آن بسپارد،و حل مشکلاتش را از او بخواهد؟! آیا این چیزی جز دروغ و دروغپردازی می تواند باشد؟ حتی می توان این را به عنوان یک قانون کلی-با کمی دقت-از آیه استفاده کرد که هر کس از ظن و گمانهای بی اساس پیروی کند سرانجام به دروغگویی کشانده می شود،راستی و صدق بر اساس قطع و یقین استوار است و دروغ بر اساس تخمین ها و پندارها و شایعه ها!.

***

سپس برای تکمیل این بحث و نشان دادن راه خداشناسی،و دوری از شرک و بت پرستی،به گوشه ای از مواهب الهی که در نظام آفرینش قرار گرفته و نشانه عظمت و قدرت و حکمت "اللّه "است اشاره کرده،می گوید:

"او کسی است که شب را برای شما مایه آرامش قرار داد"(هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ):

"و روز را روشنی بخش "(وَ النَّهٰارَ مُبْصِراً).

این نظام نور و ظلمت که بارها در آیات قرآن روی آن تکیه شده،نظامی شگفت انگیز و پر بار است،که از یک سو با تابش نور در مدت معین،صحنه زندگی انسانها را روشن ساخته،و حرکت آفرین است و تلاش انگیز،و از سوی دیگر با پرده های ظلمانی و آرامبخش شب روح و جسم خسته را برای کار و حرکت مجدد آماده می سازد.

آری "در این نظام حساب شده آیات و نشانه هایی از توانایی آفریدگار است، اما برای آنها که گوش شنوا دارند و حقایق را می شنوند"(إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ).

آنها که می شنوند و درک می کنند،و آنها که پس از درک حقیقت،آن را به کار می بندند.

***

در اینجا به چند نکته باید توجه کرد:

۱-آرامش و سکون که هدف از آفرینش شب قرار داده شده یک واقعیت مسلم علمی است که دانش امروز آن را به ثبوت رسانده،پرده های تاریکی نه تنها یک وسیله اجباری برای تعطیل فعالیتهای روزانه است،بلکه اثر مستقیمی روی سلسله اعصاب و عضلات آدمی و سایر جانداران دارد و آنها را در حالت استراحت و خواب و سکون فرو می برد،و چه نادانند مردمی که شب را به هوسرانی زنده

می دارنـد و روز را-مخصوصا صـبحگاهان نشاط انگیز را-در خواب فرو می رونـد و به همین دلیل همواره اعصابی نامتعادل و ناراحت دارند.

۲-بـا توجه به اینکه مـاده"ابصـار"به معنی"بینـایی"است،مفهوم جمله " وَ النَّهارَ مُبْصِراً "این می شود که خـدا"روز را بینا قرار داد"در حالی که روز بینا کننده است نه بینا،این یک تشبیه و مجاز زیبا از قبیل توصیف سبب به اوصاف مسبب است همانگونه که در مورد شب نیز می گوینـد"لیـل نائم"یعنی"شبی که به خواب رفته"در حالی که شب به خواب نمی رود بلکه شب سـبب می شود که مردمان به خواب روند.

۳-آیـات فوق یک بار دیگر ظن و گمان را محکوم کرده و مردود شـناخته، ولی با توجه به اینکه سـخن از پنـدارهای خرافی و بی پایه بت پرسـتان است،"ظن" در اینجا به معنی گمانهای حساب شـده عقلایی نیست که در بعضـی از موارد-ماننـد شـهادت شهود و ظاهر الفاظ و اقرارها و مکاتبه ها-حجت است،بنا بر این آیات فوق دلیلی بر عدم حجیت ظن نمی تواند باشد.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۶۸ تا ۷۰]

اشاره

قٰالُوا اِتَّخَذَ اَللّٰهُ وَلَداً سُبْحٰانَهُ هُوَ اَلْغَنِيُّ لَهُ مٰا فِي اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ مٰا فِي اَلْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطٰانٍ بِهٰذٰا أَ تَقُولُونَ عَلَى اَللّٰهِ مٰا لاٰ تَعْلَمُونَ (۶۸) قُلْ إِنَّ اَلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اَللّٰهِ اَلْكَذِبَ لاٰ يُفْلِحُونَ (۶۹) مَتٰاعٌ فِي اَلدُّنْيٰا ثُمَّ إِلَيْنٰا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ اَلْعَذٰابَ اَلشَّدِيدَ بِمٰا كٰانُوا يَكْفُرُونَ (۷۰)

ترجمه:

۶۸-گفتند خداوند فرزندی برای خود انتخاب کرده،منزه است(از هر عیب و نقص و احتیاجی)او بی نیاز است،از آن او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است،شما هیچگونه دلیلی بر این ادعا ندارید،آیا بخدا نسبتی می دهید که نمی دانید؟! ۶۹-بگو آنها که به خدا دروغ می بندند(هرگز)رستگار نمی شوند.

۷۰-(حد اکثر)بهره ای از دنیا دارند سپس بازگشتشان به سوی ماست و بعد،مجازات شدید در برابر کفرشان به آنها می چشانیم!.

تفسیر:

این آیات نیز هم چنان بحث با مشرکان را ادامه داده یکی از دروغها و تهمتهای آنها را نسبت به ساحت مقدس خداوند بازگو می کند،نخست می گوید:

"آنها گفتند خداوند برای خود فرزندی اختیار کرده است"!(قٰالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَداً).

این سخن را در درجه اول مسیحیان در مورد حضرت مسیح،سپس بت پرستان عصر جاهلی در مورد فرشتگان که آنها را دختران خدا می پنداشتند،و یهود در مورد"عزیز"گفتند.

ص: ۳۴۵

قرآن از دو راه به آنها پاسخ می گوید:

نخست اینکه "خداوند از هر عیب و نقص منزه است،و از همه چیز بی نیاز است (سُبْحانَهُ هُوَ الْغَنِیُّ).

اشاره به اینکه نیاز به فرزند یا به خاطر احتیاج جسمانی به نیرو،و کمک او است،و یا به خاطر نیاز روحی و عاطفی،و از آنجا که خداوند از هر عیب و نقصی و از هر کمبود وضعی منزه است و ذات پاکش یک پارچه غنا و بی نیازی است ممکن نیست برای خود فرزندی انتخاب کند.

"او مالک همه موجوداتی است که در آسمانها و زمین است"(لَهُ ما فِی السَّماواتِ وَ ما فِی الْأَرْضِ).

و با اینحال چه معنی دارد که او فرزندی برای خود انتخاب کند تا او را آرامش ببخشد و یا به او کمک کند؟! جالب اینکه در اینجا تعبیر به "اتخذ"(انتخاب و اختیار کرد)شده است و این نشان می دهد که آنها معتقد بودند فرزندی از خداوند متولد نشده بلکه می گفتند خدا موجوداتی را به فرزندی خود برگزیده است،درست همانند کسانی که از آنها فرزند نمی شود و کودکی را از پرورشگاه و مانند آن برای خود انتخاب می کنند،به هر حال این جاهلان کوته بین گرفتار اشتباه مقایسه خالق و مخلوق بودند،و ذات بی نیاز خدا را به وجود محدود و نیازمند خویش مقایسه می کردند.

دومین پاسخی را که قرآن به آنها می گوید این است که:هر کس ادعایی دارد باید دلیلی بر مدعای خود اقامه کند "آیا شما بر این سخن دلیلی دارید؟ نه،هیچ دلیلی نزد شما برای این ادعا وجود ندارد"(إِنْ عِنْدَکُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهٰذا).

با اینحال "آیا به خدا نسبتی می دهید که حد اقل از آن آگاهی ندارید" (أَ تَقُولُونَ عَلَی اللّٰهِ ما لا تَعْلَمُونَ).

یعنی به فرض که دلیل روشن نخست را نپذیرید،بالآخره این حقیقت را نمی توانید انکار کنید که گفتار شما یک تهمت و قول به غیر علم است.

*** در آیه بعد سرانجام شوم افترا و تهمت بر خدا را بازگو می کند:

روی سخن را متوجه پیامبرش کرده می گوید:"به آنها بگو:کسانی که بر خدا افترا می بندند و دروغ می گویند هرگز روی رستگاری را نخواهند دید" (قُلْ إِنَّ الَّذِینَ یَفْتَرُونَ عَلَی اللّٰهِ الْکَذِبَ لاٰ یُفْلِحُونَ).

*** فرضا که آنها بتوانند با دروغها و افتراهای خود چند صباحی به مال و منال دنیا برسند"این تنها یک متاع زودگذر این جهان است،سپس به سوی ما باز- می گردند و ما عذاب شدید را در مقابل کفرشان به آنها می چشانیم"(مَتٰاعٌ فِی الدُّنْیٰا ثُمَّ إِلَیْنٰا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِیقُهُمُ الْعَذٰابَ الشَّدِیدَ بِمٰا کٰانُوا یَکْفُرُونَ).

در واقع این آیه و آیه قبل دو نوع مجازات برای این دروغگویان که به خدا نسبت ناروای اختیار فرزند می دهند بیان می کند یکی اینکه هیچگاه این دروغ و تهمت مایه فلاح و رستگاری آنها نیست،و هرگز آنان را به هدفشان نمی رساند،بلکه در بیراهه ها سرگردان می شوند و بدبختی و شکست دامنشان را می گیرد.

دیگر اینکه فرضا که با این حرفها چند روزی مردم را اغفال کنند و از آئین بت پرستی به نوایی برسند،ولی این تمتع و بهره گیری دوام و بقایی ندارد و عذاب جاودان الهی در انتظار آنها است.

***در آیات فوق به مفهوم چند کلمه باید درست توجه کرد:

۱-کلمه"سلطان"در اینجا به معنی دلیل است،این کلمه از کلمه دلیل هم

پرمعنی تر و هم رساتر است،زیرا دلیل به معنی راهنما است اما سلطان به معنی چیزی است که انسان را بر طرف مقابل مسلط می سازد و متناسب موارد بحث و مجادله و گفتگو است،و اشاره به دلیل کوبنده است.

۲-"متاع"به معنی چیزی است که انسان از آن بهره می گیرد،و مفهوم آن بسیار وسیع است و تمام وسائل زندگی و مواهب مادی را شامل می شود،راغب در کتاب"مفردات"می گوید:"کلما ینتفع به علی وجه ما،فهو متاع و متعه":

هر چیزی که به نحوی انسان از آن بهره می گیرد به آن متاع یا متعه گفته می شود.

۳-تعبیر به" نُذِیقُهُمْ "(به آنها می چشانیم)که در مورد عذاب الهی به کار رفته اشاره به این است که این مجازات چنان به آنها می رسد که گویی با زبان و دهان خویش آن را می چشند،این تعبیر بسیار رساتر از مشاهده و حتی لمس کردن عذاب است.

ص:۳۴۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۱ تا ۷۳]

اشاره

وَ اُتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قٰالَ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقٰامِي وَ تَذْكِيرِي بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَعَلَى اَللّٰهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ
شُرَكٰاءَكُمْ ثُمَّ لاٰ يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اُقْضُوا إِلَيَّ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ (۷۱) فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اَللّٰهِ
وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْمُسْلِمِينَ (۷۲) فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي اَلْفُلْكِ وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ وَ أَغْرَقْنَا اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِنٰا فَانْظُرْ
كَيْفَ كٰانَ عٰاقِبَةُ اَلْمُنْذَرِينَ (۷۳)

ترجمه:

۷۱-بخوان بر آنها سرگذشت نوح را،آن هنگام که به قوم خود گفت ای قوم من اگر موقعیت و یادآوری من نسبت به آیات الهی بر شما سنگین(و غیر قابل تحمل) است(هر کار از دستتان ساخته است بکنید)من بر خدا توکل کرده ام فکر خود و قدرت معبودهایتان را جمع کنید و هیچ چیز بر شما مستور نماند سپس به حیات من پایان دهید(و لحظه ای)مهلتم ندهید!(اما توانایی ندارید).

۷۲-و اگر از قبول دعوتم روی بگردانید(کار نادرستی کرده اید چه اینکه)من از شما مزدی نمی خواهم مزد من تنها بر خدا است و من مامورم که از مسلمین(تسلیم شدگان در برابر فرمان خدا)باشم.

۷۳-اما آنها او را تکذیب کردند و ما او و کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم، آنها را جانشین(و وارث کافران)قرار دادیم و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند غرق نمودیم پس ببین عاقبت کار آنها که انذار شدند(و به انذار الهی اهمیت ندادند)چگونه بود؟!

ص: ۳۶۹

تفسیر:

گوشه ای از مبارزات نوح

آیات فوق آغازی است برای شرح قسمتی از تاریخ انبیاء و سرگذشت اقوام پیشین برای بیداری مشرکان و گروه های مخالف،خداوند به پیامبرش دستور می دهد گفتاری را که با مشرکان داشت با شرح تاریخ عبرت انگیز پیشینیان تکمیل کند.

نخست سرگذشت"نوح"را عنوان کرده می گوید:

"سرگذشت نوح را بر آنها تلاوت کن،هنگامی که به قومش گفت:ای قوم من اگر توقفم در میان شما و یادآوری کردن آیات الهی برایتان سخت و غیر قابل تحمل است،هر کار از دستتان ساخته است انجام دهید و کوتاهی نکنید" (وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللّهِ).

"چرا که من بر خدا تکیه کرده ام"و به همین دلیل از غیر او نمی ترسم و نمی هراسم!(فَعَلَى اللّهِ تَوَكَّلْتُ).

سپس تاکید می کند"اکنون که چنین است فکر خود را جمع کنید و از بتهای خود نیز دعوت به عمل آورید تا در تصمیم گیری به شما کمک کنند" (فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ).

"آن چنان که هیچ چیز بر شما مکتوم نماند و غم و اندوهی از این نظر بر خاطر شما نباشد"،بلکه با نهایت روشنی تصمیم خود را در باره من بگیرید(ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً).

"غمه"از ماده غم به معنی پوشاندن چیزی است و اینکه به اندوه نیز غم

گفته می شود،به خاطر آنست که قلب انسان را می پوشاند.

سپس می گوید:اگر می توانید"برخیزید،و به زندگی من پایان دهید، و لحظه ای مرا مهلت ندهید"(ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لاٰ تُنْظِرُونِ (1)).

نوح فرستاده بزرگ پروردگار با قاطعیتی که ویژه پیامبران اولوا العزم است،در نهایت شجاعت و شهامت با نفرات کم و محدودی که داشت در مقابل دشمنان نیرومند و سرسخت ایستادگی می کند و قدرت آنها را به باد مسخره می گیرد،و بی اعتنایی خویش را به نقشه ها و افکار و بتهای آنها نشان می دهد و به این وسیله یک ضربه محکم روانی بر افکارشان وارد می سازد.

با توجه به اینکه این آیات در مکه نازل شده در آن زمانی که پیامبر ص نیز در شرائطی مشابه نوح زندگی می کرد و مؤمنان در اقلیت بودند،قرآن می خواهد به پیامبر نیز همین دستور را بدهد که باید به قدرت دشمن اهمیت ندهد، بلکه با قاطعیت و شهامت پیش برود،چرا که تکیه گاهش خدا است و هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر قدرت او ندارد.

گر چه بعضی از مفسران این تعبیر نوح و یا شبیه آن را در تاریخ سایر انبیاء یک نوع اعجاز گرفته اند چرا که آنها با نبودن امکانات ظاهری دشمن را تهدید به شکست کرده و از پیروزی نهایی خود خبر داده اند،و این جز از طریق اعجاز

ص:351

1- 1) در اینکه جزای"شرط"در جمله" إِنْ كٰانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ "چیست؟در میان مفسران گفتگو است،و از میان تمام احتمالاتی که ذکر کرده اند،دو احتمال نزدیکتر به نظر می رسد نخست اینکه فاجمعوا امرکم جزای شرط باشد و جمله فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ یک جمله معترضه است که میان شرط و جزا فاصله شده. دوم اینکه جزا محذوف است و جمله های بعد دلالت بر آن دارد و تقدیر چنین است "فافعلوا ما تریدون فانی متوکل علی اللّه"،در واقع جمله" فَعَلَى اللّٰهِ تَوَكَّلْتُ "از قبیل علتی است که جانشین معلول شده است،و"شرکائکم"در جمله بعد اشاره به بتها است و واو قبل از آن به معنی"مع"است(دقت کنید).

امکان پذیر نیست،ولی به هر حال این یک درس است برای همه رهبران اسلامی که در برابر انبوه دشمنان هرگز نهراسند،بلکه با اتکاء و توکل بر پروردگار و با قاطعیت هر چه بیشتر آنها را به میدان فرا خوانند،و قدرتشان را تحقیر کنند که این عامل مهمی برای تقویت روحی پیروان و شکست روحیه دشمنان خواهد بود.

*** در آیه بعد بیان دیگری از نوح برای اثبات حقانیت خویش نقل شده،آنجا که می گوید"اگر شما از دعوت من سرپیچی کنید،من زیانی نمی برم چرا که من از شما اجر و پاداشی نخواستم"(فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمٰا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ) (۱).

"چرا که اجر و پاداش من تنها بر خدا است"(إِنْ أَجْرِيَ إِلاّٰ عَلَى اللّٰهِ).

برای او کار می کنم و تنها از او پاداش می خواهم.

"و من مامورم که فقط تسلیم فرمان خدا باشم"(وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

اینکه نوح می گوید:من هیچ پاداشی از شما نمی خواهم درس دیگری است برای رهبران الهی که در دعوت و تبلیغ خود،هیچگونه انتظار پاداش مادی و معنوی از مردم نداشته باشند،زیرا اینگونه انتظارها یک نوع وابستگی ایجاد می کند که جلو تبلیغات صریح و فعالیتهای آزادانه آنها را سد خواهد کرد،و طبعا تبلیغات و دعوتشان کم اثر خواهد شد،به همین دلیل راه صحیح دعوت به سوی اسلام و تبلیغ آن نیز این است که مبلغان اسلامی تنها برای امرار معاش خود متکی به بیت المال باشند،نه نیازمند به مردم!.

*** در آخرین آیه مورد بحث سرانجام کار دشمنان نوح و صدق پیشگوییش را

۱- ۱) جواب این شرط نیز محذوف است و تقدیر چنین است فان تولیتم فلا تضرونی- یا فان تولیتم فانتم و شانکم.

به این صورت بیان می کند:

"آنها نوح را تکـذیب کردنـد ولی ما،او و تمام کسانی را که با او در کشتی بودند نجات دادیم"(فَکَذَّبُوهُ فَنَجَّیْنٰاهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْکِ (۱).

نه فقط آنها را نجات دادیم بلکه، آنها را جانشین قوم ستمگر ساختیم" (وَ جَعَلْنٰاهُمْ خَلاٰئِفَ).

"و کسانی را که آیات ما را انکار کرده بودند غرق نمودیم"(وَ أَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِنٰا).

و در پایان روی سـخن را به پیامبر ص کرده می گویـد"اکنون بنگر عاقبت آن گروهی که انذار شدند ولی تهدیدهای الهی را به چیزی نگرفتند به کجا کشید" (فَانْظُرْ کَیْفَ کٰانَ عٰاقِبَةُ الْمُنْذَرِینَ).

[سوره یونس (۱۰): آیه ۷۴]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنٰا مِنْ بَعْـدِهِ رُسُـلاً إِلیٰ قَوْمِهِمْ فَجٰاؤُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمٰا کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ کَـذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلیٰ قُلُوبِ اَلْمُعْتَـدِینَ (۷۴)

ترجمه:

۷۴-سـپس بعد از نوح رسولانی به سوی قومشان فرستادیم آنها با دلایل روشن به سراغ آنها رفتند،اما آنان به چیزی که پیش از آن تکذیب کرده بودند ایمان نیاوردند اینچنین بر دلهای تجاوزکاران مهر می نهیم(تا چیزی را درک نکنند!)

تفسیر:

رسولان بعد از نوح

پس از پایان بحث اجمالی پیرامون سرگذشت نوح،اشاره به پیامبران

ص:۳۵۳

۱- ۱) "فلک"به معنی کشتی و تفاوت آن با سـفینه این است که"سـفینه"مفرد است و جمع آن"سفائن"می باشد ولی فلک بر مفرد و جمع هر دو گفته می شود.

دیگری که بعد از نوح و قبل از موسی(مانند ابراهیم و هود و صالح و لوط و یوسف) برای هدایت مردم آمدند کرده می گوید:

"سپس بعد از نوح رسولانی به سوی قوم و جمعیتشان فرستادیم"(ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلى قَوْمِهِمْ).

"آنها با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان آمدند"و مانند نوح با سلاح منطق و اعجاز و برنامه های سازنده مجهز بودند(فَجاؤُهُمْ بِالْبَیِّناتِ).

"ولی آنها که راه عناد و لجاج را می پوئیدند و در گذشته به تکذیب پیامبران پیشین برخاسته بودند،این پیامبران را نیز تکذیب کردند و به آنها ایمان نیاوردند" (فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ).

این به خاطر آن بود که بر اثر عصیان و گناه و دشمنی با حق پرده بر دلهای آنها افتاده بود آری این چنین بر دلهای متجاوزان مهر می زنیم(کَذلِکَ نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

۱-جمله" فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا بِما کَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ "اشاره به این می کند که گروهی در میان امتها بوده اند که در برابر دعوت هیچ پیامبر و مصلحی سر تسلیم فرود نمی آوردند،و هم چنان بر سر حرف خود ایستاده بودند،و تکرار دعوت انبیاء در آنها کمترین اثری نمی گذاشت،بنا بر این جمله مزبور اشاره به گروهی می کند که در دو زمان در برابر دعوت پیامبران مختلف قرار گرفتند،(زیرا ظاهر جمله این است که مرجع همه ضمائر یکی است).

این احتمال نیز در معنی آیه داده شده است که اشاره به دو گروه مختلف می کند گروهی در زمان نوح بودند و دعوت او را تکذیب کردند و گروهی که بعد از آنها به وجود آمدند با انکار و تکذیب پیامبران راه آنان را پیمودند،

بنا بر این معنی جمله چنین می شود:"تجاوزکاران اقوام دیگر،از ایمان آوردن به چیزی که اقوام پیشین،خود داری کرده بودند سرباز زدند"البته با توجه به اینکه مخالفان دعوت نوح در طی طوفان از میان رفتند،این احتمال در تفسیر آیه قوت پیدا می کند،ولی به هر حال لازمه آن این است که در میان مرجع ضمیرهای جمله(واو جمع در کانوا،و لیؤمنوا،و کذبوا)تفکیک قائل شویم.

۲-روشن است که جمله" کَذٰلِکَ نَطْبَعُ عَلیٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ "دلیل بر جبر نیست و تفسیر آن در خودش نهفته است زیرا می گوید ما بر دلهای"تجاوزکاران" مهر می نهیم تا چیزی را درک نکنند،بنا بر این قبلا تجاوزهای پی در پی به حریم احکام الهی و حق و حقیقت از آنها صادر می شود،و تدریجا بر دلهای آنها اثر می گذارد و قدرت تشخیص حق را از آنان می گیرد و کارشان به جایی می رسد که سرکشی و عصیان و گناه برای آنها خوی و طبیعت ثانوی می شود،چنان که در مقابل هیچ حقیقتی تسلیم نمی شوند (۱).

۱- ۱) مشروح این مطلب را در جلد اول ذیل آیه ۷ سوره بقره صفحه ۵۰ ذکر کرده ایم.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۵ تا ۷۸]

اشاره

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بِآیاتِنا فَاسْتَکْبَرُوا وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ (۷۵) فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِینٌ (۷۶) قالَ مُوسی أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَکُمْ أَ سِحْرٌ هذا وَ لا یُفْلِحُ السّاحِرُونَ (۷۷) قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا عَمّا وَجَدْنا عَلَیْهِ آباءَنا وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیاءُ فِی الْأَرْضِ وَ ما نَحْنُ لَکُما بِمُؤْمِنِینَ (۷۸)

ترجمه:

۷۵-بعد از آنها موسی و هارون را با آیات خود به سوی فرعون و اطرافیانش فرستادیم، اما آنها تکبر کردند(و زیر بار حق نرفتند چرا که)آنها گروهی مجرم بودند.

۷۶-و هنگامی که حق از نزد ما به سراغ آنها آمد گفتند این سحر آشکاری است! ۷۷-(اما)موسی گفت آیا حق را که به سوی شما آمده سحر می شمرید؟این سحر است؟ در حالی که ساحران رستگار(و پیروز)نمی شوند؟.

۷۸-گفتند آیا آمده ای که ما را از آنچه پدرانمان را بر آن یافتیم منصرف سازی،و بزرگی (و ریاست)در روی زمین از آن شما باشد؟ما به شما ایمان نمی آوریم!.

تفسیر:

بخشی از مبارزات موسی و هارون

در ذکر داستانهای انبیاء و امتهای پیشین به عنوان الگوها و نمونه های زنده نخست سخن از نوح،و سپس پیامبران بعد از نوح،به میان آمد،اکنون در این آیات نوبت موسی و هارون و مبارزات پی گیرشان با فرعون و فرعونیان است.

ص: ۳۵۶

در نخستین آیه می گوید:"سپس بعد از رسولان پیشین،موسی و هارون را به سوی فرعون و ملا او همراه با آیات و معجزات فرستادیم"(ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِ بِآیاتِنا) (۱).

"ملاء"همانگونه که سابقا هم اشاره کرده ایم به اشراف پر زرق و برق گفته می شود که ظاهرشان چشم پر کن و حضورشان در اجتماع در همه جا دیده می شود، و معمولا در آیاتی از قبیل آیات مورد بحث به معنی دار و دسته و اطرافیان و مشاوران می آید.

و اگر می بینیم تنها سخن از بعثت موسی به سوی فرعون و ملا به میان آمده در حالی که موسی مبعوث به همه فرعونیان و بنی اسرائیل بود،به خاطر آن است که نبض جامعه ها در دست هیئتهای حاکمه و دارو دسته آنها است،بنا بر این هر برنامه اصلاحی و انقلابی اول باید آنها را هدف گیری کند،چنان که آیه ۱۲ سوره توبه نیز می گوید فَقاتِلُوا أَئِمَّهَ الْکُفْرِ :"با سردمداران کفر پیکار کنید".

اما فرعون و فرعونیان از پذیرش دعوت موسی و هارون سرباز زدند،و از اینکه در برابر حق سر تسلیم فرود آورند،تکبر ورزیدند"(فَاسْتَکْبَرُوا).

آنها به خاطر کبر و خود برتربینی و نداشتن روح تواضع،واقعیتهای روشن را در دعوت موسی نادیده گرفتند و به همین دلیل این قوم مجرم و گنهکار هم چنان به جرم و گناهشان ادامه دادند(وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ).

*** آیات بعد،از مبارزات چند مرحله ای فرعونیان با موسی و برادرش هارون سخن می گوید که مرحله نخستین آن انکار و تکذیب و افترا و متهم ساختن آنان به سوء نیت و به هم ریختن سنت نیاکان و اخلال در نظام اجتماعی بوده است،چنان که

۱- ۱) منظور از آیات همان معجزات متعدد و مشهور موسی است که در آغاز کار با خود داشت.

قرآن می گوید:

"هنگامی که حق از نزد ما به سوی آنها آمد(با اینکه آن را از چهره اش شناختند)گفتند این سحر آشکاری است"!(فَلَمّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ).

جاذبه و کشش فوق العاده دعوت موسی از یک طرف و معجزات چشمگیرش از طرف دیگر،و نفوذ روز افزون و خیره کننده اش از طرف سوم،سبب شد که فرعونیان به فکر چاره بیفتند و وصله ای بهتر از این پیدا نکردند که او را ساحر و عملش را سحر بخوانند،و این تهمت چیزی است که در سرتاسر تاریخ انبیاء مخصوصا پیامبر اسلام ص دیده می شود.

*** اما"موسی"ع در مقام دفاع از خویش برآمد،با بیان دو دلیل پرده ها را کنار زده و دروغ و تهمت آنها را آشکار ساخت.

نخست"به آنها گفت آیا شما نسبت سحر به حق می دهید؟آیا این سحر است و هیچ شباهتی با سحر دارد"(قالَ مُوسى أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمّا جاءَكُمْ أَ سِحْرٌ هذا) (۱).

یعنی درست است که"سحر"و"معجزه"هر دو نفوذ دارند این"حق"و "باطل"هر دو ممکن است مردم را تحت تاثیر قرار دهند ولی چهره سحر که امر باطلی است با چهره معجزه که حق است کاملا از هم متمایز می باشد،نفوذ پیامبران با نفوذ ساحران قابل مقایسه نیست،اعمال ساحران کارهایی بی هدف،محدود و کم ارزش است،ولی معجزات پیامبران هدفهای روشن اصلاحی و انقلابی و تربیتی دارد و در شکلی گسترده و نامحدود،عرضه می شود.

۱- ۱) جمله بالا در واقع محذوفی در تقدیر دارد که از مجموع کلام فهمیده می شود و در اصل چنین بوده:"ا تقولون للحق لما جاءکم سحر،ا سحر هذا".

به علاوه"ساحران هرگز رستگار نمی شوند"(وَ لاٰ یُفْلِحُ السّٰاحِرُونَ).

این تعبیر در واقع دلیـل دیگری بر تمـایز کـار انبیـاء از سـحر است،در دلیل سابق از تفاوت سـحر و معجزه و چهره و هـدف این دو،جـداییشان از یکـدیگر اثبات شده،اما در اینجا از تفاوت حالات و صـفات آورندگان سـحر و آورندگان معجزه برای اثبات مطلب استمداد می شود.

سـاحران به حکم کـار و فنشـان که جنبه انحرافی و اغفـالگرانه دارد،افرادی سود جو،منحرف،اغفـالگر و متقلبنـد که آنهـا را از خلال اعمالشان می توان شناخت اما پیامبران مردانی حق طلب،دلسوز،پاکدل،با هدف و پارسا و بی اعتنا به امور مادی هستند.

ساحران هرگز روی رستگاری را نمی بینند و جز برای پول و ثروت و مقام و منافع شخصـی کار نمی کنند،در حالی که هدف انبیاء هدایت و منافع خلق خدا و اصلاح جامعه انسانی در تمام جنبه های معنوی و مادی است.

*** سـپس سـیل تهمت خود را به سوی موسی ادامه دادند،و صریحا به او گفتند "آیا تو می خواهی ما را از راه و رسم پدران و نیاکانمان منصرف سازی"؟(قٰالُوا أَ جِئْتَنٰا لِتَلْفِتَنٰا عَمّٰا وَجَدْنٰا عَلَیْهِ آبٰاءَنٰا).

در واقع بت"سنتهای نیاکان"و عظمت خیالی و افسانه ای آنها را پیش کشیدند تا افکار عامه را نسبت به موسی و هارون بد بین کنند که آنها می خواهند با مقدسات جامعه و کشور شما بازی کنند.

سپس ادامه دادنـد دعوت شـما به دین و آئین خـدا دروغی بیش نیست،اینهـا همه دام است،و نقشه هـای خائنانه"برای اینکه در این سرزمین حکومت کنید" (وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیٰاءُ فِی الْأَرْضِ).

در حقیقت آنها چون خودشان هر تلاش و کوشش داشتند برای حکومت

ظالمانه بر مردم بود،دیگران را نیز چنین می پنداشتند و تلاشهای مصلحان و پیامبران را همین گونه تفسیر می کردند.

اما بدانید"ما به شما دو نفر هرگز ایمان نمی آوریم"زیرا دست شما را خوانده ایم و از نقشه های تخریبیتان آگاهیم(وَ مٰا نَحْنُ لَکُمٰا بِمُؤْمِنِینَ).

و این نخستین مرحله مبارزه آنها با موسی بود.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۷۹ تا ۸۲]

اشاره

وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ اِئْتُونِی بِکُلِّ سٰاحِرٍ عَلِیمٍ (۷۹) فَلَمّٰا جٰاءَ اَلسَّحَرَةُ قٰالَ لَهُمْ مُوسیٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ (۸۰) فَلَمّٰا أَلْقَوْا قٰالَ مُوسیٰ مٰا جِئْتُمْ بِهِ اَلسِّحْرُ إِنَّ اَللّٰهَ سَیُبْطِلُهُ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُصْلِحُ عَمَلَ اَلْمُفْسِدِینَ (۸۱) وَ یُحِقُّ اَللّٰهُ اَلْحَقَّ بِکَلِمٰاتِهِ وَ لَوْ کَرِهَ اَلْمُجْرِمُونَ (۸۲)

ترجمه:

۷۹-فرعون گفت هر جادوگر(و ساحر)آگاهی را نزد من آورید.

۸۰-هنگامی که ساحران آمدند موسی به آنها گفت آنچه(از وسایل سحر)می توانید بیفکنید،بیفکنید! ۸۱-هنگامی که افکندند موسی گفت آنچه شما آوردید سحر است،که خداوند به زودی آن را ابطال می کند،چرا که خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند.

۸۲-و حق را به وعده خویش تحقق می بخشد هر چند مجرمان اکراه داشته باشند.

تفسیر:

مرحله دوم مبارزه با موسی

این آیات مرحله دیگر مبارزه را تشریح می کند و سخن از اقدامات عملی

ص: ۳۶۰

فرعون بر ضد موسی و برادرش هارون می گوید.

هنگامی که فرعون قسمتی از معجزات موسی مانند ید بیضاء و حمله مار عظیم را ملاحظه کرد و دید ادعای موسی بدون دلیل هم نیست و این دلیل کم و بیش در جمع اطرافیان او و یا دیگران اثر خواهد گذاشت،به فکر پاسخگویی عملی افتاد، چنان که قرآن می گوید:"فرعون صدا زد،تمام ساحران آگاه و دانشمند را نزد من آورید"،تا بوسیله آنها زحمت موسی را از خود دفع کنم(وَ قٰالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِی بِکُلِّ سٰاحِرٍ عَلِیمٍ).

او می دانست هر کاری را باید از طریقش وارد شد و از کارشناسان آن فن باید کمک گرفت.

آیا براستی فرعون در حقانیت دعوت موسی شک داشت و می خواست از این طریق او را بیازماید؟و یا می دانست او از سوی خدا است ولی فکر می کرد، بوسیله غوغای ساحران می تواند مردم را آرام سازد،و موقتا از خطر نفوذ موسی در افکار عمومی جلوگیری کند،به مردم بگوید اگر او کار خارق عادتی انجام می دهد،ما نیز از انجام مثل آن ناتوان نیستیم!و اگر اراده ملوکانه ما تعلق گیرد، چنین چیزی برای ما سهل و آسان است!.

احتمال دوم به نظر نزدیکتر می رسد و سایر آیات مربوط به داستان موسی که در سوره طه و امثال آن است این نظر را تایید می کند،که او آگاهانه به مبارزه با موسی برخاست.

*** به هر حال"هنگامی که ساحران در روزی که برای این مبارزه تاریخی تعیین شده بود و دعوت عمومی نیز از مردم به عمل آمده بود،گرد آمدند، موسی رو به آنها کرد و گفت:نخست شما آنچه می توانید به میدان آورید" (فَلَمّٰا جٰاءَ السَّحَرَةُ قٰالَ لَهُمْ مُوسیٰ أَلْقُوا مٰا أَنْتُمْ مُلْقُونَ).

ص :۳۶۱

جمله" أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ "معنی اصلیش این است که آنچه شما می توانید بیفکنید،بیفکنید،و این اشاره به طنابها و عصاهای مخصوصی است که درون آنها خالی بود،و مواد شیمیایی مخصوصی در آن ریخته بودند که در مقابل تابش آفتاب موجب حرکت و جنب و جوش آنها می شد.

شاهد این گفتار آیاتی است که در سوره اعراف و شعراء آمده است،در آیه ۴۳ و ۴۴ سوره شعراء می خوانیم قَالَ لَهُمْ مُوسیٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبٰالَهُمْ وَ عِصِيَّهُمْ وَ قٰالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنّٰا لَنَحْنُ الْغٰالِبُونَ :"موسی به آنها گفت آنچه می توانید بیفکنید بیفکنید و سپس آنها طنابها و عصاهای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون ما پیروزیم".

ولی البته این معنی را نیز در درون دارد که هر چه در قدرت دارید به میدان بیاورید.

*** به هر حال آنها آنچه را در توان داشتند بسیج کردند و همه وسائلی را که با خود آورده بود به وسط میدان افکندند،"در این هنگام موسی به آنها گفت:آنچه را شما در این میان آورده اید سحر است و خداوند بزودی آن را ابطال می کند" (فَلَمّٰا أَلْقَوْا قٰالَ مُوسیٰ مٰا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللّٰهَ سَيُبْطِلُهُ) شما افرادی فاسد و مفسدید چرا که در خدمت یک دستگاه جبار و ظالم و طاغی هستید و علم و دانش خود را برای تقویت پایه های این حکومت خودکامه، فروخته اید،و این خود بهترین دلیل بر مفسد بودن شما است،و"خداوند عمل مفسدان را اصلاح نمی کند"(إِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ).

در واقع هر کس در آنجا عقل و هوش و دانشی داشت،حتی پیش از غلبه موسی بر ساحران می توانست این حقیقت را دریابد که عمل ساحران عمل بی اساسی است، به دلیل اینکه در راه تقویت پایه های ظلم و ستم قرار گرفته بود،چه کسی

نمی دانست که فرعون غاصب و غارتگر و ظالم و مفسد است،آیا خدمتگزاران چنین دستگاهی شریک در ظلم و فساد او نبودند؟و آیا ممکن بود عمل آنها یک عمل صحیح و الهی باشد؟هرگز نه،بنا بر این پیدا بود که خداوند این تلاش مفسدانه را باطل خواهد کرد.

آیا تعبیر به"سیبطله"(خداوند بزودی آن را باطل می کند)دلیل بر این است که سحر واقعیت دارد اما خدا می تواند آن را ابطال کند؟و یا اینکه منظور از این جمله آن است که خداوند باطل بودن آن را آشکار می سازد؟ آیه ۱۱۶ سوره اعراف می گوید سحر ساحران در چشمهای مردم اثر گذاشت و آنها را به وحشت افکند(فَلَمّا أَلْقَوْا سَحَرُوا أَعْيُنَ النّاسِ وَ اسْتَرْهَبُوهُمْ)ولی این تعبیر منافات با آن ندارد که آنها با یک سلسله وسائل مرموز آن چنان که در مفهوم و معنی لغوی"سحر"افتاده است،مخصوصا با استفاده از خواص فیزیکی و شیمیایی اجسام مختلف،یک رشته حرکات واقعی در آن طنابها و عصاها ایجاد کرده باشند،ولی مطمئنا این طنابها و عصاها موجودات زنده ای آن چنان که در چشم ظاهر بینان جلوه می کرد نبودند،چنان که قرآن در سوره طه آیه ۶۶ می گوید: فَإِذا حِبالُهُمْ وَ عِصِيُّهُمْ يُخَيَّلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ أَنَّها تَسْعى :"در آن هنگام طنابها و عصاهای جادوگران بر اثر سحر خیال می شد که موجودات زنده ای است و می دود"! بنا بر این بخشی از تاثیر سحر واقعیت دارد و بخشی وهم و خیال است.

*** و در آخرین آیه می فرماید:موسی به آنها گفت در این درگیری و مبارزه مطمئنا پیروزی با ما است،چرا که"خداوند وعده داده است که حق را آشکار سازد و بوسیله منطق کوبنده و معجزات قاهره پیامبرانش،مفسدان و باطل گرایان را رسوا کند،هر چند مجرمانی همچون فرعون و ملأش اکراه داشته باشند"(وَ يُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ).

ص:۳۶۳

منظور از بکلماته یا وعده خدا در زمینه پیروزی رسولان بر حق است و یا معجزات قاهره و نیرومند او است (۱).

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۳ تا ۸۶]

اشاره

فَمٰا آمَنَ لِمُوسىٰ إِلاّٰ ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِي اَلْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ اَلْمُسْرِفِينَ (۸۳) وَ قٰالَ مُوسىٰ يٰا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (۸۴) فَقٰالُوا عَلَى اَللّٰهِ تَوَكَّلْنٰا رَبَّنٰا لاٰ تَجْعَلْنٰا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ اَلظّٰالِمِينَ (۸۵) وَ نَجِّنٰا بِرَحْمَتِكَ مِنَ اَلْقَوْمِ اَلْكٰافِرِينَ (۸۶)

ترجمه:

۸۳-(در آغاز)هیچکس به موسی ایمان نیاورد مگر گروهی از فرزندان قوم او،(آن هم) با ترس از فرعون و اطرافیانش مبادا آنها را(با فشار و یا تبلیغات گمراه کننده) از آئینشان منحرف سازند،فرعون برتری جویی(و طغیان)در زمین داشت، و او از اسرافکاران بود.

۸۴-موسی گفت:ای قوم من!اگر شما ایمان به خدا آورده اید بر او توکل کنید اگر تسلیم فرمان او هستید.

۸۵-گفتند تنها بر خدا توکل داریم پروردگارا ما را تحت تاثیر گروه ستمگر قرار مده.

۸۶-و ما را به رحمتت از(دست)گروه کافران رهایی بخش.

ص: ۳۶۴

۱- ۱) در باره جزئیات و نکات جالب مبارزه موسی با فرعون و فرعونیان ذیل آیات ۱۱۳ به بعد سوره اعراف جلد ششم صفحه ۲۸۹ به بعد مشروحا بحث کرده ایم و در باره سحر و حقیقت آن به جلد اول صفحه ۲۶۵ به بعد ذیل آیه ۱۰۲ بقره مراجعه شود.

تفسیر:

سومین مرحله مبارزه موسی با طاغوت مصر

در این آیات مرحله دیگری از داستان مبارزات انقلابی موسی و فرعون منعکس شده است.

در آغاز وضع نخستین گروه ایمان آورندگان به موسی را بیان می کند و می گوید"بعد از این ماجرا تنها گروهی که به موسی ایمان آوردند،فرزندانی از قوم او بودند"(فَمَا آمَنَ لِمُوسیٰ إِلاّ ذُرِّیَّهٌ مِنْ قَوْمِهِ).

این گروه کوچک و اندک که به مقتضای ظاهر کلمه ذریه،بیشتر از جوانان و نوجوانان تشکیل می شدند،تحت فشار شدیدی از ناحیه فرعون و اطرافیانش قرار داشتند،و هر زمان"از این بیم داشتند که دستگاه فرعونی با فشارهای شدیدی که روی مؤمنان وارد می کرد،آنان را وادار به ترک آئین و مذهب موسی کند"(عَلیٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلاَئِهِمْ أَنْ یَفْتِنَهُمْ).

چرا که"فرعون مردی بود که در آن سرزمین برتری جویی داشت" (وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعٰالٍ فِی الْأَرْضِ).

"و اسرافکار و تجاوز کار بود"و هیچ حد و مرزی را به رسمیت نمی شناخت (وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِینَ).

در اینکه این ذریه که به موسی ایمان آوردند چه گروهی بودند و ضمیر من قومه به چه کسی(به موسی یا به فرعون)بازگشت می کند،در میان مفسران گفتگو است.

بعضی خواسته اند بگویند این گروه نفرات اندکی از قوم فرعون و قبطیان بودند،مانند مؤمن آل فرعون،و همسر فرعون و مشاطه او و کنیزش،و ظاهرا

دلیل انتخاب این نظر آن است که بنی اسرائیل،بیشتر نفراتشان ایمان آوردند، و این متناسب با تعبیر" ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ "نیست،زیرا این گروه کوچکی را می رساند.

ولی بعضـی دیگر معتقدند که این گروه از بنی اسـرائیل بودند،و ضمیر به موسی بر می گردد،چرا که قبل از آن نام موسی ذکر شده،و طبق قواعد ادبی ضمیر باید به او باز گردد.

شک نیست که معنی دوم با ظاهر آیه موافقتر است،شاهـد دیگری که آن را تاییـد می کنـد آیه بعـد است که می گوید: وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ ...(موسی به گروه مؤمنان گفت ای قوم من...)یعنی مؤمنان را به عنوان قوم من خطاب می کند.

تنها ایرادی که ممکن است بر این تفسیر بماند،این است که تمام بنی اسرائیل به موسی ایمان آوردند نه گروه کوچکی.

ولی بـا تـوجه بـه یـک نکتـه ایـن ایراد قابـل دفـع است،چرا که می دانیم در هر انقلابی نخسـتین گروهی که به آن جـذب می شونـد،جوانـان هسـتند،گذشـته از اینکه قلبهـایی پـاکتر و افکـاری دست نخورده دارنـد،شور و جوشـش انقلابی در آنها بیشتر است،به علاوه وابستگیهای مادی که بزرگسالان را به محافظه کاری و ملاحظات مختلف دعوت می کند در آنها نیست،نه مال و ثروتی دارند که از ضایع شدن آن بترسند،و نه پست و مقامی،که از به خطر افتادنش وحشت کنند! بنا بر این طبیعی است که این گروه بسیار زود جلب و جذب به موسی بشوند، و تعبیر"ذریه"بسیار با این معنی متناسب است.

به علاوه بزرگسالانی هم بعـدا به این گروه ملحق شدنـد به خـاطر اینکه نقشـی در جامعه آن روز نداشـتند و ضـعیف و ناتوان بودند،این تعبیر-چنان که از ابن عباس نقل شده-در مورد آنان چندان بعید نیست،درست مثل این است

که وقتی افراد عادی و معمولی از دوستان خود را دعوت می کنیم،می گوئیم برو بچه ها دعوت داشتند،هر چند بزرگسال بوده باشند!و اگر این تعبیر را بعید بدانیم احتمال اول به قوت خود باقی است.

علاوه بر این ذریه گر چه معمولا ـ به فرزندان اطلاق می شود ولی از نظر ریشه لغوی-چنان که"راغب"در کتاب مفردات گفته:صغیر و کبیر هر دو را شامل می گردد.

نکته دیگری که در اینجا باید به آن توجه کرد این است که منظور از "فتنه"که از جمله أَنْ یَفْتِنَهُمْ استفاده می شود،منحرف ساختن از دین و آئین موسی بر اثر تهدید و ارعاب و شکنجه بوده است و یا به معنی هر گونه تولید ناراحتی و درد سر اعم از دینی و غیر دینی.

*** به هر حال موسی برای آرامش فکر و روح آنها با لحنی محبت آمیز به آنان گفت:"ای قوم من اگر شما به خدا ایمان آورده اید،و در گفتار خود و ایمان و اسلام خود صادقید،باید بر او توکل و تکیه کنید"از امواج و طوفان بلا نهراسید،چرا که ایمان از توکل جدا نیست(وَ قٰالَ مُوسیٰ یٰا قَوْمِ إِنْ کُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَیْهِ تَوَکَّلُوا إِنْ کُنْتُمْ مُسْلِمِینَ).

حقیقت"توکل"واگذاری کار به دیگری و انتخاب او به وکالت است.

مفهوم توکل این نیست که انسان دست از تلاش و کوشش بردارد،و به گوشه انزوا بخزد و بگوید تکیه گاه من خدا است،بلکه مفهوم آن این است که هر گاه نهایت تلاش و کوشش خود را به کار زد و نتوانست مشکل را حل کند و موانع را از سر راه خود کنار زند،وحشتی به خود راه ندهد،و با اتکاء به لطف پروردگار و استمداد از ذات پاک و قدرت بی پایان او،ایستادگی به خرج دهد، و به جهاد پی گیر خود هم چنان ادامه دهد،حتی در جایی که توانایی دارد نیز

ص :۳۶۷

خود را بی نیاز از لطف خدا نداند،چرا که هر قدرتی هست بالآخره از ناحیه او است.

این است مفهوم توکل که از ایمان و اسلام نمی تواند جدا باشد،چرا که یک فرد مؤمن و تسلیم در برابر فرمان پروردگار،او را بر هر چیز قادر و توانا، و هر مشکلی را در برابر اراده او سهل و آسان می داند، و به وعده های پیروزی او اعتقاد دارد.

*** این مؤمنان راستین دعوت موسی را به توکل اجابت کردند،"و گفتند ما تنها بر خدا توکل داریم"(فَقالُوا عَلَی اللّهِ تَوَکَّلْنا).

سپس از ساحت مقدس خدا تقاضا کردند که از شر دشمنان و وسوسه ها و فشارهای آنان در امان باشند،و عرضه داشتند"پروردگارا ما را وسیله فتنه و تحت تاثیر و نفوذ ظالمان و ستمگران قرار مده"(رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَهً لِلْقَوْمِ الظّالِمِینَ).

*** "پروردگارا ما را به رحمت خود از قوم بی ایمان رهایی بخش"(وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِکَ مِنَ الْقَوْمِ الْکافِرِینَ).

جالب اینکه فرعون در آیه نخست از"مسرفین"و در سومین آیه او و اطرافیانش به عنوان"ظالمین"و در آخرین آیه به عنوان"کافرین"توصیف شده اند.

این تفاوت تعبیرها شاید به خاطر این باشد که انسان در مسیر گناه و خطا نخست از"اسراف"یعنی تجاوز از حدود و مرزها شروع می کند،بعد بنای "ستمکاری"می گذارد و سرانجام کارش به"کفر و انکار"منتهی می گردد!

ص :۳۶۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۸۷ تا ۸۹]

اشاره

وَ أَوْحَيْنا إِلىٰ مُوسىٰ وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَ أَقِيمُوا اَلصَّلاٰةَ وَ بَشِّرِ اَلْمُؤْمِنِينَ (۸۷) وَ قٰالَ مُوسىٰ رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوٰالاً فِي اَلْحَيٰاةِ اَلدُّنْيٰا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلىٰ أَمْوٰالِهِمْ وَ اُشْدُدْ عَلىٰ قُلُوبِهِمْ فَلاٰ يُؤْمِنُوا حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۸۸) قٰالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمٰا فَاسْتَقِيمٰا وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِّ سَبِيلَ اَلَّذِينَ لاٰ يَعْلَمُونَ (۸۹)

ترجمه:

۸۷-و به موسی و برادرش وحی کردیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید،و خانه هایتان را مقابل یکدیگر(و متمرکز)قرار دهید،و نماز را بر پا دارید،و به مؤمنان بشارت ده(که سرانجام پیروز می شوند).

۸۸-موسی گفت پروردگارا تو فرعون و اطرافیانش را زینت و اموالی(سرشار)در زندگی دنیا داده ای و نتیجه اش این شده که(بندگانت را)از راه تو گمراه می سازند، پروردگارا!اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت(و سنگین)ساز،تا عذاب دردناک را نبینند ایمان نیاورند.

۸۹-فرمود:دعای شما پذیرفته شد،استقامت بخرج دهید و از راه(و رسم)کسانی که نمی دانند تبعیت نکنید

تفسیر:

مرحله چهارم دوران سازندگی برای انقلاب

در این آیات مرحله دیگری از قیام و انقلاب بنی اسرائیل بر ضد فراعنه تشریح شده است.

ص: ۳۶۹

نخست اینکه خداوند می فرماید:ما به موسی و برادرش وحی فرستادیم که برای قوم خود خانه هایی در سرزمین مصر انتخاب کنید"(وَ أَوْحَیْنا إِلی مُوسی وَ أَخِیهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِکُما بِمِصْرَ بُیُوتاً).

و مخصوصا"این خانه ها را نزدیک به یکدیگر و مقابل هم بسازید" (وَ اجْعَلُوا بُیُوتَکُمْ قِبْلَةً).

سپس به خود سازی معنوی و روحانی بپردازید"و نماز را بر پا دارید"و از این طریق روان خود را پاک و قوی نمائید(وَ أَقِیمُوا الصَّلاةَ).

و برای اینکه آثار ترس و وحشت از دل آنها بیرون رود،و قدرت روحی و انقلابی را بازیابند"به مؤمنان بشارت ده"بشارت به پیروزی و لطف و رحمت خدا (وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِینَ).

از مجموع این آیه استفاده می شود که بنی اسرائیل در آن زمان به صورت گروهی پراکنده،شکست خورده،وابسته و طفیلی،و آلوده و ترسان بودند، نه خانه ای از خود داشتند و نه اجتماع و تمرکزی،نه برنامه سازنده معنوی داشتند و نه شهامت و شجاعت لازم برای یک انقلاب کوبنده! لذا موسی و برادرش هارون ماموریت یافتند که برای بازسازی اجتماع بنی اسرائیل مخصوصا از نظر روحی برنامه ای را در چند ماده پیاده کنند:

۱-نخست به امر خانه سازی و جدا کردن مسکن خویش از فرعونیان همت بگمارند،این کار چند فایده داشت:

یکی اینکه آنها با مالک شدن مسکن در سرزمین مصر علاقه بیشتری به دفاع از خود و از آن آب و خاک پیدا می کردند.

دیگر اینکه از زندگی طفیلی گرا در خانه های قبطیان به یک زندگی مستقل، منتقل می شدند.

و دیگر اینکه اسرار کارها و نقشه های آنها به دست دشمنانشان نمی افتاد.

ص :۳۷۰

۲-خانه هایشان را مقابل یکدیگر و نزدیک به هم بسازند،زیرا قبله در اصل به معنی "حالت تقابل" می باشد،و اطلاق کلمه قبله بر آنچه امروز معروف است در حقیقت معنی ثانوی برای این کلمه است (۱).

این کار کمک مؤثری به تمرکز و اجتماع بنی اسرائیل می کرد، و می توانستند مسائل اجتماعی را بطور عمومی مورد بررسی قرار دهند،و به عنوان انجام مراسم مذهبی دور هم جمع شوند و برای آزادی خویش نقشه های لازم را طرح نمایند.

۳-توجه به عبادت و مخصوصا نماز که انسان را از بندگی بندگان جدا، و به خالق همه قدرتها پیوند می دهد،قلب و روح او را از آلودگی گناه می شوید و حس اتکای به نفس را در آنان زنده می کند و با تکیه بر قدرت پروردگار، روح تازه ای به کالبد انسان می دمد.

۴-به موسی به عنوان یک رهبر دستور می دهد که دست در درون زوایای روح بنی اسرائیل بیفکند و زباله های ترس و وحشت را که یادگار سالیان دراز بردگی و ذلت بوده است بیرون بکشد،و از طریق "بشارت دادن به مؤمنان" به فتح و پیروزی نهایی و لطف و رحمت پروردگار اراده آنها را قوی و شهامت و شجاعت را در آنها پرورش دهد.

جالب اینکه بنی اسرائیل از فرزندان یعقوبند و گروهی از آنها طبعا از فرزندان یوسفند که او و برادرانش سالیان دراز بر مصر حکومت داشتند و در آبادی و عمران این سرزمین کوشیدند،اما بر اثر نافرمانی خدا و بی خبری و اختلافات داخلی روزگارشان به چنین وضع رقت باری رسیده بود،این جامعه

۱- ۱) البته بعضی از مفسران قبله را در آیه فوق به معنی مقابل نگرفته اند بلکه به همان معنی قبله نماز گرفته اند،جمله و اقیموا الصلاه را گواه بر آن می دانند،ولی معنی اول با مفهوم اصلی لغوی کلمه سازگارتر می باشد به علاوه اراده هر دو معنی از این کلمه نیز اشکالی ندارد،چنان که بارها نظیرش را داشته ایم.

فرسوده مصیبت زده بایـد نوسازی شود،و نقاط منفی خود را پاک کنـد،و به جای آن خصائل روحی سازنده بنشاند تا عظمت گذشته را باز یابد.

*** سـپس به یکی از علـل طغیـان فرعون و فرعونیـان اشـاره کرده و از زبان موسـی چنین می گویـد:"پروردگارا تو فرعون و اطرافیـانش را زینت و اموال در زنـدگی دنیـا بخشـیده ای"(وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً وَ أَمْوالاً فِي الْحَياةِ الدُّنْيا).

"اما سـرانجام این ثروت و تجملات و عاقبت کارش این شـده که آنها بنـدگانت را از راه تو منحرف و گمراه می سازند"(رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ).

"لام"در"لیضـلوا"به اصـطلاح"لام عاقبت"است،یعنی یک جمعیت ثروتمند اشـرافی تجمل پرست،برای گمراه ساختن مردم از راه خـدا خواه نـاخواه کوشـش خواهنـد کرد و پایـان کارشان چیزی جز این نخواهـد بود،چرا که دعوت پیامبران و برنامه های الهی مردم را بیـدار و هشـیار و متحـد و متشـکل می سـازد، و بـا این حال مجال بر غارتگران و چپاولگران تنگ خواهـد شـد و روزگار بر آنها سیاه،آنها نیز از خود واکنش نشان می دهند و به مخالفت با پیامبران بر می خیزند.

سپس موسـی ع از پیشـگاه خـدا تقاضا می کنـد و می گوید:"پروردگارا! اموال آنها را محو و بی اثر ساز"تا نتوانند از آن بهره گیرند(رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ).

"طمس"در لغت به معنی محو کردن و بی خاصـیت نمودن چیزی است، و جالب اینکه در بعضی از روایات وارد شده که پس از این نفرین،اموال فرعونیان به صورت سفال و سنگ در آمد،شاید کنایه از این باشد که آن چنان بحران اقتصادی دامانشان را گرفت که ارزش ثروتهایشان به کلی سقوط کرد،و همچون سفال

ص: ۳۷۲

بی قیمت شد! بعد اضافه کرد:

"پروردگارا علاوه بر این،قدرت تفکر و اندیشه را نیز از آنان بگیر" (وَ اشْدُدْ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ).

چه اینکه با از دست دادن این دو سرمایه،آماده زوال و نیستی خواهند شد و راه ما به سوی انقلاب و وارد کردن ضربه نهایی بر آنان باز می گردد.

خداوندا!اگر من از تو در باره فرعونیان چنین می خواهم نه به خاطر روح انتقام جویی و کینه توزی است،بلکه به خاطر این است که آنها دیگر هیچگونه آمادگی برای ایمان ندارند"و تا عذاب الیم تو فرا نرسد ایمان نیاورند"(فَلاٰ یُؤْمِنُوا حَتّٰی یَرَوُا الْعَذٰابَ الْأَلِیمَ).

البته پیداست که ایمان بعد از مشاهده عذاب-چنان که بزودی خواهد آمد- نیز برای آنها سودی نخواهد داشت.

*** خداوند به موسی و برادرش خطاب کرد که اکنون که شما آماده تربیت و سازندگی جمعیت بنی اسرائیل شده اید،"دعایتان نسبت به دشمنانتان اجابت شد" (قٰالَ قَدْ أُجِیبَتْ دَعْوَتُکُمٰا).

"پس محکم در راه خود بایستید و استقامت به خرج دهید"و از انبوه مشکلات نهراسید و در کار خود قاطع باشید(فَاسْتَقِیمٰا).

و هرگز در برابر پیشنهادهای افراد نادان و بی خبر تسلیم نشوید"و از راه جاهلان نروید"بلکه کاملا آگاهانه برنامه های انقلابی خود را ادامه دهید (وَ لاٰ تَتَّبِعٰانِّ سَبِیلَ الَّذِینَ لاٰ یَعْلَمُونَ).

ص:۳۷۳

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۰ تا ۹۳]

اشاره

وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ اَلْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً حَتّٰی إِذٰا أَدْرَکَهُ اَلْغَرَقُ قٰالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَلَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرٰائِیلَ وَ أَنَا مِنَ اَلْمُسْلِمِینَ (۹۰) آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ اَلْمُفْسِدِینَ (۹۱) فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً وَ إِنَّ کَثِیراً مِنَ اَلنّاسِ عَنْ آیٰاتِنٰا لَغٰافِلُونَ (۹۲) وَ لَقَدْ بَوَّأْنٰا بَنِی إِسْرٰائِیلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنٰاهُمْ مِنَ اَلطَّیِّبٰاتِ فَمَا اِخْتَلَفُوا حَتّٰی جٰاءَهُمُ اَلْعِلْمُ إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ اَلْقِیٰامَةِ فِیمٰا کٰانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ (۹۳)

ترجمه:

۹۰-بنی اسرائیل را از دریا(رود عظیم نیل)عبور دادیم،و فرعون و لشکرش از سر ظلم و تجاوز بدنبال آنها رفتند،تا هنگامی که غرقاب دامن او را گرفت گفت ایمان آوردم که هیچ معبودی جز کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند وجود ندارد، و من از مسلمین هستم! ۹۱-(اما به او خطاب شد)الان؟!در حالی که قبلا عصیان کردی و از مفسدان بودی؟! ۹۲-ولی امروز بدنت را(از آب)نجات می دهیم تا عبرتی برای آیندگان باشی،و بسیاری از مردم از آیات ما غافلند.

۹۳-ما بنی اسرائیل را در جایگاه صدق(و راستی)منزل دادیم و از روزیهای پاکیزه به آنها عطا کردیم،(اما آنها به نزاع و اختلاف برخاستند)و اختلاف نکردند مگر بعد از آن که علم و آگاهی یافتند،پروردگار تو در روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف کردند داوری خواهد کرد.

ص: ۳۷۴

تفسیر:

آخرین فصل مبارزه با ستمگران

در این آیات آخرین مرحله مبارزه بنی اسرائیل با فرعونیان و سرنوشت آنها،در عباراتی کوتاه اما دقیق و روشن،ترسیم شده است،و آن چنان که روش قرآن است،مطالب اضافی را که از جمله های قبل و بعد فهمیده می شود،ترک نموده.

نخست می گوید:"ما بنی اسرائیل را به هنگام مقابله با فرعونیان در حالی که تحت فشار و تعقیب آنها قرار گرفته بودند از دریا(شط عظیم نیل که به خاطر عظمتش کلمه"بحر"بر آن اطلاق شده)عبور دادیم"(وَ جاوَزْنا بِبَنِی إِسْرائِیلَ الْبَحْرَ).

"فرعون و لشگرش برای کوبیدن بنی اسرائیل و ظلم و ستم و تجاوز بر آنان به تعقیب آنها پرداختند،اما بزودی همگی در میان امواج نیل غرق شدند" (فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَغْیاً وَ عَدْواً).

"بغی"به معنی ستم و"عدو"به معنی تجاوز است،یعنی آنها به خاطر ستم و تجاوز به بنی اسرائیل به تعقیبشان پرداختند.

جمله فاتبعهم نشان می دهد که فرعون و لشکرش به اختیار خود به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند،بعضی از روایات نیز این معنی را تایید می کند و پاره ای دیگر چندان با آن سازگار نیست،ولی به هر حال آنچه از ظاهر آیه استفاده می شود برای ما مدرک است.

اما اینکه چگونه بنی اسرائیل از دریا گذشتند و چه اعجازی در این موقع به وقوع پیوست شرح آن بخواست خدا در ذیل آیه ۶۳ سوره شعراء خواهد آمد.

به هر حال این جریان ادامه یافت"تا اینکه غرقاب دامن فرعون را فرو

ص: ۳۷۵

گرفت،و او همچون پر کاهی بر روی امواج عظیم نیل می غلطید،در این هنگام پرده های غرور و بی خبری از مقابل چشمان او کنار رفت،و نور توحید فطری درخشیدن گرفت،فریاد زد:من ایمان آوردم که معبودی جز آن کس که بنی اسرائیل به او ایمان آورده اند،وجود ندارد"(حَتّی إِذا أَدْرَکَهُ الْغَرَقُ قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلاَّ الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ).

نه تنها با قلب خود ایمان آوردم بلکه عملا هم"در برابر چنین پروردگار توانایی تسلیم"(وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِینَ).

در واقع هنگامی که پیشگوییهای موسی یکی پس از دیگری بوقوع پیوست و فرعون بیش از پیش از صدق گفتار این پیامبر بزرگ آگاه شد،و قدرت نمایی او را مشاهده کرد،ناچار اظهار ایمان نمود،به امید اینکه همانگونه که"خدای بنی اسرائیل"آنها را از این امواج کوه پیکر رهایی بخشید،او را نیز رهایی بخشد،لذا می گوید:به همان خدای بنی اسرائیل ایمان آوردم!.

ولی بدیهی است چنین ایمانی که به هنگام نزول بلا و گرفتار شدن در چنگال مرگ اظهار می شود،در واقع یک نوع ایمان اضطراری است،که هر جانی و مجرم و گنهکاری دم از آن می زند،بی آنکه ارزشی داشته باشد و یا دلیل بر تکامل و حسن نیت و صدق گفتار او گردد. به همین جهت خداوند او را مخاطب ساخت و فرمود:"اکنون ایمان می آوری در حالی که قبل از این طغیان و گردنکشی و عصیان نمودی،و در صف مفسدان فی الارض و تبهکاران قرار داشتی"(آلْآنَ وَ قَدْ عَصَیْتَ قَبْلُ وَ کُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِینَ).

سابقا نیز در آیه ۱۸ سوره نساء خواندیم:(وَ لَیْسَتِ التَّوْبَهُ لِلَّذِینَ یَعْمَلُونَ السَّیِّئاتِ حَتّی إِذا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قالَ إِنِّی تُبْتُ الْآنَ :"برای کسانی که کارهای سوء انجام دهند،و به هنگام فرا رسیدن مرگ توبه کنند،توبه ای

نیست".

به همین دلیل بسیار دیده شده که اگر امواج بلا فرو نشیند و از چنگال مرگ رهایی یابند باز به برنامه های سابق بر می گردند.

نظیر این تعبیر که در فوق خواندیم در اشعار و سخنان ادبای عرب و عجم نیز آمده است،مانند. اتت و حیاض الموت بینی و بینها و جادت بوصل حین لا- ینفع الوصل "به سراغ من آمد در حالی که امواج مرگ میان من و او قرار گرفته بود-او آماده وصال گشت در آن هنگام که وصال سودی نداشت"! *** ولی،"امروز بدن تو را از امواج رهایی می بخشیم تا درس عبرتی برای آیندگان باشی"برای زمامداران مستکبر و برای همه ظالمان و مفسدان،و نیز برای گروه های مستضعف(فَالْیَوْمَ نُنَجِّیکَ بِبَدَنِکَ لِتَکُونَ لِمَنْ خَلْفَکَ آیَةً) در اینکه منظور از بدن در اینجا چیست؟در میان مفسران گفتگو است، اکثر آنها معتقدند منظور همان جسم بی جان فرعون است،چرا که عظمت فرعون در افکار مردم آن محیط چنان بود که اگر بدنش از آب بیرون نمی افتاد بسیاری باور نمی کردند که فرعون هم ممکن است غرق شده باشد،و ممکن بود به دنبال این ماجرا افسانه های دروغین در باره نجات و حیات فرعون بسازند،لذا خداوند بدن بی جان او را از آب بیرون افکند.

جالب اینکه بدن در لغت-آن چنان که راغب در مفردات گفته-به معنی جسد عظیم است و این می رساند که فرعون همانند بسیاری از مرفهین که دارای زندگانی پر زرق و برق افسانه ای هستند،اندامی درشت و چاق و چله داشت!

ولی بعضی دیگر گفته اند که یکی از معانی "بدن"زره"است و این اشاره به آن است که خداوند فرعون را با همان زره زرینی که بر تن داشت از آب بیرون

فرستاد تا بوسیله آن شناخته شود و هیچگونه تردیدی برای کسی باقی نماند.

این نکته نیز شایان توجه است که بعضی از جمله"ننجیك"چنین استفاده نموده اند که خداوند دستور داد امواج،بدن او را بر نقطه مرتفعی از ساحل بیفکند، زیرا ماده"نجوه"به معنی مکان مرتفع و زمین بلند است.

نکته دیگری که در آیه به چشم می خورد این است که جمله فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ با فاء تفریع،آغاز شده و این ممکن است اشاره به آن باشد که آن ایمان بی روح فرعون در این لحظه ناامیدی و گرفتاری در چنگال مرگ،این ایمانی که همانند جسم بی جانی بود این مقدار تاثیر کرد که خداوند جسم بی جان فرعون را از آب نجات داد تا طعمه ماهیان دریا نشود و هم عبرتی باشد برای آیندگان! هم اکنون در موزه های"مصر"و"بریتانیا"یکی دو بدن از فراعنه به حال مومیایی باقی مانده است،آیا بدن فرعون معاصر موسی در میان آنها است که بعدا آن را به صورت مومیایی حفظ کرده اند یا نه؟دلیلی در دست نداریم،ولی تعبیر " لِمَنْ خَلْفَكَ "ممکن است این احتمال را تقویت کند که بدن آن فرعون در میان اینها است،تا عبرتی برای همه آیندگان باشد،زیرا تعبیر آیه مطلق است و همه آیندگان را شامل می شود(دقت کنید).

و در پایان آیه می فرماید:اما با اینهمه آیات و نشانه های قدرت خدا و با اینهمه درسهای عبرت که تاریخ بشر را پر کرده است،"بسیاری از مردم از آیات و نشانه های ما غافلند"(وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النّاسِ عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ).

*** و در آخرین آیه مورد بحث،پیروزی نهایی بنی اسرائیل و بازگشت به سرزمینهای مقدسه را پس از رهایی از چنگال فرعونیان چنین بیان می کند:

"ما بنی اسرائیل را در مکان صدق و راستی منزل دادیم"(وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ).

تعبیر به" مُبَوَّأَ صِدْقٍ "(منزلگاه راستین)ممکن است اشاره به این باشد که خداوند به وعده خود نسبت به بنی اسرائیل وفا کرد،و آنها را به سرزمین موعود بازگرداند،و یا اینکه سرزمین صدق اشاره به پاکی و نیکی این سرزمین است و به همین جهت تناسب با سرزمین شام و فلسطین دارد که منزلگاه انبیاء و پیامبران الهی بود.

گروهی نیز احتمال داده اند که منظور سرزمین مصر باشد،زیرا همانگونه که قرآن در سوره دخان می گوید:"پس از نابودی فرعونیان باغها و چشمه ها و سرزمینها و قصرها و نعمتهایی از آنها بجای ماند و آنها را به گروه دیگری یعنی بنی اسرائیل دادیم" کَمْ تَرَکُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُیُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ کَرِیمٍ وَ نَعْمَةٍ کانُوا فِیها فاکِهِینَ کَذٰلِکَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِینَ (سوره دخان آیه ۲۵ تا ۲۸) همین مضمون در سوره شعراء آیه ۵۷ تا ۵۹ آمده و در آخر آن می خوانیم " وَ أَوْرَثْناها بَنِی إِسْرائِیلَ "(ما این باغها و چشمه ها و گنجها و قصرها را به بنی- اسرائیل دادیم).

از این آیات بر می آید که بنی اسرائیل قبل از هجرت به سرزمین شام،مدتی در مصر ماندند،و از برکات آن سرزمین پر بار،بهره گرفتند:

سپس قرآن اضافه می کند:"ما آنها را از روزی های پاکیزه،بهره مند ساختیم" (وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّیِّباتِ).

البته مانعی هم ندارد که هم سرزمین مصر منظور باشد و هم اراضی شام و فلسطین.

اما آنها قدر این نعمت را ندانستند،"و به اختلاف و نزاع با یکدیگر برخاستند آنهم نه از روی ناآگاهی،بلکه از روی علم و دانش و پس از مشاهده آن همه معجزات موسی و دلائل صدق دعوت او"(فَمَا اخْتَلَفُوا حَتّٰی جاءَهُمُ الْعِلْمُ).

ص: ۳۷۹

ولی "پروردگار تو سرانجام در روز قیامت در میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری می کند" و اگر امروز مجازات اختلاف را نچشند،فردا خواهند چشید!(إِنَّ رَبَّکَ یَقْضِی بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ فِیما کانُوا فِیهِ یَخْتَلِفُونَ).

این احتمال نیز در تفسیر آیه فوق داده شده است که منظور از اختلاف اختلاف بنی اسرائیل و یهود معاصر پیامبر ص در قبول دعوت آن حضرت است یعنی آنها با اینکه طبق نشانه های کتب آسمانی خود،صدق دعوت او را دانسته بودند اختلاف کردند،گروهی ایمان آوردند و گروه بیشتری از پذیرش دعوتش سرباز زدند،و خداوند در قیامت در میان آنها داوری خواهد کرد.

ولی احتمال اول با ظاهر آیه سازگارتر است.

***این بود قسمتی از سرگذشت عبرت انگیز بنی اسرائیل که در طی آیاتی که در این سوره بیان شد،و چقدر حال آنان با مسلمانان امروز شبیه است:خداوند در پرتو فضلش پیروزیها به مسلمانان می دهد،و دشمنان نیرومندشان را به طرز اعجاز آمیزی در هم می کوبد،و این جمعیت مستضعف را بر آن زورمندان به فضل و رحمتش پیروز می کند،ولی متاسفانه بجای اینکه این پیروزی را وسیله ای برای جهانی شدن آئین اسلام قرار دهند،بهانه ای برای تفرقه و ایجاد نفاق و اختلاف می سازند،آن چنان که تمام پیروزیهایشان به خطر می افتد!خدا ما را از این کفران نعمت نجات بخشد.

ص:۳۸۰

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۴ تا ۹۷]

اشاره

فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَيْكَ فَسْئَلِ اَلَّذِينَ يَقْرَؤُنَ اَلْكِتٰابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جٰاءَكَ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلْمُمْتَرِينَ (۹۴) وَ لاٰ تَكُونَنَّ مِنَ اَلَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيٰاتِ اَللّٰهِ فَتَكُونَ مِنَ اَلْخٰاسِرِينَ (۹۵) إِنَّ اَلَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لاٰ يُؤْمِنُونَ (۹۶) وَ لَوْ جٰاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتّٰى يَرَوُا اَلْعَذٰابَ اَلْأَلِيمَ (۹۷)

ترجمه:

۹۴-اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم تردید داری از آنها که پیش از تو کتب آسمانی را می خوانند سؤال کن،(بدان)به طور قطع،"حق"از طرف پروردگارت به تو رسیده،بنا بر این هرگز از تردید کنندگان مباش(البته او در چیزی که با شهود در یافته بود هرگز تردید نداشت،این درسی بود برای مردم).

۹۵-و از آنها مباش که آیات خدا را تکذیب کردند که از زیانکاران خواهی بود.

۹۶-(و بدان)آنها که فرمان خدا بر آنان تحقق یافته ایمان نمی آورند.

۹۷-هر چند تمام آیات(الهی و نشانه های او)به آنان برسد،تا زمانی که عذاب الیم را ببینند(چرا که قلوبشان را تاریکی گناه فرا گرفته و راهی به روشنایی بر آنها نیست!).

تفسیر:

اشاره

تردید به خود راه مده!

چون در آیات گذشته قسمتهایی از سرگذشتهای انبیاء و اقوام پیشین ذکر شده بود،و ممکن بود بعضی از مشرکان و منکران دعوت پیامبر ص در صحت آنها تردید کنند،قرآن از آنها می خواهد که برای فهم صدق این گفته ها به اهل کتاب مراجعه کنند،و چگونگی را از آنها بخواهند،چرا که در کتب

آنها بسیاری از این مسائل آمده است.

ولی به جای اینکه روی سخن را به مخالفان کند،پیامبر را مخاطب ساخته چنین می گوید:

"اگر از آنچه بر تو نازل کردیم در شک و تردید هستی از آنها که کتب آسمانی را قبل از تو می خوانند بپرس"(فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ مِمّٰا أَنْزَلْنٰا إِلَیْکَ فَسْئَلِ الَّذِینَ یَقْرَؤُنَ الْکِتٰابَ مِنْ قَبْلِکَ).

تا از این طریق ثابت شود که"آنچه بر تو نازل شده حق است و از طرف پروردگار"(لَقَدْ جٰاءَکَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکَ).

"بنا بر این هیچگونه شک و تردید هرگز به خود راه مده"(فَلاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِینَ).

این احتمال نیز وجود دارد که آیه فوق بحث تازه و مستقلی را در باره صدق دعوت پیامبر ص عنوان می کند و به مخالفان می گوید که اگر در حقانیت او تردید دارند،نشانه های او را که در کتب پیشین مانند تورات و انجیل نازل شده از اهل کتاب بپرسند.

شان نزولی که در بعضی از تفاسیر (۱)نقل شده نیز این معنی را تایید می کند و آن اینکه:جمعی از کفار قریش می گفتند:این قرآن از طرف خدا نازل نشده بلکه شیطان به محمد ص القا می کند!،این سخن سبب شد که عده ای در شک و تردید فرو روند،خداوند با آیه فوق به آنها پاسخ گفت.

آیا پیامبر تردید داشت؟

ممکن است در ابتدا چنین به نظر برسد که آیه حکایت از این دارد که پیامبر ص در حقانیت آیاتی که بر او نازل می شد تردید داشت،و خداوند از طریق فوق تردید او را زایل کرد.

ص:۳۸۲

۱- ۱) تفسیر ابو الفتوح رازی جلد ۶ صفحه ۲۲۷ ذیل آیه.

ولی بـا توجه به اینکه پیـامبر ص مسـاله وحی را بـا شـهود و مشاهـده دریـافته بود،چنـان که آیـات قرآن حـاکی از همین معنی است،شک و تردیـد در این مورد معنی نداشت،به علاوه این تعبیر رائج است،که برای تنبیه دوردسـتان افراد نزدیک را مخاطب می کننـد و سـخنی را القا می نماینـد،این همان است که عرب با ضـرب المثل معروف "ایاک اعنی و اسـمعی یا جاره"(بتو می گـویم ولی همسـایه تـو بشـنو) از آن یـاد می کنـد که نظیر آن را نیز در فارسـی داریم،و این گـونه سـخن در بسـیاری از موارد تاثیرش از خطاب صریح بیشتر است.

به علاوه ذکر جمله شـرطیه،همیشه دلیل بر احتمال وجود شـرط نیست، بلکه گاهی برای تاکیـد روی یک مطلب و یا برای بیان یـک قـانون کلی است،مثلا در آیه ۲۳ سوره اسـراء می خوانیم وَ قَضـی رَبُّکَ أَلاّـ تَعْبُـدُوا إِلاّـ إِیّاهُ وَ بِالْوالِـدَیْنِ إِحْسـاناً إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ الْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ :"پروردگار تو فرمان داده که جز او را پرستش نکنید و به پدر و مادر نیکی کنیـد،هر گـاه یکی از این دو نزد تو(توجه داشـته باشـید در این جمله مخـاطب ظـاهرا فقط پیامبر است)به پیری برسـند هیچگاه کمترین سخن ناراحت کننده ای به آنها مگو".

با اینکه می دانیم پیامبر ص پدرش را قبل از تولد و مادرش را در دوران طفولیتش از دست داد،با این حال حکم احترام به پدر و مادر به عنوان یک قانون کلی بیان شده است هر چند مخاطب ظاهرا پیامبر است.

و نیز در سوره طلاق می خوانیم یا أَیُّهَا النَّبِیُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ :"ای پیامبر هنگامی که زنان را طلاق گفتیـد..." این تعبیر دلیل بر این نیست که پیـامبر زنی را در عمرش طلاـق گفته بلکه بیـان یـک قانون کلی است و جالب اینکه مخاطب در آغاز این جمله پیامبر است و در آخر جمله همه مردم.

و از جمله قرائنی که تایید می کند منظور اصلی در آیه مشرکان و کافران

ص :۳۸۳

است،آیات پشت سر این آیه است که از کفر و بی ایمانی آنها سخن می گوید.

نظیر همین موضوع در آیات مربوط به مسیح دیده می شود که وقتی خداوند در روز رستاخیز از او می پرسد آیا تو مردم را به عبادت خویش و مادرت دعوت کردی؟!او صریحا این مساله را انکار می کند و اضافه می کند إِنْ کُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ :"اگر من چنین سخنی را گفته بودم تو می دانستی"(سوره مائده آیه ۱۱۶).

*** در آیه بعد اضافه می کند اکنون که آیات پروردگار و حقانیت این دعوت بر تو آشکار شده است"در صف کسانی که آیات الهی را تکذیب کرده اند مباش که از زیانکاران خواهی شد(وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیٰاتِ اللّٰهِ فَتَکُونَ مِنَ الْخٰاسِرِینَ).

در واقع در آیه قبل می گوید اگر تردید داری،از آنها که آگاهی دارند بپرس،و در این آیه می گوید:اکنون که عوامل تردید بر طرف شد باید در برابر این آیات تسلیم باشی،و گرنه مخالفت با حق،نتیجه ای جز خسران و زیان در بر نخواهد داشت.

این آیه قرینه روشنی است بر اینکه منظور اصلی در آیه گذشته،توده مردم می باشد،هر چند روی سخن به شخص پیامبر است،زیرا بدیهی است که پیامبر ص هرگز تکذیب آیات الهی را نمی کرد بلکه او مدافع سر سخت آئین خود بود.

*** سپس به پیامبر ص اعلام می کند که در میان مخالفان تو گروهی متعصب و لجوج هستند که انتظار ایمان آنها بیهوده است،آنها از نظر فکری چنان مسخ شده اند،و آن قدر در راه باطل گام برداشته اند که و جدان بیدار انسانی را به کلی

از دست داده و به موجودی نفوذناپـذیر تبـدیل شـده اند،منتها قرآن این موضوع را به این تعبیر بیان می کند:"کسانی که فرمان پروردگـارت بر آنها ثابت و مسـجل شـده،ایمان نخواهنـد آورد"(إِنَّ الَّذِینَ حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَتُ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ) *** "حتی اگر تمـام آیات و نشانه های پروردگار به سـراغ آنها بیایـد،ایمان نخواهنـد آورد،تا زمانی که عـذاب الیم الهی را با چشم خود ببینند"که آن زمان ایمان بر ایشان اثری ندارد(وَ لَوْ جاءَتْهُمْ کُلُّ آیَهٍ حَتّی یَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِیمَ):

در حقیقت نخستین آیات مورد بحث،از عموم مردم دعوت به مطالعه و تحقیق و سؤال از اهل اطلاع کرد،و به دنبال آن از آنها خواست که با روشن شدن حق به حمایت و دفاع از آن بپاخیزند.

ولی در آیات اخیر می گویـد نبایـد انتظار ایمان آوردن همه آنها را داشـته باشـی،زیرا گروهی آن قدر فاسد شده اند که دیگر قابل اصـلاح نیسـتند،بنا بر این نه از عدم ایمان آنها دلسـرد باش و نه نیروی خود را روی هدایت آنان هدر ده، بلکه به گروهی بپرداز که اکثریت را تشکیل می دهند،و قابل هدایتند.

همانگونه که بارها تکرار کرده ایم تعبیراتی ماننـد آیات فوق به هیچگونه دلیل بر"جبر"نیست بلکه اینها از قبیل ذکر آثار عمل انسان است،منتها چون اثر هر چیز به فرمان خدا است گاهی این امور به خدا نسبت داده می شود.

ذکر این نکته نیز لازم به نظر می رسـد که در چند آیه قبل در باره فرعون خواندیم که او بعد از نزول عذاب و گرفتار شدن در چنگـال طوفـان اظهـار ایمـان کرد،ولی این گونه ایمان چون جنبه اضـطراری داشت،برای او سودی نـداشت، اما در آیات مورد بحث می گویـد:"این تنهـا راه و روش فرعـون نبـود بلکه همه افراد لجوج و خود خواه و مسـتکبر و سـیاه دل که به اوج طغیـان رسیده اند نیز همین

حالت را دارند،آنها نیز ایمان نمی آورند مگر اینکه عذاب الیم را ببینند،همان ایمانی که برای آنها بی اثر است.

[سوره یونس (۱۰): آیه ۹۸]

اشاره

فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ اَلْخِزْیِ فِی اَلْحَیٰاةِ اَلدُّنْیٰا وَ مَتَّعْنٰاهُمْ إِلیٰ حِینٍ (۹۸)

ترجمه:

۹۸-چرا هیچیک از شهرها و آبادیها ایمان نیاوردند که(ایمانشان به موقع باشد و)مفید به حالشان افتد،مگر قوم یونس،به هنگامی که ایمان آوردند عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان بر طرف ساختیم و تا مدت معینی(پایان زندگی و اجلشان) آنها را بهره مند ساختیم.

تفسیر:

اشاره

تنها یک گروه به موقع ایمان آوردند!

در آیات گذشته در باره فرعون و فرعونیان خصوصا،دیگر اقوام پیشین عموما این نکته ذکر شده بود که آنها از ایمان به خدا در حال اختیار و سلامت سر باز زدند،ولی به هنگام قرار گرفتن در آستانه مرگ و کیفر الهی،اظهار ایمان کردند،که برای آنها سودمند نیفتاد.

در آیه مورد بحث این مساله را به عنوان یک قانون کلی بیان می دارد و می گوید:"چرا اقوام گذشته به موقع ایمان نیاوردند تا ایمانشان سودمند باشد" (فَلَوْ لاٰ کٰانَتْ قَرْیَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهٰا إِیمٰانُهٰا).

سپس قوم یونس ع را استثنا کرده می گوید:"مگر قوم یونس که چون ایمان آوردند،مجازات رسوا کننده را در زندگی این دنیا از آنها بر طرف ساختیم" (إِلاّٰ قَوْمَ یُونُسَ لَمّٰا آمَنُوا کَشَفْنٰا عَنْهُمْ عَذٰابَ الْخِزْیِ فِی الْحَیٰاةِ الدُّنْیٰا).

"و آنها را تا وقت معلومی(تا پایان عمرشان)بهره مند کردیم"(وَ مَتَّعْناهُمْ إِلیٰ حِینٍ).

کلمه"لولا"به عقیده بعضی از مفسران در اینجا به معنی نفی است،و لذا به وسیله"الا"از آن استثنا شده است.

بنا بر این معنی جمله چنین می شود:هیچ قوم و ملتی که در شهرها و آبادیها در گذشته زندگی داشتند،به طور دسته جمعی،در برابر پیامبران الهی ایمان نیاوردند، مگر قوم یونس.

اما بعضی دیگر معتقدند که"لو لا"به معنی نفی نیامده،بلکه همواره به معنی"تحضیض"است،(تحضیض سؤال توأم با توبیخ و تحریک را می گویند) ولی لازمه مفهوم آن در چنین مواردی نفی می باشد.و به همین دلیل می توان چیزی را بوسیله"الا"از آن استثنا کرد.

به هر حال جای شک نیست که در اقوام دیگر نیز گروه های زیادی ایمان آوردند،آنچه قوم یونس را از دیگر اقوام ممتاز می کند این است که آنها همه به صورت دسته جمعی ایمان آوردند،آن هم پیش از فرا رسیدن مجازات قطعی پروردگار،در حالی که در میان اقوام دیگر گروه زیادی سرسختانه بر مخالفت خود باقی ماندند،تا هنگامی که فرمان مجازات قطعی پروردگار صادر شد،آنها پس از مشاهده این عذاب الهی غالبا اظهار ایمان کردند ولی ایمانشان به دلیلی که سابقا گفتیم فایده ای نداشت.

***

ماجرای ایمان آوردن قوم یونس

ماجرای آنها به این قرار بود که در تواریخ آمده است:هنگامی که یونس از ایمان آوردن قوم خود که در سرزمین"نینوا"(در عراق)زندگی می کردند مایوس شد،به پیشنهاد عابدی که در میان آنها می زیست نفرین کرد در حالی که

عالم و دانشمندی نیز در میان آن گروه بود که به یونس پیشنهاد می کرد باز هم در باره آنان دعا کند و باز هم به ارشاد بیشتر بپردازد و مایوس نگردد.

ولی یونس پس از این ماجرا از میان قوم خود بیرون رفت،قوم او که صدق گفتارش را بارها آزموده بودند،گرد مرد دانشمند اجتماع کردند،هنوز فرمان قطعی عذاب فرا نرسیده بود،ولی نشانه های آن کم و بیش به چشم می خورد،آنها موقع را غنیمت شمرده و به رهبری عالم از شهر بیرون ریختند،در حالی که دست به دعا و تضرع برداشته و اظهار ایمان و توبه کردند و برای اینکه انقلاب و توجه بیشتری در روح و جان آنها پیدا شود،مادران را از فرزندان جدا ساختند و لباسهای درشت و خشن و کم اهمیت در تن کردند،و به جستجوی پیامبر خویش برخاستند اما اثری از او ندیدند.

ولی این توبه و ایمان و بازگشت به سوی پروردگار که به موقع انجام یافته بود، و با آگاهی و اخلاص توأم بود کار خود را کرد،نشانه های عذاب بر طرف شد و آرامش به سوی آنها بازگشت،و هنگامی که یونس پس از ماجرای طولانیش به میان قوم خود بازگشت،او را از جان و دل پذیرا گشتند.

شرح ماجرای زندگی خود یونس را به خواست خدا ذیل آیات ۱۳۴ تا ۱۴۸ سوره صافات بیان خواهیم کرد.

یادآوری این نکته نیز لازم است که قوم یونس هرگز در برابر مجازات قطعی قرار نگرفته بودند و گرنه توبه آنان نیز پذیرفته نمی شد،بلکه اخطارها و هشدارهایی که معمولا قبل از مجازات نهایی می آید برای آنها به قدر کافی بیدار کننده بود،در حالی که مثلا فرعونیان بارها این اخطارها را دیده بودند،(همانند ماجرای طوفان و ملخ خوراکی و دگرگونی شدید آب نیل و امثال آن)ولی هیچگاه این اخطارها را جدی نگرفتند،و تنها از موسی ع خواستند که ناراحتی را خداوند از آنان بر طرف سازند تا ایمان بیاورند،اما هرگز ایمان

نیاوردند.

ضمنا داستان فوق نشان می دهد که نقش یک رهبر آگاه و دلسوز در میان یک قوم و ملت،تا چه اندازه مؤثر و حیاتبخش است،در صورتی که عابدی که آگاهی کافی ندارد بیشتر روی خشونت تکیه می کند،و منطق اسلام در مقایسه میان عبادت ناآگاهانه،و علم توأم با احساس مسئولیت نیز از این روایت مفهوم می شود.

[سوره یونس (۱۰): آیات ۹۹ تا ۱۰۰]

اشاره

وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی اَلْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً أَ فَأَنْتَ تُکْرِهُ اَلنّاسَ حَتّی یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ (۹۹) وَ ما کانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اَللّهِ وَ یَجْعَلُ اَلرِّجْسَ عَلَی اَلَّذِینَ لا یَعْقِلُونَ (۱۰۰)

ترجمه:

۹۹-و اگر پروردگار می خواست تمام آنها که در روی زمین هستند همگی(از روی اجبار) ایمان می آوردند،آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟ (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!) ۱۰۰-(اما)هیچکس نمی تواند ایمان بیاورد جز به فرمان خدا(و توفیق و یاری و هدایت او)و پلیدی(و ناپاکی کفر و گناه)را بر آنها قرار می دهد که تعقل نمی کنند.

تفسیر:

ایمان اجباری بیهوده است

در آیات گذشته خواندیم که ایمان اضطراری به هیچ دردی نمی خورد، به همین جهت در نخستین آیه مورد بحث می گوید:"اگر ایمان اضطراری و اجباری به درد می خورد،و پروردگار تو اراده می کرد همه مردم روی زمین ایمان می آوردند" (وَ لَوْ شاءَ رَبُّکَ لَآمَنَ مَنْ فِی الْأَرْضِ کُلُّهُمْ جَمِیعاً).

بنا بر این از عدم ایمان گروهی از آنان دلگیر و ناراحت مباش،این لازمه اصل آزادی اراده و اختیار است که گروهی مؤمن و گروهی بی ایمان خواهند بود،"با این حال آیا تو می خواهی مردم را اکراه کنی که ایمان بیاورند" (أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النّاسَ حَتّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ).

این آیه بار دیگر تهمت ناروایی را که دشمنان اسلام کرارا گفته و می گویند با صراحت نفی می کند،آنجا که می گویند:اسلام آئین شمشیر است و از طریق زور و اجبار بر مردم جهان تحمیل شده است،آیه مورد بحث مانند بسیاری از آیات دیگر قرآن می گوید ایمان اجباری بی ارزش است و اصولا-دین و ایمان چیزی است که از درون جان برخیزد،نه از برون و بوسیله شمشیر و مخصوصا پیامبر ص را از اکراه و اجبار کردن مردم برای ایمان و اسلام بر حذر می دارد.

*** در عین حال در آیه بعد این حقیقت را یادآور می شود:درست است که انسانها مختار و آزادند،"ولی باز اگر لطف الهی و فرمان پروردگار شامل حال آنها نشود هیچکس ایمان نمی آورد"(وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلاّ بِإِذْنِ اللّهِ).

و لذا آنها که در مسیر جهل و عدم تعقل گام بگذارند و حاضر به استفاده از سرمایه فکر و خرد خویش نباشند"خداوند رجس و پلیدی را بر آنها می نهد"آن چنان که موفق به ایمان نخواهند شد(وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ).

***

در اینجا به دو نکته باید توجه کرد:

اشاره

ممکن است در بدو نظر چنین تصور شود که آیه اول و دوم با هم منافاتی دارند،زیرا آیه نخست می گوید خداوند کسی را اجبار به ایمان نمی کند،در حالی که آیه دوم می گوید تا فرمان و اراده پروردگار نباشد کسی ایمان نمی آورد.

ولی با توجه به یک نکته این منافات ظاهری و ابتدایی بر طرف می شود و

آن اینکه ما عقیده داریم که نه"جبر"صحیح است و نه"تفویض"و واگذاری مطلق،یعنی نه چنان است که مردم در اعمال خود مجبور و بی اختیار باشند،و نه چنان است که به تمام معنی به حال خود واگذار شده باشند،بلکه در عین آزادی اراده باز نیاز به امداد الهی دارند،زیرا این آزادی اراده را خدا به آنها می دهد، عقل و خرد و و جدان پاک از مواهب او است،ارشاد پیامبران و هدایت کتب آسمانی نیز از ناحیه او می باشد،بنا بر این در عین آزادی اراده باز هم سرچشمه این موهبت و آنچه محصول آن است از ناحیه خدا است(دقت کنید).

[این آیه دلیل بر جبر نیست]

۲-آخرین جمله آیه اخیر یعنی" وَ یَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِینَ لاٰ یَعْقِلُونَ " هرگز نباید به معنی جبر تفسیر شود،چرا که جمله"لا یعقلون"دلیل بر اختیار آنها است،یعنی نخست افرادی از تعقل و تفکر و اندیشه سرباز می زنند،سرانجام به این مجازات گرفتار می شوند که"رجس"و پلیدی شک و تردید،و تاریک دلی، و بینش نادرست،بر آنها چیره می شود،تا آنجا که توانایی ایمان از آنها سلب می گردد،ولی باید توجه داشت که مقدمات آن را خودشان فراهم کرده اند،در واقع در چنین مواردی اذن و فرمان الهی برای ایمان وجود ندارد.

به تعبیر دیگر این جمله اشاره به آن است که اذن و فرمان خدا بی حساب نیست،آنها که لایق و شایسته اند مشمول آن می شوند،و آنها که نالایقند محروم خواهند شد.

ص :۳۹۱

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۱ تا ۱۰۳]

اشاره

قُلِ اُنْظُرُوا مٰا ذٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ مٰا تُغْنِی اَلْآیٰاتُ وَ اَلنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ (۱۰۱) فَهَلْ یَنْتَظِرُونَ إِلاّٰ مِثْلَ أَیّٰامِ اَلَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ اَلْمُنْتَظِرِینَ (۱۰۲) ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۳)

ترجمه:

۱۰۱-بگو نگاه کنید آنچه را(از آیات خدا و نشانه های توحیدش)در آسمانها و زمین است،اما این آیات و انذارها به حال کسانی که ایمان نمی آورند(و لجوجند) مفید نخواهد بود.

۱۰۲-آیا آنها همانند روزهای پیشینیان را انتظار می کشند(و همانند بلاها و مجازاتهایشان را) بگو شما انتظار بکشید من نیز با شما انتظار می کشم! ۱۰۳-سپس(به هنگام نزول بلاـ و مجازات)فرستادگان خود و کسانی را که به آنان ایمان می آوردند نجات می دادیم،و همین گونه بر ما حق است که مؤمنان(به تو)را رهایی بخشیم.

تفسیر:

تربیت و اندرز

در آیات گذشته سخن از این بود که ایمان باید جنبه اختیاری داشته باشد نه اضطراری و اجبار،به همین مناسبت در نخستین آیه مورد بحث راه تحصیل ایمان اختیاری را نشان می دهد و به پیامبر ص می فرماید:"به آنها بگو درست بنگرید و ببینید در آسمان و زمین چه نظام حیرت انگیز و شگرفی است که هر

گوشه ای از آن دلیلی بر عظمت و قدرت و علم و حکمت آفریدگار است(قُلِ انْظُرُوا مٰا ذٰا فِی السَّمٰاوٰاتِ وَ الْأَرْضِ).

این همه ستارگان درخشان و کرات مختلف آسمانی که هر کدام در مدار خود در گردشند این منظومه های بزرگ و این کهکشانهای غول پیکر و این نظام دقیقی که بر سراسر آنها حکم فرما است،همچنین این کره زمین با تمام عجائب و اسرارش،و اینهمه موجودات زنده متنوع و گوناگونش،درست در ساختمان همه اینها بنگرید و با مطالعه آنها به مبدء جهان هستی آشناتر و نزدیکتر شوید.

این جمله به روشنی مساله جبر و سلب آزادی اراده را نفی می کند و می گوید:

ایمان نتیجه مطالعه جهان آفرینش است یعنی این کار بدست خود شما است.

سپس اضافه می کند ولی با اینهمه آیات و نشانه های حق باز جای تعجب نیست که گروهی ایمان نیاورند،چرا که آیات و نشانه ها و اخطارها و انذارها تنها به درد کسانی می خورد که آمادگی برای پذیرش حق دارند،اما"آنها که تصمیم گرفته اند هرگز ایمان نیاورند این امور هیچگونه اثری برایشان ندارد" (وَ مٰا تُغْنِی الْآیٰاتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لاٰ یُؤْمِنُونَ) (۱).

این جمله اشاره به حقیقتی است که بارها در قرآن خوانده ایم که دلائل و سخنان حق و نشانه ها و اندرزها به تنهایی کافی نیست،بلکه زمینه های مستعد و آماده نیز شرط گرفتن نتیجه است.

***

ص :۳۹۳

۱- ۱) "نذر"جمع "نذیر"به معنی انذار کننده و کنایه از پیامبران و رهبران الهی است،و یا جمع "انذار"یعنی اخطار و تهدید غافلان و مجرمان است که برنامه این رهبران الهی می باشد. "ما"در جمله مٰا تُغْنِی الْآیٰاتُ را بعضی "ماء نافیه"دانسته اند،و بعضی به معنی استفهام انکاری که از نظر نتیجه یکی است،اما ظاهر این است که"ما"نافیه باشد.

سپس بـا لحنی تهدیـد آمیز امـا در لبـاس سؤال و اسـتفهام می گویـد:"آیا این گروه لجوج و بی ایمان جز این انتظار دارنـد که سرنوشتی هماننـد اقوام طغیـانگر و گردنکش پیشـین که گرفتـار مجـازات دردناك الهی شدنـد پیـدا کننـد"سـرنوشتی همچون فراعنه و نمرودها و شدادها و اعوان و انصارشان!(فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلاّ مِثْلَ أَيّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ).

و در پایان آیه به آنها اخطار می کنـد و می گویـد:"ای پیامبر به آنها بگو اکنون که شـما در چنین مسیری هستیـد و حاضـر به تجدید نظر نیستید شـما در انتظار بمانید و ما هم با شـما در انتظار خواهیم بود".شـما در انتظار در هم شکسـتن دعوت حق،و ما در انتظار سرنوشت شوم و دردناکی برای شما،همچون سرنوشت اقوام مستکبر پیشین(قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّی مَعَکُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ).

بایـد توجه داشت که"اسـتفهام"در جمله"فهل ینتظرون"اسـتفهام انکاری است،یعنی آنها با این شـیوه رفتارشان انتظاری جز فرا رسیدن یک سرنوشت شوم نمی توانند داشته باشند.

"ایـام"گر چـه در لغت جمـع"یـوم"به معنی روز است،ولی در اینجـا به معنی حـوادث دردنـاکی است که در دوران عمر اقـوام گذشته واقع شده است.

*** سـپس برای اینکه چنین توهمی پیش نیایـد که خدا به هنگام مجازات تر و خشک را با هم می سوزاند،و حتی یک مؤمن را در میـان یـک گروه عظیم سـرکش و یـاغی نادیـده می گیرد اضافه می کنـد:ما پس از آماده شـدن مقـدمات مجازات اقوام گذشته"فرستادگان خود و کسانی را که به آنها ایمان آوردند نجات و رهایی می بخشیدیم"(ثُمَّ نُنَجِّی رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا).

و در پایـان می گویـد:این اختصـاص به اقـوام گذشـته و رسولاـن و مؤمنـان پیشـین نداشـته است بلکه"همین گـونه تو و ایمـان آورندگان به ترا نجات خواهیم

بخشید و این حقی است بر ما حقی مسلم و تخلف ناپذیر"(کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ) (۱).

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۴ تا ۱۰۷]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلاٰ أَعْبُدُ اَلَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ لٰکِنْ أَعْبُدُ اَللّٰهَ اَلَّذِی یَتَوَفّٰاکُمْ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْمُؤْمِنِینَ (۱۰۴) وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنِیفاً وَ لاٰ تَکُونَنَّ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ (۱۰۵) وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اَللّٰهِ مٰا لاٰ یَنْفَعُکَ وَ لاٰ یَضُرُّکَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّکَ إِذاً مِنَ اَلظّٰالِمِینَ (۱۰۶) وَ إِنْ یَمْسَسْکَ اَللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ کٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ وَ إِنْ یُرِدْکَ بِخَیْرٍ فَلاٰ رَادَّ لِفَضْلِهِ یُصِیبُ بِهِ مَنْ یَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ وَ هُوَ اَلْغَفُورُ اَلرَّحِیمُ (۱۰۷)

ترجمه:

۱۰۴-بگو ای مردم!اگر در عقیده من شک دارید،من کسانی را که جز خدا می پرستید نمی پرستم،تنها خداوندی را پرستش می کنم که شما را می میراند و من مامورم که از مؤمنان باشم.

۱۰۵-و(به من دستور داده شده که)روی خود را به آئینی متوجه ساز که خالی از هر گونه شرک است و از مشرکان مباش.

۱۰۶-و جز خدا چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی،مخوان،که اگر چنین کنی از ستمکاران خواهی بود.

۱۰۷-و اگر خداوند(برای امتحان یا کیفر گناه)زیانی به تو رساند،هیچکس جز او آن را بر طرف نمی سازد،و اگر اراده خیری برای تو کند هیچکس مانع فضل او نخواهد شد،آن را به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند و او غفور و رحیم است.

---

۱ - ۱) جمله" کَذٰلِکَ حَقًّا عَلَیْنٰا نُنْجِ الْمُؤْمِنِینَ "در معنی چنین بوده"کذلک ننج المؤمنین و کان ذلک حقا علینا"یعنی جمله"حقا علینا"یک جمله معترضه است که در میان"کذلک"و"ننج المؤمنین"قرار گرفته است،این احتمال نیز داده شده است که"کذلک"به جمله قبل تعلق داشته باشد یعنی جمله" نُنَجِّی رُسُلَنٰا وَ الَّذِینَ آمَنُوا ".

تفسیر:

قاطعیت در برابر مشرکان

این آیات و چند آیه بعد که همگی در رابطه با مساله توحید و مبارزه با شرک و دعوت به سوی حق سخن می گوید،آخرین آیات این سوره است،و در واقع فهرست یا خلاصه ای است از بحثهای توحیدی این سوره،و تاکیدی است بر مبارزه با بت پرستی که در این سوره کرارا بیان شده است.

لحن آیات نشان می دهد که مشرکان گاهی گرفتار این توهم بودند،که ممکن است پیامبر در اعتقاد خود پیرامون بتها نرمش و انعطافی به خرج دهد، و نوعی پذیرش برای آنها قائل گردد،و آنان را در کنار عقیده به خدا به گونه ای قبول کند.

قرآن با قاطعیت هر چه تمامتر به این توهم بی اساس پایان می دهد،و فکر آنها را برای همیشه راحت می کند که هیچگونه سازش و نرمشی در برابر بت معنی ندارد،و جز "اللّه"معبودی نیست،تنها "اللّه""نه یک کلمه بیشتر،نه یک کلمه کمتر".

نخست به پیامبر ص دستور می دهد که تمام مردم را مخاطب ساخته"بگو ای مردم اگر شما در اعتقاد من شک و تردیدی دارید آگاه باشید که من کسانی را که-غیر از خدا-پرستش می کنید،هرگز نمی پرستم"(قُلْ یا أَیُّهَا النّاسُ إِنْ کُنْتُمْ فِی شَکٍّ مِنْ دِینِی فَلا أَعْبُدُ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّهِ).

تنها به نفی معبودهای آنان قناعت نمی کند بلکه برای تاکید بیشتر،تمام پرستش را برای خدا اثبات کرده و می گوید:"ولی خدایی را می پرستم که شما را میمیراند"(وَ لکِنْ أَعْبُدُ اللّهَ الَّذِی یَتَوَفّاکُمْ).

ص: ۳۹۶

و بـاز برای تاکیـد افزونتر می گویـد:این تنهـا خواسـته من نیست بلکه "این فرمانی است که به من داده شـده است که از ایمان آورندگان به "اللّه" بوده باشم"(وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

اینکه در میـان صـفات خـدا تنها در اینجا روی مساله قبض روح و میرانـدن تکیه شـده،یا به خاطر آن است که انسان در هر چه شک کنـد در مرگ نمی تواند تردید داشـته باشد،و یا به خاطر اینکه آنها را به مساله مجازات و عذابهای هلاک کننده ای که در آیات قبل به آن اشاره شده بود متوجه سازد،و تلویحا به خشم و غضب خداوندی تهدید نماید.

*** پس از آنکه اعتقـاد خود را در بـاره نفی شـرک و بت پرستی بـا قـاطعیت بیـان کرد به بیـان دلیل آن می پردازد،دلیلی از فطرت،و دلیلی از عقل و خرد.

"بگو به من دسـتور داده شـده که روی خود را به آئین مسـتقیمی بـدار که از هر نظر خـالص و پاک است"(وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً).

در اینجا نیز تنها به جنبه اثبات قناعت نکرده بلکه برای تاکیـد،طرف مقابل آن را نفی کرده می گویـد:"و هرگز و بطور قطع از مشرکان نباش"! (وَ لاَ تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ).

"حنیف"چنـان که در سـابق نیز گفته ایم به معنی کسـی است که از"انحراف" به"راستی و اسـتقامت"می گرایـد،و یـا به تعبیر دیگر از آئینها و روشـهای منحرف چشم می پوشد و متوجه آئین مستقیم خداوند می شود،همان آئینی که موافق فطرت است،و به خاطر همین موافقتش با فطرت صاف و مستقیم است.

بنـا بر ایـن یـک نـوع اشـاره به فطری بـودن توحیـد در درون آن نهفته است، چرا که انحراف چیزی است که بر خلاـف فطرت باشد(دقت کنید).

***

ص: ۳۹۷

پس از اشاره به بطلان شرک از طریق فطرت،اشاره به یک دلیل روشن عقلی می کند و می گوید دستور داده شده است که"غیر از خدا اشیایی را که نه سودی به تو می رساند،نه زیانی،پرستش مکن،چرا که اگر چنین کاری کردی،از ستمگران خواهی بود"هم به خویشتن ستم کرده ای و هم به جامعه ای که به آن تعلق داری(وَ لاٰ تَدْعُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ مٰا لاٰ يَنْفَعُكَ وَ لاٰ يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظّٰالِمِينَ).

کدام عقل و خرد اجازه می دهد که انسان به پرستش اشیاء و موجوداتی بپردازد که هیچگونه سود و زیانی ندارند،و در سرنوشت انسان کمترین تاثیری نمی توانند داشته باشند.

*** در اینجا نیز تنها به جنبه نفی قناعت نمی کند،و علاوه بر جنبه نفی روی جنبه اثبات نیز تکیه کرده،می گوید:"اگر ناراحتی و زیانی از طرف خدا به تو برسد(خواه برای مجازات باشد و یا به خاطر آزمایش)هیچکس جز او نمی تواند آن را برطرف سازد"(وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ فَلاٰ كٰاشِفَ لَهُ إِلاّٰ هُوَ).

همچنین "اگر خداوند اراده کند خیر و نیکی به تو برساند،هیچکس توانایی ندارد که جلو فضل و رحمت او را بگیرد"(وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلاٰ رٰادَّ لِفَضْلِهِ).

"او هر کس از بندگان را اراده کند(و شایسته بداند)به نیکی می رساند" (يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشٰاءُ مِنْ عِبٰادِهِ).

چرا که آمرزش و رحمتش همگان را در بر می گیرد"و او است غفور رحیم" (و هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ).

ص :۳۹۸

[سوره یونس (۱۰): آیات ۱۰۸ تا ۱۰۹]

اشاره

قُلْ یٰا أَیُّهَا اَلنّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ فَمَنِ اِهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا یَضِلُّ عَلَیْهٰا وَ مٰا أَنَا عَلَیْکُمْ بِوَکِیلٍ (۱۰۸) وَ اِتَّبِعْ مٰا یُوحیٰ إِلَیْکَ وَ اِصْبِرْ حَتّٰی یَحْکُمَ اَللّٰهُ وَ هُوَ خَیْرُ اَلْحٰاکِمِینَ (۱۰۹)

ترجمه:

۱۰۸-بگو ای مردم حق از طرف پروردگارتان به سراغ شما آمده،هر کس(در پرتو آن)هدایت یابد برای خود هدایت شده،و هر کس گمراه گردد به زیان خود گمراه شده،و من مامور(به اجبار)شما نیستم.

۱۰۹-و از آنچه بر تو وحی می شود پیروی کن و شکیبا باش(و استقامت نما)تا خداوند فرمان(پیروزی را)صادر کند و او بهترین حاکمان است.

تفسیر:

آخرین سخن

این دو آیه که یکی اندرزی است به عموم مردم،و دیگری به خصوص پیامبر ص،دستورهایی را که خداوند در این دو زمینه در سراسر این سوره بیان داشته است،تکمیل می کند،و با آن سوره یونس پایان می یابد.

نخست به عنوان یک دستور عمومی می فرماید:"به همه مردم بگو از طرف پروردگارتان حق به سوی شما آمده است"این تعلیمات،این کتاب آسمانی، این برنامه و این پیامبر همه حق است و نشانه های حق بودنش آشکار(قُلْ یٰا أَیُّهَا النّٰاسُ قَدْ جٰاءَکُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّکُمْ).

و با توجه به این واقعیت"هر کس در پرتو این حق هدایت شود،به سود خود هدایت یافته،و هر کس با عدم تسلیم در برابر آن راه گمراهی را برگزیند به زیان خود گام برداشته"(فَمَنِ اهْتَدیٰ فَإِنَّمٰا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمٰا

ص:۳۹۹

يَضِلُّ عَلَيْهٰا

).

"و من مامور و وكيل و نگاهبان شما نيستم"(وَ مٰا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ).

يعنى نه وظيفه دارم كه شما را به پذيرش حق مجبور كنم،چرا كه اجبار در پذيرش ايمان معنى ندارد،و نه اگر نپذيرفتيد مى توانم شما را از مجازات الهى حفظ كنم،بلكه وظيفه من دعوت است و تبليغ،و ارشاد و راهنمايى و رهبرى، و اما بقيه بر عهده خود شما است،كه به اختيار خود راهتان را برگزينيد.

اين آيه علاوه بر اينكه بار ديگر مساله اختيار و آزادى اراده را تاكيد مى كند دليل بر اين است كه پذيرش حق در درجه اول به سود خود انسان است همانگونه كه مخالفت با آن به زيان خود او است،در واقع تعليمات رهبران الهى و كتب آسمانى كلاسهايى است براى تربيت و تكامل انسانها،نه موافقت با آن چيزى بر عظمت خدا مى افزايد،و نه مخالفت با آن چيزى از جلال او مى كاهد! *** سپس وظيفه پيامبر را در دو جمله تعيين مى كند،نخست اينكه"بايد تنها از آنچه به تو وحى مى شود پيروى كنى"(وَ اتَّبِعْ مٰا يُوحىٰ إِلَيْكَ).

مسير راهت را خدا از طريق وحى تعيين كرده است و كمترين انحراف از آن براى تو مجاز نيست.

ديگر اينكه در اين راه مشكلات طاقت فرسا و ناراحتيهاى فراوان در برابر تو است،بايد از انبوه مشكلات ترس و هراسى به خود راه ندهى،"بايد صبر و استقامت و پايدارى پيشه كنى،تا خداوند حكم و فرمان خود را براى پيروزى تو بر دشمنان صادر كند" (وَ اصْبِرْ حَتّٰى يَحْكُمَ اللّٰهُ) "چرا كه او بهترين حاكمان است،فرمانش حق و حكمش عدالت، و وعده اش تخلف ناپذير"(وَ هُوَ خَيْرُ الْحٰاكِمِينَ).

***

پروردگارا!تو به بندگان خویش به آنها که در راه تو جهاد می کنند، جهادی توأم با اخلاص و ایمان،به آنها که در راه تو صبر و استقامت و پایمردی به خرج می دهند،وعده پیروزی داده ای.

خداونـدا!در این لحظـات و در آسـتانه تشـکیل حکومت اسـلامی،انبوهی از مشـکلات مـا را احـاطه کرده است،و ما به توفیق و عنایت تو از مجاهده و استقامت بازنمی ایستیم.

بـار الها!تو هم به لطفت ابرهای تیره و تار مشـکلات را برطرف ساز،و ما را به اشـعه حیاتبخش حق و عـدالت بنواز آمین یا رب العالمین.

۱۸ رجب ۱۳۹۹-۲۳ خرداد ماه ۱۳۵۸.

(پایان جلد هشتم)

ص :۴۰۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹